



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

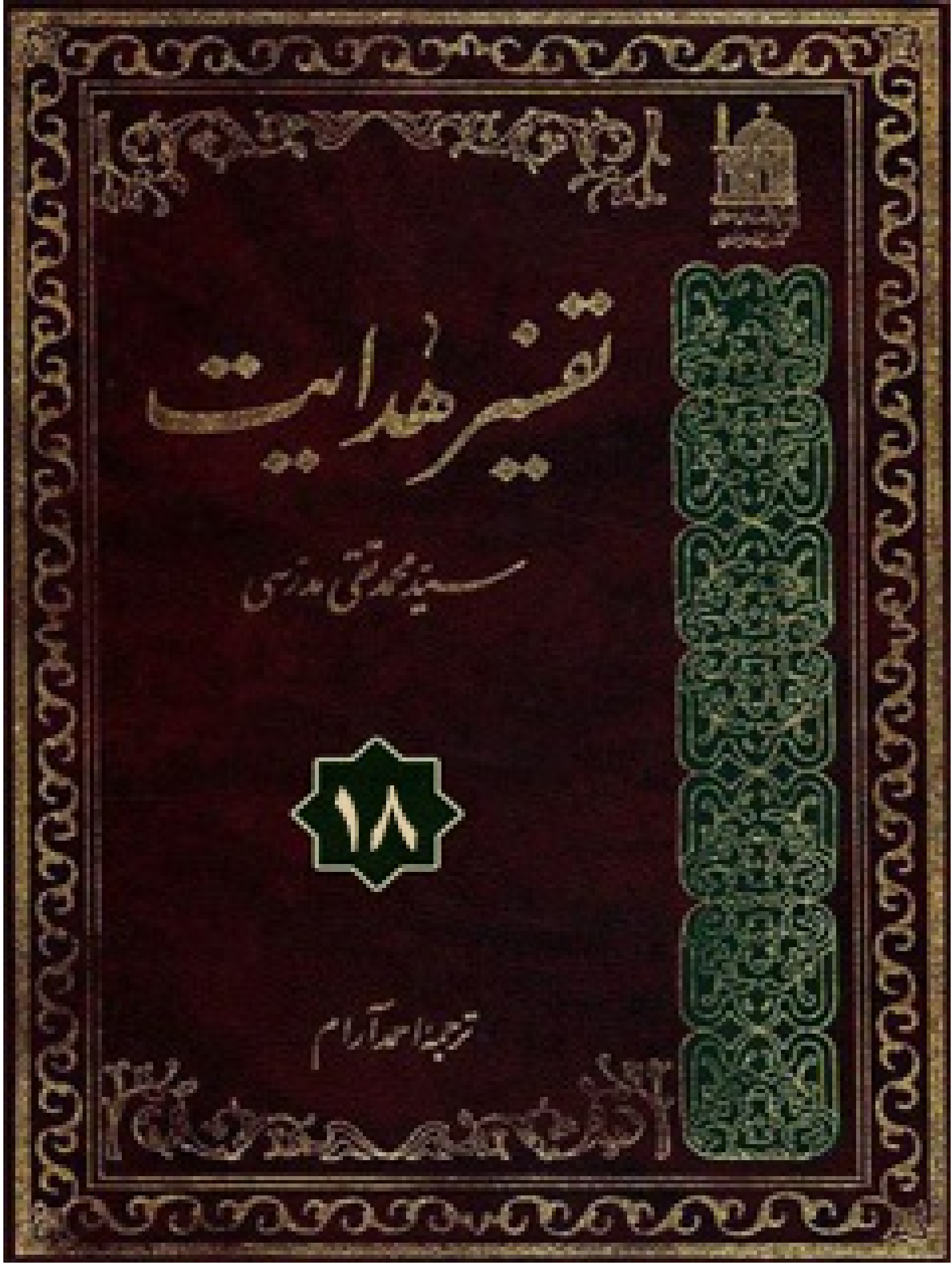
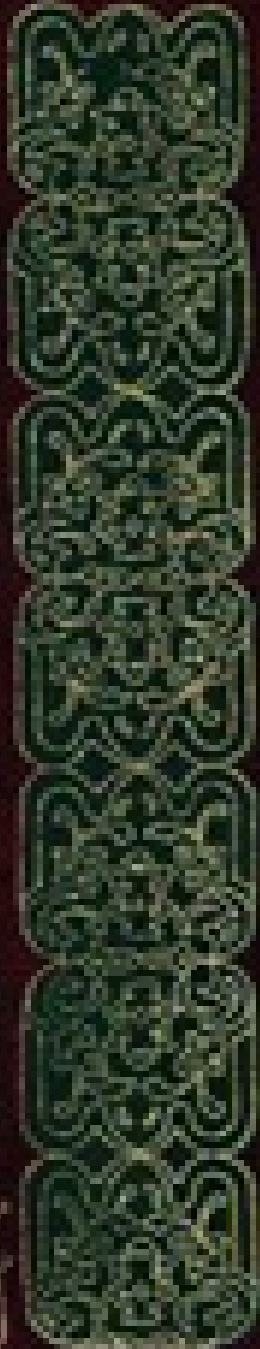


# تفسیر حدیث

سید محمد تقی مدنی



ترجمہ احمد امام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۶	تفسیر هدایت جلد ۱۸
۱۶	مشخصات کتاب
۱۷	اشاره
۲۳	سوره طارق
۲۳	اشاره
۲۳	فضیلت سوره:
۲۳	زمینه کلی سوره
۲۴	[سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]
۲۴	اشاره
۲۴	معنای واژه ها
۲۶	این گفته ای است قاطع و جدا کننده نه سخنی هزل
۲۶	اشاره
۲۶	شرح آیات:
۴۳	سوره اعلی
۴۳	اشاره
۴۵	فضیلت سوره:
۴۵	زمینه کلی سوره
۴۷	[سوره الأعلی (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]
۴۷	اشاره
۴۷	معنای واژه ها
۴۸	نام پروردگار بلند مرتبه ات را تسبیح گوی
۴۸	اشاره
۴۸	شرح آیات:

۷۳	سورة غاشيه
۷۳	اشاره
۷۵	فضيلت سوره:
۷۵	زمينه كلي سوره
۷۶	[سوره الغاشيه (۸۸): آيات ۱ تا ۲۶]
۷۶	اشاره
۷۷	معناي واژه ها
۷۷	آيا خبر قيامت به تو رسیده است
۷۷	اشاره
۷۷	شرح آيات:
۹۱	سورة فجر
۹۱	اشاره
۹۳	فضيلت سوره:
۹۳	زمينه كلي سوره
۹۵	[سوره الفجر (۸۹): آيات ۱ تا ۳۰]
۹۵	اشاره
۹۶	معناي واژه ها
۹۷	همانا خدای تو در کمین است
۹۷	اشاره
۹۷	شرح آيات:
۱۲۱	سورة بلد
۱۲۱	اشاره
۱۲۳	فضيلت سوره:
۱۲۳	زمينه كلي سوره
۱۲۵	[سوره البلد (۹۰): آيات ۱ تا ۲۰]
۱۲۵	اشاره

- ۱۲۵ ..... معنای واژه ها
- ۱۲۶ ..... و تو چه دانی که آن عقبه چیست
- ۱۲۶ ..... اشاره
- ۱۲۶ ..... شرح آیات:
- ۱۳۷ ..... سورة شمس
- ۱۳۷ ..... اشاره
- ۱۳۹ ..... فضیلت سوره:
- ۱۳۹ ..... زمینه کلی سوره
- ۱۴۰ ..... [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]
- ۱۴۰ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... معنای واژه ها
- ۱۴۱ ..... پس فسق و تقوی او را به وی الهام کرد
- ۱۴۱ ..... اشاره
- ۱۴۱ ..... شرح آیات:
- ۱۵۳ ..... سورة لیل
- ۱۵۳ ..... اشاره
- ۱۵۵ ..... فضیلت سوره:
- ۱۵۵ ..... زمینه کلی سوره
- ۱۵۶ ..... [سوره اللیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]
- ۱۵۶ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... تلاش و کوشش شما متفاوت است
- ۱۵۷ ..... اشاره
- ۱۵۷ ..... شرح آیات:
- ۱۷۱ ..... سورة ضحی
- ۱۷۱ ..... اشاره
- ۱۷۳ ..... فضیلت سوره:

زمینه کلی سوره ..... ۱۷۳

[سوره الضحی (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱] ..... ۱۷۵

اشاره ..... ۱۷۵

و به زودی پروردگارت چندان به تو خواهد بخشید که راضی و خرسند شوی ..... ۱۷۵

اشاره ..... ۱۷۵

شرح آیات: ..... ۱۷۵

سوره شرح ..... ۱۹۱

اشاره ..... ۱۹۱

زمینه کلی سوره ..... ۱۹۳

[سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸] ..... ۱۹۴

اشاره ..... ۱۹۴

معنای واژه ها ..... ۱۹۴

آیا سینه تو را گشاده و روشن نکردم ..... ۱۹۵

اشاره ..... ۱۹۵

شرح آیات: ..... ۱۹۵

سوره تین ..... ۲۰۵

اشاره ..... ۲۰۵

فضیلت سوره: ..... ۲۰۷

زمینه کلی سوره ..... ۲۰۷

[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸] ..... ۲۰۸

اشاره ..... ۲۰۸

معنای واژه ها ..... ۲۰۸

آیا خدا استوارترین داور و حاکم در میان داوران نیست ..... ۲۰۹

اشاره ..... ۲۰۹

شرح آیات: ..... ۲۰۹

سوره علق ..... ۲۱۵



۲۱۵ ..... اشاره

۲۱۷ ..... فضیلت سوره:

۲۱۷ ..... زمینه کلی سوره

۲۱۸ ..... [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

۲۱۸ ..... اشاره

۲۱۹ ..... آدمی آن گاه که خود را بی نیاز می بیند سرکشی در پیش می گیرد

۲۱۹ ..... اشاره

۲۱۹ ..... شرح آیات:

۲۳۵ ..... سورة قدر

۲۳۵ ..... اشاره

۲۳۷ ..... فضیلت سوره:

۲۳۸ ..... زمینه کلی سوره

۲۳۹ ..... [سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

۲۳۹ ..... اشاره

۲۳۹ ..... و تو چه دانی که ليله القدر چیست

۲۳۹ ..... اشاره

۲۳۹ ..... شرح آیات:

۲۳۹ ..... اشاره

۲۵۳ ..... شب قدر چه وقت است؟

۲۵۷ ..... سورة بینه

۲۵۷ ..... اشاره

۲۵۹ ..... فضیلت سوره:

۲۶۰ ..... زمینه کلی سوره

۲۶۱ ..... [سوره البینه (۹۸): آیات ۱ تا ۸]

۲۶۱ ..... اشاره

۲۶۱ ..... آنها بهترین مردمان اند

۲۶۱ ..... اشاره

۲۶۱ ..... شرح آیات:

۲۷۳ ..... سورة زلزله

۲۷۳ ..... اشاره

۲۷۵ ..... فضیلت سوره:

۲۷۶ ..... زمينه كلى سوره

۲۷۶ ..... [سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

۲۷۶ ..... اشاره

۲۷۷ ..... در آن هنگام كه زمین به لرزه در آید با لرزیدنی تمام

۲۷۷ ..... اشاره

۲۷۷ ..... شرح آیات:

۲۸۵ ..... سورة عادیات

۲۸۵ ..... اشاره

۲۸۷ ..... فضیلت سوره:

۲۸۷ ..... زمينه كلى سوره

۲۸۸ ..... [سوره العادیات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

۲۸۸ ..... اشاره

۲۸۹ ..... آدمی نسبت به پروردگار خود ناسپاس است

۲۸۹ ..... اشاره

۲۸۹ ..... شرح آیات:

۲۹۷ ..... سورة قارعه

۲۹۷ ..... اشاره

۲۹۹ ..... فضیلت سوره:

۲۹۹ ..... زمينه كلى سوره

۳۰۰ ..... [سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

۳۰۰ ..... اشاره

و تو چه دانی که قارعه چیست ..... ۳۰۰

اشاره ..... ۳۰۰

شرح آیات: ..... ۳۰۰

سورة تکاثر ..... ۳۰۵

اشاره ..... ۳۰۵

فضیلت سوره: ..... ۳۰۷

زمینه کلی سوره ..... ۳۰۷

[سوره التکاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸] ..... ۳۰۸

اشاره ..... ۳۰۸

فزون طلبی شما را به خود مشغول داشت ..... ۳۰۸

اشاره ..... ۳۰۸

شرح آیات: ..... ۳۰۸

سورة عصر ..... ۳۲۵

اشاره ..... ۳۲۵

فضیلت سوره: ..... ۳۲۷

زمینه کلی سوره ..... ۳۲۷

[سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳] ..... ۳۲۸

اشاره ..... ۳۲۸

سوگند به زمان که آدمی در زبان است ..... ۳۲۸

اشاره ..... ۳۲۸

شرح آیات: ..... ۳۲۸

سورة همزه ..... ۳۳۳

اشاره ..... ۳۳۳

فضیلت سوره: ..... ۳۳۵

زمینه کلی سوره ..... ۳۳۵

[سوره الهمزه (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹] ..... ۳۳۶

۳۳۶ ..... اشاره

۳۳۶ ..... وای بر هر سخن چین عیب جو

۳۳۶ ..... اشاره

۳۳۶ ..... شرح آیات:

۳۴۳ ..... سورة فيل

۳۴۳ ..... اشاره

۳۴۵ ..... فضیلت سوره:

۳۴۵ ..... زمینه کئی سوره

۳۴۶ ..... [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

۳۴۶ ..... اشاره

۳۴۶ ..... آیا ندیدی که خدایت با اصحاب فیل چه کرد؟

۳۴۶ ..... اشاره

۳۴۶ ..... شرح آیات:

۳۴۶ ..... اشاره

۳۵۰ ..... داستان اصحاب فیل

۳۵۵ ..... سورة قريش

۳۵۵ ..... اشاره

۳۵۷ ..... فضیلت سوره:

۳۵۷ ..... زمینه کئی سوره

۳۵۸ ..... [سوره قريش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

۳۵۸ ..... اشاره

۳۵۹ ..... پس باید صاحب این خانه را ببرستند

۳۵۹ ..... اشاره

۳۵۹ ..... شرح آیات:

۳۶۵ ..... سورة ماعون

۳۶۵ ..... اشاره

۳۶۷ ----- فضیلت سوره:

۳۶۷ ----- زمینه کلی سوره

۳۶۸ ----- [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

۳۶۸ ----- اشاره

۳۶۸ ----- آیا دیدی کسی که دین را تکذیب می کند

۳۶۸ ----- اشاره

۳۶۸ ----- شرح آیات:

۳۷۵ ----- سوره کوثر

۳۷۵ ----- اشاره

۳۷۷ ----- فضیلت سوره:

۳۷۷ ----- زمینه کلی سوره

۳۷۸ ----- [سوره الکوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

۳۷۸ ----- اشاره

۳۷۸ ----- ما به تو کوثر را بخشیدیم

۳۷۸ ----- اشاره

۳۷۸ ----- شرح آیات:

۳۸۵ ----- سوره کافرون

۳۸۵ ----- اشاره

۳۸۷ ----- فضیلت سوره:

۳۸۷ ----- زمینه کلی سوره

۳۸۸ ----- [سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

۳۸۸ ----- اشاره

۳۸۸ ----- برای شما دینتان و برای من دینم

۳۸۸ ----- اشاره

۳۸۸ ----- شرح آیات:

۳۹۵ ----- سوره نصر

- ۳۹۵ ..... اشاره
- ۳۹۷ ..... فضیلت سوره:
- ۳۹۷ ..... زمینه کئی سوره
- ۳۹۸ ..... [سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]
- ۳۹۸ ..... اشاره
- ۳۹۹ ..... پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی باش و از او آمرزش بخواه
- ۳۹۹ ..... اشاره
- ۳۹۹ ..... شرح آیات:
- ۴۰۵ ..... سورة مسد
- ۴۰۵ ..... اشاره
- ۴۰۷ ..... زمینه کئی سوره
- ۴۰۸ ..... [سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]
- ۴۰۸ ..... اشاره
- ۴۰۸ ..... بریده باد دست ابو لهب و هلاک و نومید و زیانکار شد
- ۴۰۸ ..... اشاره
- ۴۰۸ ..... شرح آیات:
- ۴۱۵ ..... سورة اخلاص
- ۴۱۵ ..... اشاره
- ۴۱۷ ..... فضیلت سوره:
- ۴۱۸ ..... زمینه کئی سوره
- ۴۱۹ ..... [سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]
- ۴۱۹ ..... اشاره
- ۴۱۹ ..... بگو خدا یکی است
- ۴۱۹ ..... اشاره
- ۴۱۹ ..... شرح آیات:
- ۴۳۳ ..... سورة فلق

- ۴۳۳ ..... اشاره
- ۴۳۵ ..... فضیلت سوره:
- ۴۳۵ ..... زمینه کلی سوره
- ۴۳۶ ..... [سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]
- ۴۳۶ ..... اشاره
- ۴۳۶ ..... بگو به خدای همه آفریده ها پناه می برم
- ۴۳۶ ..... اشاره
- ۴۳۶ ..... شرح آیات:
- ۴۴۱ ..... سورة ناس
- ۴۴۱ ..... اشاره
- ۴۴۳ ..... زمینه کلی سوره
- ۴۴۴ ..... [سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]
- ۴۴۴ ..... اشاره
- ۴۴۴ ..... بگو پناه می برم به خدای مردمان
- ۴۴۴ ..... اشاره
- ۴۴۴ ..... شرح آیات:
- ۴۵۳ ..... خاتمه کتاب
- ۴۶۸ ..... درباره مرکز

سرشناسه: مدرسی، محمدتقی، ۱۹۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ج ۱۸

شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ ریال: (دوره)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸ (ج.۱)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶ (ج.۲)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴ (ج.۳)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰ (ج.۵)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹ (ج.۶)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷ (ج.۷)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵ (ج.۸)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳ (ج.۹)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱ (ج.۱۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد های مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت: عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: (ج. ۱۲): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ (ج. ۱۳): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ (ج. ۱۴): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-۰ (ج. ۱۵): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ (ج. ۱۶): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ (ج. ۱۷): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ (ج. ۱۸): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲:

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۸ م ۴ م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹



شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص : ۱

**اشاره**











□  
در کتاب «ثواب الاعمال» با اسناد از ابو عبد الله - علیه السلام - روایت شده است که گفت: «هر کس در نمازهای واجب خود این سوره را بخواند، در روز قیامت پایگاه و منزلتی نزد خدا خواهد داشت، و در بهشت از رفقای پیامبران و اصحاب ایشان خواهد بود.»

نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۴۹ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

برای آن که قلب آدمی بتواند حقایق بزرگ را در خود جای دهد و آنها را بفهمد و با آنها سازگار شود، وحی الاهی او را به نگریستن و اندیشیدن در افقهای آسمان و آنچه در آن از ستارگان درخشان و شهابهای به شب آینده وجود دارد، و نیز به اندیشیدن در ژرفنای نفس و آنچه از عالم کبیر مندرج در آن است و به تفکر در نخستین پیدایش خود که از آبی جهنده از میان استخوانهای پسین و پیشین سینه نشأت یافته، و در سرنوشت پایانی خود که بی پرده و بدون نیرو و یاور با کرده های

خویش رو به رو می شود، به این همه برمی انگیزد، و برای آن که آدمی از حقایق بزرگ نگریزد، و با تکذیب رسالت یا تأویل کردن خبرهای آن به گونه ای که متناسب با عدم مسئولیت او باشد منکر حقیقت داشتن بازگشت به جهان دیگر و رسیدگی به حساب نشود، وحی الاهی او را از آن آگاه می سازد که قرآن گفتاری قاطع است و هزل نیست، و تکذیب کنندگان و کافران را به آن بیم می دهد که به کارشان خواهد رسید، ولی اکنون به آنان مهلت داده است، و تو ای انسان! صبور باش و به آنان اندکی مهلت ده.

سوره الطارق / ۱۸

## [سوره الطارق (۸۶): آیات ۱ تا ۱۷]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ (۱) وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ (۲) النَّجْمُ الثَّاقِبُ (۳) إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ (۴) فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ (۵) خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ (۶) يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ (۷) إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ (۸) يَوْمَ تَبْلَى السَّرَائِرُ (۹) فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ (۱۰) وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ (۱۱) وَالْمَأْرُضِ ذَاتِ الصَّدْعِ (۱۲) إِنَّهُ لَقَوْلُ فَضْلٍ (۱۳) وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ (۱۴) إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا (۱۵) وَ أَكِيدُ كَيْدًا (۱۶) فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُوَيْدًا (۱۷)

### معنای واژه ها

۱ [و الطارق]

آن ستاره ای است که با نور خود به افقهای آسمان برخورد می کند. و می گویند «طرقنی فلان» یعنی

ص: ۸



فلاینی شب هنگام نزد من آمد، و اصل معنی «طرق» کوبیدن است، و به همین جهت چکش را مطرقة می خوانند، و راه را بدان سبب «طریق» می خوانند که در زیر پای راه روندگان بر آن کوبیده می شود. و «طارق» به معنی آینده در شب است که نیازمند به کوبیدن در خانه دارد.

۲ [الدافق]

دافق ریختن آب با قوت است، و دفع نیز مثل آن است. و در مفردات راغب آمده است: ماء دافق، یعنی جریان کننده با سرعت. و به همین گونه آب مرد به نیرو در زهدان زن می ریزد.

۷ [الترائب]

دنده های سینه است.

۹ [تبلی السرائر]

یعنی آشکار می شود ضمیرها و اسرار؛ و «بلی الثوب» یعنی جامه کهنه شد؛ و بلوته به معنی آزمایش و امتحان کردن آن را است، که گویی از کثرت آزمایش کهنه و فرسوده شده. و در روز قیامت سرائر و رازها آزمایش می شود تا شرّ و خیر آنها آشکار شود.

۱۱ [الرجع]

باران است، به سبب آن که می آید و باز می گردد و تکرار می شود.

۱۲ [الصدع]

به معنی شکاف است و صدع زمین شکافته شدن آن بر اثر بیرون آمدن گیاه و درخت از آن است.

ص: ۹

اشاره

شرح آیات:

[۱]

آیا ستاره ای را دیده ای که با نور درخشان خود شبها در عرض آسمان حرکت می کند؟ آیا دیده ای که خدا چگونه شرّ ابلیس و سپاهیان او را از آسمان و اهل آن، و از زمین و ساکنان آن دور می کند؟! این نمونه ای از حفظ خدا است، پس سوگند به آن ستاره و به آسمانی که آن را نگاه می دارد که: خدا حافظ است، و اگر او نبود، انسان و موجودات زنده دیگر نمی توانستند لحظه ای زنده بمانند.

« وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ - سوگند به آسمان و به آن که در شب می آید. » گفتند: طریق یعنی کوبیدن، و راه را از آن جهت «طریق» گویند که آدمی با پای خود بر آن می کوبد، و دیدار کننده در شب را نیز طاریق گویند بدان که باید بر در خانه بکوبد تا در باز شود، و شاید هر پیش آینده را اعراب از آن روی طاریق می گویند که به سبب بیگانه بودن درها را برای وارد شدن می کوبد.

سوگند به آسمان و ستارگان درخشنده آن که خرد آدمی را برمی انگیزد و اهتمام او را به کار می اندازد، و از قلب او گرد غفلت و بی توجهی را می زداید... و طبیعی است که ۱۸/ سوگند به آسمان دور از دسترس ما و از حدود اندیشه ما خورده شود، و به طاریق که آدمی از او می ترسد، چه هر کوبنده در و تازه واردی از روی نیکخواهی چنین نمی کند.

شاعر گفته است:

یا راقد اللیل مسرورا بأوله

ان الحوادث قد یطرقن اسحارا

ص: ۱۰

ای خفته در شب و شادمان از آغاز آن\*حوادث گاه در سحرها پیش می آیند به شبی که آغاز آن خوش است شادمان مباش\*چه بسا پایان شبی که آتش برمی افروزد هنگامی که آدمی به افق اندیشیدن و تدبّر در آیات خدا در آسمان و زمین بالا می رود، به شناخت حقایق بزرگ نزدیک می شود، در حالی که زندگی او در میان زندان دشواریهای روزانه او می گذرد، و گرفتار انگیزه های نفسانی و وسوسه های قلبی است که او را از تفکر در آفاق دوردست باز می دارد و بر اثر آن از دست یافتن به حقایق محرومش می سازد.

شاید این از هدفهای قسم در قرآن بوده باشد: که او را به افقهای حقایق دور از آنچه بر فکرش از قضایای خاصی که پیوسته توجه او را به خود جلب کرده است، بالا ببرد.

قرآن، پیش از آن که یک گنجینه معارف باشد، برنامه و روشی برای اندیشیدن است، و به همین سبب هدف آن تنها تعلیم دادن به آدمی نیست، بلکه می خواهد او را بر آن توانا سازد که خود به تعلّم پردازد، لذا قفلهای اندیشه را به کلیدهای یادآوری و ذکر باز می کند، و با برداشتن پوششهای قلب آدمی او را بینای حقایق می سازد، و حجابهایی را که بینش و بصیرت او را از دیدار حقایق باز می دارد، با برانگیختن عقل و زدودن غبار غفلت از قلب، پاره می کند.

سوره الطارق، در میان سوره های کوچک قرآن، از چنین امتیازی برخوردار است. همچون ستاره درخشانی است که با نور زیبای خود درهای دل را می کوبد تا آن را در برابر آبشار نور برخاسته از وحی بگشاید.

[۲]

طارق چیست؟ اندیشه خود را به حال خود واگذار تا در افقهای آفرینش به گردش درآید، و باشد که بر او مکشوف شود که طارق چیست.

« وَ مِمَّا أَذْرَاكَ مِا الطَّارِقُ - و چه دانی که طارق چیست؟ » ۱۸/ این کلمه خرد آدمی را به آن برمی انگیزد که اهمیت قضیه را احساس کند. و بعضی از مفسران گفته اند که هر وقت این جمله در قرآن بیاید، موضوع آن

شناخته می شود، همچون این گفته خداوند متعال: «وَمَا أَذْرَاكَ لِمَا لَيْلُهُ الْقَدَرِ \* لَيْلُهُ الْقَدَرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ - و چه دانی که شب قدر چیست؟ شب قدر شبی است که از هزار ماه بهتر است»، در صورتی که اگر جمله «و ما یدریک و چه می دانی» به کار برده شود، موضوع نادانسته باقی می ماند.

[۳]

پس طارق چیست؟ ستاره ای در بلندی آسمان است که نور درخشان آن دیوار تاریکی را سوراخ می کند.

«النَّجْمُ الثَّاقِبُ - ستاره تابنده.» گفته اند: ثاقب به معنی روشن کننده است، و از آن است شهاب ثاقب، و عرب می گوید: اثقب نارک، یعنی آتشت را روشن کن، و ثقوب به معنی خرده های چوبی است که با آنها آتش روشن می کنند.

در تفسیر این کلمه اختلاف کرده اند... و آنچه به نظر من می رسد این است که طارق عبارت از قضا و قدرهایی است که خیر و شر آنها شب و روز پیاپی می رسد، و به همین سبب از طارق بد، بنا بر نص رسیده از پیامبر -صلی الله علیه و آله- به خدا پناه می بریم: «أعوذ بک من شر طوارق الليل و النهار إلا - طارقا یطرق بخیر یا رحمن پناه می برم به تو از شر طارقه های شب و روز، مگر طارقی که خیر است ای خدای رحمان». (۱)

در دعاء آمده است: «بک أستجیر یا ذا العفو و الرضوان من الظلم و العدوان، و من غیر الزمان، و تواتر الأجزاء، و طوارق الحدیثان، و من انقضاء المدّه قبل التأهب و العده - به تو پناه می برم ای بخشنده و در گذرنده، از ستمگری و دشمنی، و از تغییرات روزگار، و در پی هم آمدن اندوهها، و فرود آمدن حوادث، و از پایان یافتن مدت (زندگی) پیش از آماده شدن و توشه راه (جهان دیگر) فراهم آوردن». (۲)

بنا بر این نظر، نجم ثاقب بیان کننده این طارق است که به ستاره ای تابنده

ص: ۱۲

۱-۱) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۳.

۲-۲) -مفاتیح الجنان، دعای روز یکشنبه.

شبهت دارد، چنان که خداوند سبحان و تعالی گفته است: إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ. (۱)

پس مقصود سوگند خوردن به آن شهابهایی است که خدا به وسیله آنها آسمان را از شیاطین حفظ می کند که دزدانه گوش می کنند، و این شکل از بیان هماهنگ با سخن درباره حفظ شدن اهل زمین به وسیله خداوند متعال است.

قولی نیز آن است که: هر ستاره، به اعتبار آن که در شب طالع می شود، طارق است، و بنا بر این سوگند در این جا به همه ستارگان درخشان آسمان باز می گردد؛ و بعضی گفته اند که مقصود از نجم در این جا سیاره زحل است، و این از امام صادق- علیه السلام- روایت شده است، (۲) و بعضی دیگر آن را ثریا، و دیگران زهره دانسته اند.

عبارتها همه این تطبیقها را می پذیرد، بدان سبب که بنا بر آیه ای، در سوره الملک معلوم می شود که چراغهای آسمان رجوم شیاطین یا مراکزی برای پرتاب کردن پیکانها به شیاطین است؛ خداوند سبحان می گوید: وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ. (۳)

پس محتمل است که مقصود از نجوم شهابها یا محل صادر شدن شهابها بوده باشد. و این نیز باقی می ماند که بگوییم: مقصود از نجم ممکن است جنس نجم و ستاره باشد و دیگر ستارگان را نیز شامل شود و تنها یکی از آنها نباشد.

[۴]

هنگامی که شخص به استواری ساختمان آسمان می نگرد، و این که چگونه خدا آن را سقفی محفوظ آفریده، و در اطراف آن محلهای پرتاب کردن تیرهایی برای دور کردن نیروهای شیطانی که می کوشند تا نظام آن را تباه سازند، قرار داده است، از این امر اطمینان پیدا می کند که دست بزرگی آسمانها و زمین را گرفته و از نابود شدن آنها جلوگیری به عمل می آورد، و می داند که در پناه حمایت

ص: ۱۳

۱-۳) -الصفّات ۱۰/.

۲-۴) -نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۴۹.

۳-۵) -الملک ۵/.

پروردگاری بزرگ قرار دارد که او را از طواری بد محفوظ می دارد.

«إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لِّمَا عَلَيَّهَا حَافِظٌ - هیچ نفسی نیست که بر او نگاهبانی گماشته نشده باشد.» ۱۸/ دهها هزار نگاهبان تو را از خطرهایی که گرداگرد تواند پاسداری می کنند، و به تو چیزی نمی رسد جز آنچه استحقاق آن را داری یا حکمت پروردگار مقتضی آن است.

به نظام حمایت و نگاهبانی از بدن نگاه کن که از دستگاههای متعدد فراهم شده است:

الف: جهاز شناختن محیط فراهم آمده از چشم و گوش و چشایی و دیگر حواس، که برجسته ترین عامل در آن شبکه شگفت انگیز اعصاب است.

ب: جهاز دفاع در برابر خطرها که آشکارترین آن دست و پا است.

ج: جهاز حمایت در مقابل میکروبها، که در طلیعه آن خودداری بدن از پذیرفتن خوراک و نوشاکی است که با آن، به جهت گندناک یا تلخ بودن، سازگار نیست.

د: جهاز ایمنی ذاتی علیه جرثومه ها، که اگر این نمی بود، ویروسها و میکروبها به آسانی بر همه جای بدن ما استیلا پیدا می کردند. آن که چنین ایمنی را از دست می دهد، و مثلاً، به بیماری «ایدز» مبتلا می شود، از آن روی که دیگر بدن او نمی تواند در برابر میکروب یا ویروس مقاومت کند، جان خود را از دست می دهد.

ه: عواطف و شهواتی که انسان را سخت به نگاهداری از بدن خود وامی دارد.

و: عقلی که بدن را در مبارزه تلخ خود علیه طبیعت و بر ضد خطرهای دیگر راهنمایی می کند.

دهها جهاز محیط بر جسم که نوشتن شرح آنها کتابهایی بزرگ می شود.

همانند نظام حمایت از بدن، دهها نظام دیگر پراکنده در طبیعت است که انسان را از متلاشی شدن حمایت می کند، که بعضی از آنها را می شناسیم و از بیشتر

آنها آگاهی نداریم، و این همه گواه بر آن است که خداوند متعال ۱۸/ حافظی است که انسان را در پناه خود حمایت می کند، چنان که گفته است: **لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ**، (۱) و درباره این آیه از امام باقر-علیه السلام- روایت شده است که گفت: «می گوید: دو فرشته در شب، و در پی آنها دو فرشته در روز آدمی را از افتادن در چاه یا فرو افتادن دیوار بر سر او یا رسیدن مصیبت دیگری به او حفظ می کنند، تا آن گاه که مرگ مقدر باشد که راه را برای رسیدن قضای تقدیر شده به او باز می گذارند و او را به طرف آن هدایت می کنند». (۲) و از پیامبر-صلی الله علیه و آله- روایت شده است که گفت: «بر مؤمن صد و شصت فرشته موکلند که آنچه را که بر دفع آن توانایی ندارد از او دور کنند، و از جمله هفت فرشته بر چشم نگاهبانی دارند و آفات را از آن همچون دور کردن مگس از کاسهٔ عسل دور می کنند، و اگر آدمی یک لحظه به حال خود وا گذاشته شود، شیاطین او را خواهند ربود». (۳)

از این حدیث چنان برمی آید که: فرشتگان شیاطین را از مؤمن به دور می رانند تا از لحاظ مادی و معنوی تأثیری بر او نتوانند کرد، و فرشتگان محافظ به نگاهداری و حفظ اعمال بندگان و آنچه از ایشان صادر می شود، از نیت و کلمه و فعل، مأمورند؛ و خدای متعال گفت: **وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ \* كِرَامًا كَاتِبِينَ \* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ**. (۴)

بدین گونه به آدمی مصیبت یا آزاری جز به فرمان خدا نمی رسد، که اگر چنین فرمانی نباشد، فرشتگان از رسیدن مصیبت جلوگیری می کنند. و خداوند سبحانه و تعالی گفته است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ**. (۵)

ص: ۱۵

۱- ۶- الرعد ۱۱/.

۲- ۷- نور الثقلین/ج ۲، ص ۴۸۷.

۳- ۸- تفسیر البصائر، ج ۵۴، ص ۳۵۴.

۴- ۹- الانفطار ۱۰/ تا ۱۲/.

۵- ۱۰- الرعد ۱۳/.

و برای آن که انسان درباره فرشتگان حافظ خود آگاهی بیشتر حاصل کند، باید در خصوص پیدایش خود بیندیشد: که جز نطفه ای سست و ضعیف در پشت پدر یا زهدان مادر نبود. آیا چه کس در مسیر دشواری که پیموده او را حفظ کرده است؟ آیا می دانید که چه سازمان و تشکیلات دقیقی بر نطفه محیط است که در میان آن در رحم مادر تطوّر و تکامل پیدا می کند؟ و آیا برای تو، در آن هنگام که نطفه بودی، امکان آن وجود داشت که خود را از خطرهای حفظ کنی؟ ۱۸/ « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ - پس انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است. » این نگرستن افقهای از معرفت را در برابر انسان می گشاید، چه از این طریق به حقیقت نفس خود و وسعت دامنه وابستگی خویش به بندگی و نیازمندی آگاهی حاصل می کند، پس از تاریکیهای غرور و کبر و خود بزرگبینی خارج می شود، و به نور واقعیت و فروتنی راه می یابد، و نیز (با نظر کردن به آغاز پیدایش خود) از آینده خود آگاهی پیدا می کند. آیا انسان به همان گونه که آغاز شد باز نمی گردد؟ [۶]

برای ما تصور کردن نیستی و عدم دشوار است، در صورتی که خدای آفریننده ما را از چیزی که بود نیافریده و نمونه ای برای آفریدن نداشته، ولی آیا نمی توانیم مسافتی را که میان نطفه و انسان کامل وجود دارد تصور کنیم؟ در این هنگام در خواهیم یافت که مسافت میان پیدایش نخستین که در آن خدا ما را از خاک آفرید و میان آن زمان که ما را به صورت نطفه آفرید، دورتر و بزرگتر است.

اما مسافت میان نیستی و هستی با هیچ مسافت دیگری قابل مقایسه نیست، بدان سبب که تصور کردن و دریافتن نیستی از طرف ما مستحیل می نماید.

پس بهتر است به آن زمان نظر افکنیم که در آن قطره های آبی جهنده بودیم، و پرسیم: چگونه بودیم، و اکنون چه شده ایم؟ آیا آن کس که ما را از آن حالت به حالت کنونی رساند، نمی تواند پس از مرگ ما را به زندگی باز گرداند؟ چرا. او بر همه چیز توانا است.



« خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ - از آبی جهنده آفریده شد، » که از صلب به رحم انتقال یافت تا در جایگاه مطمئن قرار گیرد و به صورت آفریده ای دیگر درآید.

شاید کلمه «من از» در این جا اشاره به آن است که این قطره ناچیز، همه اش آن چیزی نیست که خاستگاه آفرینش بشر است، بلکه چیزی از آن چنین است، آری، یاخته واحدی از میلیونها یاخته مبدأ آفرینش این جهان بزرگی است که در ساختن آدمی خلاصه شده است، و چون در زهدان استقرار پیدا می کند، به مکیدن خوراک آغاز می کند تا بر حجم آن افزوده شود و از آن یاخته های دیگری با تقسیم به وجود آید، و هر یاخته در گوشه معینی قرار گیرد و خدا از آن ۱۸/ بخش معینی از وجود انسان را به دقت و لطف بسازد و رفته رفته هستی او کامل شود.

شایسته است در این جا به یک یادآوری ایمانی که بر زبان امام صادق -علیه السلام- در حدیث مفصل او با شاگردش مفصل بن عمر جاری شده است، اشاره کنیم، امام می گوید:

«ای مفصل! از آفرینش انسان آغاز می کنیم، پس از آن عبرت بگیر. آغاز آن پیدایش جنین در رحم است که در میان سه تاریکی جای گرفته است: تاریکی شکم، تاریکی زهدان، و تاریکی مشیمه، و چنان است که نمی تواند هیچ کاری برای به دست آوردن خوراک، و دور کردن آسیب، و جلب منفعت و دفع مضرت انجام دهد، از خون حیض سهمی به او می رسد که خوراک او باشد، به همان گونه که آب خوراک گیاه است، و پیوسته چنین است تا آفرینش او کامل شود و تنش استحکام پیدا کند، و پوستش بتواند در کنار هوا قرار گیرد، و چشمش توانایی رو به رو شدن با روشنی را به دست آورد، در این هنگام به آزدن ما در جای خود می پردازد و سخت او را به هیجان در می آورد، تا از زهدان خارج شود و به دنیای بیرون درآید، و چون تولد پیدا کند، خونی که تا آن زمان به مصرف خوراک او می رسید، به پستانهای مادر می رود و در آن جا به گونه دیگری غذا مبدل می شود که برای نوزاد از خون سازگارتر است که در هنگام حاجت از آن بهره مند می شود.

کودک، پس از تولد با حرکت دادن لب و دهان خود به دنبال غذا می‌گردد و به زودی دو پستان آویخته مادر را برای رفع نیاز خود می‌یابد، و تا زمانی که بدنی مرطوب و روده‌هایی تنک و اندامهایی نرم دارد، از آن شیر بهره‌مند می‌شود، و چون به راه بیفتد و به خوراکی درشت‌تر نیاز پیدا کند که سبب نیرومند شدن بدنش باشد، دندانها در دهان وی شروع به بیرون آمدن می‌کند تا به وسیله آنها غذا را بجود و نرم کند و به آسانی به گلو فروبرد. و چنین است تا به حد بلوغ برسد و موی بر صورتش پیدا شود که علامت مذکر بودن و نماینده عزت مرد و نشانه آن است که از دوران کودکی بیرون آمده است، و اگر مویی بر صورت ظاهر نشود بهجت و تر و تازگی زنانه جالب مردان بر آن باقی می‌ماند که دوام و بقای نسل را تأمین می‌کند.

ای مفضل! در این احوال مختلف خوب تفکر کن و ببین که آیا ممکن است این همه تغییرات بی‌تدبیری صورت پذیر شود؟ آیا اگر خون در رحم به او نمی‌رسید، پژمرده ۱۸/ و خشک نمی‌شد، به همان گونه که گیاه بر اثر نبودن آب چنین می‌شود؟ و اگر پس از رسیدن به کمال در رحم برای بیرون آمدن از آن تلاش نمی‌کرد، به صورت کودک زنده زنده به خاک سپرده در نمی‌آمد؟ و اگر شیر مناسب برای خوردن او در هنگام ولادت به وجود نمی‌آمد، آیا از گرسنگی نمی‌مرد، یا گرفتار غذایی نامناسب با وضع و حالش نمی‌شد؟ و اگر دندانها به هنگام شایسته نمی‌روید، از جویدن غذا و فروبردن آن محروم نمی‌ماند، و ناگزیر با ادامه دادن به شیرخوارگی نمی‌توانست برای کار کردن و بزرگ شدن آمادگی پیدا کند؟ و سپس آیا مادرش می‌توانست در صورت ادامه یافتن شیرخوارگی به آوردن و پروردن کودکان دیگر بپردازد؟ و اگر موی بر چهره اش نمی‌روید، آیا همیشه بر هیأت کودکان باقی نمی‌ماند که هیچ جلالت و وقاری در او مشاهده نشود؟! (۱).

[۷]

«يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ - که بیرون می‌آید از میان پشت مازة پدر و استخوانهای مادر.»

ص: ۱۸

گفته اند: ترائب نواحی سینه است و یکی از آنها تریبه است، که چون این استخوانها (دنده ها) به آرامی و نرمی حرکت می کنند و به خاک (تراب) می مانند، بدین سبب به این نام خوانده شده اند. و اما صلب استخوان پشت و مغز آن است.

سؤال: معنی این که انسان میان صلب و ترائب است چیست؟ بعضی به این پرسش چنین پاسخ داده اند:

صلب آدمی ستون مهره ها، و ترائب استخوانهای سینه او است، و شاید مقصود از آن دیواره زیرین سینه باشد. و گفته اند: در هفته های ششم و هفتم زندگی، جنین در زهدان، چیزی در آن به وجود می آید که به نام جسم و لف و مجرای آن خوانده می شود و در هر یک از دو کنار ستون مهره ها جای دارد، و از قسمتی از آن گرده ها و دستگاه دفع پیشاب، و از بخشی دیگر بیضه یا خاک (در مرد) و تخمدان (در زن) به وجود می آید، پس خاک و تخمدان در آغاز پیدایش خود در مجاورت گرده ها، در میان صلب و ترائب، یا میان وسط ستون مهره ها ۱۸/ و مقابل قسمت پایین دنده ها جای دارند، و اضافه می کند که: هر یک از خاک و تخمدان، پس از تمام شدن رشد آنها، به پایین رفتن به جای شناخته شده آنها آغاز می کند، پس خاک چندان پایین می آید که در خاکدان (کیسه بیضه ها) قرار می گیرد، و تخمدان سرانجام در درون زهدان در کنار لوله فالوپی مستقر می شود.

(۱)

[۸]

حقایق بزرگ، به سبب سنگینی و فخامتی که دارند، از قلب می لغزند، و لذا برای دست یافتن به آنها باید از نردبان حقایق کوچک و جزئی به طرف آنها بالا- رویم که این حقایق جزئی مفردات و تجلیات آنها به شمار می روند، به همان گونه که پرتوهای خورشید سایه هایی از خود خورشید محسوب می شوند. قلب هنگامی به جایگاه حقایق بزرگ می رسد که بر نردبانی به سوی آنها بالا رود، ولی اگر به نظر کردن تنها پردازد و بر این نردبان ساکن بماند، بالا رفتن صورت نمی گیرد، و حجابی در مقابل دیدن کشیده می شود، و این خود یکی از مشکلات

ص: ۱۹

اساسی بشری است که در کنار حقایق جزئی متوقف می ماند. آیا آثار قدرت پروردگار را در هر یاخته و ذره، با هر لحظه از لحظه های زندگی نمی بینیم؟ چرا.

پس چرا هنوز قلب درباره آخرت دچار شک و تردید و از فهمیدن آن عاجز است؟ و حتی مؤمنان به این حقیقت را می بینیم که باز در برابر آن تردید دارند، و این نتیجه آن است که با خرد و فهم خویش در کنار حقایقی که قدرت پروردگار در آن متجلی می شود، به طرف بالا- صعود پیدا نکرده اند، و از همین رو نمی توانند وسوسه های شیطان را از قلبهای خود دور کنند. خدا چگونه آدمی را پس از آن که مرد و خاک شد بار دیگر زنده می کند؟ بیایید چنین فرض کنیم که: آن یاخته زنده ای که انسان از آن به وجود آمده، به همان صورت بدون نابود شدن باقی بماند، و یاخته های اضافی جمع شده در کنار آن پس از انجام یافتن عمل باروری همه از میان رفته باشد، و خداوند متعال این یاخته را در گور یا در ظرف دیگر به همان گونه محفوظ نگاه دارد که پیش از آن در صلب مرد آن را حفظ می کرد، و سپس زمینه را برای نمو دوباره آن به همان گونه که در رحم نمو می کرد فراهم آورد. آیا چنین کاری عجیب و غریب است؟ هرگز... و ما می دانیم که یاخته زنده می تواند در اوضاع و احوال مختلف و به اشکال گوناگون زنده بماند، و بعضی از یاخته ها را دیده ایم که در اوضاع بسیار دشوار زندگی خود را ادامه می دهند، پس چرا باید از این در شگفت باشیم که یاخته اصلی از همین گونه است؟ این اندیشه همچون نظریه ای برای حل این معما کفایت می کند که: چگونه ۱۸/ خدا انسان را پس از مرگ به زندگی باز می گرداند؟ و من می گویم: (کفایت می کند) بدان جهت که ارزش نظریه حل معما است، و شاید نظریه های دیگری هم بوده باشد، ولی وجود یک نظریه برای از بین بردن حالت شک و تردید کفایت می کند.

باید دانست که آنچه گفتم نظریه محض نیست، بلکه درباره آن روایتی از امام صادق-علیه السلام- رسیده است: از او پرسیدند که آیا جسد مرده نابود می شود؟ گفت: «آری، به صورتی که از آن گوشت و استخوانی باقی نمی ماند،

ولی طینتی که از آن آفریده شده است باقی می ماند، چه آن فانی نمی شود و در گور باقی بماند تا از آن بار دیگر، همچون بار نخستین، آفریده شود». (۱)

پروردگار ما، پس از این که از آفرینش نخستین به ما خبر داد، گفت که به باز گرداندن او توانا است:

« إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ لَقَادِرٌ - و او (خدا) به دوباره زنده کردن او توانا است. » [۹]

ولی بازگشت انسان بنا بر یک دوره طبیعی همچون بازگشت گیاه به زندگی در فصل بهار نیست! هرگز... بازگشتی از روی قصد است، به همان گونه که آفریده شدن او در دنیا به حکمتی بالغه بوده است. پس هدف از بازگشت او چیست؟ آشکار کردن حقیقت او.

« يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ - آن روز که رازها آشکار می شود. » دنیا خانه آزمودن و خبر گرفتن (ابتلاء و اختبار) است، و طبیعت دنیا چنان است که در آن خیر و شر به هم آمیخته است، و باز شناختن نیک از بد به آسانی میسر نمی شود، در صورتی که آخرت یا دنیای دیگر دنیای پاداش و هر چیز در آن آشکار است، و خدا در آن جا نیروی احساسی به آدمی عطا می کند که از عهده کارهایی بر می آید که در دنیا بر آنها توانایی ندارد، چشم و بصیرت او در آن روز بسیار تیز و تیزبین می شود، و آتش جهنمی را می چشد که یک میلیونم آن را در دنیا نمی توانست تحمل کند، و از نعمتهای عظیم بهشتی برخوردار می شود که امکان متنعّم شدن به جزء کوچکی از آنها را در دنیا نداشت.

در احادیث مأثوره درباره «سرائر» چنین آمده است: آنها عبارت از اعمال بندگان است، و از معاذ بن جبل روایت شده است که گفت: از رسول الله پرسیدم: این سرائری که خدا بندگان را در آخرت به آنها می آزماید چیست؟ گفت: «سائر شما اعمال شما از نماز و روزه و زکات و وضو و غسل از جنابت و هر واجب دیگر است، زیرا که همه اعمال سائر پنهان است، پس اگر کسی

ص: ۲۱

بخواهد، می تواند نماز ناخوانده بگوید که نماز خواندم، و وضو ناگرفته بگوید که وضو گرفتم، و گفته خدا: یوم تبلی السرائر در همین خصوص است» (۱).

[۱۰]

در این روز ترسناک انسان برهنه از پوشش و دور از هر عذر در برابر خدا می ایستد، و پرداختن به دروغ و دغل و نفاق برای او امکان ندارد. و چگونه می تواند چنین کند در صورتی که گواهانی در پیرامون او و از درون او بر گردش جمع شده اند، قلبش باز است و نیاتش بر دو کف دست او آشکار، و همه عقاید او مکشوف! پس به کجا می تواند بگریزد؟ بعضی گمان کرده اند که توانایی آن دارند که بخشی از شرّ و بدی را از جان خود دور کنند، هرگز چنین نیست... آدمی ناتوانتر از این است. در دنیا به او نیرو داده شده بود تا اراده اش در معرض تجربه قرار گیرد و ایمانش آزمایش شود ولی امروز تسلیم شده ای خوار و ذلیل بیش نیست. و گاه بعضی چنان گمان می کنند که می توانند از حزب و طایفه و پدر و مادر و خاندان خود مدد بگیرد، هرگز... آنان همه در این روز به خویشتن مشغول اند. به فرض این که بخواهند به یاری او برخیزند، آیا قدرت این کار را خواهند داشت؟ هیهات! «فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ» - پس هیچ یار و یاورى ندارد. امروز، پیش از آن روز، خوب است به پروردگاران پناه بریم تا مگر گناهانی را که مرتکب شده ایم، پیش از رسوا شدن در برابر گروه بزرگ گواهان روز قیامت، و پیش از چشیدن عذاب، بر ما ببخشاید.

[۱۱]

عذاب آخرت تنها عذابی نیست که هر کس از حق منحرف شده باشد آن را خواهد چشید، ۱۸/ چه در دنیا نیز عذابی سبکتر از آن نیست که با مقیاسهای ما بسیار سخت و شدید می نماید. آن شکست رسوا کننده ای است که بهره کافران و منافقان است... بدان جهت که بر خلاف سنتها و مقررات خدا در آسمان و زمین عمل کرده و به حقی که بر پیامبر -صلی الله علیه و آله- فرو فرستاده شده بی اعتنا

ص: ۲۲

و کافر شده اند.

پس سوگند به آسمان و زمین که: وحی حق است، و بیم دادن حق است، و شوخی نیست.

« وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ - و سوگند به آسمان صاحب رجع. » گفته اند: رجع یعنی باران، و به این گفته شاعر استناد کرده اند:

ایض کالرجع رسوب إذا

ما تاخ فی محتفل یختلی

و بعضی دیگر آن را به معنی خورشید و ماه و ستارگان دانسته اند که بعد از غروب کردن بار دیگر طلوع می کنند و باز می گردند، و به قولی: فرشتگانند که اعمال بندگان را با خود باز می گردانند.

به نظر من مناسبترین معنی برای «رجع» بازگشت افلاک به جاهای خود با تناسب و نظم و بدون تغییری در مسیر آنها است، که این خود دلالت بر بازگشت انسان به امر خدا و روز قیامت است، خواه بخواهد و خواه نخواهد.

[۱۲]

سوگند به زمینی که می شکافد.

« وَ الْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ - و سوگند به زمین شکافدار. » گفته اند: تصدّع بالنبات، چنان که پروردگار ما در جای دیگر قرآن گفته است: ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا .

به نظر من چنان می رسد که خدا زمین را فرمانبردار و رام آفریده است، بدان سان که باران را می پذیرد، و گیاه را می رویاند و ساقه آن را از خود بیرون می دهد، و به کشاورز خیش کردن و به بنا کردن و به کاوشگر کاویدن خود را اجازه می دهد، و ۱۸/ این همه دلیل بر حکمت بالغه خدا در آفرینش زمین است.

[۱۳-۱۴]

به همان گونه که طبیعت تجلیاتی از سنتهای خدا و مظاهری از اسماء حسناى او است، وحی نیز تجلی آیات و بیان سنتها و مظهر نامهای او است.

« إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ \* وَ مَا هُوَ بِالْهَزَلِ - این (قرآن) گفته ای است قاطع و جدا کننده \* و شوخی و بازی نیست. »

ص: ۲۳

درست و نادرست، و حق و باطل را از یکدیگر جدا می کند، به همان گونه که قیامت نیز روز فصل و جدا شدن حق و باطل و خوب و بد از یکدیگر است.

□

از امام امیر المؤمنین -علیه السلام- به نقل از پیامبر -صلی الله علیه و آله- روایت شده است که گفت: «شنیدم که پیغمبر می گفت: کتابی است که در آن خبر پیش از شما و حکم پس از شما آمده، و آن فصل است و هزل نیست، هر جباری که آن را ترک کند، خدا او را هلاک خواهد کرد، و آن کس که هدایت را در جز آن جستجو کند، خدا گمراهش خواهد ساخت». (۱)

این کلمه بدان جهت به این صورت آمده است که انسان از هول و هراس آنچه می شنود، به تکذیب کردن آن پناه می برد؛ شاید این بیم دادن گونه ای از ترساندن همراه با مبالغه است.

هرگز چنین نیست. در قرآن هیچ کلمه دروغ و مبالغه نیست... کتاب خدا است که نه باطل از پیش به آن راه می یابد و از پشت آن.

و بدین گونه بیان قرآنی همه گریزگاههای رو به رو شدن با حقیقت بزرگ را که منتظر همگان است (حقیقت اجزاء) می بندد، پس نه چیزی را می توان پوشیده داشت و نه گفته های یاری جستن از دیگران یا گریختن از حقیقت با تکذیب کردن آن می تواند درست باشد.

[۱۵]

و کافران تنها به این بس نمی کردند که برای گریز از حقایقی که مؤید رسالتهای الهی است به تکذیب آنها پردازند، ۱۸/ بلکه به گونه های مختلف به محاربه با آن می پرداختند که حجابی نفسی و اجتماعی میان خود و حقایق به وجود آورند تا هرگز در تحت تأثر آن قرار نگیرند.

«إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا - آنان به مکر کردن و دستان با تو می پردازند.» و کید عبارت از مهربانی نشان دادن برای دست یافتن به هدف به راههای گوناگون است، و در خیر و شر هر دو به کار گرفته می شود، و چنان معلوم می شود که

ص: ۲۴



همه تلاش کافران و کسانی که در خط نفاق و فسق قرار دارند، تفسیر دادن راه حق و پوشاندن آن به باطلی است که از پیش خود می سازند، و نیز جلوگیری از آن با مکر و کید است.

از خصوصیات کید متوسل شدن به بعضی از برنامه ریزیهای نهانی است که در آنها رسیدن به هدف پس از گذشتن از مراحل متعدد است تا بدین وسیله کمتر با دشواریها رو به رو شوند. ولی نقشه ریزی آنان خود پیامبر را به عنوان شخص یا مؤمنان را به عنوان یک طایفه هدف خود ندارد، بلکه هدف مکتبی است که آنان را به ایمان آوردن به آن دعوت می کنند، و دشمن خود را تنها رسول خدا و مؤمنان نمی دانند، بلکه پروردگار آسمانها و زمین را نیز پیش خود چنین تصور می کنند.

[۱۶]

در آن صورت که کافران برای رسیدن به هدف خود ماهرانه برنامه ریزی می کنند، کید خدا متین و مستحکم است. خدا چگونه برای ایشان کید می کند؟ اسباب هلاک ایشان را در آن هنگام که غافلند آماده می سازد. آیا (در فیلمهای پلیسی) دیده اید که پلیس، برای به دام انداختن تبهکاران، چگونه نقشه می کشد، و مقدماتی فراهم می آورد که مجرمان از آن هیچ گونه آگاهی ندارند، در صورتی که دست اندرکاران پلیس کاملاً از آنها آگاه اند؟ ۱۸/ در لحظه صفر که بنا است برنامه کفار به مرحله اجرا گذاشته شود، و آنان بر پیامبر و مؤمنان مسلط شوند، اسباب هلاک ایشان نیز آماده است، و در این ساعت قدرت خدا آشکار می شود و خدا سخت آنان را گرفتار می کند.

« وَ أَكِيدُ كَيْدًا - وَ مِنْ دَسْتَانِ إِيشَانِ رَا بَاطِلِ رَا مِي كَنَم. » [۱۷]

ولی در این برنامه ریزی عامل زمان به حساب می آید، و به همین سبب آن کس که به کید کردن می پردازد، نمی تواند زمان را حذف کند، و شایسته است که مؤمنان این را بدانند، و در اجرای برنامه رسالت شتاب نورزند، و از دیر شدن پیروزی نگران نشوند، بدان سبب که باید مدت معینی بگذرد و آن گاه کافران گرفتار شوند.

« فَمَهْلٍ الْكَافِرِينَ - پس کافران را مهلت ده. »

ص: ۲۵

مهلتی بعد از مهلتی، و فاصله ای پس از فاصله ای، چه شاید تغییری در اجرای برنامه صورت گرفته باشد، که در نتیجه مهلت طولانی نخواهد بود.

« أَمْهَلْتُمْ زُرُوداً - اندکی مهلتشان ده. » مهلتی کوتاه و لطیف و بی سر و صدا، ولی خدا به چه سبب به کافران مهلت می دهد؟ نخست: بدان سبب که آنان نیز آفریدگان خدایند و خداوند متعال می خواهد آنان را بیازماید به همان گونه که دیگران به وسیله ایشان در معرض آزمایش قرار می گیرند، تا شاید از راه نادرست خود بازگردند.

دوم: بدان سبب که مبارزه میان حق و باطل فایده های چندی در متبلور کردن دید مؤمنان و پاکیزه کردن دلهای ایشان و آماده کردن جانها و پاک کردن صفهای آنان از منافقان دارد.

ص: ۲۶

سورة اعلی

اشاره

ص: ۲۷



### فضیلت سوره:

□

در کتاب «ثواب الاعمال» به اسناد آن از ابو عبد الله - علیه السلام - آمده است که گفت: «هر کس سوره «سبح اسم ربك الاعلی» را در نمازهای واجب و مستحبّ خود بخواند، روز قیامت به او گفته خواهد شد: از هر دری که دلخواه خود تو است به بهشت داخل شو.»

نیز از او - علیه السلام - روایت شده است که گفت: «بر هر مؤمن شیعه ما واجب است که در شب جمعه سوره جمعه و سوره «سبح اسم ربك الاعلی» را بخواند.»

نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۵۳ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

به همان گونه که خدا کاینات را آفرید و درست آفرید و ساخت آنها را تمام کرد، و امور و کارهای آنها را به اندازه قرار داد، و برای آنها سنتها و آدابی نهاد و به آن راهنماییشان کرد، به همین گونه هم آنچه را که شایسته آدمی است برای او

ص: ۲۹

مقدّر کرد، و راههای سلامت را که وسیله دست یافتن به هدفهای آبرومند و بزرگ است برای او قرار داد و راهنمای وی در رسیدن به آنها شد، و فرستادگان را برای همین کار برانگیخت.

هدف انسان تنها به آن عافیت و ایمنی و پیشرفت و خوشبختی که در دنیا است تمام نمی شود، بلکه برای آخرت نیکوتر و ماندنی تر است نیز چنین است.

خدا به وسیله چه چیز انسان را به رستگاری هدایت می کند؟ به قرآنی که فرستاده اش می خواند و حرفی از آن را که برای پند دادن به مردم است فراموش نمی کند، ولی کیست که از قرآن پند گیرد؟ آن کس است که از خدا می ترسد، ولی آن کس که دریچه های قلب خود را می بندد تا پند دهندگی قرآن در آن اثر نکند، آن بدبختی است که به آتش بزرگ در می آید که در آن نه می میرد و نه زنده می شود.

چون آدمی بتواند دل از دنیا برکند و در افق آخرتی که نیکوتر و ماندنی تر است پرواز کند، گامهای نخستین را برای رسیدن به رستگاری برداشته است، و گام دوم ترس است و ۱۸/ پند پذیرفتن، و بعد از آنها پاکیزه شدن گام سوم است که برای نماز خواندن و به خداوند توانا نزدیک شدن برداشته می شود.

بدین گونه آیه های سوره اعلی به دنبال یکدیگر با بلاغتی مؤثر ما را به دریافت حقایق بزرگی رهبری می کند که باید برای دست یافتن به رستگاری آنها را خوب بفهمیم و بشناسیم. و این معجزه ای از قرآن است که هر سوره به همان حقیقت مورد اشاره قرار گرفته در سوره های دیگر اشاره و از آن بحث می کند، ولی این کار را با روشی تازه و متمایز از روش سوره های دیگر به انجام می رساند... آری، حقایق بزرگ به اشکال گوناگون تظاهر پیدا می کند، بدان سبب که چیزی سوای حقایق جزئی است که آنها را مشاهده می کنیم، و این خلاصه کتابهایی است که خدا به پیامبران بزرگ خود همچون ابراهیم و موسی علیهما السلام فرستاده بود.

## [سوره الأعلى (۸۷): آیات ۱ تا ۱۹]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى (۱) الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (۲) وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى (۳) وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى (۴) فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى (۵) سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنسَى (۶) إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَمَا يَخْفَى (۷) وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَى (۸) فَذَكَرْ إِنَّ نَفْعَ الذِّكْرِى (۹) سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى (۱۰) وَتَنْجِبُهَا الْأَشْقَى (۱۱) الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى (۱۲) ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى (۱۳) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (۱۴) وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (۱۵) بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاءَ الدُّنْيَا (۱۶) وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى (۱۷) إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى (۱۸) صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى (۱۹)

## معنای واژه ها

[غشاء]

غشاء چیزی است از گونه علف و گیاه که سیل آن را به کنار دره پرتاب می کند، و اصل آن به معنی مخلوطی از چیزهای مختلف است.

[أحوی]

:بسیار سیاه.

ص: ۳۱

برای نام خدا عظمتی است که برخاسته از بزرگی خود او است، زیرا که راهنمای به او و یادآوری به ما است، و گواه بر شکوه و زیبایی و عظمت و بزرگواری او است، و بدان جهت که پروردگار ما در آغاز اسم اعظم خود را آفرید، و آن را بر چهار چیز قرار داد که اختصاص به یکی داشت، پس آن را پوشیده نگاه داشت که از آفریدگانش هیچ کس بر آن آگاه نبود، و آن سه را در کلمات: الله و تعالی و تبارک قرار داد، تا اولی راهنمای ما به ذاتش باشد، و دومی به صفاتش، و سوم به افعالش، سپس اشیاء را به اسم او آفرید، و آنچه در آفریده ها از آثار عظمت او می بینیم، چیزی جز تجلیهایی از نامهای او نیست.

بدین گونه به ما فرمان داد تا او را به نامهایش بخوانیم: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» - و خدا را نامهای نیکویی است، پس او را به آنها بخوانید».

آنچه در دعاهای مأثوره می خوانیم تأویلی برای این فرمان الاهی است که به خدا به توسط نامهای نیکوی او توسل جوئیم، و می گوئیم: «اعوذ بنور وجهك الذي أضاءت له السماوات والأرضون و انكشفت له الظلمات، و صلح عليه امر الأولين و الآخرين، من فجاهه نقمتك، و من تحویل عافيتك، و من زوال نعمتك (۱)» - پناه می برم به روشنی روی تو که برای آن روشن شد آسمانها و زمین، و تاریکیها برای آن آشکار شد، و نیکو شد بر آن امر اولیان و آخرین، از ۱۸ ناگهانی بودن انتقامت، و از



دگرگون شدن عافیت، و از نابود شدن نعمت».

«اللهم إني أسألك باسمك العظيم الأعظم، الأَعزَّ الأَجَلَّ الأَـكْرَم، الَّذِي إِذَا دَعَيْتَ بِهِ عَلَيَّ مَغَالِقَ أَبْوَابِ السَّمَاءِ لِفَتْحِ الرَّحْمَةِ انْفَتَحَتْ، وَإِذَا دَعَيْتَ بِهِ عَلَيَّ مَضَائِقَ أَبْوَابِ الأَرْضِ لِفَرْجِ انْفِرْجَتِ وَإِذَا دَعَيْتَ بِهِ عَلَيَّ العَسْرَ لِيَسْرَ تيسَّرَتْ، وَإِذَا دَعَيْتَ بِهِ عَلَيَّ الأَمْوَاتِ لِلنَّشُورِ انْتَشَرَتْ، وَإِذَا دَعَيْتَ بِهِ عَلَيَّ كَشْفِ البُأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ انكشفت (۱) خدایا از تو به نام بزرگ بزرگتر و تواناتر و با شکوهرتر و بزرگوارترت، که چون به آن بر قفلهای درهای آسمان برای باز شدن به رحمت خوانده شوی باز می شود، و چون به آن بر درهای تنگ زمین برای گشوده شدن خوانده شوی گشوده می شود، و چون به آن برای آن خوانده شوی که سختی به آسانی مبدل شود آسانی فراهم آید، و چون به آن بر مردگان خوانده شوی که برخیزند برخیزند، و چون به آن برای آن میان رفتن سختی و قحطی خوانده شوی از میان برود». (۲)

□  
در دعاهاى رسیده به ما از پیامبر و اهل بیت پاکیزه او - علیه و علیهم صلوات الله - نامهای نیکو و حسنای خدا رکنی اساسی در آنها است، همچون دعای جوشن کبیر که مشتمل بر هزار اسم و صفت از نامها و صفات خدا است، و دعای بهاء و دعای کمیل. (۳)

آیا دریافته اید که این نامها چیست؟ به حق باید گفت که دانش خردهای ما به آن احاطه پیدا نمی کند، چگونه می تواند چنین شود در صورتی که ما نمی توانیم بر همه آفریده های او احاطه و علم پیدا کنیم، و می دانیم که آفریده های او نموداری از نمودارهای اسماء او است؟ ولی خدا آن اندازه و علم به ما داد که به نامهای او اشاره کنیم و به آنها او را بخوانیم... سپس به وسیله آنها ما را به آنچه بر پیامبرش از کتاب وحی کرد و بر زبان اولیای خود از علم روان ساخت که همچون تفسیری برای کتاب است، آگاه ساخت، و بدین گونه نامها نمودارهای عظمت او، و

ص: ۳۳

۱-۲) - همان منبع، دعای سمات.

۲-۳) - همان منبع، دعای سمات.

۳-۴) - رجوع کنید به مفاتیح الجنان، تألیف شیخ عباس قمی محدث.

نشانه های گواهی و نگاهبانی او است، و او را جز به این صفت تقدیس، و جز بدین اعتبار تسبیح نمی کنیم، پس چون این وسیله ای به سوی او است تقدیس، و چون راهی برای شناخت او است تسبیح می شود.

هر کس نام را بدون صاحب نام یا با صاحب نام تقدیس کند، به پروردگار پاک خود شرک ورزیده است، و جز این نیست که تقدیس ما برای اسم بدان سبب است که اسمی برای معنی و وسیله ای برای نزدیکی به او است نه چیزی بیش از این.

بدین گونه در بعضی از آیات ذکر را تسبیحی برای خدا و در بعضی دیگر برای اسمش می یابیم، پس چون خدا را تسبیح کنیم، این تسبیح به وسیله نامهای او صورت می گیرد، زیرا که راهی برای دست یافتن ما به معرفت ذات خدا وجود ندارد، و هنگامی که نام خدا را تسبیح می کنیم، بدان سبب است که نام خدا است و راه رسیدن ما به شناخت خدا، و بدان جهت که توانایی شناخت او را جز به اسم او نداریم.

خدای تعالی گفت: سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ، (۱) يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ، (۲) و گفت: وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلاً ، (۳) چنان که گفت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ\* اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ، (۴) تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (۵) که دو صفت جلال و اکرام در این آیه بدین گونه آمده است، در صورتی که در جای دیگر این دو صفت برای وجه خداوند سبحانه و تعالی آمده است و گفته است: كُلُّ مَنْ عَلَيَّهَا فَاِنَّ وَ يَتَّقِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ . (۶)

ص: ۳۴

۱- (۵) - الصّف ۱.

۲- (۶) - الجمعه ۱.

۳- (۷) - الأحزاب ۴۲.

۴- (۸) - العلق ۱.

۵- (۹) - الرحمن ۷۸.

۶- (۱۰) - الرحمن ۲۶ و ۲۷.

پس آیا در این تناقضی وجود دارد؟ هرگز... زیرا که از وجه الله چیزی جز مخصوص خدا منظور نیست، پس آن تنها وسیله است، به همان گونه که جلال و اکرام الاهی با وجه او برای ما تجلی پیدا می کند.

به همین سبب خدا در آغاز سوره الأعلى به ما فرمان داده است که نام خدا را تسبیح کنیم که تسبیح او- سبحانه و تعالی- همین است:

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» نام پروردگار بلند مرتبه ات را تسبیح گوی. از همین رو از ابن عباس روایت شده است که گفت: «پیامبر- ۱۸/ صلی الله علیه و آله- چون آیه «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» را می خواند، می گفت: «سبحان ربی الأعلى»، و از علی- علیه السلام- نیز چنین روایت شده است. (۱)

و از امام باقر- علیه السلام- روایت شده است که: «هنگامی که سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» می خوانی، بگو: «سبحان ربی الأعلى»، و اگر در نماز باشی، میان خود و نفس خویش این را بگو». (۲)

از ابن عامر جهنی روایت کرده اند که گفت: «چون «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» نازل شد، رسول الله- صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ- گفت: آن را در رکوع خود قرار دهید، و چون «سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» نازل شد، گفت: آن را در سجود خود قرار دهید. (۳)

این نصها دلیل بر آن است که تفسیر آیه تسبیح کردن خدا است نه مجرد تقدیس نام او، و به همین سبب در ذکر رکوع و سجود کلمه «اسم» حذف شده، و نیز چنین است پس از قراءت این آیه و تسبیح خدا گفتن بعد از آن.

و بعضی گفته اند: تنزیه نام خدای تعالی و تسبیح اسم او، به این تمام و کامل می شود که گفتار از یاد کردن چیزی که یاد کرد آن با ذکر نام خدای تعالی مناسب نیست خالی باشد، پس روا نیست که نام شرکای خدا با اسم او برده شود

ص: ۳۵

۱- (۱۱) - نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۵۳.

۲- (۱۲) - همان منبع، ص ۵۵۴.

۳- (۱۳) - همان منبع، ص ۵۵۴.

که مشرکان چنین می کردند و نام خدا را جز همراه با شرکا بر زبان نمی راندند، و اگر نام خدا تنها می بود دل‌های ایشان می رمید و مضمئز می شد، چنان که خداوند سبحانه و تعالی گفته است: **وَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ . (۱)**

ولی چنان معلوم می شود که این تفسیر با سیاق قرآن و با دیگر بصیرت‌های قرآنی ۱۸/ در پیرامون نام خدا مناسب نیست، پس چون «اسم الله» به معنی کلمه «الله» و نه مسمای آن که «خداوند سبحانه و تعالی» باشد، دیگر «بسم الله الرحمن الرحيم» چه معنی می دهد؟ آیا یاری خواستن از «خدا» تمام و کامل است یا از کلمه «خدا»؟ سبحان الله و تعالی که یاری خواستن به جز او- هر که و هر چه باشد- تمام شود! و صفت «الأعلى» برای ضرورت تسبیح کردن خدا آمده است، چه او پروردگار ما و او برتر و اعلی است، و آیا جز ربّ اعلی دیگری تسبیح می شود؟ [۲]

چه چیز است که ما را به تسبیح و تقدیس خدا می خواند؟ هنگامی که شخص از برابر چشمان خود پرده غفلت را کنار می زند، و از اراده خود حجابهای انکار را بر می دارد، و به آنچه در پیرامون او در ابعاد کاینات وجود دارد نظر می کند و نجوهای آنها را می شنود، و با آهنگ تسبیحهای آنها هماهنگ می شود، و اشارات حرکت آنها را ضبط می کند... در این صورت به افقهای معرفت پروردگار خویش منتقل می شود، و جز این نمی تواند که پروردگار خود را تسبیح گوید. آسمان محافظی را می بیند که بر او محیط است، و زمین نرم و آرامی را که بر پشت آن قرار گرفته و خود را مسخر و رام او ساخته است، و گیاهان و جانورانی را مشاهده می کند که میان زمین و افقهای آسمان از نشاط زندگی برخوردارند، و هر یک از آنها به صورتی جز دیگران آفریده شده است، ولی همه با هم هماهنگی دارند و چنان است که گویی، از ستاره گرفته تا ذره، و از بزرگترین درخت تا کوچکترین گیاه، و از

ص: ۳۶

بزرگترین وال تا کوچکترین ماهی، و از فیل تا کوچکترین حشره، و از عقاب تا پشه... همه به وقتی متناهی آفریده شده اند. آیا خبر ذره ای را که دیده نمی شود شنیده ای، و این را که خدا چگونه در عالم بزرگ کوچک او مملکتی عظیم بنا کرده است؟ اگر او را با کهکشانی که قدرت تخیل کردن بزرگی آن را نداریم مقایسه کنیم، خواهیم دید که همه آنها با یک اندازه از دقت و انتظام بزرگ آفریده شده اند، ولی کهکشان-در واقع-مجموعه بسیار بسیار عظیمی از ذرات است، و این همان حقیقتی است که گاه در شکل ذره (اتم) تجلی می کند و گاه در شکل کهکشان...

و میان ذره و کهکشان میلیونها آفریده های گوناگون است که خدا آنها را به دقت برابر آفریده و برای هر یک هدف و مسیری قرار داد، و پروردگار توانای ما گفت:

«الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى» - آن که آفرید، و آفریده را آماده و کامل کرد. «خلق به معنی ایجاد کردن یا ساختن بعد از ایجاد است، و تسویه آن به معنی تکمیل کردن است به صورتی که برای تحقق بخشیدن به آنچه برای آن آفریده شده، نیازمند به چیزی نباشد، و هیچ نقص و کاستی در آفریده خدای تعالی، چه کوچک و چه بزرگ، مشاهده نشود.

[۳]

خدا برای هر چه از جماد و نبات و حیوان و انسان که آفریده، هدفی قرار داده و آن را ملزم به کوشش برای رسیدن به این هدف ساخته است، و برای هر هدف وسیله و برای هر غایت راهی معین ساخته، و هر چیز را به طرف آنچه برای او مقدر ساخته رهبری کرده است. اما جمادات را خدا با نیرو و امکاناتی که در آنها آفریده، و با فشاری که از پیرامون بر آنها وارد می شود، هدایت کرده است. شاید سیب احساس آن نکند که برای چه آفریده شده، و خود به خود به هدف برآوردن نیاز ویتامین بدن آدمی پس از خوردن آن، و نیاز روحی او برای لذت بردن از زیبایی و تر و تازگی پی نبرد، ولی خدا در سیب این خاصیتها و در انسان نیازمندی به آنها را آفریده، پس تلاش آدمی را برای دست یافتن به سیب همچون تلاش سیب برای پیوستن به آدمی قرار داده است، چیزی که هست ما هنوز معرفت کامل به آنچه در سیب یا در هر جماد و نبات یا حیوان از لحاظ احساس کردن می گذرد آگاهی

ص: ۳۷

و برای آن که شناخت ما نسبت به خدا و تسبیح کردن ما برای او افزایش یابد، بندهایی از کتاب «علم آدمی را به ایمان خواند» نوشته دانشمند امریکایی، کریسی موریسون، رئیس فرهنگستان علوم در نیویورک را در این جا نقل می کنیم که در آن اشاره به بعضی از آیات و نشانه های خدا در طبیعت شده است:

«پرنده گان غریزه بازگشت به زادگاه خود دارند، و به همین سبب فلان پرنده که در جایی در شمال امریکا برای خود لانه ساخته، در فصل پاییز به طرف جنوب مهاجرت می کند، ولی در بهار سال بعد به لانه قدیمی خود باز می گردد. و در ماه سپتامبر گروه های بزرگی از پرنده گان ما به جنوب مهاجرت می کنند و گاه نزدیک ۱۵۰۰ کیلومتر از زادگاه خود دور می شوند، ولی هرگز راه خود را گم نمی کنند.

و زنبور عسل، هر اندازه باد به شدت بوزد و وضع گیاهان و درختان را تغییر دهد، کندوی خود را گم نمی کند، و ۱۸/ این همه دلیل بر دید قوی آن است، و ناگزیر باید گفت که بعضی از حشرات چشمهایی دارند که دیدنیها را برای آنها همچون ذره بین بزرگ می کند که ما از مقدار قدرت آن آگاهی نداریم، و بازها از چشم شبیه دوربین برخوردارند.

زنبورهای عسل کارگر، در کندوهای تازه حجره هایی به حجمهای مختلف می سازند: کوچک برای کارگرها، بزرگتر از آن برای زنبوران نر، و حجره خاصی برای ملکه های باردار. ملکه تخمی بارور نشده در هر غرفه مخصوص زنبوران نر می گذارد، و تخمی بارور شده در غرفه های فراهم آمده برای زنبوران کارگر ماده، و ملکه های منتظر و کارگران ماده ای که پس از مدتها انتظار کشیدن برای ورود نسل جدید زنبوران، آمادگی آن پیدا کرده اند که با جویدن عسل و فراهم آوردن مقدمات هضم به خوراک دادن به زنبوران کوچک پردازند، و سپس در مرحله معینی از تطوّر نر و ماده ها از جویدن و مقدمات هضم فراهم کردن باز ایستاده اند... و ماده هایی که به این صورت در آمده اند کارگر می شوند». (۱)

آن کیست که کار زنبور عسل را مقدر و این حیوان را به آن هدایت کرده است، و آن کیست که به مرغان تهیه روزی را آموخته، و هر موجود زنده ای را به آنچه شایسته و مقدر شده برای آن است هدایت کرده است؟ آیا خدا نیست؟ پس سبحان ربی الاعلی.

بہتر است به داستان عنکبوت آبی گوش کنیم، نویسنده مذکور می گوید:

«یکی از گونه های عنکبوت آبی برای خود لانه ای به شکل بالون از رشته های تار عنکبوت می سازد، و آن را به چیزی زیر آب می آویزد، سپس با مهارت حباب هوایی را زیر مویی در بدنش نگاه می دارد و آن را به زیر آب می برد، و از دهانه زیر لانه به داخل آن رهایش می کند، و این کار را چندان ادامه می دهد تا بالون لانه پر از هوا متورم شود باد کند. سپس در آن به تخم گذاشتن و بچه آوردن می پردازد و دیگر بیم آن ندارد که باد بوزد و لانه را از جا بکند. و در این جا مشاهده می کنیم که عنکبوت با عمل بافتن و مراعات نکات لازم چگونه به انجام وظیفه خود و آوردن نوزاد می پردازد.

خدا بدین گونه برای این جانور یا آن گیاه آنچه را که به صلاح آن است مقدر می کند و سپس راه رسیدن به هدف را با الهام به او می آموزد، پس سبحان ربنا الاعلی، ولی این اختصاص به جانور یا گیاه تکامل یافته ندارد، بلکه یاخته ها نیز مشمول این تقدیر و هدایت الاهی هستند. مؤلف می گوید:

«هر یاخته که در موجودی زنده به وجود می آید، باید خود را چنان کند که در جایگاه مناسبی که برای آن مقدر و تعیین شده قرار گیرد، مثلاً به صورت پاره ای از گوشت در آید، یا جزئی از پوست یا مینای دندان شود، یا مایع شفاف درون چشم را بسازد، و برای این منظور باید با هدفی که برای آن مقدر شده است سازگاری پیدا کند، تصور این امر دشوار است که یاخته ای دست راست یا چپ داشته باشد، ولی یکی از یاخته ها جزئی از گوش راست می شود، در صورتی که یکی دیگر باید جزئی از گوش چپ باشد، و صدها هزار یاخته چنان به نظر می رسد که هر یک موظف است آنچه را که شایسته است در وقت درست و در مکان صحیح انجام

بدین گونه یک یاخته شایستگی آن را دارد که یک مدرسه توحیدی باشد، به شرط آن که تو شاگردی از آن باشی، پس آیا آمادگی این کار را داری؟ [۴]

ولی این قدرت عظیمی که در کاینات تجلی پیدا می کند، قدرت ذاتی در آنها نیست، بلکه از جانب پروردگار آنها است، و بدین گونه همه آنها دوران زندگی معینی دارند و بر حسب تقدیر پروردگار خود به سوی نیستی پیش می روند، و این همه دلیل بر آن است که هر چه نیرو و توان و کارآیی و زرنگی که در آنها است از جانب خدا است، و کاستی و ناتوانی و حد و قیدی که در آنها مشاهده می شود، گواه بر تعالی آفریننده آنها است، و این که او، سبحانه و تعالی، بی نقص و عجز و حد و قید است.

و قرآن مثال آشکاری برای این دوره زندگی سریع می زند و می گوید:

« وَ الَّذِي أَخْرَجَ الْمُرْعَىٰ - و آن که (گیاهان) چراگاه را بیرون آورد. » زمین آبستن به موادی بود که خدا آنها را به وسیله آب و پرتوهای خورشید به صورت گیاه درآورد، و ناگهان سطح زمین پوشیده از علف و گل شد، ولی اینها چه مدت دوام خواهد داشت؟ چند روزی بیش چنین نخواهد بود.

[۵]

و پس از چند روز سطح زمین زرد می شود، و برگهای درختان و بازمانده های درو کردن مزارع روی هم انباشته و عنوان وسیله ای برای تغذیه جانوران پیدا می کند. و اگر چراگاهها بدین صورت باقی بماند و لایه هایی از خاک آن را ببوشاند، به صورت زغال سنگ در می آید که نسلهای آینده از آن بهره مند خواهند شد. هیچ جزئی از آفریده های خدا باطل و بیهوده نمی ماند: یا به صورت ماده ای برای یک آفرینش تازه در می آید، و یا به حالت چیزی نافع برای آفریده های تازه.

« فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ - پس آن را به صورت خاشاک سیاه شده درآورد. » گفته اند: اصل کلمه غثاء کف سیل و چیزهایی است که در اطراف آبها

ص: ۴۰



از بازمانده های گیاه و نظایر آن جمع می شود، و سبزیها و علفهای خشک شده را نیز به همین نام می نامند. و احوی به معنی سیاه است، و چون گیاه متراکم شود و سبزی آن شدت پیدا کند به نظر سیاه می نماید، و به همین جهت است که سرزمین عراق را ارض السواد نامیده اند.

آیا چه قدرتی است که زمین را به هر گونه که بخواهد زیر و زبر می کند، زمانی گیاه آن را از دل خاک بیرون می آورد، و زمانی دیگر آن را خشک و بی آب و علف می سازد که بر آن خس و خاشاکهای سیاه متراکم شده است؟ به همان گونه که دوره گیاهی سریع است، دوران زندگی در نزد انسان نیز به سرعت می گذرد، و ناگهان سرسبزی زندگی به سیاهی مرگ تبدیل پیدا می کند، و بدین سبب است که برای صاحبان خرد و بصیرت، دومی از اولی بهتر و نیکوتر است.

[۶]

رسالتهای الهی جدا از جریان کلی کاینات نیست. او خدایی است که آفریدگان به پاکی و بزرگی او گواه اند، و به سوی ما فرستاده ای می فرستد و کتاب هدایت را به توسط او به ما می رساند، پس: ای ۱۸/ آسمان خاشع باش، و ای زمین شاد باش، و ای انسان، خود را برای دریافت رسالت خدا به سوی خودت و تسلیم شدن به رسول بزرگوار آماده ساز.

« سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى - تو را خوانا خواهیم کرد، پس فراموش مکن. » آیا خبر حراء که در آن جا روح یعنی جبرئیل بر محمد راستگوی امین فرود آمد و به او گفت بخوان... و آیات پیاپی را بدین گونه بر او فرو خواند: اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ \* خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ... به تو نرسیده است؟ بدین گونه خدا پیامبرش را به قراءت و خواندنی روشن و آشکار خوانا ساخت، پس در سینه او و سوسه هایی، و در قلب او افکاری وجود نداشت، و آیه ها به صورت حقایق مجردی نبود که بعضی از آنها را بشناسد و از بیشتر آنها بی خبر باشد، هرگز... اینها کلمات آشکاری بود که به گوش پیامبر رسید، و آشکارا آنها را بر زبان راند، و این است معنی اقرأ و خوانا شدن او به وسیله خدا، جمله به جمله، و کلمه به کلمه، و حرف به

در آن هنگام که خوانا کننده خدا باشد، و دریافت کننده خوانایی کسی که خدا با علم خود او را برای رساندن رسالت مستولی بر همه رسالتها برگزید، بدان منظور نبود که رسول از حدّ بشری که فراموشی برای او جایز است خارج شود، بلکه خدا نمی خواست که او فراموش کند، پس ضمانت در این جا از جانب خدا است، و آن که خدا ضامن او باشد، چگونه ممکن است فراموش کند؟! این است حقیقت عصمت بدان گونه که صاحبان بصیرت آن را می فهمند، یعنی این که خدا بنده ای را از این که در زیر تأثیر عوامل انحراف و لغزشگاههای ضعف بشری و مراکز هوا و هوس و شهوت باشد، نگاه دارد.

[۷]

و برای آن که مردمان ساده دل چنان گمان نکنند که فرستاده خدا بر اثر رسالت اله شده است، کتاب خدا این یادآوری را فراموش نکرده است... در بیشتر جاهایی که از فرستادگان بزرگوار خود سخن گفته، یا از نقاط ضعفی در ایشان یاد کرده که خدا آن را با عصمت خود جبران می کند، و یا از حالت بشری آنان یا این که کار ایشان، حتی در وعده ای که به آنان داده، وابسته به مشیت خدا است، پس هیچ کس قدرت آن ندارد که آنان را به کاری مجبور کند. آری، وعده خدا راست است و او هرگز خلف وعده نمی کند، ولی میان آن که چنین باشد، و این که کسی از بیرون چارچوب فضل و رحمت و مشیت او چیزی را به او قبولاند، فرق بسیار است.

این چیزی است که از آیه کریمه به ما الهام می شود.

«إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ - مگر آنچه خدا بخواهد.» چنان که خداوند متعال در قصه شعیب گفت: قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوْ لَوْ كُنَّا كَارِهِينَ \* قَدْ افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبُّنَا

پس آیا چنان می خواهد که مؤمنان به ملت کفر باز گردند؟ و چنان که خداوند سبحانه و تعالی در باره اصحاب فردوس گفته: وَ اَمَّا الَّذِينَ سَعِدُوا فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْاَرْضُ اِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوذٍ . (۲)

ممکن است خواننده پرسد: پس رابطه میان علم داشتن خدا به نهان و آشکار با این استثنا چگونه است؟ آن جا که پروردگار ما می گوید:

« اِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى » - او آشکار و پنهان را می داند. جواب آن سؤال چنین است: مثل این علاقه و رابطه را در آیه سوره اعراف در قصه شعیب می یابیم که گفت: اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبِّنَا وَسِعَ رَبِّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ، چه آن کس که مشیت و قدرت داشتن بر ایجاد استثنا به دست او است، دانایی است که فراموش نمی کند، و او پیامبر را از فراموشی، به حکمت بالغه خود، محفوظ می دارد.

شاید این کلمه متصل به «سنقرئک» باشد، که او هر که را بخواهد خواننده می کند، بدان جهت که از آشکار و نهان آگاه است.

مفسران درباره این کلمه به تفصیل سخن گفته اند، و یکی از ایشان به جاهای دور رفته و چنین گفته است: مقصود از «ما شاء الله» نسیانه - آنچه خدا فراموشی آن را بخواهد، آن قسمت از نص کتاب است که نسخ شده باشد. ولی آیه بر این دلالت ندارد، و به صورت تاریخی به اثبات نرسیده است که در قرآن آیه ای منسوخ (به این معنی) بوده باشد، و حتی سیاق آیات قرآن و این آیه خود آن را به تمامی نفی می کند. چگونه؟ نخست: خداوند متعال کتاب خود را به عنوان کتاب بزرگ توصیف می کند، و این که راهنمای جهانیان و نور مبین و کتاب آخرین رسالت الاهی برای

آفریدگان او است، پس چگونه روا می‌دارد که چنین کتابی در معرض دسیسه و تزویر و تحریف و فراموشی قرار گیرد.

دوم: پیامبر به این کتاب ایمان آورد، و مؤمنان همه به این کتاب با صفاتی که در آن است ایمان آوردند، پس چگونه ممکن است بگذارند که آن در معرض تحریف و فراموشی قرار گیرد، در صورتی که می‌دانیم آنان سازندگان تمدنی پیشرو شدند، و مسلمانان- به صورت مجموع- هرگز به جنگی برای برانداختن اصولی نپرداختند تا امکان این فرض پیدا شود که اوضاع و احوال وابسته به یک کار سزی، بعضی از آنچه را که در کتاب ایشان است از یادشان برد.

سوم: خواندن و نوشتن در آغاز اسلام شایع و رایج شد، و مسلمانان به همه تفصیلات تاریخ خود، و حتی به بعضی از چیزهایی که معمولاً نویسندگان و مورخان آنها را مهمل می‌گذارند، اهتمام و توجه فراوان کردند، و قرآن در این باره ترغیب می‌کند و به قلم و آنچه با قلم نوشته می‌شود سوگند یاد می‌کند، پس چگونه ممکن است کلمات پروردگارشان با این اهتمام از یاد ایشان برود.

چهارم: در این جا خدا به پیامبرش -صلی الله علیه و آله- می‌گوید «سنقرئک فلا تنسی»، پس چه حکمتی در پس خوانا کردن و فراموش نکردن وجود داشته است؟ آیا نباید رسالت الاهی که آخرین رسالت او است باقی و برقرار ماند؟ پس چگونه ممکن است فرض کنیم که این رسالت در معرض تحریف قرار گرفته است.

بنا بر این شواهد و جز آن، اعتقاد من آن است که قرآن رسیده به ما، ۱۸ ماه همان است که از جانب خدا به همین صورت که هست نازل شده، و این که جمع‌کننده آن شخص رسول الله -صلی الله علیه و آله- بود که با رسیدن هر آیه فرمان می‌داده است که آن را در جای مخصوص به آن در فلاخن سوره ثبت و ضبط کنند، و حتی اگر این آیه در آغاز بعثت در مکه یا در پایان آن در مدینه نازل شده، باز وضع به همین ترتیب بوده است.

تصور این مطلب برای من امکان‌پذیر نیست که رسول خدا کتاب پروردگار

خویش را که مأمور به ابلاغ کردن آن به جهانیان بوده است، بی نظم و ترتیب بر جای گذارد.

[۸]

به همان گونه که خدا برای هر چیز تقدیری مقدر ساخته، و آن را به سوی این تقدیر راهنمایی کرده، به همین گونه هم برای انسان تقدیری، و برای زندگی او سنتها و برنامه هایی قرار داده و به آنها راهنمای او شده، ولی این به صورتی است که با وضع دیگر چیزها و موجودات زنده تفاوت دارد. به او عقل بخشیده و این عقل را با وحی برانگیخته، و اراده و مسئولیت را بر عهده او گذاشته، تا به وسیله بینش عقل خودش و راهنمایی وحی کشف کند. که از چه راههایی می تواند به هدفهای خود برسد، پس اگر از راههای ایمن به راه افتد، به آسانی به هدفهای خویش خواهد رسید، و اگر از آنها اعراض کند، با گرفتاری سخت رو به رو خواهد شد، و همچون کسی است که راه آسفالت شده را بگذارد و از کوره راهها روانه مقصد شود که اگر هم به مقصد برسد با رنج و زحمت فراوان همراه خواهد بود.

« وَ يُسِّرْكَ لِلْيُسْرَىٰ ۗ - رسیدن به راه آسان را برای تو میسر می سازیم. » خدا آدمی را برای این که عذابش کند، یا با آفرینش او به بازی بپردازد، نیافریده است، بلکه برای آن که او را مشمول رحمت خویش گرداند و با فضل و کرامت خویش بر او تفضل کند چنین کرده است، و به همین گونه هیچ زنده ای را برای عذاب دادن یا در معرض لُهو و لعب قرار دادن نیافریده است، و آنچه از عذاب و دشواری که به افراد بشر می رسد، نتیجه چیزی است که خود کسب کرده اند. و بدین گونه «یسری» به شریعت آسان و با گذشتی تفسیر شده است که خدای بزرگ پیامبر و امت او را توفیق دست یافتن به آن بخشیده است تا در امنیت و آرامش خاطر زندگی کنند.

شریعتی است که دید و بینش و بصیرت انسان را از وجدان او بر می انگیزد، و با فطرت و نیازمندیهای او متناسب است و با طبیعتی که پیرامون او را فرا گرفته سازگاری دارد.

دین خدا در میان روشهای معرفت آن یک را برگزیده است که برانگیخته

شدن فطرت و طرف خطاب قرار گرفتن ضمیر و وجدان متکی است و پیچیدگی و ابهامی در آن وجود ندارد، و آدمی را به آن ترغیب می‌کند که خود به نظر کردن در چیزها بپردازد، و با سیر در زمین و اندیشه کردن در آثار گذشتگان و توجه به نمودهای طبیعی، با حقایق تماس پیدا کند و آنها را از نزدیک بشناسد.

این روش در دیگر چیزهایی که انسان به آنها نیاز دارد، از عقاید و احکام گرفته تا معامله با دیگران نیز پیروی می‌شود، و به همین سبب است که اطمینان و اعتماد و عرف و گواهی شاهدان عادل و رأی کارشناسان میزان و مقیاس معاملات میان مردم می‌شود، که چون این روش را با روشهای پیچیده موجود در دیگر دینها مقایسه کنیم، آسانی و روانی آن به خوبی آشکار می‌شود.

نیز چنین است که احکام دین در تعیین اوقات و پیمودنیها و زکردنیها که با حالت طبیعی انسان سازگار است. توجه داشته باشید که چگونه وقت نماز پیش از طلوع آفتاب و پس از غروب و هنگام رسیدن خورشید به وسط آسمان معین شده، و وجوب روزه با دیدن هلالی است که همگان آن را مشاهده کنند.

نیز هیچ نیازی از نیازهای آدمی در این دین در معرض فراموشی قرار نگرفته: ازدواج حرام نشد، از آرایش زندگی دنیا نهی به عمل نیامد، و عواطف مورد بی توجهی قرار نگرفته، و بلند پروازیهای روح فرو گذار نشده... و کدام شریعت آسانتر از شریعتی است که با نیازمندیهای بشر متناسب باشد؟ شاید همین امر سبب انتشار اسلام به صورتی منظم در طی قرون متمادی بوده، و هنوز این اسلام در حال افزایش شماره پیوستگان به آن در هر سال است.

□  
خداوند متعال رسولش را -صلی الله علیه و آله- برای پذیرش وحی موفق ساخت و این کار را برای او میسر کرد، و همچنین دست یافتن به معارف قرآن را برای هر کس که خواهان آن بوده باشد آسان ساخت، و اگر چنین نمی بود خرد آدمی به شناخت یک کلمه از کلمات پروردگار نمی توانست برسد.

[۹]

چون خدا شریعت را برای مردم آسان ساخت، و زندگی کردن با آن را برای مردم میسر کرد، مردمان را به دعوت کردن دیگران به این دین ۱۸/ از راه روش

ص: ۴۶

یادآوری و پند دادن فرمان داد، که با این تذکر و پند دادن و بیدار کردن ضمیر انسان خود حقیقت را می بیند و به هیچ وسیله و واسطه ای نیاز پیدا نمی کند.

«فَدَّكْرُ - پس یادآوری کن و پند ده.» ولی آیا تذکره برای همه مردم، چه بخواهند و چه نخواهند، سودمند است؟ هرگز... برای کسی که بیم نداشته باشد سودمند نیست، چه کار آن برانگیختن عقل از درون انسان است، و شرط سودمند شدن آن آمادگی انسانی است که در تحت تأثیر آن قرار گرفته، اما قلب جامد و منکر و سنگ شده، سخت تر از تخته سنگهای ناشنوا است، و به همین سبب پروردگار ما گفت:

«إِنْ نَفَعَتِ الذُّكْرَى ۖ - به شرط آن که یادآوری سودمند افتد.» یعنی یادآوری تو هنگامی سودمند خواهد شد که شرایط وضع شده برای آن موجود باشد، و گرنه سودمند واقع نمی شود، و این نه برای نقصی در آن است بلکه برای مانعی از جانب خود ایشان است، و این بدان معنی نیست که اگر پند دادن سودمند نیفتاد از آن باز ایستد، چه، نافع بودن یا نبودن جز پس از آن مفهوم نمی شود، و این بدان می ماند که بگوییم: اگر خورشید را بینم طلوع کرده است، و چون نیک بیندیشی این را به وضوح درخواهی یافت.

مفسران در معنی آیه اختلاف کرده اند، جرجانی گفت: پند دادن و یادآوری کردن واجب است هر چند سودمند نیفتد، و معنی آیه این می شود که: پند بده اگر پند سودمند افتد و اگر چنین نباشد حذف می شود، چنان که گفت:

سَرَّابِيلٌ تَقِيكُمُ الْحَرَّ...؛ و ابن عباس گفت: برای دوستان من سودمند است و برای دشمنانم چنین نیست، و دیگری گفت «إِنْ» در این جا به معنی «إِذ- در صورتی که» است همچون این کلام خدا: «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ .»

درست تر چنین است: کلمه إِنْ در این جا ظاهراً از ادات شرط است ولی مقصود از آن در این مورد ظاهر آن نیست، به همان گونه که ادات استفهام قیدی ندارد ولی مقصود از آن تقریر یا انکار یا شبیه اینها است، و چون یادآوری و پند بر

شناخت سودمندی یا عدم سودمند واقع شدن آن سبقت دارد، پس شرط برای بیان فایده پند است نه اصل آن، و این از سیاق آینده آشکار می شود.

[۱۰]

پند و به یاد آوردن برای همه است. موعظه ای برای مؤمن است و اتمام حجتی برای کافر، و دلیل آن است که مؤمن از آن پند می گیرد، در صورتی که شقی و غیر مؤمن از آن اجتناب می کند.

«سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَى □ - آن کس به زودی پند می پذیرد که بترسد.» ترس میراث معرفت است، پس آن کس که درباره آینده نیندیشد و فهم خود را به کار نیندازد، آماده آن نمی شود، و به همین سبب به جستجوی آنچه برای آن سودمند است بر نمی خیزد، و از آنچه به آن زیان می رساند پرهیز نمی کند.

از همین رو ترس و خشیت که فعل خود انسان است، شرطی برای سودمند بودن پند قرار داده شده، تا بدانیم که ناکوشیده نباید منتظر هدایت باشیم. آری، اگر یک گام به سوی خدا پیش روی، پروردگار رحمت با فضل خود گامها به سوی تو خواهد آمد.

[۱۱]

اما کافری که در شقاوت و سخت دلی به درجه ای رسیده که درهای معرفت بر روی او بسته شده، از تذکره و پند دوری می جوید.

«وَ يَجْجِبُهَا الْأَشْقَى - و آن که شقیتر است از آن اجتناب می ورزد.» پس از آن می گریزد که گویی به زیان او است، و در برابر آن مانعهایی قرار می دهد تا به او نرسد، و در پیرامون صاحب تذکره تهمتهایی از خود می سازد تا خود را قانع کند که حق با او است، و او اشقی است از آن جهت که امیدی به درمان شدن او نمی رود، و اگر شقاوت او از این کمتر می بود، از پند در بعضی از ساعت‌های زندگی بهره مند می شد.

[۱۲]

و چنین انسانی شایستگی چیزی جز آتش را ندارد، بدان سبب که همه عناصر نیکی را در وجود خود از میان برده است.

«الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى □ - که به آتش بزرگتر در خواهد آمد.» و آن همچون آتشی نیست که در دنیا آن را می بینیم. سخت تر و ماندنی تر



است، و حدیث ۱۸/ رسیده از امام صادق-علیه السلام- اندازه تفاوت میان آن دو را بدین گونه بیان کرده است: «این آتش دنیای شما یک جزء از هفتاد جزء «یک هفتادم» آتش دوزخ است که هفتاد بار به آب آن را خاموش و بار دیگر روشن کرده باشند، و اگر چنین نمی بود، آدمی نمی توانست آن را تحمل کند». (۱)

[۱۳]

سؤال: جسم آدمی چگونه می تواند این آتش بزرگ را تحمل کند و نسوزد و خاکستر یا گاز نشود، چنان که همه چیزهایی که با بمب اتمی محترق می شوند بدین صورت در می آیند، و شک نیست که آن بسیار از آتش دوزخ کم اثرتر است؟ آری چنین است، ولی پروردگار ما به جسم بنده گناهکارش امکاناتی می بخشد که چنین آتشی را تحمل کند و هر چه بیشتر درد بکشد. مگر پروردگار ما نگفته است که: «كُلَّمَا نَفَثَ جَنٌّ جُلُودَهُمْ... - پوستهایشان که پخته شد و سوخت پوستهای دیگری به جای آن به ایشان می دهیم تا عذاب را بچشند؟» بدین گونه تفاوت پیشگان در آتش میان مرگ و زندگی باقی می ماند، که همه اسباب مرگ آماده و همه عوامل زندگی از میان رفته است، ولی آن تیره بخت به قدرت کامله خدا نمی میرد و به چشیدن عذاب الیم ادامه می دهد.

« ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا ۗ وَلَا يَحْيَى ۗ - سپس در آن نه می میرد و نه زنده می ماند. » شبیه این در دنیا آن است که بعضی از مردم به عذاب دنیا از فقر و بیماری و زندان و اضطراب و... و... مبتلا می شوند ولی نمی میرند تا راحت شوند، و با شاعر چنین می گویند:

ألا ما لنفس لا تموت فينقضى

عناها و لا تحيا حياه لها طعم؟

چرا شخص نمی میرد تا رنج و سختی او پایان پذیرد، و زنده ماندنش چنان نیست که زندگی برای او با مزه باشد؟

ص: ۴۹

پایان کار آن که از تذکره و پند اجتناب می کرد، چنین بود، ولی آن کس که پند گرفت از پله های نردبان تعالی چندان بالا رفت تا به اوج آن رسید، چگونه؟ پس از پند پذیرفتن خود را از رسوبات انباز گرفتن برای خدا پاکیزه کرد و دیگر هیچ کس را جز او تقدیس نمی کند، بلکه از هیچ کس ترس و به هیچ کس امیدی ندارد، جز از خدا و به خدا، و در آن تلاش می کند تا دل خود را از دوستی دنیا و افزون خواهی آن و نازیدن به خرده ریزهای آن پاک کند، و در برابر برادران خود از غل و زنجیر ۱۸/ کینه و رشک و عصبیت آزاد سازد، و به آن حدی برسد که آدمی را به بالاترین هدف او رهبری می کند.

□  
«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» - هر که خود را پاک کرد، رستگار شد. «سخن از طهارت و پاکیزگی است: پاکیزگی قلب از رسوبهای شرک و اخلاق رذیله و پاک کردن مال از حرام، و دادن حقوق فقیران (به آنچه عموماً به نام زکات خوانده می شود) و پاک کردن تنش از نجاستها.

□ □  
به همین سبب در حدیث مأثور از رسول الله -صلی الله علیه و آله- آمده است که در تفسیر این آیه گفت: «زکات فطر از آن بیرون کرد». (۱)

با این تفسیر برای کلمه «تزکی» میان آراء مختلف در تفسیر آن از پاک کردن قلب از شرک تا پاک کردن مال از حق دیگران جمع می کنیم.

پس از آن که دل پاک شد، نور پروردگارش به آن می تابد، پس از خدا یاد می کند، و خاضعانه به نماز در برابر او می ایستد.  
□  
«وَذَكَرْ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلِّ» - و از نام پروردگارش یاد کرد و نماز گزارد. در این جا از اسم یاد کرد و صاحب اسم را خواست، و گزاردن نماز برای خود او است نه برای نام او.

دل تا پاک نشود، نور ذکر را دریافت نمی کند، پس هر عقده نفسانی یا گمراهی شرکی یا انحراف اخلاقی میان بنده و پروردگارش حجابی می کشد،

بنا بر این آن که برای خدا انباز قایل است، چگونه می تواند او را بشناسد، و آن که قلب او غرق در دوستی دنیا و آرایشهای آن است، چگونه می تواند برای دیدار جمال آفریدگار و نعیم او در جهان دیگر فرصت و فراغت پیدا کند؟! ۱۸/ مگر نگفته اند که:

دوستی چیزی آدمی را کور و کر می سازد؟ نماز در این جا به معنی هر حالت خشوع در برابر خدا و رسولش و در برابر همه کسانی است که رسول خشوع کردن به آنان را فرمان داده است. تسلیم تمام در برابر خداوند متعال است و به همین جهت در بعضی از نصها از آن به نماز عید تعبیر شده، و در بعضی دیگر به صلوات فرستادن بر پیامبر -صلی الله علیه و آله- آری، این دو مظاهری از یک حالت است، پس هر کس به خدا سلام کند به پیامبرش سلام کرده است، و هر کس نماز عید گزارد، پشت سر امامی چنین می کند که خدا او را منصوب کرده و پیامبر به پیروی از او فرمان داده است. آیا چنین نیست؟ از امام صادق -علیه السلام- درباره این گفته خدای تعالی: **قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى** پرسیدند، گفت: «آن کسی است که زکات فطر بدهد»، و چون در خصوص **وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى** پرسیدند، گفت: «به صحرا بیرون شد و نماز عید (فطر) گزارد». (۱)

در حدیثی مأثور از امام رضا -علیه السلام- آمده است که (در تفسیر آیه) گفت: «هر وقت از پروردگار خود یاد کند، بر محمد و آلش درود فرستد». (۲)

[۱۶]

چه چیز مانع آن است که آدمی پیوسته نام خدا را بر زبان آورد و به او نماز گزارد و دعا کند؟ آیا خدا نزدیکترین چیز به او نیست؟ آیا بخشنده ترین بخشندگان نیست؟ آیا او را به خود نخوانده و به رسیدن به نعیم خویش ترغیبش نکرده است؟ چرا، ولی دوستی دنیا سر هر گناه است، و دنیا با همه آرایش و شهوات و فریبهها و آرزوهایش برای او حاضر است، در صورتی که آخرت از او پنهان

ص: ۵۱

۱- (۲۱) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۵۶.

۲- (۲۲) - همان جا.

است، و چون علم وی نسبت به آن کامل شد، آن را از یاد برد به قرین او یعنی دنیا روی آورد.

«بَلْ تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا - بلکه زندگی این دنیا را بر می گزینید.» پس این طبیعت همه فرزندان آدم است، جز آن کسان که آنها را خدا نگاه داشته، و نفس خویش را از جاذبه دنیا برکنده اند ۱۸/ و به پرواز در آسمان معرفت پرداخته اند... و قرآن این حقیقت را به یاد ما آورد تا بدانیم که جای خطر در کار ما کجا است و چگونه ممکن است از آن پرهیزیم.

در حدیثی جامع و مأثور از امام سجاده - علیه السلام - آمده است که چون از او پرسیدند برترین اعمال در نزد خدا کدام است؟ گفت:

«پس از شناختن خدای عز و جل و شناختن رسول الله - صلی الله علیه و آله - هیچ عملی برتر از داشتن بغض و دشمنی با دنیا نیست، که این را شاخه‌هایی است و گناهان را شاخه‌هایی، پس اولین چیزی که با آن نافرمانی خدا صورت گرفت، کبر و خودبزرگبینی معصیت ابلیس بود که از سجده کردن امتناع کرد و تکبر کرد و از کافران شد، و پس از آن حرص است که معصیت آدم و حوا - علیهما السلام - بود که چون خدا به ایشان گفت: «از هر چه می خواهید بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد» به گرفتن چیزی پرداختند که به آن نیازی نداشتند، و این به فرزندان ایشان تا روز قیامت انتقال یافت، چه، بیشتر آنچه فرزند آدم طلب می کند چیزی است که به آن نیاز ندارد.

سپس حسد است که معصیت پسر آدم (قابیل) بود و بر برادرش رشک برد و او را کشت، و از این دوستی زنان و دوستی دنیا و دوستی ریاست و دوستی آسایش و دوستی سخن و دوستی برتری و ثروت نتیجه شد که روی هم هفت خصلت است و همه آنها برخاسته از دوستی دنیا است، و به همین جهت پیامبران و دانشمندان پس از معرفت پیدا کردن به این امر گفتند: دوستی دنیا سر هر خطا و گناه است، و دنیا دو دنیا است: یکی دنیای بسنده و کافی، و دیگری دنیای لعنت شده و آرزویی که به

آری، تنها با یاد آخرت و نعمتهای آن است که از دنیا و زیورهای آن فاصله می گیریم. پس، هر گاه شهوت و آز جنسی تو را به ارتکاب عمل جنسی حرام فراخواند حور العین را به یاد آر که آنها بهتر و پایدارترند، و هر گاه مال حرام یا طعام زیانباری برایت گوارا جلوه کرد میوه ها و گوشتهای بهشتی را به خاطر آور که آن برای تو بهتر و ماندگارتر است.

« وَ الْمَآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ » - و آخرت بهتر و پاینده تر است. « دنیای دیگر کاملتر، و توان انسان در آن روز به حدّ کمال است. تو نمی توانی در این دنیا ۱۸/ پس از پر شدن شکمت دیگر چیزی بخوری، و اگر چنین کنی گرفتار سردل می کنی و دچار استفراغ و بیماری می شوی، ولی اهل بهشت چهارصد سال بر سر سفره درنگ می کنند و حالت پری شکم به آنان دست نمی دهد و خسته و ناراحت نمی شوند.

میل جنسی نزد آدمی محدود است، و چون قضای حاجت شود، طرف مقابل را ترک می کند، در صورتی که برای هر فرد از اهل بهشت دهها و بلکه صدها همسر وجود دارد و از نیرویی برخوردارند که از تکرار عمل جنسی گرفتار هیچ ناراحتی نمی شوند.

بیماری و پیری و کسالت و پریشان حالی و مرگ اهل دنیا را تهدید می کند، در صورتی که زندگی آخرت تا ابد باقی و برقرار است.

از ابو جعفر الباقر- علیه السلام- روایت شده است که گفت: «اهل بهشت زندگی می کنند و هرگز نمی میرند، و بیدار می مانند و هرگز به خواب نمی روند، و همیشه بی نیازند و هیچ وقت گرفتار فقر نمی شوند، و شادند و هرگز اندوهناک نمی شوند، و می خندند و هیچ وقت نمی گریند، و اکرام می شوند و هرگز خواری نمی بینند، و پیوسته شوخ طبعی می کنند و هرگز خشمگین نمی شوند، و همیشه

مسرور و شادمانند، و می خورند و هرگز گرسنه نمی مانند، و سیراب اند و هرگز تشنه نمی شوند، و لباس بر تن دارند و هیچ وقت برهنه نمی مانند، و سوار می شوند و پیوسته به دیدار یکدیگر می روند، و همیشه غلامان جاودانی بر ایشان سلام می کنند، که پیوسته ابرقهای سیمین و ظرفهای زرین به دست دارند، و پیوسته بر تختها به پشتی تکیه کرده نشسته اند و به هر جا می نگرند، و همیشه خدا به ایشان سلام و درود می فرستد، به رحمت و بخشایش خدا از او رفتن به بهشت را درخواست می کنیم، که او به هر چیز توانا است». (۱)

[۱۸]

این حقایق و حقیقت دنیا، که خانه ماندن در آن نیست، و این که جهان دیگر نیکوتر و پاینده تر است، تنها به رسالت پیامبر اسلام تعلق ندارد، بلکه در کتابهای همه پیامبران، و بالخاصه ابراهیم-علیه السلام- آمده است که اعراب همچون یهودیان و نصرانیان به او احترام می گذارند، و در کتاب موسی-علیه السلام- که یهودیان چنان می پندارند که یاران و یاوران اویند، آمده است، و سپس اعراب و یهودیان را می بینی که دنیا را می پرستند و چنان می پندارند که این از دین خدا است.

« إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى - این (که در قرآن آمده) در کتابهای نخستین هم آمده بوده است. » [۱۹]

« صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى - صحیفه های ابراهیم و موسی. » از رسول الله-صلی الله علیه و آله- بعضی از آنچه در این صحیفه ها آمده، روایت شده است.

در «کتاب الخصال» از ابو ذر-رحمه الله- روایت شده است که گفت:

«بر پیامبر وارد شدم در حالی که تنها در مسجد نشسته بود، و این خلوت را غنیمت شمردم و گفتم: ای رسول خدا! خدا چند کتاب فرو فرستاده است؟ گفت: صد و چهار کتاب: خدا بر شیت پنجاه صحیفه نازل کرد، و بر ادیس سی صحیفه، و بر

ص: ۵۴

ابراهیم بیست صحیفه، و تورات و انجیل و زبور و فرقان را فرو فرستاد. گفتم: یا رسول الله، صحیفه های ابراهیم چه بود؟ گفت: همه امثال بود، و در آنها نوشته بود: ای شاه مبتلای مغرور! تو را برای آن بر نیانگیختم که بعضی از مال دنیا را بر روی بعضی دیگر جمع کنی، بلکه برای آن فرستادم که خواسته شخص ستمدیده را از من به جای من به او بدهی، که من آن خواهش را، هر چند از کافر باشد، رو نمی کنم. و بر شخص خردمند، تا زمانی که مغلوب نباشد، بایسته است که برای خود ساعتی داشته باشد: ساعتی که در آن با پروردگار خود به آهستگی و نجوی سخن گوید، و ساعتی که در آن به حساب خود برسد، و ساعتی که در آن درباره آنچه خدا در حق او کرده است بیندیشد، و ساعتی که در آن با خود خلوت کند و از حلال لذت ببرد، که این ساعت به آن ساعتها مدد می رساند، و همچون به گرمابه رفتن دلها و تودیع کردن آنها به شمار می رود. و بر شخص عاقل واجب است که نسبت به زمان خود بینا باشد و به کار آن توجه کند، و زبان خود را در اختیار خود داشته باشد، چه آن کس که سخن خویش را همچون کاری از خود در نظر بگیرد، کم سخن خواهد گفت مگر این که سخن گفتن برای او سودمند باشد. و بر شخص خردمند لازم است که خواستار سه چیز باشد! فراهم آوردن معاش، توشه بر گرفتن برای روز بازگشت، یا لذت بردن از آنچه حرام نیست. گفتم: یا رسول الله! پس صحیفه های موسی چه بود؟ گفت: همه اش پند و عبرت بود: از آن در شکفتم که آن کس که به مرگ یقین دارد، چگونه شادمان می شود؟ و آن که به آتش باور دارد، چگونه لب به خنده می گشاید؟ و آن که دنیا را می بیند و از آنچه با اهل آن می کند آگاه است، چگونه به آن اطمینان می کند؟ و آن که به قضا و قدر ایمان دارد چگونه برپا می شود؟ و آن که به حساب یقین دارد چگونه از عمل خودداری می کند؟» (۱)

ص: ۵۵





سورۂ غاشیہ

اشارہ

ص: ۵۷



### فضیلت سوره:

□  
در کتاب «ثواب الاعمال» با اسناد از ابو عبد الله - علیه السلام - روایت شده است که گفت: «هر کس به خواندن «هل اُتاک حدیث الغاشیه» در نمازهای واجب یا مستحبّ ادامه دهد، خدا رحمت خود را در دنیا و آخرت شامل حال او گرداند، و در روز قیامت او را از عذاب آتش در امان دارد.

نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۶۲ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

دنیا و آخرت همچون دو کفه ترازو است که رجحان یکی از آن دو نتیجه نقصان دیگری است، بالخاصه در آن هنگام که دنیا را خالی از ارزشهای الهی در نظر بگیریم، پس هر کس آن را برگزیند، و از انجام دادن تکالیف واجب دست بردارد، و از مسئولیتها بگریزد، و به رسالت کافر شود، در آخرت صورتی پژمرده، و عملی مایه رنج، و رنجی پیوسته خواهد داشت، نوشیدنی این گونه کسان در آتش از چشمه ای جوشان است و خوراک ایشان از خار.

ص: ۵۹

آن کس که آخرت را برگزیند، در آن جا چهره ای شادمان دارد، و دلی خرسند و زندگی سالم و ایمنی در بهشت، با چشمه های آب روان، و تختهای افراشته، و ساغرهای آماده، و پشتیهای به ردیف چیده شده، و فرشهای گسترده.

چنان می نماید که این محور سوره الغاشیه است که به یاد کرد از حساب الاهی پایان می پذیرد و همه مردمان پس از رفتن از دنیا منتظر رسیدن به آن اند.

سوره الغاشیه ۱۸/

## [سوره الغاشیه (۸۸): آیات ۱ تا ۲۶]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ (۱) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ (۲) عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ (۳) تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً (۴) تُشْقَى مِنْ عَيْنِ آيِنِهِ (۵) لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ (۶) لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ (۷) وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ (۸) لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ (۹) فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ (۱۰) لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيَةٍ (۱۱) فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ (۱۲) فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ (۱۳) وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ (۱۴) وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ (۱۵) وَزُرَابُئٌ مُبْتُوَةٌ (۱۶) أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبْلِ كَيْفَ خُلِقَتْ (۱۷) وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ (۱۸) وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ (۱۹) وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (۲۰) فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ (۲۱) لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ (۲۲) إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَكَفَرَ (۲۳) فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ (۲۴) إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ (۲۵) ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ (۲۶)

ص: ۶۰

۱[الغاشیه]

روز قیامت است که هول و هراس آن همه را فرا می گیرد.

۵[آنیه]

به آخرین درجه از گرمی رسیده.

۱۵[و نمارق]

مخده ها و پشتیها.

۱۶[زرابی]

فرشها و گستردهای گرانبها.

**آیا خبر قیامت به تو رسیده است**

**اشاره**

**شرح آیات:**

[۱]

اگر وحی نمی بود، و اگر آیات آن به سختی درهای قلوب را نمی کوفت، دل آدمی که گرفتار غمها و شادیهای زندگی او است، چگونه به اندیشه قیامت و هولها و هراسهای آن می افتاد؟ صفات این روز همه قلب را پر می کند و باز هم باقی است... ولی ما از آن غافل و به آنچه در این دنیا با آن دست در گریبانیم مشغولیم که بسیار بزرگ می نماید، در صورتی که در مقایسه با آنچه در آن روز خواهد بود بسیار ناچیز است.

« هَيْلُ آتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ - آیا خبر قیامت به تو رسیده؟ » پرسش اثری بزرگ در جان آدمی دارد، و پرسش در این جا از مطلب مهمی است که خود را تثبیت می کند و با عظمتی که دارد به دنبال تو می آید، در صورتی که از سخنان ناچیز پس از شنیده شدن اثری بر جای نمی ماند. آری، سخن درباره غاشیه است، یعنی حقیقتی که همه چیز را می پوشاند و فرا می گیرد. خشکی و دریا و

کوه ها و زندگان... همه را قیامت فرا می گیرد، و آسمانها و آنچه در آنها است به آن سنگین بار می شود، پس چه رسد به آدمی!... چه چیز از قیامت ما را می پوشاند؟ ۱۸/ آیا دود آن است که پروردگارمان درباره آن چنین گفته است: **يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ \* يَغْشَى الدَّاسَ**، یا آتش آن: **وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمُ الذَّارُ...**، یا زلزله های آن: **إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا \* وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا...**، یا بانگها و کوبشها و فریادهای کرکننده گوش آن، یا همه هول و هراسهای آن، آری، همین غاشیه است که هیچ کس نمی تواند از آن بگریزد، و آن پوشش فراگیری است که هیچ جزئی از اجزاء آدمی را راحت نمی گذارد.

[۲]

آشکارترین چیزی که در این روز پوشیده می شود، چهره آدمی است.

« **وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ** - چهره هایی در این روز خواری دیده است. » چهره های ایشان را گرد خواری و خشوع ذلت و نومیدی پوشانده، بدان سبب که در دنیا از روی کرامت و عزت به خشوع در برابر خدا و احکام او نپرداختند، و به همین سبب در دعا می خوانیم: **اللهم انى أسألك خشوع الايمان قبل خشوع الذل فى النار** خدايا، پیش از رسیدن به خشوع در آتش، از تو خواستار خشوع ایمانم. (۱)

[۳]

و بدان سبب که در دنیا تنبلی کرده، و در انجام تکالیف واجب خود اهمال روا داشته، و از مسئولیتها گریخته است، در این روز او را خسته و رنجور می بینی.

« **عَامِلَةٌ نَاصِبَةٌ** - کارکنندگان و رنجوران (در این جهان). » گفتند که این کار کردن و رنج بردن در دنیا است، زیرا که در آخرت دیگر کار و عمل نیست، ولی باید گفت که چرا در آخرت کار کردن و رنج دیدن نیست؟ البته که هست، حرکت کردن ایشان در صحرای محشر در میان تاریکی که فرشتگان عذاب ایشان را می رانند خود عمل است، و فرشتگان حساب درباره آنان

ص: ۶۲

گواهی می دهند و این خود رنج است.

ولی از عمل در آخرت سودی به ایشان نمی رسد، و از رنجی که می برند هیچ چیزی کسب نمی کنند، ولی اگر ۱۸/ اندکی به خود در دنیا رنج می دادند، در آخرت به آسایشی دراز مدت دست می یافتند، و چنان که امام امیر المؤمنین -علیه السلام- گفته است: «چند روزی کوتاه شکیبایی پیشه کردند و در پی آن به آسایشی دراز دست یافتند».

در بعضی از نصوص مأثور تفسیر آیه را به آن کسان می کنند که در دنیا به کار برمی خیزند و رنج می برند، ولی در راه نادرست و بر خطا، پس سر سوزنی از عمل خود سود نخواهند برد، بدان سبب که طاغوتان را دوست می داشتند، نه امامان راهنما و پیروان ایشان را. (۱) و از امام امیر المؤمنین -علیه السلام- روایت شده است که آنان مردم حروراء یعنی خوارجی بودند که رسول الله -صلی الله علیه و آله- از ایشان یاد کرد و گفت: «نماز خواندن خودتان را با نماز خواندن ایشان، و روزه گرفتن خودتان را با روزه گرفتن ایشان، و اعمال خودتان را با اعمال ایشان کوچک می کنید، از دین چنان خارج می شوند که پیکان از تن شکار تیر خورده خارج می شود». (۲)

این تأویلی نیکو برای آیه است، جز این که تفسیر آن -بنا بر آنچه از سیاق آشکار می شود- عامتر و شاملتر است.

از ابن عباس روایت شده است که آنان را بر آن وا می دارند که از کوهی آهنین در دوزخ بالا روند، و از این کار سخت رنج می برند، از آن روی که با غل و زنجیر بسته اند و در میان آتش حرکت می کنند، همچون شترانی که به گل گرفتار شده اند و در آن پیش می روند، و بالا رفتن ایشان در صعود آتش است، و فرود آمدنشان در هبوط آن. (۳)

ص: ۶۳

۱- ۲) -نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۶۴-۵۶۳.

۲- ۳) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۲۸.

۳- ۴) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۲۷.

در بعضی از روایات آمده است که: آنان در گوشه ای از جهنم دری را به طرف بهشت می یابند و برای نزدیک شدن به آن تلاش می کنند و چون به آن نزدیک می شوند آن در بر روی آنان بسته می شود.

کار کردن و رنج دیدن آنان به هر صورتی که بوده، اگر یک دهم از آن را در دنیا به کار درست و رنج دیدن از آن مصرف می کردند، برای ایشان کفایت می کرد و بهشت و نعیم آن بهره ایشان می شد.

[۴]

پایان کار این گروه زیانکار چگونه است؟ آتش سوزنده است که مستقیماً گرمی آن را بدون مانعی می چشند، مگر در دنیا به فسق و فجور پرداختند و به هیچ وجه در آن به اندیشه آتش دوزخ و پرهیز کردن از آن نیفتادند.

« تَصِيلِي نَارًا حَامِيَةً - به آتش سوزنده می رسند و آن را می چشند. » صلی بالنار یعنی ملازم آتش و به آن سوخته شد، و حامیه یعنی بسیار گرم.

شاید از آن سبب همه این صفات ذکر شده است تا دیگر آتش تأویل را بر نتابد، و بعضی بگویند که آتش نمی سوزاند! یا میان آن و آدمی حجابی است! هرگز... گریز از آن و سوزندگی آن هرگز به هیچ وجه میسر نخواهد بود.

[۵]

شدت گرما و پیوستگی سوخته شدن به آتش، اهل دوزخ را گرفتار تشنگی جانکاه می کند و خواستار آن می شوند و مدت هزار سال آن را به ایشان نمی دهند و پس از آن به چشمه آبی جوشان هدایت می شوند.

« تُشَقِّي مِنْ عَيْنِ آيَةٍ - از چشمه های بسیار داغ به ایشان می نوشانند. » آبی که به منتهای درجه گرمی رسیده است، و گفته اند: آبی است که دوزخ از آغاز آفریده شدن خود آن را گرم کرده است برای نوشیدن آب به این چشمه راهنماییشان می کنند که نوشابه و جای نوشیدنی بسیار بد است.

[۶]

و چون خواستار خوراک شوند، چیزی به آنان داده می شود که تلخ تر از صبر است و ضریع نام دارد.

« لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ - خوراکی جز ضریع ندارد. » خوراکی است که خورنده آن از شدت زبری و تلخی و گندناکی به تضرع

ص: ۶۴



می پردازد. بنا بر آنچه از رسول الله-صلی الله علیه و آله-روایت شده است:

«چیزی است در آتش شبیه خیار که تلخی آن ۱۸/ از صبر بیشتر است، و گندناکی آن بیشتر از بوی بد مردار و از آتش سوزنده تر است که خدا آن را ضریع نام داده است».<sup>(۱)</sup>

آیا ضریع گیاهی آتشین همچون زقوم است، یا عرق دوزخیان و ترشحات خارج شده از سوراخهای بدن بدکاران همچون غسلین، یا چیزی دیگر، و اگر گیاه است چگونه در آتش نمی سوزد، و اگر عرق است چرا تبخیر نمی شود؟ جهان دیگر با جهان ما تفاوت دارد، تنها الفاظ شبیه یکدیگر است تا اندکی از آنچه را که در آن عالم است بتوانیم ادراک کنیم، و گرنه هر چیز در آن جا با آنچه در نزد ما است متفاوت است: آتش غیر از آتش ما است، و پوست ساکنان دوزخ جز پوست ایشان در دنیا، و عقرب و مار و درخت زقوم جهنم همچون نظایر آنها در این دنیا نیست که اگر به آتش دوزخ عرضه شود، در یک چشم به هم زدن می سوزد، همه آنها برای آن جهان و به مقیاس آن جهان آفریده شده، چنان که زمان در آن جا نیز با زمان دنیا متفاوت است... پس اگر کلمه ای از قرآن را در توضیح آخرت تفسیر می کنیم، چیزی جز تفسیر تقریبی نیست و نمی توان گفت که تفسیر دقیق است.

ضریع نیز چنین است، و آن در دنیا-چنان که گفته اند-: گیاهی خاردار و چسبیده به زمین است، که مردم قریش آن را، هنگامی که تر و تازه است، به نام شبرق می نامند، و چون خشک شود ضریع، هیچ جنبنده و بهیمه ای به آن نزدیک نمی شود، و سمی کشنده است، و پلیدترین طعام است. و این دو کلمه در بیت عربی زیر آمده است:

رعى الشبرق الزیان حتى إذا ذوى

و عاد ضریعا بان منه النحائص <sup>(۲)</sup>

ص: ۶۵

۱- (۵) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۳۰.

۲- (۶) -نحائص صفت شتران لاغری است که در چراگاه، بد چریده اند-همان منبع، ص ۳۰.

و این خوراک گونه ای از عذاب دوزخ است، چه هیچ سود خوراکی ندارد و جایگزین یاخته های نابود شده نمی شود، و گرسنگی را رفع نمی کند.

«لَا يُشِيمُنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ - نه فربه می کند و نه گرسنگی را از میان می برد.» اگر از خوردن مال حرام در دنیا خودداری می کردند، در آخرت گرفتار ضریع نمی شدند.

در طرف دیگر اهل بهشت را به بهترین صورت می بینیم:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ - و چهره هایی در آن روز به نعمت پرورده است.» نعمت چندان فراوان بوده است که در چهره های ایشان آثار نعمت مشاهده می شود. مگر نعمت چنان نیست که چون به کمال خود برسد در صورت آشکار می شود.

و از رخساره های ایشان خرسندی از آنچه در دنیا کرده بودند آشکارا دیده می شود، چه پایان و نتیجه کار نیک خود را دیده اند.

«لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ - که از کوشش خود خرسندند.» [۱۰]

آیا می دانی که در کجا سکونت دارند؟ در بلندیهای بهشت و در سایه درختان آن:

«فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ - در بهشت برین.» که بهشت در مقامی عالی است، و آتش در درکات پایین و فرو افتاده.

و چون نفس به خرسندی و تن به میوه ها و سایه های درختان خرم و پایگاه بلند اطمینان و آرامش پیدا کند، به امن و امانی نیاز دارد که آنان در این جا به بهترین صورت می یابند، نه تعدی وجود دارد و نه ستمگری و نه فریبکاری و نه مکاری، و بلکه نه کلمات نادرستی که به مقدسات ایشان بی احترامی کند (همچون کلمات شرکی که در دنیا آزارشان می داد) یا به خودشان اسائه ادب باشد (همچون فحش و لعن و غیبت و تهمت و ماندهای آنها) و نه حتی کلمات بیهوده (که ناچیزان ۱۸/ اوقات خود را بی فایده با آنها تلف می کنند)، هرگز... آنان در صلح و

صفایی شامل و فراگیر به سر می برند.

« لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيُنٍ » - در آن هیچ لغوی نمی شنوی. در دنیا چنان بودند که چون بر لغو و بیهوده ای می گذشتند، بزرگوارانه آن را ترک می کردند، و به تلفظ کردن کلمه بدی نمی پرداختند، و آزار مردمان را با فرو خوردن خشم و چشم پوشی تحمل می کردند، و به همین سبب خدا پاداش ایشان را آکنده از صلح و صفا و خرسندی به ایشان بخشید.

آری، مؤمنان برای خود و در محیط زندگی خاص خویش، و در حدود امکانات دنیا، صورت کوچکی از بهشت فراهم می آوردند، و پیش از انتقال پیدا کردن به بهشت جاودانی از نعمت آن برخوردار بودند.

[۱۲]

اما نوشیدنی ایشان از چشمه ای تأمین می شود که از میان درختان سبز می جوشد:

« فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ » - در آن چشمه ای روان است. چه نیکو است منظره چشمه جوشنده ای که بر زمین یا در بالای آن - چنان که گفته اند - بدون شکاف روان است و در آن انواع نوشیدنیها از انگبین صاف شده تا شیر گوارا و شراب طهور و آبی آمیخته با آب چشمه تسنیم وجود دارد... آیا این نیکوتر است یا آب چشمه جوشان؟ توجه به این نعمتها در دنیا، مؤمن را به آن وا می دارد که به فریندگی شراب حرام دنیا تسلیم نشود، و از خوشیهای ظاهری محدود آنها با کمال میل چشم ببوشد، و منتظر چیزی گواراتر و پاکیزه تر و بزرگتر از آنها بماند.

[۱۳]

بزرگترین لذات بشری همنشینی با دوستان یک رنگ و مبادله محبت و اخلاص و کلمات روحانی و شناختهای تازه با ایشان است، و چنان می نماید که سیاق قرآن از گوشه ای از چنین مجالس با ما سخن می گوید، و علاوه بر شرابی که میان ایشان به گردش در می آید، از سریرهای افراشته ای سخن می گوید که بر آنها در چنین مجالسی رو به روی یکدیگر در بهشت می نشینند:

« فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ » - در آن تختهای افراشته و آماده شده است.

ص: ۶۷

تحمل رنج دنیا آنان را از گرفتار رنج و محنت شدن در آخرت رهانیده است، و بر خلاف رنج و تعبى که اهل دوزخ با آن رو به رو مى شوند، اینان در مجالس انس بهشتی، بی درد و رنجی از چشیدن شراب پاکیزه ای که در برابر خود آماده در جامها دارند لذت مى برند.

« وَ أَكْوَابٌ مَّوْضُوعَةٌ - و ساغرهای آماده، » آکنده از شراب طهور، [۱۵]

در حالی که به پشتیهای ردیف شده تکیه داده اند:

« وَ تَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ - و بالشهای به صف قرار گرفته، » [۱۶]

در هر سو که بخواهند فرشهای گسترده برای نشستن بر روی آنها می یابند:

« وَ زُرَابِيٌّ مَبْتُوثَةٌ - و فرشهای گرانبهای گسترده، » و گفته اند که زرابی قالیهایی است که برجستگیهای نرم دارد.

میان آدمی و فهم حقایق حجابی جز غفلت وجود ندارد، و چون این حجاب برداشته شود، آن حقایق را آشکار در برابر خود می بیند، و قرآن در این کار به او یاری می کند. ۱۸/ او را به نظر کردن در این حقایق آشنای پیرامون خودش که معمولا از توجه به آنها غافل است، ترغیب می کند و می گوید:

« أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ - آیا به شتران نمی نگرند که چگونه آفریده شده اند؟ » پس چون نگاه کنند، دریاهاى معرفت در برابر چشمان ایشان به تموج در می آید. حقا چنین است. شتری که با زندگی ایشان آمیخته شده و حتی زندگی آنان با زندگی شتران بافت واحدی پیدا کرده، و برای این جانور هزار اسم ساخته اند که در آنها وجود این جانور و صفات و حالات آن منعکس می شود، و بسا هست که برای انسان به اندازه این عدد نام توصیفی فراهم نیامده است... همین شتری که بر پشت آن سوار می شوند، و از شیر آن می نوشند، و گوشت آن را می خورند، و با پیشاب آن بعضی دردها را درمان می کنند، و از پشم و کرک آن خانه های سبک و جامه و

آرایش می سازند، چرا به آن نگاه نمی کنند تا بدانند که چگونه آفریده شده تا مکملی برای زندگی آنان در آن بیابانهای خشک باشد؟ این حیوان برای تحمل سختیها و توانا بودن بر آن از همه جانوران نیرومندتر است. بارهای سنگینی را بر پشت خود حمل می کند، و از بیابانهای قفر و بی آب و علف می گذرد، و روزهای دراز که شاید به هفته و دهه برسد، می تواند بی خوردنی و نوشیدنی صبر کند، و با قدرتی که در او آفریده شده از میان بادهای سخت آمیخته به شن بگذرد و یار و مسافر خود را به مقصد رساند.

پاهای پهن او به خوبی می تواند بر شنهای نرم قرار گیرد، و به همین سبب است که نام کشتی صحرا به آن داده اند.

سپس می بینیم که برای خوراک خود از خارهای تیز قوت فراهم می آورد و آن را برای نشخوار کردن در وقت مناسب ذخیره می کند، و نیز به همین گونه می تواند آب را برای مدتی دراز در ذخیره داشته باشد. آیا چه کس آن را بدین صورت شگفت انگیز آفریده است؟ با وجود بزرگی جثه، و عظمت نیرومندی، در مقابل انسان ضعیف خاضع و رام و سازگار است، و حتی چنین در داستان آمده است که روزی موشی کنار بند مهار شتری را گرفت و کشید، و شتر به خیال آن که صاحبش او را می کشد، در پی موش روان شد.

چون شتر را با جانوران بزرگ دیگری همچون فیل و کرگدن مقایسه کنیم، بزرگی منفعت و کم خرجی آن معلوم می شود که، مثلاً، گوشت فیل به کار خوردن نمی آید و شیر آن به مصرف نوشیدن نمی رسد.

و در این جا بعضی از آنچه را که دکتر احمد زکی در کتابش «در راه دایره المعارفی علمی» هنگام سخن گفتن از شتر آورده است نقل می کنیم:

(و از برکتهای سازگاری جانور با محیط زندگی آن، یکی این است که شتر بر پشت خود کوهانی دارد، و هنگامی که خوب خوراک بخورد بر مقدار گوشت و پیه این کوهان افزوده می شود، و چون به سفری رود و خوراک به اندازه احتیاج در

بیابانها نصیب آن نشود، و نزدیک آن باشد که از گرسنگی جان از تنش بیرون رود، تن این جانور از پیهی که در کوهان دارد تغذیه می کند و با آن می تواند چند روز خوراک خود را تأمین کند.

یکی از توشه های صحرانوردی آب است، و شاید مهمترین زاد و توشه بوده باشد، و در بدن شتر برای احتیاط و سایلی است که آب را برای آن تأمین می کند که شاید از آنها هیچ خبری نداشته باشد، و از جمله آنها این که بینی این جانور به دهانش پیوسته است، و دهان آبی را که از بدن همراه با هوای تنفسی خارج می شود، در خود نگاه می دارد... و از این راه شتر می تواند شصت لیتر آب ذخیره کند! مگر معده او سه مخزن ندارد؟ و اضافه می کند: جانوران دیگر غیر از شتر نمی توانند صحراهای دور و دراز را طی کنند، و شتر با شکل پایش برای این کار آمادگی پیدا کرده است، در صورتی که سم خر و اسب در ریگ بیابان فرو می رود و نمی توانند بیابان نوردی کنند.

شتر با دست و پای دراز محکم بدن بزرگی را با کوهان قرار گرفته در بالای آن به راحتی حمل می کند، و همین بلندی دست و پا سبب آن می شود که از ناهمواریهای در زمین با گام بلند برداشتن به راحتی عبور کند.

چشم شتر مژه های پیچیده دارد که چون چشم را ببندد از داخل شدن ریگ صحرا که همراه باد است به چشم جلوگیری به عمل می آورد، ۱۸/ و گوشهای شتر پوشیده از موی فراوان است که شاید مانع داخل شدن ریگ و شن به آن باشد، و بینی این جانور به صورت دو شکاف تنگ است که می تواند آنها را در هنگام حاجت ببندد و باز از داخل شدن ریگ به آن جلوگیری کند... هر چه در آفرینش شتر صورت گرفته، هدفش جلوگیری از شن است، از کف پا تا بالای سر.

پس منزّه است خدایی که شتر را آفرید، و وای بر حال کسی که به این جانور نگاه کند و از آن عبرت نگیرد! [۱۸]

هنگامی که آیات قرآن را تلاوت می کنیم، چنان به نظر می رسد که یک تابلو هنری در برابر ما ترسیم می شود، و چون نام شتر به میان آید، پس از آن

سخن به آسمان و سپس کوه ها و زمین می کشد تا صورت کامل شود. آری، این کتابی است که پروردگار ما حقایق واقعی را در آن چنان که هست توصیف می کند و ما را بر آن می خواند که از آنها عبرت بگیریم.

« وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ - و به آسمان که چگونه برافراشته شده است. » هنگامی که سپیده صبح می دمدم، و نور بر بالای پشته ها پراکنده می شود، و گروه های پرندگان به جستجوی روزی در هوا به پرواز در می آیند و طبیعت برای تسبیح پروردگار خود بیدار می شود، در این هنگام به آسمان بنگر و بین که چگونه خدا آن را سقف برافراشته برای زمین قرار داده است، و از کبودی مایه لذت چشم و جلال و جمال آن لذت ببر.

شب هنگام، که زورق سیمین فلک در دریایی از تاریکی پیش می رود، و ستارگان درخشنده در امتداد رؤیت چشم در آسمان دیده می شود، و چشم از دیدن زیبایی و شکوه آنها خسته و سیر نمی شود، در این هنگام است که انسان می گوید:

سبحان الله، و اما چون شخص در پشت دستگاه تلسکوپ یا دوربین فلکی بنشیند و از درون آن به اجرام شناور در ۱۸ فضای بی پایان نگاه کند، و به سخنان یک دانشمند و علم نجوم گوش فرا دارد که از مسافت نوری میان ستارگان برای او سخن می گوید، و به دقت نظام عالم توجه کند، جز آن نمی تواند که در برابر خدای قدوس به سجده درآید و به شریکان او کفر ورزد.

[۱۹]

چون چشم از آسمان برگردد و به نظر کردن به کوه ها پردازد، توده های سنگی عظیمی را مشاهده خواهد کرد که بر جای خود قرار گرفته اند تا زمین را از سُر لرزشها و تکانهای آن نگاه دارند، و مخازنی برای آب و مواد کانی باشند، و آن گاه از خود می پرسد: این همه دقت در قرار گرفتن این سنگها برای چیست که اگر یکی از آنها از جای خود پیش و پس شود دشواریهای فراوان فراهم می شود؟! اگر در این بیندیشید که کوه ها چگونه به وجود آمده اند، شگفتی شما بیشتر

ص: ۷۱

« وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ - و به کوه ها(بنگر) که چگونه در جای خود قرار گرفته اند.» [۲۰]

نگاهی به زمین و چگونگی گسترده و رام شدن آن به خواست خداوند متعال برای آدمی بر اثر بارانهای فراوانی بینداز که دامنه های کوه ها را شسته و زمین را هموار و شایسته برای سکونت و زراعت ساخته است.

« وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ - و به زمین که چگونه هموار شده است.» این سخنان ما را به ضرورت بحث درباره چگونگی و خصوصیت‌های همه موجودات در اطراف یادآور می شود، و نیز تحقیق درباره عوامل مؤثر در آنها: چگونه و با چه عوامل ملموسی آسمان و کوه ها و زمین به این کیفیت درآمده است، و بدین گونه کتاب پروردگاران ما را به تحقیق و تفتیش بر می انگیزد: خواه در سطح کارشناسان و دانشمندان بوده باشد، یا در تراز فرد فرد ما، بر همه ما واجب است که به اندیشیدن و تعقل پردازیم و از آنچه در پیرامون ما می گذرد غافل نمانیم... همین راه برای شناخت آفریدگار است که هر چه بیشتر پیموده می شود شناخت نیز افزایش پیدا می کند، و معرفت خداوند متعال اصل هر نیکی و خیر و صلاح است.

[۲۱]

□  
دلایل در همه جای آفرینش پراکنده است، و خرد آدمی به تنهایی برای آن کافی است، و پیامبر-صلی الله علیه و آله- و کسانی که بر راه او می روند نقش کسی را دارند که یادآوری می کنند، و او نه از طرف آنان تکلیف به این کار شده و نه اجباری در آن بوده، و نه مسئولیت اندیشه های ایشان را که همه مسلمان اند بر عهده می گیرد:

« فَذَكِّرْ إِنْ مَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ - پس یادآوری کن که تو یادآوری کننده ای.» پس بر عهده رسول کاری جز رساندن پیام آشکار خدا نیست، و حتی معرفت خدا جز به مدد خرد آدمی صورت اتمام نمی پذیرد که پیامبر با یادآوری خود آن را به تفکر برمی انگیزد.



رسول را بر ایشان فشار و اکراهی نیست، و تنها به وسیله قرآن کسانی را که از وعید بیمناکند یادآوری می کند.

« لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ - تو بر ایشان تسلط و سیطره نداری و آنان را به کاری مجبور نمی کنی. » [۲۳]

آری. کفاری که در مقابل رسالت مقاومت می کنند، خود را در معرض خشم خدا و عذاب بندگان مؤمن او قرار می دهند، زیرا که در دسترس خود قرار گرفته را به راههای بد مصرف می کنند.

« إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ - مگر کسی که پشت کند و کافر شود. » مفسران در معنی آیه اختلاف کرده اند، ولی چنان می نماید که آیات دیگر قرآن این آیه را تفسیر می کند که بنا بر آنها هر کس از حق روی گرداند و به آن کافر شود، و مخالف رسول باشد و به دشمنی با او برخیزد، باید چندان با او بجنگند تا به راه راست باز گردد، و این چیزی است که به تفصیل در آیات جهاد و مخصوصاً در سوره الممتحنه می خوانیم.

از امام علی - علیه السلام - روایت شده است که مردی را که از دین اسلام بازگشته و مرتد شده بود نزد او آوردند، و سه روز از او خواست که از این کار توبه کند، ولی چون چنین نکرد و به دین اسلام باز نگشت، گردنش را زرد و گفت:

« إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ ». (۱)

آن کفار مخالف و دشمن با رسالت، در معرض جهاد مسلمانان قرار می گیرند و خدا در دنیا به دست اینان عذابشان می دهد، و در آخرت به عذابی بزرگ گرفتار خواهند شد.

« فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ - پس خدا او را با عذابی بزرگتر معذب می سازد. » [۲۵]

در پایان سوره پروردگارمان بازگشت ما به خودش را به یادمان

می آورد، و این که چگونه هیچ کس نمی تواند از مسئولیت اعمال خود بگریزد:

« إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ - باز گشت ایشان به ما است. » [۲۶]

« تُعَمَّمُ إِنْ عَلَيْنَا جِثَّةٌ أَبْتَهُمْ - سپس رسیدن به حساب ایشان با ما است. » به همان گونه که در دنیا به ایشان، با وجود شماره فراوان، روزی می رساند، به حساب همه می رسد، پس خوشا به حال کسی که پیش از رسیدگی به حسابش در آن روز خود به حساب خویشتن برسد، و پیش از آن که به سبب گناهایی که مرتکب شده مجازات شود، به توبه کردن از آن گناهان قیام کند. و در حدیث مأثور از امام رضا - علیه السلام - چنین آمده است: «چون روز قیامت شود، مؤمن در برابر خدا می ایستد و او به حساب وی می رسد، پس عمل وی را بر او عرضه می کند، و چون در آن می نگرَد، نخستین چیزی که می بیند کارهای بد خودش است و به همین سبب رنگ چهره اش تغییر می کند، و بندهایش به لرزه در می آید، و ترس همه جانانش را فرا می گیرد، و پس از آن کارهای نیک خود را می بیند و مسرت خاطر و شادی روان پیدا می کند، و آن گاه به پاداشی که خدا به او عنایت کرده است می نگرَد و شادی او افزایش می یابد، و آن گاه خدا به فرشتگان می گوید:

دفترهایی را که در آنها فهرست اعمالی آمده که به انجام دادن آنها نپرداخته است بیاورید، و چون آنها را بخوانند، مؤمنان می گویند: قسم به عزت تو که می دانی ما به انجام دادن آنها نپرداختیم، و خدا می گوید: راست می گوید، ولی چون نیت عمل کردن آنها را داشتید برای شما نوشتیم، و آن گاه پاداش آن را به ایشان می دهند. (۱)

آیا این بهترین سرنوشت نیست، پس چرا باید غافل بمانیم؟

ص: ۷۴

سورة فجر

اشاره

ص: ٧٥



### فضیلت سوره:

□  
در کتاب «ثواب الاعمال» به اسناد از ابو عبد الله - علیه السلام - آمده است که گفت: «سورة فجر را در نمازهای واجب و مستحب بخوانید که آن سوره حسین بن علی - علیهما السلام - است و هر که آن را بخواند، روز قیامت هم درجه با حسین - علیه السلام - خواهد بود. و خدا توانا و حکیم است.»

نور الثقلین/ج ۵ ص ۵۷۱/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

برای آن که کلمات وحی را دریافت کنی، بر تو واجب است که به سطح تدبر درباره آنها بالا روی، و تپشهای آنها را احساس کنی، و به پیروی از مؤثرات آنها پردازی، و با آثار آنها هماهنگ شوی... و با یک کلمه: باید با همه آنچه از پاکی دل و نیروی تفکر و ظرافت احساس که به تو عنایت شده، با آنها زندگی کنی.

چنین است سوره فجر که فهم آن برای کسی میسر می شود که با آن

ص: ۷۷

در آمیزد، و رهبری بر خویش را به کلمات آن بسپارد که از دانش و فرزاندگی و زندگی و نوری که با آن فراهم می آید، به افقی دیگر عروج کند، و آنچه را که در پیرامون خویش دارد به صورتی تازه ببیند، تا چنان شود که از قلمرو جاذبه های ماده و غل و زنجیرهای آن بالاتر رود، و جان او به خدا اطمینان و آرامش پیدا کند، و در این هنگام است که، با وجود بودن در دنیا، با روان خویش به سوی پروردگارش باز می گردد، و این دعوت او را می شنود که: «إِذْ جَعَى إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً - در حالی که به پروردگارت بازگرد که خرسند و مایه خرسندی شده ای».

چنان می نماید که محور سوره همین است، ولی این امر چگونه تحقق پیدا می کند؟ در سوره - بنا بر آنچه به نظر می رسد - پاسخ این پرسش آمده و در نقاطی ملخص می شود که آنها نیز به نوبه خود محورهای آماده شدن برای دریافت سوره است.

نخست: احساس کردن این امر که خدا نگران ما و در کمین ماست، تا فهم و پرهیزگاری قلب افزایش پیدا کند / ۱۸ و جواب آن که این کمین چگونه آشکار می شود، با نگرستن به اختلاف شب و روز، و حسن تدبیر آنها از سپیده دم تا هنگام گردش شب به دست می آید، و نیز با عبرت گرفتن از سرنوشت آن جباران که خدا را فراموش کردند، و مراقب او نبودند، پس خدا که در کمین ایشان بود تازیانه عذاب را بر سر ایشان فرود آورد.

دوم: پاک کردن قلب از دوستی دنیا، و ثروتمندی را ارزشی الهی شمردن، بدان سبب که دوستی دنیا عاقبتی بد دارد، و شخصیت آدمی را مسخ می کند، و او را به صورتی در می آورد که در بند بزرگداشت یتیمان نیست، و به این که مسکینان چه می خورند توجهی ندارد، و همه میراث را می خورد، و نزدیک است که از شدت دوست داشتن مال به پرستش آن بپردازد.

سوم: با یادآوری هول و هراس ساعت در آن هنگام که زمین پاره پاره می شود، و خدا با عظمت و عدالت و سختی انتقام خود از گردنکشان و تبهکاران

متجلی می شود، و آدمی در آن هنگام می فهمد که فرصت یگانه ای را که دنیا در تصرف داشته از دست داده است، و برای زندگی جاودانی خود کاری انجام نداده، ولی در این زمان یادآوری برای او حاصلی ندارد.

در این هنگام پروردگار به نفسهای آرام و مطمئن بانگ می زند که خشنود و پسندیده به پروردگار خویش باز گردید، و به چه ندایی بزرگ و چه عاقبتی نیکو است! و امیدواریم که خدا همه ما را این توفیق نصیب فرماید.

سوره الفجر / ۱۸

### [سوره الفجر (۸۹): آیات ۱ تا ۳۰]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَ الْفَجْرِ (۱) وَ لَيَالٍ عَشْرٍ (۲) وَ الشَّفْعِ وَ الْوَتْرِ (۳) وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِر (۴) هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِذِي حَجْرِ (۵)  
أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ (۶) إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ (۷) الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ (۸) وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ (۹) وَ  
فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ (۱۰) الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ (۱۱) فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ (۱۲) فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ (۱۳) إِنَّ رَبَّكَ  
لَبَالِغٌ صَادٍ (۱۴) فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ (۱۵) وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي  
أَهَانَنِ (۱۶) كَلَّا- بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ (۱۷) وَ لَا- تَحَاضُّونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۱۸) وَ تَأْكُلُونَ الْثَرَاثَ أَكْلًا لَمًّا (۱۹) وَ تُحِبُّونَ  
الْأَمْوَالَ حُبًّا جَمًّا (۲۰) كَلَّا- إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا (۲۱) وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا (۲۲) وَ جِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ  
يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّى لَهُ الذِّكْرَى (۲۳) يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي (۲۴) فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ (۲۵) وَ لَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ  
(۲۶) يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ (۲۷) ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً (۲۸) فَادْخُلِي فِي عِبَادِي (۲۹) وَ ادْخُلِي جَنَّتِي (۳۰)

ص: ۷۹

۵ [حجر]

حجر عقل و اصل معنی آن منع کردن است.

«حجر القاضی علی فلان ماله» یعنی قاضی او را از تصرف در مال خود منع کرد، و عقل نیز شخص را از کارهای زشت ممنوع می سازد.

۹ [جابوا]

سپردند و طی کردند. در مفردات راغب آمده است که: جوب پیمودن و قطع جوبه به معنی زمین گود بوده و سپس بر سپردن و طی کردن هر زمینی اطلاق شده است.

۱۰ [ذی الاوتاد]

گفته اند که این به معنی صاحب لشکریانی است که سبب استحکام کار او می شود، و از روی اوتاد (میخها) نامیده شده اند که آنان رهبران قشون او هستند و استقرار امر و فرمان او به آنها است. و به قولی مقصود خود فرعون است که صاحب میخها نامیده شد، چه مردمان را به چهار میخ می بسته و به همین حال باقی می گذاشته است تا بمیرند.

۱۴ [لبالمرصاد]

مرصاد (-کمینگاه) به معنی جایی است

ص: ۸۰



که شخص در آن می نشیند و بدون این که دیگران با خبر باشند، در احوال و اعمال ایشان دقت می کند، و این جمله اشاره به آن است که خداوند متعال از احوال مردمان آگاه است و هیچ چیز بر او پوشیده نیست.

۱۶ [فقدر]

سخت گرفتن و تنگ کردن.

۱۹ [لَمَّا]

لَمَّا به معنی جمع کردن است، و «لَمَمْتُ مَا عَلَى الْخَوَانِ» یعنی هر چه را بر سر سفره بود خوردم، بی تمیز دادن خوردنیها از یکدیگر.

۲۰ [جَمًّا]

جَمَّ به معنی زیاد و بزرگ است، و جمه الماء، آب زیاد است.

**همانا خدای تو در کمین است**

**اشاره**

**شرح آیات:**

[۱]

ادب اصیل و بدیع در پیرامون خواننده از سایه ها و آهنگها و الهامها و پوششها پرده بر می دارد تا تو خود را، دانسته یا نادانسته، در میان حقیقت بیابی، و بر قلۀ ادبیات بدیع آیات ذکر الاهی را همچون قالیچه سلیمانی می یابیم که ما را به آفاق حقیقت منتقل می کند، و ما را به مشاهده و لمس کردن و زیستن و آمیختن با این حقیقت وا می دارد، و قلم از بیان نکات لطیف و ظریف این ادب اعلی از آن جهت عاجز و ناتوان است که در گزینش کلمات و روش ترکیب کردن آنها با یکدیگر و طنین الفاظ و تموج به معانی و افقهای دید آن جریانی از مؤثراتی وجود دارد که انسان هنوز نتوانسته است به تراز شمردن و شناختن آنها دسترس پیدا

ص: ۸۱

کند... آیا قلم موی نقاش می تواند همه دریافت‌های او را از ملاحظه غروب آفتاب بر صحنه کاغذ منعکس سازد، و آیا او توانایی آن را دارد که همه زیبایی افق را در هنگام پنهان شدن خورشید تجسم بخشد؟ به همین گونه است عمل مفسران قرآن که توانایی توصیف همه احساسات خود را در هنگام همزیستی با آیات ذکر الاهی ندارند. و این امری است که قلم قدرت بیان آن را ندارد... و به همین سبب از ادامه دادن و به هم پیوسته کردن شناخت‌هایی که از قرآن به دست می آورند عاجزند، پس چگونه می توانند همه معارف قرآن را بیان کنند، و این نیز راز ۱۸/ اختلاف گسترده ایشان با یکدیگر در توضیح و تفسیر بسیاری از کلمات و آیات قرآنی است، که آغاز سوره الفجر از جمله آنها است و اختلاف مفسران درباره معنی بعضی از کلمات آن به پیش از سی قول رسیده است. (۱)

پس چگونه باید این آیات را تفسیر کنیم، یا از تفسیرهای دیگران بهره مند شویم؟ با پیروی از روش تدبّر و اندیشه کردن مستقیم، چه تو نیز قرآن می خوانی، و بر تو نیز واجب است که در برابر جریان شناخت و امواج ابداع و بینش‌های وحی در آیات آن، گسترده شوی و پیش بروی و به دریافت معانی واقعی کلمات راه یابی.

دریچه های قلب خود را بگشا، و نفس و جان خود را به تراز قرآن بالا بر... آیا نشنیده ای که خداوند متعال برای بندگان در کتابش تجلی پیدا کرده است، ولی آنان نمی بینند؟ آری، سخنان مفسران نشانه هایی سودمند بر کنار راه است، ولی نمی تواند جایگزین کوشش شخص خودت در این راه شود.

چون راه معرفت را به پای خود بپیمایی، دانشی که به چنگ می آوری دل تو را روشن می کند، و جزئی از نفس و جان تو می شود، و تراز و سطح تفکر و فهم تو را ارتقا می دهد، و به فرمان خدا آن را فراموش نخواهی کرد.

ص: ۸۲

اکنون به کلمات بخش اول از سوره باز می‌گردیم و-همراه با مفسران- می‌پرسیم که: فجر و لیالی عشر چیست، و شفع و وتر کدام است؟ چون این کلمات برای سوگند آمده، و هدف سوگند برانگیختن قلب و کوفتن درهای بسته آن است، گاه اجمال و نامعین بودن آن مورد پسند است، بدان جهت که بر حالت هولناک بودن و فخامت و عظمت آن می‌افزاید.

ولی در میان تفسیرهای گوناگون دو تا از آنها نزدیکتر به واقعیت می‌نماید:

اول: عام بودن معنی تا چنان باشد که اغلب مصداق‌هایی را که در تفاسیر آمده است شامل شود، چه فجر فجر است، خواه فجر روز عید دهم ذو الحجه باشد یا فجر اول ماه محرم که ساعت ۱۸/ آغاز سال هجری است یا فجر پیامبری یا فجر انقلاب حسینی در زمین کربلا یا هر فجر دیگری که پس از آن روزی تازه یا حیاتی تازه یا سپردن راهی تازه آغاز می‌شود... و نیز چنین است شبهای دهگانه (لیال عشر) که می‌تواند هر ده شبی از ماه را برساند، و شفع (جفت) و وتر (طاق) که می‌تواند هر طاق و جفتی را شامل شود.

دوم: تفسیر کلمه‌ها به روزهای حج در ماه ذو الحجه الحرام است، که در این صورت فجر به معنی سپیده دم روز اول این ماه خواهد بود، یا سپیده دم روز عید قربان، و شبهای دهگانه نخستین ده شب این ماه که شاهد بزرگترین گذرگاه دینی در هر سال است، و اما شفع و وتر عبارت خواهد بود از روز عرفه (به اعتبار روز نهم ماه بودن که نه طاق (وتر) است) و روز عید (به اعتبار روز دهم ماه بودن که ده جفت (شفع) است)، و اما شبی که راه می‌رود شب حرکت کردن از عرفات به سوی مشعر در منی است.

« وَ الْفَجْرِ - سوگند به سپیده دم. » سوگند به لحظه سرکشیدن روشنی از افق در تاریکی شب که همگان، پس از آن که به اندازه کافی از خواب و آسایش آن بهره‌مند شده‌اند، انتظار آن را می‌کشند.

سوگند به لحظه آغاز جریان رسالت که زهدان تاریکی دوران جاهلیت را بر

بالای تپه های مکه در غار حراء با رسیدن بانگ زنگدار وحی: بخوان ای محمد به نام پروردگار آفریننده ات اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ شَكَافَت.

سوگند به لحظه بیرون زدن خون از شاهرگهای سبط شهید پیامبر(ص) در کربلا- برای برانگیخته شدن انقلاب حق در برابر تاریکی جاهلیت و جریان یافتن پیروی از راه حق بار دیگر.

سوگند به همه لحظه های شکفتگی و رهایی در جریان پیشرفت بشر پس از تراکم شدن تاریکیهای ستم و نادانی و سرکوبی و گمراهی.

□  
سوگند به فجر عدالت فراگیر با ظهور خورشید تازه کننده رسالت اسلام، ۱۸/ امام مهدی منتظر(عجل الله تعالی فرجه، که خدا وعده کرده است که به او دین حق خود را آشکار و بر همه پیروز خواهد کرد، هر چند مشرکان را خوش نیاید).

سوگند به همه این لحظه های گرانبها و قاطع: که حق پیروز خواهد شد، و این که خدا در کمین ستمکاران است.

[۲]

پس از دو شب تلاش پیاپی، و کار سخت، و تحمل رنج سفر و طواف و سعی کردن در خانه خدا، و توقف در عرفه و سپس در مزدلفه، پس از همه این کوششها و رنجها سپیده دم عید مبارک فرا می رسد، تا سرهای حاجیان با انگشتانی از نور رحمت و برکات آن مسح و جایزه بزرگ ایشان داده شود.

با آن که شبهای دهگانه مقدم بر فجر است، هدف از آنها همین فجر است، و به همین سبب در آیه فجر بر آنها پیشی یافته است، تا بدانی که پایان سختی آسانی است، و این که شبهای جهاد و صبر و پایداری بر ستم ستمگران به فجر پیروزی آشکار و بزرگ به فرمان خدا پایان می پذیرد، به همان گونه که پایان شبهای حج فجر عید است.

« وَ لِيَالٍ عَشْرٍ - و سوگند به شبهای دهگانه. » گفته اند که لیال از آن جهت بدون مقدم بودن الف و لام بر آن آمده است تا دلیل بر بزرگی آنها بوده باشد، آری چنین است، و شب تلاش و رنج دراز است به همان گونه که شب چشم به راه بودن و انتظار نیز دراز است، و شبهای مؤمنان

همیشه با تلاش و کوشش فراوان و نگرانی و انتظار آمیخته است و به همین جهت دراز می نماید.

و بعضی گفته اند: این شبها اشاره به ده شب آخر ماه رمضان است که شبهایی با عظمت است.

[۳]

سوگند به جفت و طاق، به روز عید قربان و روز عرفه پیش از آن، و به عبادتهایی که در آنها صورت می گیرد: ۱۸/ عبادتهای جفت همچون نمازهای دو رکعتی و چهار رکعتی، و عبادتهای فرد همچون نماز مغرب.

سوگند به هر جفت، و به هر چیز تک و تنها، پس خیالت به هر جا که رو کند جز طاق یا جفت نمی بیند، به همه اینها سوگند که خدایت در کمین است.

« وَ الشَّفْعِ وَ الْوَثْرِ - سوگند به جفت و طاق. » [۴]

آیا توفیق رفتن به حج را یافته ای، یا به یاد «إفاضه» افتاده ای که سیل حاجیان از عرفات، پس از عبور از دره ها و گذشتن بر کنفهای تپه ها، تکبیر و تهلیل گویان، به سوی مزدلفه روانه می شوند، در حالی که از همه نشانه ها و علامتهای مشخص خود جدا شده اند: سرهای برهنه، پوشیده در لباس ساده احرام، که در برابر خود هدف یگانه ای دارند و می خواهند به آن برسند که همانا رضای پروردگارشان است؟ به حق باید گفت که این گذرگاه یکتا پرستی و یگانگی و پرهیزگاری و رحمت است... اگر در آن ساعتها قادر بر آن باشی که خود را از مؤثرات این سیر شبانه تهی سازی و به آن از بیرون نگاه کنی، چیزی عجیب را مشاهده خواهی کرد: چنان خواهی دید که گویی زمین و آسمان در سیرند، و این که خود شب نیز با تو در گردش و سیر و راهپیمایی همراه است.

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِيرٌ - سوگند به شب در آن هنگام که سیر می کند. » سوگند به آن شب فراموش ناشدنی: که راه حق پیروز می شود، زیرا که خدا در کمین طاغیان و طاغوتان است.

گفته اند که: مراد از «یسر» آن است که در آن سیر می شود چنان که نیز

گویند: لیل نائم شبی خفته، و نهار صائم روزی روزه دار.

نگفتند که چرا-در پاره ای از اوقات-حادثه را به زمان نسبت می دهیم؟ و گمان من آن است که این کیفیت هنگامی صورت می گیرد که امر حادث شده همه زمان را فرا گیرد، پس شب خفته عبارت از شبی است که در آن هیچ بیداری دیده نشود، و همچنین روز روزه دار آن است که در آن جز روزه داران نبینیم، چنان که خدای تعالی گفته است: «ایام نحسات» یعنی روزهایی که در آنها چیزی جز نحوست دیده نمی شود.

به همین گونه هنگامی که امر حادث شده همه مکان را فرا گیرد، به آنان نامیده می شود، چنان که خدا گفته است: «وَسِئَلِ الْقَرْيَةِ - و از دهکده پرس» یعنی از همه مردم آن.

بنا بر این شب در این جا در سیر بوده است، بدان سبب که سیر کردن آن را فرا گرفته بوده است.

[۵]

آیا این همه، برای کسی که عقل داشته باشد، کافی برای سوگند خوردن نیست؟ «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِتَذِي حِجْرِ - آیا برای شخص صاحب حجر سوگند نیست؟» گفته اند که معنی «حجر» عقل و خرد است و به این شعر تمسک جسته اند:

و کیف یرجی ان تتوب و انما

یرجی من الفتیان من کان ذا حجر

چگونه امید توبه کردن تو باشد در صورتی که، چنین امیدی از جوانانی می رود که عقل داشته باشند.

گفته اند که اصل معنی کلمه «منع و بازداشتن» است، چه عقل آدمی را از افتادن به چاه گمراهی باز می دارد.

به نظر من حجر کمترین مقدار عقل است و، بنا بر این معنی چنین می شود:

آیا این سوگند برای کسی که اندک عقلی داشته باشد کافی نیست؟ و الله اعلم.

اگر تو از کسانی باشی که به سوگند اکتفاء، و حقایق را، پس از توجه کردن، به عقل خود کشف می کنند، پس این اندازه قسم کافی است.

چیزی که هست بعضی دیگر برای فهم حقایق به گواههای بیشتری نیاز دارند، و مخصوصاً به عبرتهای تاریخی ۱۸/ که ضمیر را تکان می دهد، و حتی صاحبان عقل نیز چون متوجه این عبرتها شوند، یقین بیشتر پیدا می کنند. و بنا بر این قرآن مقداری از این عبرتها را به اجمال می آورد که در جاهای دیگر به تفصیل از آنها سخن گفته است، از جمله:

« أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعِمَادٍ - آیا ندیدی که پروردگارت با قوم عاد چه کرد؟ » اینها حقایق مشهودی است که با چشم غیر مسلح دیده می شود، و هر جا که حقیقت آشکار بوده باشد تعبیر « أَلَمْ تَرَ - آیا ندیدی » به کار می رود.

عاد کیان اند؟ آنان عاد نخستین از قبیله ارم یعنی آن کسانی که در شهر ارم ساکن بودند و در آن کاخهای افراشته بنا نهادند.

« إِرَمَ ذَاتِ الْعِمَادِ - ارم صاحب ستون. » بعضی گفته اند: ارم جد عاد است، و بعضی دیگر این که: نسب قبیله ثمود نیز به او باز می گردد. و سومی گفته است: معنی « ارم » کهنه و قدیمی و اصل آن از « رمیم » است بدان جهت که دو عاد بوده است: یکی عاد قدیمی که پروردگار ما درباره آن گفته است: « وَ أَنَّهُ أَهْلَكَ عَادًا الْأُولَىٰ ، (۱) و دیگری گفته است: کلمه نام اشخاص نیست بلکه نام منطقه ای است که قبیله عاد در آن ساکن بودند، و منافاتی ندارد که نام مشترک میان قبیله و سرزمین ایشان باشد، چه عادت بر نامیدن سرزمین به نام اهل آن رایج بوده است. پس کلمه خود صفت ارم یعنی شهری می شود که عاد در آن سکونت داشته اند، و کلمه « عماد » به معنی بناهای بلند قرار گرفته بر روی ستونها است، و به همین سبب اعراب می گویند: فلانی

طویل العماد است، و آن وقتی است که خانه او در میان خانه های دیگر با بلندتر بودن نشانه ای برای دیدار کننده به شمار می رود.

[۸]

آن قبیله سخت کوشی را که در پیرامون آن افسانه هایی پیدا شده، و آن شهر صاحب خانه های مرتفع را که شبیهی در جهان آن روز نداشته،... آیا می دانی که چگونه خانه هاشان بر سرشان فرو ریخت؟ ۱۸/ «الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ» - که همانند آن در شهرها ساخته نشده است.» آدمیان شهرها را برای محافظت از خود در برابر حوادث ناگوار، همچون هجوم دشمنان یا سرازیر شدن سیلها یا زلزله ها یا چیزهایی شبیه به اینها چنان می سازند که از شر آنها در امان بمانند، و این همه برای فرار از مرگ و از عاقبت اعمال است، ولی این همه تا زمانی سودمند است که اجل و قدر نرسیده باشد، و چون قدر برسد دیگر به کجا می تواند گریخت؟ شهر و بالخاصه در آن صورت که همتراز با شهرهای بزرگ عاد بوده باشد، نشانه آشکاری برای تمدن بشری است، و حتی کلمه تمدن از لفظ مدینه یعنی شهر گرفته شده، بدان جهت که نشانه همکاری سازنده میان مجموعه های بزرگی از انسانها و حکومت گونه پیشرفته ای از قوانین بر ایشان است، به همان گونه که نتیجه ای از روی هم انباشته شدن تجربه ها و تلاشهای بزرگی است که مردم آن تمدن نسل پس از نسل به آن دست یافته اند، ولی اگر مترفان و خواستاران تنعم بر آن مسلط شوند، در معرض ویرانی قرار می گیرد، و در مسیری معکوس مسیر خیر و فضیلت به راه می افتد، و آن را وسیله آسیب رساندن به دیگران قرار می دهند، به همان گونه که عادیان چنین کردند و خداوند متعال به بدترین وجه آنان را نابود کرد، احقافی که محل زندگی آنان در میان یمن و حضرموت بود، اکنون کجا است، و گورهای آنان و آثارشان کجا است؟ [۹]

به همین گونه قوم ثمود که ساکنان شمال جزیره العرب در فاصله میان مدینه و شام بودند، برای خود کاخهایی از راه بریدن سنگهای کوه ها و بر هم سوار

ص: ۸۸



کردن آنها و حفر کردن پناهگاهها و مخازنی در همان کوه ها بنا کردند... و سرنوشت آنان نیز دمار و نابودی بود.

« وَ تَمُودَ الَّذِي جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ - و تمودیان که سنگها را در دره های میان کوه ها بریدند. » [۱۰]

و عاد و تمود و قصه بر افتادن ایشان در نزد اعراب جزیره العرب معروف است، بدان سبب که در دو طرف جنوب و شمال آن منزل داشتند، اما آل فرعون از شهرت جهانی برخوردار بودند ۱۸/ و اعراب داستان ایشان را از اهل کتابی که با آنان پیوستگی داشتند شنیده بودند، و قرآن به تفصیل از آنان در جاهای دیگر فراوان یاد کرده است، و در این جا به اجمال چنین آمده است:

« وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ - و فرعون صاحب میخها. » گفته اند میخهای (اوتاد) و ارکان سلطنت وی از سپاهیان و اموال و روشهای تسلط بر دیگران بوده است، و به قول بعضی دیگر: فرعون مردمان را با کشیدن و بستن به چهار میخ تا این که جان بدهند آزار می داده است، و به همین گونه همسرش آسیه و آرایشگر دخترش را به قتل رسانید، و به همین جهت ذی الاوتاد خوانده شده است، و به گفته دیگری ساختن اهرام مصر که شبیه میخ است سبب این نامگذاری شده است... و به هر صورت، فرعون چنان می پنداشته است که این میخها او را از سرنوشت حتمی که در پیش دارد نجات خواهد داد.

[۱۱]

ظاهراً مقصود در این جا از فرعون آل فرعون است، یا او و کسانی است که تأیید او می کردند و از همین روی پروردگار ما درباره آنان چنین گفته است:

« الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ - کسانی که در شهرها به طغیان و گردنکشی پرداختند. » و از آن جهت چنین است که آدمی قدرت محدودی برای تحمل فشارهای تملک را دارد: گروهی با مال و نعمتی اندک سر به طغیان بر می دارند، و بعضی چنان اند که اگر همه دنیا را مالک باشند، می توانند به فرزاندگی و پیروی از عقل

رفتار کنند، و آدمی هنگامی به تراز رسیدن به نعمت و اسیر آن نشدن و به بادهای آن تزلزل پیدا نکردن می رسد که به خدا و به روز دیگر مؤمن باشد. و آل فرعون از کسانی بودند که نعمت ایشان را از خود بی خود کرد، و چون دیدند که رود نیل با همه خیرات آن در سرزمین ایشان جریان دارد، و اقوام ناتوان پیرامون سر انقیاد در پیش ایشان فرود آورده اند، و از پاره ای دانشهای تازه در ساختمان و کشاورزی و مومیایی کردن مردگان آگاهی دارند، به گردنکشی در زمین و طغیان پرداختند.

[۱۲]

و بدین گونه بر مرکب سرکشی سوار شدند، و مخالفان با خود را خاموش کردند، و به منطق نیرومندی مسلح شدند، و راه حقه بازی و گمراه کردن مردمان را در پیش گرفتند، و دستگاه سلطنت به صورت مرکزی برای هر فاسد مفسد و منافق متملق و زبان باز و دروغگو و خودپسند در آمد و از مردمان بریده شد، ۱۸/ و رحلت نهایی را در آن هنگام آغاز کردند که قدرت دستگاه حاکم به جای صلاح فساد و به جای عدالت ستمگری را در میان مردم رواج می داد.

« فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ - پس به زیاد کردن فساد در آن پرداختند. » [۱۳]

تا چون پیمانۀ فساد لبریز شد، و بیم دهنده ای به رسالت نزد ایشان آمد، آهنگ کشتن او کردند، و در این هنگام عذاب سخت برایشان فرود آمد:

« فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ - پس فرو ریخت بر ایشان تازیانه عذاب. » عذاب به گونه ای بر ایشان فرو ریخت که سیل بر ایشان می توانست فرو ریزد، که سیل از بلندی فرو می ریزد و گریزگاهی نباشد، و اثر آن همچون اثر سوزش حاصل از خوردن تازیانه ای بود که گوشت و خون آنان را درهم می آمیخت.

گفتند: اعراب عذاب شدید را تازیانه می نامیدند، و نیز گفته اند: اصل معنی «سوط» آمیختن چیزی با چیز دیگر است، و چون عذاب سخت گوشت و خون را درهم می آمیزد، به نام سوط خوانده شده است.

سید قطب در این آیه گفته است: این تعبیری است که از گزش عذاب آگاهی می دهد و با شنیدن لفظ سوط به خاطر می آید، و به فرو ریختن و غرقه کردن

ص: ۹۰

آن با شنیدن لفظ «صَبَّ» توجه می شود که درد گزنده و فراگیری طغیانگر سیل را بر گردنکشانی نشان می دهد که در شهرها به طغیان پرداخته بودند. (۱)

بدین گونه پایان کار عاد و ثمود و آل فرعون یکی شد، بدان سبب که کارهای ایشان، با وجود متفاوت بودن سرزمینها و زمانها و دیگر تفصیلات زندگی و جرایمی که مرتکب می شدند، با یکدیگر شباهت داشت.

[۱۴]

سوگند به روزهای آغاز سیر بزرگ، به سپیده دم عید و شبهای احرام و روز عید و روز ۱۸/ عرفه و شب افاضه و به هدایت آن عبرتهای تاریخی: که خدا برای گردنکشان و تبهکاران در کمین است.

«إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَاتِ» - که پروردگارت در کمین است. سپاه معادی در میان دره ها با غرور تمام به پیش می رود، و نیروهای دفاعی در پشت صخره های دامنه و بالای نقاط مرتفع کوه سنگر گرفته اند، و ناگهان در یک چشم به هم زدن واقعه واقع می شود، و غرور سپاه فرو می ریزد و آن متلاشی می شود.

به همین گونه است عاقبت کار دشمنان خدا که در ساعت غرور و غفلت خود گرفتار می شوند، بدان سبب که پروردگار در کمین است و آنان از او غافل و از سطوتهای او به خیال خود در امان.

چنان که به نظر می رسد، این اوج سوره و محور آیات و خلاصه درسهای آن است، پس هر که این حقیقت را بفهمد و از سطوت خدا بترسد، و از مکر او ایمن نشود، و از گرفته شدن در ساعتی غفلت پرهیزد، هر گاه که در اندیشه گناهی یا ستم کردن بر کسی افتد با خود بگوید: مگر خدا مراقب و در کمین من نیست؟ و چون در اندیشه ستم کردن بر کسی افتد به یاد آن قهار بزرگی افتد که سخت ستمگران را گرفتار می کند، و اگر به ظلم ادامه دهد و عذاب به او نرسد، این را به یاد آورد که دیر شدن وصول عذاب نیز خود کیدی متین است تا به سختی گرفتار

ص: ۹۱

شود.

در دعای مأثور از امام سجّاد-علیه السلام- آمده است: «اللهم صل علی محمد و آل محمد و لا أظلمنّ و أنت مطيق للدفع عني، و لا أظلمنّ و أنت قادر علی القبض منی درود بر محمد و آل محمد، و به من ستم نخواهد رسید در حالی که تو قدرت دفع آن را از من داری، و من ستم نخواهم کرد در حالی که تو می توانی مرا به آن بگیری». (۱)

و شاعر گفته است:

تنام عیناک و المظلوم منتبه

يدعو عليك و عين الله لم تنم

چشمان تو به خواب می رود و ستمدیده بیدار است، به تو نفرین می کند و چشم خدا هرگز به خواب نمی رود.

و اما ستمدیده و مستضعف و انقلابی مقهور شده، همگی از آن روی که می دانند که خدا در کمین ستمگران است، امید و استقامت و چالش بیشتر پیدا می کنند، و به همین سبب از لحاظ نفسی شکست نمی خورند و تسلیم نمی شوند.

[۱۵]

برای آن که آدمی بر حتمیات ماده و مؤثرات مایه فشار آن تعالی پیدا کند، و برای این که مالک دنیا و متصرف در آن و نه مملوک و کشیده شده با آن باقی بماند، در نتیجه ثروت و سلطه او را به طغیان برینگیزد، و به خوشگذرانی و فساد نکشد، قرآن این آدمی را به حکمت مال و قدرت تجسم یافته در اختیار اراده انسان و آزمایش قدرت شکیبایی او در برابر جاذبه و فریبندگی مال آشنا می سازد.

ثروت دلیل بر کرامت و بزرگی انسان در نزد خدا و گزیده او بودن نیست، پس غرور نباید بر او مسلط شود و چنان گمان کند که حق با او است، و سپس چندان فرو افتد که خود را حق تصور کند، و چون سفاهت به حد اعلی برسد، همچون فرعون خود را پروردگار بلند مرتبه بخواند! هرگز... ثروت وسیله آزمایش است، و بر آدمی واجب است که خود را از

ص: ۹۲

شر فریبندگی آن با انفاق کردن مال و مقید بودن به حدود شرعی در گرد کردن آن خلاص کند.

« فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ - و اما انسان، چون پروردگارش او را بیازماید و کرامت و نعمت به او ببخشد، می گوید که پروردگارم مرا بزرگ داشت.» آری، ثروت خود به خود نعمت و کرامت است، ولی در عین حال وسیله آزمایش و اختبار نیز هست، و این در عین حال خط جدایی و دقیق میان بصیرت الاهی و تصور بشری است، پس ثروت پلید نیست، و همیشه هم کرامت و بزرگواری نیست، بلکه حقیقتی بدون هویت و بدون رنگ است، و این هویت در رنگ را از طریقه تصرف انسان در مال پیدا می کند.

[۱۶]

به همان گونه، فقر خود به خود نعمت و بدبختی نیست، بلکه نعمت سر فرود آوردن در برابر آن است و معتقد شدن به این که فقر دلیل خواری در نزد خدا است.

« وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ - و اما چون خدا او را بیازماید و روزی را بروی تنگ کند،» حکمت این تنگی روزی آزمودن او است، که اعتماد به نفس خویش را از دست می دهد و گمان می کند که خوار شده است و همیشه چنین خواهد بود.

« فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ - پس می گوید: پروردگارم مرا خوار کرد.» هرگز!... فقر خواری نیست، بلکه آزمایشی است، و چه بسا فقیر ژنده پوشی باشد که هیچ کس به او اعتنایی ندارد و چون بر خدا سوگند یاد کند سوگند او را بپذیرد.

مگر ثروت گاه از راه نامشروع به دست نمی آید، و بلکه قاعدتا چنین است؟ آیا فقر گاه به سببهای بیرون از اراده آدمی پیش نمی آید، به این که در سرزمینی فقیر به دنیا بیاید، یا پدر و مادرش فقیر باشند؟ پس چگونه می تواند ثروت

ص: ۹۳

مقیاس کرامت الاهی باشد و به ارزشی مقدس تبدیل شود، و فقر معیاری برای خواری در نزد خدا باشد و همچون وسیله ای برای خوار و حقیر شدن انسان به کار رود؟ [۱۷]

چگونه آدمی از جاذبه ها و گرانباری ماده خلاصی می یابد؟ با دستگیری از درماندگان و انفاق به آنان و غارت نکردن اموال محرومان و مستمندان.

اینان کسانی هستند که برای ماده ارزش قائل شده و از فطرت سلیم منحرف شده اند. از این روست که یتیمان را که ترحم و دلسوزی هر انسان سالمی را، با هر دینی و در هر سطحی باشند، بر می انگیزند گرامی نمی دارند.

□ « کَلَّا - هرگز، این درست نیست. » ۱۸/ چنان که گمان می کنید نیست که ثروت دلیل کرامت شخص در نزد خدا و فقر دلیل خواری او باشد، این هر دو وسیله آزمایش و فتنه است.

□ « بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ - بلکه (خواری در آن است که) یتیم را گرامی نمی دارید. » این عاقبت اجتماع مادی فرو رفته در لجنزار ماده و پرستش ثروت و گرامی داشت ثروتمند به خاطر ثروت او است... پس آیا این عاقبت با عاطفه انسانی سازگار است، و آیا آن را و جدان بشری می پذیرد؟ هرگز!... فرزندان آدم، بنا بر فطرت تمایل به مهربانی نسبت به ضعیف دارند، بالخاصه طفل کوچکی که آکنده از پاکی و پاکیزگی است، و اگر طفل یتیم نیروی ذاتی برای دور کردن خطرها و آزمندیها از خود نداشته باشد، و نگاهبانی از او شرها را دفع نکند، چه اندازه قساوت قلب لازم است تا کسی او را خوار کند و در معرض ستم قرارش دهد؟ هر صاحب وجدانی به این حکم می کند که اجتماع ستمگر نسبت به یتیم اجتماع فاسد و مسخ شده است، و ارزشهای آن باطل و نظام آن فاسد است.

این مقیاسی سالم و فطری است که قرآن آن را برای شناخت حقیقت در اختیار ما قرار می دهد، چه ما را به توجه به عاقبت برای شناختن صلاح یا فساد آن

راهنمایی می کند، زیرا نمی توانیم از روی ادعاها و شعارهای نظام درباره آن حکم کنیم، بلکه از عاقبت آن می توانیم به چنین حکمی برسیم، که اگر با وجدان انسانی ما موافقت داشت و به حمایت از ناتوان و گرامی داشت یتیم و انفاق کردن به نیازمند و نظایر اینها پرداخت، آن گاه در می یابیم که نظامی صالح است.

به همین گونه است نسبت به هر چیز که نباید برای شناخت طبیعت آن به تحقیق در آغاز آن پردازیم، بلکه می بایستی چشم به پایان و عاقبت آن داشته باشیم.

[۱۸]

در اجتماع جاهلی که مال ارزش به شمار می رود، بی چیزان را فقر و فاقه گرفتار رنج و سختی فراوان می سازد، بدان سبب که کسی مردمان را به توجه کردن به حال آنان بر نمی انگیزد و تشویق نمی کند.

«وَلَا تَخَاضُونَ عَلَيَّ طَعَامَ الْمِسْكِينِ» - و بر خوراک دادن به درویش و مسکین یکدیگر را تشویق نمی کنید. «مسکین کیست؟ انسانی است همچون من و تو که عوامل قاهری او را از دست یافتن به روزی بازداشته است، آیا به او رحم نمی کنی؟ اگر - خدای ناخواسته - همچون او بودی، آیا از مردمان توقع توجه به خود را می کردی؟ آیا ممکن نیست که تو یا یکی از کسانی که دوست می داری مسکین شود، آیا دوست می داری که او شب گرسنه بخوابد و اطرافیان او از سیری سر دل کرده باشند؟ و آیا انسان صاحب وجدانی به این امر راضی می شود؟ کمترین چیزی که به مسکین می دهیم خوراک است... این حق چارپایان و گیاهان است، تا چه رسد به کسی که شبیه ما در آفرینش است؟! پروردگار ما گفته است که آنان از آن جهت یکدیگر را به طعام دادن به درویشان تشویق نمی کنند و فرمان نمی دهند که اجتماع ارزشهای انسانی خود را از دست داده است، چه بسا هست که شخصی به سبب بخلی که دارد، از طعام دادن به مسکینان خودداری می کند، ولی آمادگی آن دارد که دیگری را به این کار دعوت کند، و می بینیم که بخیل آرزومند آن است که دیگری به جای وی به اطعام

ص: ۹۵

نیازمندی پردازد، ولی چون اجتماع چندان فرو افتد که دیگر کسی شخص دیگری را به اطعام مسکین بر نینگیزد، به اسفل السافلین سقوط کرده است. و این است پایان آن تصور که ثروت را گرامی داشت خدایی و فقر را خواری و پستی می پندارد.

[۱۹]

بدتر از این است خوردن میراث، و بلعیدن همه مال یتیمان، تا چون یتیمان بزرگ شوند، در برابر خود چیزی جز ناکامی و حسرت نداشته باشند.

« وَ تَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَمًّا - و همه میراث یتیم را می خورید. » لَمًّا به معنی جمعا است، و شاید این کلمه اشاره به سرعت بخشیدن به خوردن مال یتیم داشته باشد تا این که صاحبان آن بزرگ نشوند و مطالبه آن نکنند، چنان که خدای متعال گفته است: « وَلَا تَأْكُلُوها إِسْرَافًا وَ بَدَارًا أَنْ يَكْبُرُوا. (۱) »

[۲۰]

بدین گونه آن کس که گمان می کند که ثروتمندی نهایت درجه کرامت و بزرگواری در نزد خدا است، به درجه پست تر پرستش مال نزول می کند و به دنبال ثروتمندان متنعم روانه می شود.

« وَ تُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا - و مال را نیک دوست می دارید. » و جَمِّ به معنی فراوان است، و شاعر گفته است:

إِنْ تَغْفِرَ اللَّهُمَّ تَغْفِرْ جَمًّا

وَ أَيْ عَبْدَ لَكَ مَا أَلَمَّا

خدایا، اگر می بخشی همه را ببخش\* و کدام بنده تو است که گناه نکرده باشد؟ اینها خصوصیات جامعه ای است که مال را تقدیس می کند. به اکرام یتیمی نمی پردازد که نیازمند مهربانی هر انسان است، و توجهی به مسکین ندارد، و همه توجهش به مال است.

[۲۱]

بنا بر این واجب است که با این ارزش نادرست که کرامت را در ثروت و خواری را در فقر می داند، مبارزه شود، ولی چگونه انسان می تواند از زمینی که از آن آفریده شد، و طینت وی به دوستی آن و شهوات و آرایشهای آن پرورده شد، برتر و بالاتر رود! چرا، می تواند. و این در صورتی است که به خدا ایمان آورد،

ص: ۹۶



و طالب لقای او باشد، و این را بداند که زندگی واقعی زندگی آخرت است، در این هنگام از دنیا دامن فرو می چیند و مال و کوشش خود را به مصرف ساختن بنای جایگاه نهایی خود در آخرت می رساند.

به همین سبب قرآن دامنه حسرتی را برای ما ترسیم می کند که شامل حال مردمانی خواهد شد که به آباد کردن زندگی دیگر خود توجه نکرده اند، و چیزهای پاکیزه خود را در دنیا و در لحظه های کوتاهی از دست دادند که به سرعت نابود شد و چیزی جز پشیمانی و حسرت در روز زلزله بزرگ برایشان جای نگذاشت.

« کَلَّا - هرگز! » دنیا، پایان داستان نیست، و ثروت در نزد خدا ارزش محسوب نمی شود، و تصورات ایشان درباره خودشان درست نیست... و این چه وقت برایشان آشکار خواهد شد؟ هنگام برپا شدن قیامت.

« إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا - در آن هنگام که زمین پاره پاره شود، » که در آن ساختمانهایی که نتیجه روی هم جمع شدن تلاشهای میلیونها کسان است، بر اثر زلزله ای هولناک فرو می ریزد و آن را صاف صاف می کند.

گفته اند: یعنی زمین زلزله پیدا می کند و قسمتی از آن قسمت دیگر را می شکند و همه چیز بر پشت آن خرد می شود، و بعضی دیگر گفته اند: کوه ها خرد می شود و فرو می ریزد و به صورت زمین صاف در می آید.

هر چه باشد، نتیجه آن است که زمین هموار می شود و فرو رفتگی و برجستگی نخواهد داشت. آیا در چنان روزی ملک و گنجینه و سیم و زر را فایده ای است؟ [۲۲]

در این وضع است که پروردگار با عظمت خود بر جهانیان متجلی می شود، پس هیچ کس نمی تواند از سطوت او بگریزد یا در قهر و قدرت او شک کند، در حالی که فرشتگان به صف ایستاده و منتظر دستور خدا برای اجرای اوامر او هستند.

« وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا - و نشانه و آیتی از پروردگارت بیاید، در

حالی که فرشتگان صف به صف ایستاده اند.» آیا کدام آیت بزرگ از آیات خدا در آن روز متجلی می شود که خدا از آن با عبارت «و جاء ربّیک» سخن گفته است؟ من این را نمی دانم، ولی روزی بزرگ است و ما که در دنیای تنگ زندگی می کنیم، ممکن نیست آن افقهای بزرگ را احساس کنیم.

[۲۳]

مگر این که از معانی حضور و شهود خدا حضور آن ارزشها باشد که به آنها فرمان داده، و از بین رفتن ارزشهای باطل و گمراهیهایی که خدا انسان را در دنیا به آنها امتحان کرده بوده است... و به همین جهت اول چیزی که آورده می شود، جهنم یعنی زندان هولناک گناهکاران و تبهکاران است:

« وَ جِئَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ - و آن روز جهنم را می آورند. جهنم امروز در کجا است، و چگونه آن را در آن روز می آورند؟ آیا کرهٔ فروختهٔ بزرگی ۱۸/ همچون خورشید و بزرگتر از آن است که چون خورشید در آن افتد، از فزونی حرارت آن به فریاد در می آید، یا چیزی دیگر؟ این را نمی دانیم، ولی در روایتی مأثور از ابو جعفر (الباقر) - علیه السلام - آمده است که گفت: «هنگامی که آیه: وَ جِئَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ نازل شد، دربارهٔ آن از رسول الله - صلی الله علیه و آله - پرسش کردند، و او گفت: روح الامین به من خبر داد که خدا چون آفریدگان آفریده شدند و اولین و آخرین گردهم آمدند جهنم را آورد که با هزار مهار کشیده می شد و صد هزار از فرشتگان غلاظ و شداد آن را می کشیدند، و آن را بانگ و خشم و شهیق و زفیر بود، و چون نفس بیرون می داد، اگر خدا حساب مردمان را برای بعد نگذاشته بود همگان هلاک می شدند، سپس از آن گردنی بیرون آمد که بر آفریدگان محیط شد و نیکوکار و فاجر را در میان خود گرفت، و هیچ بنده ای از بندگان خدا و فرشته و پیامبر نبود مگر آن که بانگ برداشت که: پروردگارا، جانم جانم، و تو ای پیامبر خدا فریاد می کردی: امتم، امتم، سپس بر آن صراط نهاده شد که باریکتر از لبهٔ شمشیر بود و بر آن سه پل قرار داشت: یکی پل امانت و رحم، دومی پل نماز، و سومی پل رب العالمین لا اله غیره، مردمان را به عبور از آنها

ص: ۹۸

مکلف می کردند: پل رحم و امانت نگاهشان می داشت، و اگر از آن رد می شدند نماز نگاهشان می داشت، و اگر از آن هم می گذشتند پایان به رب العالمین می رسید، بنا بر گفته اش: **إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ**. و مردمان بر صراط آویخته به دست، و پا از جای کنده شده، و چسبیده به پا قرار داشتند و فرشتگان بانگ بر می داشتند که: ای بردبار، ببخش و چشم به پوش و به فضل باز گرد و سلامت بدار و سلامت بدار، و مردمان همچون پروانه در آتش می افتادند، و چون کسی به رحمت خدا نجات می یافت و می گذشت، می گفت: شکر خدای را که به نعمت او صالحات تمام می شود، و حسنات پاکیزگی پیدا می کند، و شکر خدا را که بعد از نومیدبها مرا از تو به منت و فضل خود نجات داد و پروردگار ما آمرزنده و پاداش دهنده است». (۱)

□  
در حدیثی دیگر اضافه ای هولناک دارد و پیامبر -صلی الله علیه و آله- می گوید: «جبریل آمد و آیه و جیء یومئذ بجهنم، را خواند، پس گفتم:

آیا آن را می آورند؟ گفت: هفتاد هزار آن را با هفتاد هزار زمام می کشند، و انحرافی پیدا می کند که اگر آن را به حال خود بگذارند همه را خواهد سوزاند». (۲)

□  
«يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذُّكْرَى □ - و آن روز آدمی پند می گیرد و به یاد می آورد، و از پند گرفتن آن روز چه سود؟!»  
[۲۴]

چه چیز را به یاد می آورد؟ به یاد چیزهای پاکیزه خود می افتد که همه آنها را در گذشته تباه کرد، به یاد جوانی خویش می افتد که آن را در سبکسری سهو و دوری از پروردگار تباه کرد، به یاد اموالی می افتد که جز از راه حلال به دست آورد، و در جایی جز آن جا که رضای خدا است خرج کرد، به یاد اوقاتی که به لهو و غفلت و پرداختن به کارهای بی معنی گذرانند و با هر ساعتی از آنها می توانست ملک بزرگی در آخرت به چنگ آورد.

«يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي - کاش چیزی از پیش برای زندگی خود

ص: ۹۹

۱-۶) -بحار الانوار، ۸۶۰، ص ۱۹۳.

۲-۷) -تفسیر نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۷۶.

می فرستادم.» حیاتی که حیات حقیقی است، و حیات جاودانی زوال ناپذیر است.

[۲۵]

در این جا عذاب الاهی است که پروردگار به آن تجلی پیدا می کند، و قید و بند الاهی که تجلی غضب او است.

«فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابُهُ أَحَدًا - در آن روز هیچ کس عذابی چون عذاب او نمی دهد.» بدان سبب که خدا اعظم و اکبری است که هیچ چیز از او با هیچ چیز از آفریدگانش قابل مقایسه نیست. و آدمی از عذاب دنیا می گریزد، و نمی داند که عذاب خدا در آخرت قابل قیاس با آزار و عذاب دنیا نیست.

در دعای امیر المؤمنین علی - علیه السلام - آمده است: «و تو ضعف مرا در برابر اندکی از بلای دنیا و عقوبتهای آن و آنچه از ناراحتیها که به اهل آن می رسد، می دانی، در صورتی که این ۱۸/ بلا- و مکروه اندکی درنگ می کند و مدت آن کوتاه است، پس چگونه می توانم بلای آخرت و مکاره و آزارهای بزرگی را که در آن وقوع پیدا می کند تحمل کنم؟! و آن بلایی است که مدتش دراز می شود، و ایستادنش دوام پیدا می کند، و به اهلش از آن تخفیف داده نمی شود، بدان سبب که جز از خشم و انتقام و غضب تو نیست، و این چیزی است که آسمانها و زمین تاب آن را ندارند، ای سرور و آقای من، پس من بنده ضعیف و ذلیل و حقیر و مسکین و مستکین تو چه می توانم بکنم؟!». (۱)

[۲۶]

به همان گونه که هیچ چیز شبیه زندان و قید و بند خدا نیست.

«وَلَا يُوثِقُ وَتَأْفَهُ أَحَدٌ - و هیچ کس نمی تواند همچون دربند کردن او کسی را دربند کند.» [۲۷]

آیا این بهتر است یا سرنوشت مؤمنانی که برای زندگی دیگر خویش از پیش خرج کردند و به آبادی آخرت خود پرداختند، و جانهای آنان به آرامش

ص: ۱۰۰

ایمان اطمینان حاصل کرد، و به مؤثرات برتر و بالاتر از ماده صعود کردند، و چه بسا مالک آن شدند ولی آن نتوانست هرگز مالک آنان شود، پس آزاد زیستند، و خوشبخت از دنیا رفتند، و چون ملک الموت با آنان رو به رو شد، به ایشان خوشامد گفت، و در نخستین ساعت از زندگی ابدی خود با بشارت طرف خطاب واقع شدند که:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - ای نفس مطمئن و آرام، مؤمن در میان بیم و امید زندگی می کنی، پس اگر احساس او به تفریط در برابر خدا سبب پیدایش ترس شود، یقین او به بزرگی بودن چشم پوشی و گسترده بودن رحمت خدای متعال، او را امیدوار می سازد. و همه ترس او از عاقبت بد و از آن است که خدا حسنات او را نپذیرد، و از سیئاتش در نگذرد، و از این که در ساعت کوچ کردن از دنیا بروی معلوم شود که حسابهای او درست نبود، و چنان که امید داشته از اصحاب بهشت نیست. آیا مناجات امام سجاد علی بن الحسین - علیهما السلام - را نشنیده ای که گفت: «کاش می دانستم که آیا مادرم مرا برای تحمل بدبختی آفرید یا برای کشیدن سختی بزرگ کرد، پس کاش مرا نزاده و ۱۸/ بزرگ نکرده بود، و کاش می دانستم که آیا مرا از اهل سعادت قرار داده و به نزدیکی و مجاورت خودت مخصوص کرده ای، تا از این خبر چشمم روشن شود و قلبم آرام گیرد». (۱)

[۲۸]

پس چون ندای الهی در هنگام مرگش بدین گونه رسید که: «يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، آرام گرفت، و بشارت شامل حال او شد و از شادی لبریز شد... در چنین صورتی مرگ پاکیزه و دوست داشتنی می شود، بدان سبب که بازگشت بنده ای بخشنده به سوی پروردگاری مهربان است که بدین گونه او را به مهمانی می خواند:

« اِرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً - خرسند و پسندیده و مورد رضای

ص: ۱۰۱

خدا به پروردگارت بازگرد.» جانهاشان به آفریننده خود اطمینان حاصل کرد، و بر خدا توکل کردند، و به قضا و قدر او تسلیم شدند، و ثروتمندی آنان را گمراه نکرد، و آن را برات آمرزش نینگاشتند، و فقر مایه هزیمت ایشان نشد، و آن را همچون لعنت الاهی در نظر نگرفتند... به همین سبب خدا آنان را به نعیم جاودانه شادمان کرد، و آگاهشان ساخت که از ایشان راضی و خرسند است، و چه شیرین است ساعت ملاقات ایشان با دوست و انیس خود، و چه مایه شگفتی است کلمات محبت آمیزی که مبادله می شود. و در حدیث قدسی از خدای عز و جل آمده است که در حق زاهدان و اهل خیر و اهل آخرت چنین گفته است: «سوگند به عزت و جلالم، که چون روحهای ایشان از بدنهایشان خارج شود، با یک زندگی پاکیزه ایشان را زنده می کنم، و ملک الموت را بر ایشان مسلط نمی سازم، و در گرفتن روح آنان کسی جز خودم دخالت ندارد، و درهای همه آسمانها را به روی ارواح ایشان می گشایم، و همه حجابها را از برابر چشمانشان دور می کنم، به آراستن باغهای بهشت و به زفاف حوران بهشتی و به درود فرستادن فرشتگان و به میوه دار شدن درختان بهشتی فرمان می دهم، و به بادی از بادهای زیر عرش دستور می دهم تا کوه هایی از کافور و مشک اذفر با خود بردارند و به صورت مواد سوختنی بدون آتش درآیند و بر او داخل شوند، و میان من و روح او پرده ای نخواهد بود، پس هنگام گرفتن روحش می گویم: بر من خوش آمدی، با کرامت و شادمانی در رحمت و رضوان صعود کن. و آنان را نعمتی دایمی است که جاودانه در آن می مانند، و در نزد خدا برای ایشان پاداشی بزرگ است...» (۱)

در همین حدیث آمده است: «و هنگامی که بنده در حال مرگ است، بالای سر او فرشتگانی می ایستند که به دست هر یک از ایشان جامی از آب کوثر و جامی از شراب است، و آن را به روح او می نوشاند تا سختی و تلخی مرگ از میان

ص: ۱۰۲

برود، و به بزرگترین شادی او را بشارت می دهند، و به او می گویند: پاکیزه شدی و جایگاهت پاکیزه است، تو به سوی خداوند عزیز حکیم، و دوست نزدیک، پیش می روی. پس روح از دست فرشتگان پرواز می کند و سریعتر از یک چشم به هم زدن به جانب خدا صعود می کند، و هیچ حجاب و پرده ای میان او و خدا بر جای نمی ماند، و خدای عز و جل مشتاق او است، و بر سرچشمه ای نزدیک عرش می نشیند، و سپس به او گفته می شود: دنیا را چگونه ترک کردی؟ و او می گوید:

خدایا، سوگند به عزت و جلالت که مرا علمی نسبت به دنیا نیست، از آن زمان که مرا آفریدی، من از تو می ترسیدم، پس خدای تعالی به او می گوید: ای بنده من، راست گفتی، جسد تو در دنیا بود، و روح با من، تو در برابر منی، از پنهان و آشکارت آگاهم، بخواه تا به تو ببخشم، این بهشت من است پس در آن پرواز کن، و این همسایگی من است، پس در آن سکونت گزین، و آن گاه روح می گوید:

خدایا، خودت را به من شناساندی، پس به آن از همه آفریدگان تو بی نیاز شدم، قسم به عزت و جلالت که اگر خرسندی تو در آن باشد که بندبند من از یکدیگر جدا شود، و صد بار با سخت ترین شکل کشتن کشته شوم، خرسندی تو را بیشتر دوست می دارم، خدایا، چگونه به خود غزه شوم، که اگر تو مرا اکرام نکنی خوارم، و اگر یاریم نکنی معذبم، و اگر به من نیرو ندهی ضعیف و ناتوانم، و اگر به یاد خود مرا زنده نگاه نداری مرده ام، و اگر پوشندگی تو نبود، در نخستین بار که معصیت تو کردم رسوا می شدم، خدایا چگونه تو را راضی نکنم در حالی که عقل مرا چندان کامل کردی که تو را شناختم، و حق را از باطل و امر را از نهی و دانش را از نادانی و روشنایی را از تاریکی باز شناختم، پس خدای عز و جل می گوید: قسم به عزت و جلالم که در هیچ وقت از اوقات میان خودم و تو حجابی فراهم نمی آورم، بدین گونه با دوستانم عمل می کنم». (۱)

[۲۹]

سپس خدا روح مؤمن را پس از گرفتن آن در گروه رستگاران از

ص: ۱۰۳

بندگان صالح خود داخل می کند که در آن انس گرفتن و صفای دو طرفی است.

« فَادْخُلِي فِي عِبَادِي - پس در میان بندگان من داخل شو.» یعنی به صف آنان پیوند و با ایشان قرین شو.

[۳۰]

مهمانسرای خدا و منزل کرامت او، یعنی بهشت، پذیرای او می شود که هر کس به آن درآید، هرگز از آن خارج نخواهد شد.

« وَادْخُلِي جَنَّتِي - و به بهشت من در آی.» امید آن که خدا ما را از اهل بهشت خود قرار دهد که او شنونده دعاء است.

ص: ۱۰۴



سورۃ بلد

اشاره

ص: ۱۰۵



### فضیلت سوره:

□  
از ابو عبد الله الصادق-علیه السلام-روایت شده است که: «آن کس که در نماز واجب «لا أقسم بهذا البلد» را قرائت کند، در دنیا به این که از صالحان است شناخته شود، و در آخرت به آن معروف شود که مقامی در نزد خدا دارد، و در روز قیامت از رفقای پیامبران و شهیدان و صالحان خواهد بود».

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۵۷۸/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

هنگامی که فرزند آدم به دنیا می آید، در طبیعت و طینت او فرصتهای خیر و شر با یکدیگر برابر است، و پیوسته از این فرصتها، یکی پس از دیگری استفاده می کند تا این که کفه او به طرف آنچه بر می گزیند تمایل پیدا می کند. فرصتهای خیر آن عناصر نوری است که چون رجحان پیدا کند، او را به بهشت راه می نماید، و فرصتهای شرّ عناصر ناری است که اگر افزایش پیدا کند، او را به دوزخ سرنگون می سازد که جایگاه بدی است.

چیزی را نمی شناسم که در آن تحولی ذاتی همچون در آدمی پدید آید. در

ص: ۱۰۷

نتیجه یا به بهشت متمایل می شود یا به دوزخ، پس از آن دیگر مختار نیست، و آزادی اختیار یکی از دو طرف را ندارد، بلکه بدان گونه باقی ماند که نخست برگزیده بود: یا به بهشت نور که جاودانه در آن جای خواهد داشت، یا به جهنم آتش که در آن همیشه، یا فقط برای مدتی، درنگ خواهد کرد.

برگزیدن شر چگونه صورت پذیر می شود؟ نیازی به فهم و عزم ندارد، بلکه غفلت و انس گرفتن با شر راهی برای رسیدن به آتش است، به همان گونه که اگر آدمی در حال بالا رفتن از کوه باشد، سقوط آن به دره نیازی به اراده و حکمت ندارد، بلکه باید یک لحظه نفس را به خود واگذارد تا او را خرد شده بعد از لحظاتی مشاهده کنیم، در صورتی که انتخاب کننده بهشت می بایستی مسلح به فهم ذاتی و عزم اراده باشد، و شاید ۱۸/ همین بینش و بصیرت محور سوره بوده باشد.

در بخش اول سوره بصیرتی از خود پیدا می کنیم، در حالی که ما در کبد (زمین و مکان) جای داریم، و بر ما لازم است که این را بدانیم تا با عزم اراده به چالش دشواریها برخیزیم، و این را بدانیم که خدا بر ما توانایی دارد و بنا بر این باید مراقب او باشیم، و از ما آگاه است پس نباید خودمان را فریب دهیم، خصوصا در هنگام انفاق، که گمان کنیم که مال فراوانی را از دست داده ایم.

بخش دوم سوره ضرورت عبور از گردنه و گذشتن از پیچ خطرناک را به یاد ما می آورد که در آن شخص خود را در میان دو امر مشاهده می کند: یکی سقوط در دامهای هوای نفس، و دیگری پرواز کردن به طرف آسمان حق.

پس از آوردن دو مثال برای گذشتن از گردنه، که یکی آزاد کردن بنده است، و دیگری خوراک دادن به نیازمندان گرسنه، به اوج تحول مثبت در نزد کسانی می رسیم که به صورت ایمان تمام و سفارش کردن به یکدیگر درباره بردباری و مرحمت جلوه گر می شود.

در پایان سوره به تحول منفی در نزد بعضی دیگر اشاره می شود، که به صورت تمایل به طرف چپ جلوه گری می کند که آتش دوزخ در بسته نماینده آن است.

## [سوره البلد (۹۰): آیات ۱ تا ۲۰]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ (۱) وَ أَنْتَ حَلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ (۲) وَ وَالِدٍ وَ مَا وَلَدَ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (۴) أَيْ  
يَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ (۵) يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبِدًا (۶) أَيْ يَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ (۷) أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ (۸) وَ لِسَانًا وَ  
شَفَتَيْنِ (۹) وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (۱۰) فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ (۱۱) وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (۱۲) فَكُ رَقَبَهُ (۱۳) أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ  
(۱۴) يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ (۱۵) أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (۱۶) ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ (۱۷) أُولَئِكَ  
أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ (۱۸) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بآيَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ (۱۹) عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤَصَّدَةٌ (۲۰)

## معنای واژه ها

[۴] کبد

اصل کبد از این گفته است که: «کبد الرجل کبدا» یعنی جگر مرد درد گرفت و ورم کرد، و سپس گسترش پیدا کرده و هر رنج و مشقت را شامل شده است، و از آن است مکابده به معنی رنج کشیدن. و به قولی کبد سخت شدن کار است، و از آن است «تکبدا»

ص: ۱۰۹

اللبن» که مقصود غلیظ و سخت شدن شیر است.

[لبد]

فراوان و متراکم، همچون پشم بر روی هم نشسته، و لبده الاسد به معنی یال شیر از آن مشتق است.

[النجدین]

به قولی نجد همچون نجف به معنی زمین بلند و برجسته است. و به قولی دیگر نجد به معنی راهی آشکار بر قسمت مرتفعی از زمین است که نگرنده آن را از دور می بیند.

### و توجه دانی که آن عقبه چیست

#### اشاره

#### شرح آیات:

[۱]

برای فهم دامنه اهمیت یک قضیه، آن را با قضیه دیگری از راه سوگند خوردن مقایسه می کنیم، و هنگامی که پای قسم در کلام خدا به میان می آید، بر این امر دو چیز دیگر افزوده می شود: اولاً، عظمت آنچه را که به آن سوگند یاد می کنیم، به همان گونه منعکس می کند که عظمت آنچه را که بر آن سوگند یاد می کنیم منعکس می سازد، ثانیاً، از ارتباطی پنهان یا آشکار میان دو امر خبر می دهد. و در آغاز سوره البلد مشاهده می کنیم که پرداختن به سوگند خوردن به بلد و والد و ولد، برای بیان مشقتهایی است که انسان با آنها رو به رو است، پس میان آنها چه ارتباطی وجود دارد؟ این نکته را روشن می کند که بیشتر رنجی که آدمی تحمل می کند، برخاسته از زمین و اولاد است.

« لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ - سوگند می خورم به این شهر.»

ص: ۱۱۰

گفتیم که هدف از قسم افکندن سایه‌هایی از عظمت بر موضوع است، و به زودی این هدف نفی یا اثبات آن را تحقق می‌بخشد، و گاه نفی قسم اشاره به اهمیت چیزی است که به آن سوگند خورده می‌شود و در عظمت آن مبالغه شده است، و به همین سبب مفسران گفته‌اند که «لا»ی نفی در این جا زاید است، و بعضی گفته‌اند که: آن شبیه کلمه ۱۸/ «کلاً» است که افکار جاهلی را نفی می‌کند.

بلد- بنا بر گفته‌های مفسران- مکه است و شرف مکه آشکار است.

[۲]

□  
ولی مکه شریفتر از رسول الله نیست، بلکه شرف هر زمین به بندگان صالحی از خدا است که در آن سکونت دارند، و لذا در حدیث آمده است: «حرمت مؤمن از حرمت کعبه بیشتر است»، (۱) و این حدیث را حدیثی دیگر تفسیر می‌کند، و آن این است که: رسول الله- صلی الله علیه و آله- به کعبه نگاه کرد و گفت «مرحبا به این خانه که چه اندازه بزرگ است! و چه اندازه حرمت او در نزد خدا بزرگ است! و حرمت مؤمن در نزد خدا بزرگتر از حرمت تو است، بدان جهت که خدا از تو تنها یک چیز را حرمت و احترام داده است، و از مؤمن سه چیز را: مال و خون او و این که به او گمان بد برده شود». (۲) آیا کعبه نخستین خانه ای نیست که برای انسان نهاده شده است، پس هدف انسانی است که زمین و آنچه در آن است مسخر او است، و کدام انسان از محمد بن عبد الله- صلی الله علیه و آله- شریفتر است؟ «وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ- در حالی که تو در این شهر سکونت داری.» و بعضی گفته‌اند که معنی آیه چنین است: به شهری سوگند یاد می‌کنم که حرمت سوگند خوردن (در جاهلیت) به آن را پیامبر شکست. و به روایت مأثور از امام جعفر صادق- علیه السلام- آمده است که گفت: «مردم جاهلیت حرم کعبه را بزرگ می‌شمردند و به آن سوگند یاد نمی‌کردند، و حرمت و حرام خدا را در آن حلال نمی‌شمردند، و معارض کسی که در آن بود نمی‌شدند، و جنبنده ای را از آن بیرون نمی‌بردند، پس خدای تعالی گفت:

ص: ۱۱۱

۱-۱) -بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱.

۲-۲) -بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۷۱.

لَا أَقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ\* وَأَنْتَ حِلٌّ بِهَذَا الْبَلَدِ\* وَالْوَالِدِ وَمَا وُلِدَ

گفت: بلد را بزرگ می شمارند و به آن سوگند یاد می کنند، ولی حرمت رسول الله را در آن نگاه نمی دارند». (۱)

بنا بر این شرف مکان وابسته به فراهم بودن آزادی و امنیت برای ساکنان آن است.

[۳]

سپس خدا به پدر و آن که از وی تولد یافته سوگند یاد می کند و می گوید:

« وَالْوَالِدِ وَمَا وُلِدَ - و به پدر و فرزندش. » آنان کیان اند؟ هر پدر تحمل رنج می کند تا فرزندش رشد کند و به سنین جوانی رسد، و نیز هر فرزند تلاش می کند تا به کمال برسد و پدر شود، و بنا بر این سوگند حالت مطلق دارد و هر انسان را شامل می شود.

بعضی گفته اند که مراد از والد آدم ابو البشر - علیه السلام - است و فرزندان او، یا ابراهیم - علیه السلام - و فرزند او اسماعیل یا همه زادگان صالح او.

[۴]

اگر چیزی به وزن پنج کیلوگرم را با خود حمل کنی، و گمان کنی که ده کیلوگرم است، یا گمان کنی که سه کیلوگرم، در کدام یک از دو فرض بار را آسانتر حمل می کنی؟! چنین است در آن هنگام که با زندگی مواجه باشی و آن را همچون بالا رفتن از کوهی بلند تصور کنی. به سهولت بر آن غالب می شوی، و این به عکس آن است که تصور کنی به یک سفر جهانگردی پرداخته ای.

قرآن کریم از ما می خواهد که حقیقت زندگی را بشناسیم، و به تراز آن ارتقا پیدا کنیم، چه آن، برای دین و دنیای ما، بهتر از این است که به خاطر راحتی از آن بگریزیم. قرآن تو را چندان نیرومند می خواهد تا هیچ باری بر تو سنگینی نکند، و نمی خواهد که پیوسته در صدد یافتن بار سبک باشی که گاه به آن دسترس پیدا نمی کنی... آیا این گفته خداوند متعال را نخوانده ای که:

ص: ۱۱۲



لَا إِلَهَ إِلَّا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ . چرا. و همه زندگی آدمی کدح و تلاش است مگر آن که از آن غفلت ورزد و به تلاش و کوشش سخت تر بگریزد، و بر دشواریهای آن غالب شود تا آن که به این اعتراف نکند که دشواری و صعوبتی وجود دارد.

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ - آدمی را در رنج و برای رنج آفریدیم. » و چگونه می شود از چیزی گریخت که جزئی از حیثیت و حتی وجود آدمی است، چه بخواهیم و چه نخواهیم؟! نیز گفته اند که کبد به معنی سختی و رنجوری است.

خود هستی عبارت از یک سلسله پیروزیهای علیه نیستی است، مگر وجود نوری نیست که به هر چیز واقعیت می بخشد؟ چنان تصور کن که نور عبارت از ذراتی پیوسته به یکدیگر است، پس اگر متوقف شود چیزی جز تاریکی بر جای نمی ماند.

زندگی به نوبه خود عبارت از یک سلسله از مبارزات علیه مرگ است، آن نیز نوری تجدید شونده است که نتیجه عمل میلیونها عامل همزمان است که چون بعضی از آنها مفقود شود، خود نابود خواهد شد.

به همین گونه زندگی هر یک از ما مبارزه ای با طبیعت است، آیا می دانی چند میلیارد سلول در مراحل زندگی برای از بین بردن جان تو مورد حمله ات قرار داده اند، و چند بار در معرض مرگ قرار گرفته ای و خدا تو را از آن نجات داده است؟ و حتی در تراز آشکار انسان را در کبد می یابیم: در تاریکی زهدان برای بقا مبارزه می کند، و در هنگام ولادت با بزرگترین چالشها مواجه می شود، و حتی ساعت زادن را به ساعت مرگ تشبیه کرده اند، و آدمی در کودکی از گرسنگی و تشنگی و درد و رو به رو شدن با خطرهای رنج فراوان تحمل می کند، آیا چند درصد مرگ اطفال در کشورهای رو به رشد بالاترین و در غیر آن بالا- نیست؟! کودکی را که در حال فرا گرفتن عمل راه رفتن است تماشا کن و ببین که چگونه گام بر می دارد و چگونه می افتد، و ملاحظه کن که در وقت یاد گرفتن لغات و کلمات با چه دشواریها رو به رو است، و هنگامی که می خواهد پدر و مادر را

برای فراهم آوردن چیزی که مورد علاقه او است راضی کند، چه اندازه تلاش می کند و می گیرد. این همه گوشه هایی از رنج و تلاش کودک است. اما تحمل رنج بزرگسالان پایانی ندارد، زیرا که آدمی صاحب شعور و بلند پرواز آفریده شده است، و عقل و شعور وسیله جلب درد و رنج و بلند پروازی پیمودن راه تحمل رنج و سختی است، و همین عامل است که آدمی را از دیگر موجودات زنده متمایز می سازد، و در این باره از امام حسن مجتبی -علیه السلام- روایت شده است که گفت:

«آفریده ای را نمی شناسم که درباره کارها به اندازه آدمی متحمل درد و رنج شود، از تنگیهای دنیا و سختیهای آخرت هر دو رنج می برد».<sup>(۱)</sup>

[۵]

و در این تحمل رنج مؤمن و کافر، و ثروتمند و فقیر، و خرد و کلان، و هر کس که انسان نامیده شود، همه با یکدیگر برابرند. گاه از این که دوستت در رنج است آگاه نمی شوی، بدان سبب که در قلب او جای نداری، ۱۸/ و به همین سبب چنان می پنداری که وضع دیگران از تو بهتر است، ولی مگر ایشان همچون تو بشر نیستند؟ چرا پس بیایید تا به آنچه واقعیت است رضا دهیم، و مسئولیت را بپذیریم، و دیگر کسی نگوید: من اکنون کوچکم، و چون بزرگ شوم از غم و رنج رهایی خواهم یافت، بدان جهت که بزرگان وضع بهتر دارند، یا بگوید: من اکنون مجردم و با ازدواج وضعم رو به راه خواهد شد، یا این که، سبب گرفتاریهای من فقر است، و اگر خدا مرا بی نیاز کند به راحتی و آسایش خواهم رسید، یا این که بگوید: مشکل من خردسالی فرزندانم است و چون بزرگ شوند از غم ایشان خلاص خواهم شد، ولی چون از حالی به حال دیگر، یا از مرحله ای از زندگی به مرحله ای دیگر انتقال پیدا کند، دشواریهای تازه او را مورد هجوم قرار می دهد که هر یکی از قرینه خود بزرگتر است. بنا بر این بهتر آن است که آدمی در آرزوهای شیرین و در خوابهای بیداری زندگی نکند، و نگوید که خدا مرا مجازات نخواهد کرد. چرا؟ مگر او بشر نیست.

ص: ۱۱۴

« أَيْحَسْبُ أَنْ لَنْ يُقَدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ - آیا گمان می کند که کسی بر وی قدرت پیدا نخواهد کرد؟ » گفته اند که معنی آن چنین است: آیا پسر آدم چنان می پندارد که خدای عز و جل او را مجازات نخواهد کرد؟ به نعمتهایی که خدا به او داده می نگرد و گرفتار غرور می شود، و به این اندیشه نمی افتد که آنچه ندارد بسیار بیش از چیزهایی است که دارد، می گوید: هیچ کس نمی تواند بر من غلبه کند، در صورتی که در میان دشواریها و چالشها به سر می برد.

[۶]

آیا می دانی که انسان چگونه بزرگ می شود؟ هنگامی که قضیه بزرگی را حمل می کند، نسبت ادا کردن قضیه برابر با تعالی او است، و بدین گونه خدا بر بندگان صالح خود مسئولیتهای بیشتر تحمیل کند، و آنان را به سخت ترین بلا- مبتلا- می سازد، حتی در حدیث معروف آمده است: «بلا برای انبیاء است و سپس اولیاء و سپس بهتر و بهتر»، جز این که بعضی از مردم چون مأموریتی یا قضیه ای یا مسئولیتی را بر دوش دارند، خود را برای آن کوچک می بینند و می گویند: چگونه به انجام دادن این کار موفق می شوم؟ و به همین جهت قصد فرار از آن می کنند. در حقیقت اشخاص بزرگ در همین نقطه از دیگران جدا و شناخته می شوند، آنان هیچ کس را شایسته تر از خود برای انجام دادن کار خیر یا تحمل یک مسئولیت نمی یابند، بلکه بعضی از آنان برای یافتن کسی چندان به جستجو نمی پردازند.

شاید آیه به بحث درباره همین حالت نادر در نفس انسان می پردازد، چه آن را چنان می بیند که اگر چیز اندکی بدهد، در چشم خودش بزرگ می نماید و می گوید: این مال بزرگی است، و نمی گوید که آن را برای زندگی او داده است، بلکه خود را زیان دیده می بیند ۱۸/ و می گوید: آن مال را هلاک کردم.

« يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لَيْدًا - می گوید: مال بسیار از دست دادم. » شاید در این کار دروغگو باشد، و جز اندکی نداده و کار او در نظر خودش بزرگ جلوه کرده است، بر خلاف آن مؤمن که هرگز از حد کوتاهی کردن در برابر خدا بیرون نمی رود و پیوسته در صدد انجام دادن کار بزرگتر و دارای فضیلت بیشتر

ص: ۱۱۵

است.

[۷]

سپس چنان گمان می کند که او را همچون چارپای چرنده به حال خود رها کرده اند و هیچ کس مراقب او نیست. هرگز چنین نیست و خدا مراقب او و از رگ گردن به او نزدیکتر است.

« أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ - آیا چنان گمان می کند که هیچ کس او را ندیده است؟ » [۸]

کسانی که از مسئولیتهای خود می گریزند، زندگی خود را از محتوا و مغز و هدف آن تهی می کنند. پس برای چه او را انسان آفریده و احساسات گوناگون به او بخشیده شده است؟ چشمی که با آن می بیند و حق و باطل را می شناسد، و زبانی که با آن سخن می گوید، و دو لب که اگر بخواهد کلامی نادرست بگوید راه آن کلام را بر زبان می بندد.

« أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ - مگر دو چشم برای او نیافریدیم؟ » برای دیدن و بصیرت با هم.

[۹]

و خدا برای انسان زبانی آفرید که با نطق آن از دیگر موجودات زنده تمایز پیدا کرد.

« وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ - و زبانی و دو لب، » [۱۰]

بزرگترین نعمت این که به او آزادی بخشید و به باز شناختن راه حق از راه باطل راهنمایش کرد.

« وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ - و هر دو راه را به او نمودیم. » ۱۸/ معنی نجد زمین بلند است، و از پیامبر -صلی الله علیه و آله- روایت شده است که گفت: «ای مردم! آنها دو نجد است: نجد خیر و نجد شر»، (۱) و شاید نامیدن دو راه به دو نجد به سبب این است که آنها راههای روشن و آشکار و متمایز از یکدیگر است، و هر یک نشانه های خود را دارد و روندگان در خود را.

ص: ۱۱۶

هر چه در انسان است مسئولیتی را منعکس می کند که بر او تحمیل شده است، و به او فجور و تقوی را الهام کرده، و در درون او انگیزه های خیر و شر را پدید آورده، و چیزها را مسخر او ساخته است که در یکی از دو راه آنها را به کار برد.

و سؤالی که پیش می آید این است: آدمی باید چه کند تا به انجام دادن مسئولیتی که هدف از آفرینش او بوده است موفق شود؟ باید به آن پردازد، و تا چنین نکرده است در پس دیوار عقب ماندگی قرار دارد.

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» - پس از گردنه دشوار نگذشته است. «آیا از کوه بالا رفته ای، و آیا تصادف تو را با راهی دشوار و تنگ در میان صخره ها رو به رو کرده است که در این سختی دره هولناک گود را در زیر پای خود بینی؟ حالت روانی چنین کوهنورد شجاع همان حالت مطلوب در رو به رو شدن با دشواریها در زندگی و تحمّل مسئولیتها است، نیازمند نهایت درجه از فهم و برنگی در عزم و تصمیم، و شیردلی و شجاعت در اقدام است. هر وسوسه یا تردید یا لرزیدن قدم، یا هر غفلت و سهل انگاری سبب فرو افتادن در پرتگاه ژرف هولناک خواهد شد! درباره اقتحام گفته اند که آن: داخل شدن به تندی و با فشار و سختی است، و عقبه راهی در کوه است که بالا رفتن از آن به دشواری صورت پذیر است.

[۱۳-۱۲]

آن عقبه چه چیز است؟ تجاوز کردن از بخل و آزمندی نفس و پیروز شدن بر هوای آن با بخشندگی و از خود گذشتگی است.

«وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ \* فَكُّ رَقَبَةٍ - و تو چه دانی که آن عقبه چیست \* آن است که بنده ای آزاد شود.» گفته اند که «فكُّ رقبه» شمول بیشتری از آزاد کردن برده دارد، چه آزاد کردن یا عتق به صورت کامل صورت می گیرد، در صورتی که فكُّ رقبه به مشارکت با دیگران صورت می گیرد، و در این باب حدیثی مأثور از رسول الله - صلی الله علیه و آله - روایت شده است. آن حدیث مرفوع از براء بن عازب چنین است: یک اعرابی نزد پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله! عملی به من بیاموز که مرا به بهشت

ص: ۱۱۷

برساند. پس رسول الله-صلی الله علیه و آله-گفت: «اگر سخن را کوتاه کنم، مسأله را ناگفته گذارده ام. آزاد کردن بنده و فک رقبه»، اعرابی گفت: مگر هر دو یک چیز نیست؟ گفت: «نه، آزاد کردن آن است که تنها به آن بپردازیم، و فک رقبه شرکت کردن تو در پرداختن بهای برده آزاد شده است، و دیگر رساندن غنیمت به خویشاوند، پس اگر این نباشد، گرسنه را سیر کن، و تشنه را سیراب ساز، و امر به معروف و نهی از منکر کن، و اگر اینها را نتوانی زبان خود را از گفتن جز آنچه نیک است نگاه دار». (۱)

[۱۴]

« أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْجَبَةٍ - یا خوراک دادن در روز تنگی و گرسنگی،» خوراک به مردمان دادن بسیار خوب است، و در هنگام سختی و مجاعه که بخل مردمان شدیدتر می شود، و همه چیز را برای خود خواستن انتشار پیدا می کند، و مردمان در ناراحتی و اضطراب سخت به سر می برند، این اطعام بزرگترین پاداش را برای اطعام کننده در نزد خدا تأمین می کند، چه به منزله تجاوزی از حالت بخل و حرص و بالا رفتن از عقبه خودخواهی است.

[۱۵]

اطعام گناه برای دست یافتن به نتیجه ای مادی یا به منظور ریا و نام نیک پیدا کردن است، و این هدف معمولاً از انتخاب موضوع آن معلوم می شود، چه در میان مردم کسانی هستند که دیناری به فقیر نمی دهند، ولی در سفره های رنگین حکایت کننده بزرگی و بزرگواری مبالغه هنگفت به مصرف می رسانند. و به همین سبب خدا حد انفاق را معین کرده و گفته است:

« يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ - به یتیمی خویشاوند،» پس شایسته ترین مردم برای اطعام ایتم خویشاوند هر کسند. و یتیم حلقه ضعیفی در اجتماع است، ۱۸/ و این نتیجه ای از ضعف او و کمی احترام قایل شدن مردم برای یتیم است، و به همین سبب در نصوص قرآن فراوان از اهتمام به یتیمان سخن

ص: ۱۱۸

رفته است.

[۱۶]

و مورد ضروری دیگر برای انفاق به درویش بسیار فقیر است:

« أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ - یا درویش خاکنشین. » که فقر او را به خاک نشانده است.

[۱۷]

آشکار است که فک رقبه و اطعام دو مثل برای عبور از گردنه (اقتحام العقبه) است، و این کلمه عبور از هر گردنه هوای نفس و مبارزه با شهوات را شامل می شود، و بزرگترین عقبه ای که آدمی به آن امتحان می شود، عقبه تسلیم شدن به حق است و به هر انسانی که نماینده این حق باشد، همچون فرستاده خدا و جانشینان او در اعصار، پس هر که رسول الله و امامان هادی جانشین او را دوست بدارد، اقتحام عقبه کرده است، و گرنه به آتش افکنده خواهد شد، و به همین جهت قرآن از این طاعت با کلمه «تَمَّ» تعبیر کرده و گفته است:

« تَمَّ كَانٍ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا - و سپس از کسانی باشد که ایمان آورده اند. » پس فاصله میان فک رقبه و اطعام، و میان ایمان کامل به آنچه خدا فرو فرستاده و پیروی رسول الله، فاصله ای دراز است، و انسان پیوسته به عمل کردن به خیرات و مقاومت ورزیدن در برابر هوای نفس ادامه می دهد تا آن گاه که به تراز تسلیم شدن به خدا و ایمان آوردن به رسالتهای او، و پیروی از پیامبر و جانشینان معصوم او برسد.

شکیبایی در برابر ایمان منزلت سر را برای بدن دارد، و بزرگتر از آن سفارش کردن دیگران به این صبر و شکیبایی است که قله تسلیم به حق و خرسندی از پذیرفتن ناراحتیها در راه رسیدن به آن است، و بزرگتر از صبر بخشندگی و مهربانی است، گاه می شود که در ضمن دعوت کردن مردمان به نیکی از آنان آزار می بینی و بر آن شکیبا می مانی، ولی دلت آکنده از خشم و کینه نسبت به ایشان است، در صورتی که مؤمن واقعی آن کس است که همگان را بخشش و مهربانی او شامل می شود، حتی اگر دشمنان او باشند، و بزرگتر از همه اینها سفارش کردن دیگران ۱۸/ به رحمت و مرحمت است و رواج دادن فرهنگ صبر و رحمت در اجتماع.

ص: ۱۱۹

« وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ - و یکدیگر را به صبر و مرحمت سفارش و توصیه کردند. » [۱۸]

این گونه کسان اصحاب دست راستند، یعنی بهشتیانی که به عاقبت نیکو دست می یابند.

« أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ - آنان اصحاب دست راست اند. » بدین گونه خدا شرط دخول بهشت را اقتحام عقبه قرار داده است، و آن کس که این شرط اساسی را تحقق نبخشد، آرزوهای او برای دست یافتن به بهشت بی حاصل است، و امام امیر المؤمنین علیه السلام گفته است: «هیئات، کسی نمی تواند خدا را برای رفتن به بهشت او فریب دهد».

در حدیثی به جا مانده آمده است: «بهشت احاطه شده از دشواریها است، و آتش احاطه شده از شهوتها».

[۱۹]

اما کافران که در دام هوای نفس گرفتار شده اند، و به تراز چالش بالا نرفتند، به آتش فرو می افتند که بد سرنوشتی است.

« وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بَايَاتِنَا هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ - و کسانی که به آیات ما کافر شدند، اصحاب دست چپ اند. » انفاق ایشان پذیرفته نمی شود، زیرا که ایمان شرطی از پیش تعیین شده برای پذیرفته شدن هر عمل صالح است، و چون اعراب طرف چپ را شوم می دانستند، لفظ مشْأَمَه در قرآن آمده است.

[۲۰]

و به همان گونه که نفس خود را در زندان خودپسندی حبس کردند، و از دست یافتن آن به سرزمینهای گسترده حق جلوگیری کردند، به آتشی فراگیر معذب خواهند شد که در آن از بیرون به روی ایشان بسته شده است.

« عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّؤَصَّدَةٌ - بر ایشان احاطه دارد آتشی با درها بر روی آنان بسته. » پناه بر خدا از این عاقبت بد.

ص: ۱۲۰



سورۃ شمس

اشاره

ص: ۱۲۱



### فضیلت سوره:

□

از ابو عبد الله-عليه السلام-روایت شده است که گفت: «هر کس «و الشمس...» را در شب یا روز فراوان بخواند، هیچ چیز از پیرامون او نمی ماند مگر این که برای او در روز قیامت گواهی می دهد، حتی مو و پوست و گوشت و خون و رگها و پوها و استخوانهای او، و همه آنچه زمین از او برداشته بوده است، و پروردگار تبارک و تعالی می گوید: گواهی شما را برای بنده ام پذیرفتم و به او پاداش می دهم، او را به بهشت ببرید تا هر جا را که دوست می دارد برای خود برگزیند، و آن را بی منت به او بدهید، بلکه رحمتی از من و فضلای بر او باشد، و گوارا باد بر بنده ام».

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۵۸۵/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

سورة شمس، در پانزده آیه و سه مقطع، ما را به نفسهای خودمان صاحب بصیرت می کند، و به ما می آموزد که چگونه به رستگاری آن تحقق بخشیم و از نومید

ص: ۱۲۳

شدن آن جلوگیری کنیم.

محور سوره-ظاهرا- دو آیه ۷ و ۸ است که از آنها بصیرتی نافذ به ما الهام می شود. رسیدن به اوج کمال برای نفس جز با تزکیه آن میسر نمی شود، در صورتی که شکست و نومییدی بهره کسی است که نفس خود را در باتلاق جاهلیت و انباشته های آن پنهان کند.

پیش از بیان این بصیرت و بینایی، نخستین آیات سوره را به افقهای آسمان و زمین و ظواهر روز و شب می برد تا جهان محیط را همچون مدرسه و محرابی در اختیار ما قرار دهد.

سوره به صورت کلی حس مسئولیت را در نفس انسان عمیقتر می سازد، و مایه شگفتی است که بعضی از متأثران از فلسفه یونانی چنان گمان برده اند که این سوره دلالت بر جبر دارد، و بدین گونه ۱۸/ مسئولیت گمراهی خود و فجور هر گروه گمراه را متوجه پروردگار خویش ساخته اند. هرگز چنین نیست. نفس انسان تسویه پیدا کرده، و فجور و تقوا به آن الهام شده، و فرمان تزکیه را دریافت کرده، پس هر کس به آنچه بر عهده دارد برخیزد رستگار است، و هر کس چنین نکند، به هدفهای خود نخواهد رسید.

سوره الشمس

### [سوره الشمس (۹۱): آیات ۱ تا ۱۵]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاها (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَاها (۳) وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاها (۴) وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَّاها (۵) وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَّاها (۶) وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاها (۷) فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا (۸) قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها (۹) وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاها (۱۰) كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا (۱۱) إِذِ انبَعَثَ أَشْقَاهَا (۱۲) فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا (۱۳) فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بِذُنُوبِهِمْ فَسَوَّاها (۱۴) وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا (۱۵)

ص: ۱۲۴

اصل طحو گستردن پردامنه است، و گفته می شود: «طحا بک همک، یطحو بک طحوا»: در آن صورت که تلاش و کوشش تو را به جاهای دور بکشاند. و «طحا القوم بعضهم بعضا» به این معنی است که آن گروه یکدیگر را عقب زدند و گستردگی پیدا کردند. و طواحی به معنی نور گسترده شده در پیرامون کشتگان است و فقط در این حالت طواحی خوانده می شود.

### پس فسق و تقوای او را به وی الهام کرد

#### اشاره

#### شرح آیات:

[۱]

آیا طبیعت زبانی برای سخن گفتن دارد؟ آری. پروردگار خود را ستایش می کند، ولی همه مردم گوشه برای شنیدن آن ندارند. اشارات او به صورت پنهانی و پوشیده است، و هر کس آنها را بگیرد و برچیند، کاینات برای او مدرسه و مسجد و وسیله تطهیر است، و شاید یکی از هدفهای سوگند در قرآن آموختن زبان و لغت کاینات به ما باشد. می دانی به چه صورت؟ نفس آدمی شفافیتی دارد که

ص: ۱۲۵

میلهای شدید و تلاشهای سرکش آن را می پوشانند، پس نفس جمال و زیبای را دوست می دارد، و به نور عشق می ورزد، و زیبایی نظام و دقت هماهنگی آن را به خود جذب می کند، ولی کسانی که پیوسته به لذت‌های شکم و پست تر از آن توجه دارند، و شراب خودنمایی و فزون خواهی آنان را به خود مست کرده است، چگونه می توانند به ندهای نجوایی روان خویش گوش فرا دهند، و به لذات عقل خود توجه کنند، و به همین سبب نیازمند آنند که کسی این گونه چیزها را به یاد ایشان بیاورد، و احساس جمال و شکوه و قاعده داری و نظم دقیق طبیعت را در جانهای ایشان برانگیزد و بیدار کند، و آنان را بر آن دارد که به خورشید و طلوع صبحگاهی آن با سادگی کودکانه نظر کنند، و هر گاه که خورشید بر گستره زمین می تابد و روشنی خود را بر پشته‌ها و دشتهای می گستراند، و اشعه خود را از پنجره‌ها و شکافها به درون خانه‌ها می رساند، با احساسی شاعرانه، همچون عاشقی دل از دست داده به آن بنگرند، و از آن درسی تازه و بلکه روحی تازه و مایه حرکتی عاطفی دریافت کنند.

« وَ الشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا - سو گند به خورشید و روشنی چاشتگاه آن. » سو گند به آن... چنان به آن بنگر که گویی پیش از این هیچ نمی دانسته‌ای که این توده بزرگ آتش چیست که از میلیون‌ها سال پیش در حال سوختن بوده و هنوز دوران کهولت خود را می گذراند، بدان جهت که احتراق آن نتیجه‌ای از فعل و انفعالات هسته‌ای است، و ما پیوسته بر روی زمین از گرمی و روشنی و سودمندیهای آن بهره‌مند می شویم، و اینک منتظر رسیدن خبرهایی از آن ماهواره ایم که چندی پیش به مدار آن فرستاده شد، و به خواست خدا پس از حدود سه سال به آن جا خواهد رسید، و امید آن هست که معلومات بیشتری از این جرم فلکی در اختیار ما قرار دهد ولی اکنون - در این حالت انتظار - بهتر است به ضحوة شمس توجه کنیم که - بنا بر آنچه گفته‌اند - ضد سایه یعنی پرتوهای گسترده شده آن بر روی زمین است، و در هنگام ارتفاع پیدا کردن خورشید در آسمان تجلی پیدا می کند. و بعضی گفته‌اند: ضحای خورشید سراسر روز است، و ظاهراً گفته اول درست تر است، چه ضحی از ضح مشتق شده است که به معنی نور خورشید است.

خورشید را جمالی گویا و شکوهی پربانگ است، اما زیبایی ماه خاموش و شکوه آن ملایم است، و به همین جهت شاعران آن را برای شب زنده داریها و عشاق برای نجوا و اهل طاعت برای تسبیحهای خود برگزیده اند. این فیض جوشان برخاسته از نور ملایم چیست؟ در فضا به شناوری مشغول است و زیبایی طبیعت از آن مایه می گیرد، و راهپیمای شب را راهنمایی می کند.

« وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا - و سوگند به ماه که در پی آن می آید. » و آن کس که حس بیدار داشته باشد، تسبیحات خورشید و ماه و نور آنها را می شنود و با آنها به پروردگار غالب و توانای خود راهنمایی می شود.

قسم به روشنی خورشید و نور ماه. قسم به روزی که زمین را با روشنی و گرمی و حیاتبخشی خود فرا گرفته است.

« وَ النَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا - و به روز که آن را آشکار می سازد. » ۱۸/ چنان می نماید که ضمیر به زمین باز می گردد، هر چند از آن ذکری به میان نیامده باشد، همچون گفته خدای متعال درباره خورشید: «حتی تورات بالحجاب» که در آیه سخن از خورشید نرفته است.

و به گفته ای: معنی آن «جلی الظلمه» است، یعنی تاریکی را از میان برد، هر چند ذکری از تاریکی نشده باشد، و این شبیه است به آن که می گویم «سرد شد» و مقصودمان سرد شدن خوراک یا شب است. و هر چه باشد، تدبر و اندیشیدن در روز و روشنی و جمال آن بر بصیرت و راهیابی انسان می افزاید.

پس از روزی دراز که با تلاش سپری شده، تاریکی شب و آرامش آن زمین را می پوشاند، و مردمان و جانوران و گیاهان بر آن به استراحت می پردازند، و هر کس که درباره روز و روشنی و نشاط و حرکت آن بیندیشد، بر او فهم این که چگونه زمین پس از ساعتهای شب و تاریکی و سکون و سکوت پوشیده می شود، دشوار خواهد شد. بگذار که اندیشه ات میان اینها به مقارنه پردازد و به سیر در آفاق معرفت پردازد.

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا - و سوگند به شب چون آن را فرو پوشاند. »

ضمیر در این جا نیز به زمین باز می گردد، و در بعضی از نصوص تأویل این کلمات به جنبه های معنوی زندگی اجتماع بازگشته، و شمس رسول الله -صلی الله علیه و آله- و قمر امیر المؤمنین -علیه السلام- و روز امامان راهنما و شب پیشوایان گمراهی در نظر گرفته شده است. (۱)

[۵]

هنگامی که شخص اندیشنده در نمودهای طبیعت آیات خدا را مشاهده می کند، به عظمت آسمان و بنای محکم آن، و به زمین و فراهم آمدن آن برای آسایش بشر متوجه می شود، و خداوند متعال او را به آنها یادآوری می شود و می گوید:

« وَ السَّمَاءِ وَ مَا بَنَاهَا - و سوگند به آسمان و به آنچه آن را بنا کرد. » کدام تدبیر بزرگ و فرزانه‌گی کامل و نیروی گسترده و شناخت فراگیر در ساختن ۱۸/ آسمان و ستارگان مسخر شده در افلاک آن به کار افتاده و آن را به صورتی که مشاهده می کنیم در آورده است، که حتی خیال علمی پرورده نیز در قصور ابعاد و آفاق و آغاز و انجام آن حیران می ماند؟ [۶]

به زمین که در مقایسه با دیگر اجرام آسمانی همچون ماهی خردی قرار گرفته بر کرانه دریای محیط در مقایسه با آبزیان کلان اقیانوس می ماند، یا به کوچکترین حرفی از کوچکترین کلمه از یک کتاب کوچک در مقایسه با کتابخانه ای بزرگ دارای میلیونها کتاب شبیه است، بنگر، و چون به زمین و دریاها و دشتهای و کوه ها و انواع آفریده های آن - که از شماره بیرون است - نظر کنی، نگاهت خسته و دماغت آشفته می شود و خواهی گفت: سبحان الله! چه بزرگ است آن نیرو که زمین را گسترده و آن را برای زندگی به دهها میلیون وسایل زندگی و اسباب آسایش مجهز ساخت:

« وَ الْأَرْضِ وَ مَا طَرَاهَا - و سوگند به زمین و آن که آن را بگسترده. » گفتند: دحو و طحو به یک معنی و مقصود از هر دو گسترده است. و ماوردی گفت: محتمل است که مقصود چیزهایی باشد که از آن بیرون می آید،

ص: ۱۲۸



همچون گیاهان و چشمه ها و گنجها که وسیله ای برای حیات آفریده های بر روی آن است، و ظاهراً اصل معنی طحو تهیه و آماده کردن چیزی باشد.

[۷]

آسمان و زمین برای چه آفریده شده و بنیان محکم پیدا کرده است، آیا برای انسان نبوده است؟ بیایید و در این جهان بزرگ به تفکر پردازید: انسان آیتی برای آفریده های خدا بر زمین از زندگان و چیزها است.

« وَ نَفْسٍ وَ مِمَّا سَوَّاهُمَا - و سوگند به نفس آدمی و آن که آن را به استواری ساخت. » در ژرفناهای این نفس نشانه ها و آیاتی است که جز برای صاحب آن دسترس پیدا کردن به عمق آنها میسر نیست، و چنین است در ژرفناهای دیگر نفوس و دیگر حقایق. تو خورشید را از ظاهرش می بینی، و دیوارهای بیرونی آن را به صورتی لمس می کنی، آیا می دانی که در درون آن چه می گذرد؟ و چنین است ماه و شب ۱۸/ و روز در صورتی که نفس نزدیکترین فرد کاینات به تو است، توانایی اکتشاف گوشه ای از اعماق درونی آن را نداری، پس نیک بیندیش که این نفسی که خداوند متعال آن را آماده کرده و امر آن را به بهترین صورت منظم ساخته، چه آفرینش بزرگی دارد.

[۸]

بزرگترین چیز در نفس عقلی است که خدا آدمی را به وسیله آن از خیر و شر، و تقوا و فجور، و از سود و زیان آگاه می سازد و باید به تشخیص این عقل راه درست خود را بیابد و بر آن پیش برود.

« فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا - پس فسق و تقوای او را به وی الهام کرد. » به همان گونه که خداوند سبحانه و تعالی گفت: وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ .

و شناخت فسق و فجور از آن نظر بر شناخت تقوی مقدم شد که نفس نخست اسباب هلاک را بشناسد، و سپس بداند که با وسایل صلاح چگونه از آن پرهیز کند، با علم به این که بیشتر واجبات راههایی برای رهایی از مفاسد و تبهکاریها است.

در حدیث مأثور از پیغمبر -صلی الله علیه و آله- آمده است که چون آیه فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا را برخواند، بانگ برداشت که «اللهم آت نفسي

ص: ۱۲۹

تقواها، انت ولیها و مولاها، و انت خیر من زکاهها خدا یا! تقوای نفس مرا به آن بیخش، که تو دوست و سرور و مولای آنی، و بهترین کس برای پاکیزه کردن آنی». (۱)

و در حدیثی به جا مانده از امام صادق-علیه السلام- آمده است که او در تفسیر این آیه گفت: «برای او آشکار کرد که به چه کار پردازد، و چه کار را ترک کند». (۲)

[۹]

نعمت عقل حقا نعمتی بزرگ است که همچون آینه ای برای طبیعت به شمار می رود، و آنچه از خیر و شر و زشت و زیبا است در آن منعکس می شود، و بزرگتر از آن خواست و اراده ای است که به وسیله آن برگزیدن یکی از آن دو به توسط انسان صورت می گیرد، و در نتیجه بشر به بلندترین کمال تجسم یافته در رستگاری می رسد، مگر رستگاری رسیدن به آرزو و تحقق یافتن دورترین هدفها و خواسته ها نیست؟! ۱۸/ آری چنین است. ولی آدمی چگونه به آن می رسد؟ با تزکیه و پاکیزه کردن نفس و پاک کردن آن از انگیزه های شرّ و رسوبات شرک و وسوسه های شیطان.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا» هر که آن را پاک کرد، رستگار شد. گفتند: زکات به معنی رشد و افزایش است، و از آن است زکات زراعت به معنی افزایش حاصل آن، و تزکیه قاضی برای گواه که سبب بالا بردن آن با تعدیل است.

به نظر من اصل معنی زکات پاک کردن است، و چون شیء پاک رشد و نمو پیدا می کند، در صورتی که شیء پلید جز تیره بختی نتیجه ندارد، معنی زکات با تطهیر ملازمه پیدا می کند.

بعضی گفته اند که بخشنده دستان عرب بر جاهای مرتفع فرود می آمدند تا

ص: ۱۳۰

۱- ۲) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۷۶، و در تفسیر نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۸۶ با اندک تغییری مثل آن.

۲- ۳) -تفسیر نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۸۶.

نیازمندان به راحتی بتوانند به آنان دسترس پیدا کنند، در صورتی که لثیمان، برای گریز از فقیران و خواهندگان نیازمندان، در گودیها منزل می کردند، پس آنان نفسهای خود را برتری می دادند و تزکیه می کردند، و اینان نفسهای خود را پنهان می داشتند و دور از دسترس دیگران.

[۱۰]

به همان گونه که هر کس نفس خود را تزکیه و تطهیر کند و از قید و بندهایش برهاند به بلندیهایی کمال می رسد، و رستگار می شود، آن کس نیز که خود را در باتلاق نادانی پنهان کند و زنجیرهای بندگی مال و جاه او را در بند نگاه دارد، نوید خواهد شد و به هیچ یک از هدفهای هستی خویش نخواهد رسید.

« وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّهَا - و هر کس آن را پنهان کرده نوید شد. » ۱۸/ سؤالی که پیش می آید این است: چه رابطه ای میان دَسّ که پوشیده داشتن است و میان خیبه و نویدی وجود دارد؟ اینها دو تعبیر سازگار با یکدیگر است، زیرا که خیبه زیانی دور از انتظار است، و زیانی نامحتمل نتیجه خودداری و در خود فرو رفتن و در به روی خود بستن است، و نفس همچون توده بزرگی از گوهرهای گرانبها است که در زیر توده ای از سنگ و شن پنهان شده است، اگر بر حجم این توده پوشاننده گوهرها بیفزاییم، چه چیز عاید ما می شود؟ وقتی کار ما سودمند است که گوهرها را از جای خود بیرون آوریم و چیزهای بیگانه را از آنها دور کنیم، تو نیز به همین گونه توده ای از موهبتها و فرصتها هستی، و می توانی هر لحظه از لحظه های زندگی خود را برای بالا بردن نفس خود و رساندن آن به درجه ای از کمال مصرف کنی، ولی اگر تسلیم فشارها شوی و به چیزهای بیهوده خود را مشغول داری، و برای خود عذر و بهانه تراشی، عمرت به بیهوده می گذرد و امیدها و آرزوهایت همه باطل می شود و بر باد می رود.

[۱۱]

و دَسّ و پنهان کردن از هیچ به وجود نمی آید، بلکه برخاسته از سلسله ای از علتها است، و با طغیان آغاز می شود که صفتی ملازم با انسان است، طغیان نتیجه کبر و غرور ذاتی، و این یک ملازم با جهل است و شادمان بودن به آنچه نفس مالک آن است بدون توجه به این که از چه چیزها محروم است! و از

ص: ۱۳۱

طغیان دروغ شمردن آیات خدا نتیجه می شود و در به روی خود بستن از آزر و انذار، و نتیجه تکذیب کردن حرمان و ناکامی، اگر در حال گرسنگی دوست تو را به یک مهمانی دعوت کند و تو سخن او را دروغ شماری چگونه خود را از چیزی لازم برای خود محروم ساخته ای؟! کار پیامبران نیز چنین است که مردمان را به رحمت خدا خواندند و گروهی به تکذیب آنان پرداختند، و به همان گونه گرفتار خبیث و نومیدی شدند که قوم ثمود تکذیب کننده آیات خدا شده بودند:

«كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا - ثمودیان (صالح پیامبر را) به سبب طغیان خویش تکذیب کردند.» گفتند: «بطغویها» یعنی طغیان سبب تکذیب بوده است، و در روایت مأثور از امام باقر - علیه السلام - آمده است که در تفسیر این آیه گفت: «و طغیان او را بر آن داشت که تکذیب کند».<sup>(۱)</sup>

بعضی گفتند که طغوی به معنی عذاب طاغی و شدیدی است که آن را دروغ می شمردند، و گفته اول درست تر است.

[۱۲]

تکذیب صفتی مشترک در میان همه ثمودیان بود، ولی در یکی از آنان به صورتی خاص تجلی داشت و آن کسی بود که پس از رسیدن ناقة صالح همچون آیتی الهی به آن قوم، این شتر را پی کرد.

«إِذِ انْبَعَثَ أَشْقَاهَا - که شقیترین ایشان (به کشتن شتر صالح) بر پا خاست.» بدین گونه یک کس یا کسانی معدود جریمه ای را مرتکب می شوند، ولی دیگران به آن رضا می دهند، زیرا چنین کاری در صورتی ممکن است که روش اجتماعی این اجازه را به مجرمان بدهد: ساکت ماندن نیکان و اهل صلاح، به بانک بلند تکذیب کردن مکذبان، و خودستایی مجرمان و گناهکاران. و به همین سبب از امام علی - علیه السلام - چنین روایت شده است: «ای مردم! خشنودی

ص: ۱۳۲

و خشم (از چیزی) همگان را (در پیامد آن) شریک می سازد، چنان که ماده شتر ثمود را یک تن پی کرد و خدا همه آنان را عذاب فرمود، چون همگی آن کار را پسندیدند و خدای سبحان گفت: «ماده شتر را پی کردند و سرانجام پشیمان شدند» و دیری نیاید که زمینشان بانگی کرد و فرو رفت چنان که در زمین سست آهن تفت». (۱)

معنی «انبعث» به پا خاست است، و پی کننده ماده شتر از آن روی شقی ترین (اشقی) فرد از قوم ثمود خوانده شده که به انجام دادن کاری پرداخت که هیچ کس جز او جرأت انجام دادن آن را نداشت، و در حدیث مأثور از امام امیر المؤمنین -علیه السلام- آمده است که پیامبر -صلی الله علیه و آله- به او گفت:

«آیا می دانی که در میان گذشتگان شقی ترین کیست؟ گفتم: خدا و فرستاده اش داناترند، گفت: پی کننده ماده شتر. آن گاه گفت: آیا می دانی که شقی ترین در پسینیان کیست؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند، گفت: کشنده تو». (۲)

از عمار بن یاسر روایت شده است که گفت: من و علی بن ابی طالب در غزوه العسره در نهالستانی از خرما بر زمینی خاکی خفته بودیم، و سوگند به خدا که کسی جز رسول الله ما را با حرکت دادن به وسیله پایش بیدار نکرد، با آن خاک ما را آلوده ساخت، پس گفت: «می خواهید از دو شقی ترین مرد به شما خبر دهم؟» ۱۸/ و ما گفتیم: آری، یا رسول الله، گفت: «أحیمر ثمود که ماده شتر صالح را پی کرد، و دیگری آن که تو را، ای علی، بر این جا ضربه می زند - و دست خود را بر گوشه سرش بالای پیشانی نهاد - و تا این جا از آن تر می شود - و ریشش را به دست گرفت -». (۳)

[۱۳]

در آن صورت که گناه ایستادن در مقابل سلطنت حق باشد، مرتکب آن هر چه زودتر به عذاب می رسد، چنان که در قوم ثمود چنین شد، چه ایشان از

ص: ۱۳۳

۱- (۵) - نهج البلاغه، خطبه ۲۰۱، ص ۲۳۷، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی.

۲- (۶) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۷۸.

۳- (۷) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۸۷.

پیامبر خود صالح خواستند که آیتی از خدا بر ایشان نازل شود که بتوانند آن را ببینند، و پیشنهاد کردند که آن ماده شتری باشد که از دل کوه بیرون آید، و پیمان سپردند که با دیدن این آیت خدا به او ایمان آورند، ولی او را تکذیب و ماده شتر را پی کردند، پس عذاب خدا بر ایشان نازل شد.

﴿ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ﴾ - پس رسول خدا به ایشان گفت که این ناقه خدا است و بگذارید سهم آب خود را بنوشد. گفتند: معنی آن چنین است که از ناقه پرهیز کنید، چنان که گفته شود، شیر، شیر، یعنی شیر است و از او دوری جوید، و بچه، بچه، یعنی مواظب باشید که بچه، مثلاً، در چاه نیفتد. و برای بزرگداشت ناقه آن را به خدا نسبت داد و ناقه الله گفت از آن روی که آیتی خدایی بود، پس بر ایشان واجب بود که از خدا بترسند و به آن حیوان کاری نداشته باشند، اما کلمه «سقیها» یعنی این که بگذارید سهمیه آب خود را بنوشد، که یک روز آب به او اختصاص داشت و یک روز به ایشان.

[۱۴]

ولی آنان رسول خدا را تکذیب و ناقه را پی کردند و از فرمان و بیم دادن خدا سرپیچی کردند، پس گرفتار عذاب شدند و از روستاهای ایشان چیزی بر جای نماند.

﴿ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَذَمِّدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ ﴾ - پس (صالح) را تکذیب و ناقه را پی کردند و پروردگارشان عذاب بر ایشان نازل کرد. گفته اند: دمدم علی الشیء یعنی چیزی بر آن قرار داد، و «دمدمت علی المیت التراب» یعنی بر مرده خاک ریختم تا قبر با زمین یکسان شد، و ظاهراً دمدمه به معنی عمل تدریجی و تکرار شده است.

﴿ بَدَّئْنِهِمْ ﴾ - به سبب گناهشان. پس برانداختن آن قوم ستم نبود، بلکه کیفر اعمالشان بود، و هر که گناه کند، باید خود را برای چنین دمدمه ای آماده سازد.

﴿ فَسَوَّاهَا ﴾ - پس آنان را با خاک یکسان کرد.

ص: ۱۳۴

بدان گونه که گور پس از طبقه طبقه خاک بر آن افشاندن همسطح با زمین می شود.

[۱۵]

و آیا کسی از خدا پرسید که چرا آنان را هلاک کرد؟! هرگز...

« وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا » - و از عاقبت آن بیم نداشت. « سبحان الله و تعالی، چگونه خدایی که جبار آسمانها و زمین است از عاقبت و نتیجه دمدمه بترسد؟! بدین گونه شریکان خدا برای ایشان سودی نداشتند و عذرها و بهانه ها برای ایشان سودمند نیفتاد، پس چرا پند نگیریم و از پرداختن به کارهایی نظیر کارهای آنان خودداری نکنیم؟ این بود پایان کار گروهی که خود را پنهان کردند و به سخت ترین نومیدی گرفتار شدند، و هر کس خود را ضایع کند و نفس خود را پنهان سازد، پایانی آکنده از پشیمانی و نومیدی دارد که امیدواریم خدا ما را از آنها حفظ کند.

ص: ۱۳۵





سورة ليل

اشاره

ص: ۱۳۷



**فضیلت سوره:**

□

از ابو عبد الله-علیه السلام-روایت شده است که گفت: «هر کس فراوان... و الیل إذا یغشی...» در شبی یا روزی بخواند، چیزی در پیرامون او باقی نمی ماند مگر این که روز قیامت به سود او گواهی می دهد، حتی مو و پوست و گوشت و خون و رگها و پیهها و استخوانهای او، و همه آنچه از او به زمین رفته است، و پروردگار تبارک و تعالی می گوید: گواهی شما را برای بنده ام پذیرفتم و به آن پاداشش می دهم، او را به بهشت برید تا هر چه را که از آن دوست دارد برای خود برگزیند، و آن را بی منت به او بدهید تا همچون رحمتی و فضلی از من بر او باشد، و گوارا بر بنده ام».

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۵۸۵ / ۱۸

**زمینه کلی سوره**

نر و ماده همچون یکدیگر نیست، و نه شب و روز، و چنین است انجام دادن کارهای نیک و مرتکب گناهان شدن. آیا از کشته جو می توان گندم درو

ص: ۱۳۹

کرد، و آیا از کشته باد جز گردباد می توان به دست آورد.

نفس بشری چنان دوست دارد که حق و باطل را با یکدیگر خلط کند تا از مسئولیت بگریزد، ولی هیئات، و آیات ذکر و سوره های آن پیایی آنها را از یکدیگر جدا می کند، و چنان می نماید که محور این سوره تذکر دادن به این بصیرت است، و به این که هر کس عطا کند و از خدا بترسد و نیکی را تصدیق کند و بپذیرد، خدا توفیق دست یافتن به یک زندگی آسان را به او می دهد، و آن کس که نیکی را تکذیب کند، خدا به زندگی دشوار گرفتارش خواهد کرد. نتایج تکذیب از دنیا به آخرت کشیده می شود، که در آن جا آتش گداخته چشم به راه تکذیب کنندگان است، اما کسانی که تقوا دارند، و از خدا می ترسند، و اموال خود را برای پاکیزه کردن خویش انفاق می کنند، عاقبتی نیکو دارند، و بدان سبب که خواستار خشنودی پروردگار خویش بوده اند، خدا آن اندازه نعمت به آنان می دهد تا به خشنودی و رضا برسند.

سوره الیل

[سوره الیل (۹۲): آیات ۱ تا ۲۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى (۱) وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى (۲) وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى (۳) إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى (۴) فَأَمَّا مَنْ  
أَعْطَى وَاتَّقَى (۵) وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى (۶) فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى (۷) وَأَمَّا مَنْ بَدَّلَ وَالْأُنثَى (۸) وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى (۹) فَسَنُيَسِّرُهُ  
لِلْعُسْرَى (۱۰) وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى (۱۱) إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى (۱۲) وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَى (۱۳) فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى (۱۴) لَا  
يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى (۱۵) الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى (۱۶) وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى (۱۷) الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى (۱۸) وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ  
تُجْزَى (۱۹) إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى (۲۰) وَلَسَوْفَ يَرْضَى (۲۱)

ص: ۱۴۰

## اشاره

### شرح آیات:

[۱]

نابینا اختلاف رنگها و فاصله ها را تشخیص نمی دهد، و آن که حس چشایی یا بویایی او آسیب دیده، از تمیز دادن تفاوت مزه ها یا بوها ناتوان است، به همین گونه شخص نادان از اختلاف چیزها خبری ندارد، و هر چه بر دانش آدمی افزوده شود، شناخت وی از حدود چیزها و اختلاف آنها با یکدیگر بهتر آگاهی حاصل می کند، مثلاً، آن که کارشناسی در اقسام قماش است، از تفاوت نوعی پارچه با نوع دیگر به خوبی آگاه است، ولی نادان از این که چرا آنها با یکدیگر تفاوت قیمت دارند بی خبر است و آیا چنین نیست؟ حق و باطل دو رنگ طبیعت است که عالمان از تفاوت آنها آگاهند، و دشواری در این قضیه تنها عقلی نیست، چه هوای نفس نیز مخالف تمایز میان حق و باطل است، پس این یک مشکل نفسانی نیز هست، و آیات قرآن انسان را از خلط امور با یکدیگر بیم می دهد، پس به همان گونه که شب غیر از روز و نر غیر از ماده است، به همان گونه هم کوشش و تلاش برای خیر با کوشش برای شر تفاوت دارد.

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ - سوگند به شب که می پوشاند. » یعنی طبیعت را در تاریکی و آرامی خود غرق می کند و آن را می پوشاند.

[۲]

و سوگند به روز که با روشنی و فعالیت و گرمای خود پیدا می شود.

« وَ النَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ - و روز در آن هنگام متجلی می شود. » [۳]

کودک دختر، از آن هنگام که ناخنهایش هنوز نرم است، چنان دوست دارد که با عروسکها بازی کند و آنها را همچون فرزندان خود بداند، و از

همان هنگام کودک پسر چنان می خواهد که آنچه را که به تصوّر او سلاح است در تصرف داشته باشد. چه چیز سبب اختلاف میان مشاعر آن دو شده است؟ همین کودک دختر رشد می کند و هر چه بیشتر با آن کودک پسر، از لحاظ زیست شناختی و روانشناختی تمایز پیدا می کند. و به همان گونه که دو جنس در انسان از یکدیگر متمایز می شود، در دیگر جانوران و گیاهان نیز چنین است، منزه است خدایی که جفتها را به صورتی آفرید که یکی از آنان کامل کننده دیگری بوده باشد.

« وَ مَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَ الْأُنثَىٰ - سو گند به این که (خدا) مرد و زن را آفرید. » [۴]

و به همان گونه که نر از ماده و شب از روز متمایز است، سعی و تلاش انسان نیز چنین است.

اگر به یاخته ای نگاه کنی، آیا می توانی خبر دهی که به زودی از آن مولودی نر یا ماده به دنیا خواهد آمد؟ هرگز، ولی خدا این را به حکمت بالغه خود مقدر کرده است، و به همین گونه چون به کاری که شخصی انجام می دهد می نگری، گاه چنان است که نمی دانی آیا این وسیله ایجاد شدن یک تمدن است یا افزار برانداختن تمدنی دیگر، ولی خدا این را می داند و به فضل خود ما را به آن راهنمایی می کند. گونه ای از انفاق آن است که مال را افزایش می دهد، و قلب را پاک می کند، و بر فعالیت جریان مال در اجتماع می افزاید، و انفاق دیگری با ظاهر مشابه، از لحاظ محتوی متناقض با آن است و از جریان تکامل در اجتماع جلوگیری به عمل می آورد. جنگ در راه خدا همچون یک عمل جراحی قرین کامیابی است، و جنگ دیگری در ۱۸/ راه طاغوت صورت می گیرد که مایه ویرانی اجتماع و از بین رفتن تمدن است، و مردمان چیزی جز ظاهر جنگ را نمی بینند و از هدف و وجهه و سود و زیان آن هیچ خبری ندارند؟ ولی خدا ما را به آن هدایت می کند که بدانیم این یک خوب است و آن یک بد.

« إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَىٰ - تلاش و کوشش شما متفاوت است. » [۵]

هر کس که از مادر زاده شده، در زندگی خود تلاش می کند، و می کوشد

و مبارزه می کند، ولی آن کس که مالش را در راه خدا می دهد و از مال حرام پرهیز می کند، کسی است که از بخشیدن مال خود بهره می برد.

« فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ - پس آن کس که ببخشد و پرهیزگار باشد.» با کسی تفاوت دارد که می بخشد و منت می گذارد، یا از چیزی می بخشد که از مردم دزدیده است، یا فاسدترین چیزی را که دارد انفاق می کند، یا آن را در غیر محل خود و به مداحان و چاپلوسان نسبت به خودش می بخشد، یا هدفش از بخشیدن مال ریا و شهرت پیدا کردن به نیکی و مسلط شدن بر مستضعفان است.

چنین عملی از او پذیرفته نمی شود، بدان سبب که خدا گفته است: «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ - خدا از پرهیزگاران می پذیرد»، بلکه این بخشش و بالی برای او در روز باز پسین است و در دنیا نیز تنگی و دشواری برای او فراهم می آورد.

[۶]

چه چیز است که تلاش آدمی و بخشش او را مورد پسند خدا قرار می دهد؟ ایمان به خدا و تصدیق به رسالتهای او.

« وَ صِدْقَ بِالْحُسْنَىٰ - و آنچه را که نیک است تصدیق می کند.» چه ایمان به خدا و جهة نظر انسان را محدود می کند، پس آن که به مسجد می شتابد با آن که به محل لهو و لعب می شتابد یکسان نیست! و سپس کسانی هستند که قصد رفتن به مسجد دارند ولی راه آن را نمی دانند، و آن کس که راههای سالم را به ما معرفی می کند، تا بتوانیم خود را به آن جا که خیرات و نیکیها است برسانیم، پیامبر است، و هر کس پیامبران را تکذیب کند، راه را گم کرده است، و همچون کسی است که قصد مکه دارد، و ۱۸/ با گم کردن راه سر از یمن بیرون می آورد.

به همین سبب «رسالت» با لفظ «حسنی» خوانده شده، که ما را به نیکوترین راه برای رسیدن به بهترین هدف هدایت می کند.

و در حدیث مأثور از رسول الله -صلی الله علیه و آله- آمده است که گفت: «هیچ روزی خورشید غروب نمی کند مگر آن که در دو کنار آن دو فرشته

ص: ۱۴۳

فریاد می کنند که...خدایا به انفاق کننده خلف بده، و به ممسک تلف». (۱) و بسیاری از اصحاب رسول الله به این درس عمل می کردند و دیگران را بر خود ترجیح می دادند، و اموال خود را بی حساب برای رضای خدا انفاق می کردند. رسول الله - صلی الله علیه و آله - بدین گونه آنان را تربیت کرد تا بر بخل و حرص خود پیروز شدند. و در روایتی مأثور از امام باقر - علیه السلام - آمده است که گفت: «پیامبر بر مردی گذشت که در محوطه ای مشغول کاشتن درخت بود، پس ایستاد و گفت:

آیا دوست داری تو را به کاشتن چیزی هدایت کنم که ریشه استوارتر دارد و زودتر رشد می کند و میوه پاکیزه تر و ماندنی تر دارد؟ گفت: آری، مرا به آن راهنمایی کن ای رسول خدا. پس پیامبر (ص) گفت: صبح و شام بگو: سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اکبر، که اگر آن را بگویی، برای هر یک تسبیح ده درخت میوه برای تو در بهشت کاشته خواهد شد، و آن از باقیات صالحات است. پس آن مرد گفت: یا رسول الله! من تو را گواه می گیرم که این زمین محصور من صدقه برای فقراى مسلمان اهل صدقه است». (۲)

[۷]

هنگامی که نیت شایسته و صالح باشد، و قلب پاکیزه، راههای نیکوکاری خواهند گان آن را به جایی رهبری می کند که خوشبختی و رستگاری در آن جا است.

« فَسَدَّ نَيْسِرُهُ لِيَسُدَّ رِيًّا - او را موفق می داریم به طاعتها و هر چه سبب آسانی است. » یعنی زندگی مرفه و آسان، و عاقبت نیکو. چگونه؟ الکترون بسیار کوچک ۱۸/ در داخل جهان هسته در راه محدود خود پیش می رود، و کهکشان بزرگ نیز در فلک مخصوص خود شناوری می کند، و برای همه چیزهای دیگر جهان واقع میان این دو نیز راههایی است، پس چون راههای چیزها را شناختی، و توانستی زندگی خود را

ص: ۱۴۴

۱-۱) - القرطبي، ج ۲۰، ص ۸۳.

۲-۲) - نور الثقلين / ج ۲، ص ۵۹۱.



بنا بر آنها تنظیم کنی، در راه هدف‌هایت پیش خواهی رفت، و گرنه با راه‌های زندگی و سنت‌های خدا تصادم پیدا خواهی کرد و به خواسته خود نخواهی رسید.

[۸-۹]

زندگی دقیقتر از آنچه تصور شود، و دقیقتر از آنچه بزرگان از دانشمندان اطلاع دارند، صاحب نظم است، و حتی یکی از ایشان که عظمت نظام عالم او را مبهوت کرده بود، گفته است که جهان به زبان ریاضی نوشته شده است.

یک جزء از یک میلیون جزء از ثانیه در نزد خدا حساب می‌شود، و ذره بسیار سبکی در نزد خدا صاحب وزن است، مژه زدن و چشم زدن و نیت در نزد خدا به حساب می‌آید، ولی بعضی از مردم به نادانی خود چنان تصور می‌کنند که در جنگلی آشفته و بی سامان زندگی می‌کنند، پس به تکذیب حق می‌پردازند و بخل می‌ورزند و در زمین استکبار می‌کنند و نهایت ایشان رو به رو شدن با عسری و دشواری است.

« وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ \* وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ - و اما آن را که بخل ورزد و به توانگری نازد و حسنی را دروغ شمارد، پس انفاق نکند، و به آنچه دارد بچسبد، و چنان پندارد که مال سبب جاودانی شدن او می‌شود، و او را از مهلکه نجات می‌دهد، و علاوه بر این رسالت پروردگار خود را تکذیب کند.

[۱۰]

چنین کسی به راه آسانی برای گرفتار شدن به مهلکه‌ها دست می‌یابد، همچون کسی که از بلندی فرو افتد که هیچ نیازی به تعقل و فهم و اراده و عزم و اختیار ندارد. کسی که در یک راه کوهستانی اتومبیل می‌راند، اگر از فرمان غفلت ورزد، آیا برای برخورد با صخره‌ها، یا برای سقوط به ته دره، نیازی به عزم کردن اراده دارد؟ هرگز.

« فَسَيُسِّرُهُ لِّلْعُسْرَىٰ - راه رسیدن به دشواری را برای او میسر می‌سازیم. چنان که خداوند متعال گفته است: وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا. (۱)

ص: ۱۴۵

از تنگی نفس بشر و محدودیت افق او شادمان شدن به چیزی است که به او داده شده، تا آن حد که با آن از هر چه ندارد خود را بی نیاز می‌پندارد، و غرور او را فرا می‌گیرد، و بی‌نیازی و کبر او را به طغیان وامی‌دارد، چنان که خداوند سبحانه و تعالی گفته است: **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظِرٌ أُنْ رَأَهُ اسْتَغْنَىٰ . (۱)**

از فرط غرور شخص به مالی که دارد، چنان گمان می‌کند که آن مال برای او معجزه‌ها خواهد کرد، و هر بدی را از جانش دور خواهد ساخت، ولی هیبت! « **وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ** - و مال او، در آن هنگام که به مهلکه افتاد، سودی برای او نخواهد داشت. » یعنی آن گاه که بر اثر گناهانش به جهنم افتاد، و به قولی آن گاه که مرد.

در حدیثی به جا مانده از امام رضا-علیه السلام- در تفسیر این آیه چنین آمده است: «این آیه درباره‌ی ابی‌الدحداح نازل شد، و گفت: مردی در خانه‌ی یکی از انصار یک درخت خرما داشت، و آمد و رفت برای سرکشی به آن درخت برای آن انصاری مایه‌ی ناراحتی بود، و او شکایت نزد رسول‌الله برد، پس آن مرد را بخواست و گفت نخلت را به من بده و در مقابل آن نخلی در بهشت بگیر، و آن مرد امتناع کرد.

داستان را یکی از انصار که کنیه اش ابو دحداح بود شنید و او به دیدار صاحب درخت رفت و گفت درخت را در مقابل زمین محصورم به من بفروش و چنین شد.

پس آن مرد نزد رسول‌الله آمد و گفت: یا رسول‌الله نخل فلان کس را به بهای زمین محصورم خریدم، و رسول‌الله-صلی‌الله‌علیه و آله- گفت: عوض آن درخت خرمایی در بهشت است، و سپس خداوند متعال این آیات را بر پیامبرش نازل کرد: **وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ... (الآیات) . (۲)**

چه کس مسئول عمل تو است، تو یا پروردگارت؟ هر یک از ما، بنا بر فطرت و بدون تردید جواب خواهد داد که او خود نوع عمل خود را انتخاب کرده و به

۱- (۴) -سوره العلق / ۶.

۲- (۵) -نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۸۹.

همین سبب مسئول از آن است و به آن جزا داده خواهد شد، خداوند متعال برای وی فرصت هدایت یافتن کامل را فراهم آورده است، و بنا بر این هر که راه یابد به سود خود چنین کرده است، و هر که گمراه شود به زیان خویش، و مسئولیت افعال آدمی بر دوش خود او است، هر که بخشیدن مال ۱۸/ و تصدیق کردن رسالت را برگزیند، خدا راه خوشی و نیکی و حسنی را به روی او می گشاید، و آن کس که بخل و تکذیب را اختیار کند، راه تنگی و سختی و عسری به روی او باز خواهد شد.

برای کامل کردن این سخن می گویم: هدایت بر خدا است، و تلاش بر عهده ما، پس آدمی کسی است که مسئولیت تلاش خود را متحمل می شود.

« إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ - نمودن راه راست بر ما است. » و او، سبحانه و تعالی، گفته است: وَ عَلَى اللَّهِ فَضِيلُ السَّبِيلِ وَإِنَّ عَلَيْنَا لَلْيَأْنَهُ وَ بِرِ انْسان است که چشم به راه هدایت و بیان خدا باشد، و چون خدا او را هدایت کرد به پیروی از هدایت و روان کردن بیان او پردازد.

[۱۳]

و پروردگار جبار بر امور آخرت و دنیا سیطره و تسلط دارد، پس اگر کسی از هدایت او پیروی کند، به توفیق و میسر ساختن او است، و اگر گمراه و عاصی شود، به قدرت خود چنین کرده است، و گناهکاران و عاصیان نتوانند از حدود مملکت خدا گریخت.

« وَ إِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَ الْأُولَىٰ - و آن دنیا و این دنیا از آن ما است. » گردنکشان بر خود تکیه می کنند، و چنان گمان دارند که حاشیه ای از اختیار و مالکیت که به ایشان داده شده، این امکان را برایشان فراهم می آورد که به چالش مالک خود و مالک آسمانها پردازد، ولی آنان سخت گمراه اند، و خدا به همان گونه که مالک آخرت است مالک دنیا است و بنا بر این کار ایشان و پاداش دادن به آنان در هر دو جهان مخصوص او.

[۱۴]

و به همین سبب در دنیا با آسان کردن راه سختی برای ایشان کیفرشان می دهد، و در آخرت پاداش ایشان آتشی افروخته است که اشقیای را می بلعد.

ص: ۱۴۷

« فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى - پس شما را از آن آتش سوزان بیم دادم. » آتشی افروخته در انتظار همهٔ بدکاران و اشقیاء است، و باید از آن بر حذر باشیم، زیرا که خدا همهٔ ما را از آن بیم داده است، پس کسی را نرسد که بگوید:

من بدان روی که مالک مال یا جاهم، یا ۱۸/ -ظاهرا- نام مسلمان دارم، و به رسول خدا و آل او وابسته ام، از آن آتش دورم. هرگز!... کسی از آتش در امان است که در دنیا از خدا می ترسیده و پرهیزگار بوده است.

[۱۵]

اما اشقی به آن آتش می سوزد، برای این که با پوششی از ایمان و اعمال صحیح حجابی که او را از آتش دوزخ حفظ کند، برای خود فراهم نیاورده بوده است.

« لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى - به آن در نیاید مگر بدبختی، » [۱۶]

و نشانهٔ این شقاوت و بدبختی کفر به رسالت و عصیان به شریعت است.

« الَّذِي كَذَّبَ وَ تَوَلَّى - که تکذیب کرد و روی گرداند. » تکذیب حالتی نفسی و عقلی است، و روی گرداندن حالتی عملی، یعنی به قلب و زبان رسالت را تکذیب کرد، و به عمل و ایستارهای خود به دین پشت کرد و از آن رو گردان شد.

[۱۷]

کسی که از خدا می ترسد در حقیقت از آتش خشم او می ترسد.

نمازش او را حفظ می کند، روزه اش او را از این آتش دور می سازد، انفاقش مانع رسیدن آتش خشم الهی به او می شود و نیت پاک او وی را از این آتش فروزان نگه می دارد:

« وَ سَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى - و از آن دور گرداننده می شود آن که پرهیزگارتر است. » چرا پروردگار ما نگفت: «التقى پرهیزگار»؟ شاید بدان سبب که تقی که به تراز اتقی نرسیده، ممکن است مرتکب بعضی خطاها شده و استحقاق لهیبی از آتش به اندازهٔ آن پیدا کرده باشد- اگر خدا او را نبخشیده باشد، و خداوند متعال

ص: ۱۴۸

گفته است: وَ آخِرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . (۱)

آن شقی را که مرتکب بعضی از گناهان شده، خداوند متعال می آموزد، چنان که خود گفته است: إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا . (۲)

روایت امام باقر-علیه السلام-: «النیران بعضها دون بعض»، (۳) به همین امر اشاره دارد.

بدین گونه سیاق قرآن دو حالت کاملاً متقابل را-بدان صورت که شب مقابل روز است-به عنوان مثلی برای اختلاف دو گونه سعی و تلاش آورده است.

[۱۸]

از بارزترین صفات «اتقی» صدقه دادن مال است تا بدترین وسیله دلش را از بخل و حرص و دوستی دنیا پاک کند.

«الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ» - که مالش را می دهد تا پاک شود. هر که مال دارد آن را خرج می کند، ولی بیشترین مردم از خرج کردن مال جز حسرت نصیبی ندارند، بدان سبب که از زکات و پاکیزه شدن قلب به آن اندازه بحث نمی کنند که از شخص خودشان و خودپسندی سخن می گویند، مگر کسانی که پرهیزگار باشند و بدانند که دوستی دنیا ریشه هر انحراف است و از همین روی با زکات دوستی دنیا را از دل‌های خود پاک می کنند.

«وَمَا لِلَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَشْرَاقًا» - و هیچ کس را در نزد او نعمتی نیست تا به آن پاداش داده شود. پس مالش را به پاداش نعمتی که از طرف شخص طرف انفاق قرار گرفته به او رسیده باشد، انفاق نکرده است، و در مقابل انفاق آن پاداشی حتی به صورت شکرگزاری یا قرار دادن شخص فقیر در تحت تسلط خود و تقویت حالت زندگی

ص: ۱۴۹

۱-۶) -سوره التوبه ۱۰۶.

۲-۷) -سوره النساء ۴۸.

۳-۸) -نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۹۲.

طبقاتی با این انفاق که گونه انفاق مترفان و مسرفان است خواستار نشده است.

[۲۰]

هرگز... انفاق تنها برای خدا و خواستار شدن خرسندی او و تلاش برای دست یافتن به فردوسی است که ۱۸/ خدا پرهیزگاران را به آن وعده داده است.

«إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى» - مگر خواستار شدن رضای پروردگار بلند مرتبه اش. وجه خدا رضای او است و آنچه به آن فرمان داده، و فرمانبرداری از اولیای خدا یکی از فرمانهای خدا است.

[۲۱]

چون خواستار خرسندی خدا بوده، خدا او را به فضل خویش خرسند خواهد ساخت.

«وَلَسَوْفَ يَرْضَى» - و به زودی خرسند و راضی خواهد شد. آیا هدفی برتر از رضا وجود دارد؟ مگر آدمی پیوسته خواهنده و پرطمع نیست؟ پس چگونه ممکن است راضی شود؟ هر اندازه امیال و خواستههای آدمی بزرگ باشد، بهشت از آن بزرگتر و فضل خدا از آن بیشتر است.

این سوره به اجمال، و بالخاصه قسمت پایانی آن، حس مسئولیت را در آدمی پی ریزی می کند، چیزی که هست بعضی از قدریان خواسته اند آن را به گونه ای تفسیر کنند که با نظریه جبر ایشان که احساس مسئولیت را از قلب بیرون می کنند، سازگار باشد، پس اگر همه چیز با قلم نوشته شده باشد، و حتی عمل آدمی نیز چنین باشد، دیگر مسئولیت چه معنی دارد؟ و چرا خدا ما را، که هیچ چیز از خود نداریم، به بخشیدن مال فرمان داده است، و چرا ما را از آتش بیم داده است در حالی که قرار در آمدن به آتش یا دوری جستن از آن به دست ما نیست؟ در صحیح مسلم از ابو الأسود دؤلی چنین آمده است که گفت: عمران بن حصین به من گفت: آیا می دانی که آنچه مردم امروز می کنند و در آن به خود رنج می دهند، در کجا برای ایشان از پیش معین و مقدر شده است، یا در آنچه به استقبال آن می روند و پیامبرشان برایشان آورده است و آن را حجت بر ایشان قرار داده است؟ پس گفتم: این همه چیزی است که قضا برایشان نوشته و از پیش معین شده است،

ص: ۱۵۰

گفت: پس گفت: آیا این ظلم نیست؟ و من از این سخن سخت بیمناک شدم و گفتم: هر چیز را خدا آفریده و ملک دست او است، کسی از او نمی پرسد که چه می کند و همگان مورد پرسش قرار خواهند گرفت. پس به من گفت: خدا تو را پیامرزد. من در آنچه از تو پرسیدم قصدی جز آزمایش عقل تو نداشتم.

□ □ □  
دو مرد از مزینه به نزد رسول الله -صلی الله علیه و آله- آمدند و گفتند: یا ۱۸/ رسول الله! در آنچه مردم امروز می کنند و برای آن رنج می برند چه می گویی؟ آیا از قدری است که از پیش معین شده، یا درباره آنچه اکنون با آن رو به رو می شوند و پیامبرشان برایشان آورده و حجت بر ایشان تمام شده است؟ پس گفت: «نه، بلکه چیزی است که قضا بر آن جاری شده و در ایشان به جریان افتاده، و تصدیق این مطلب در کتاب خدا با این آیه است: وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا . (۱)

به نظر من در این جا خلطی هولناک برای بعضی در میان ایمان داشتن به قضا و قدر و میان نظریه یهودیانی که در آن گمان کرده اند، صورت گرفته است به این که: دست خدا بسته است، و خدا نمی تواند آنچه را که خود مقدر کرده است تغییر دهد، و این که بندگان آنچه می کنند مجبور به انجام دادن آنند، و این که خدا آنان را بدون آن که دخالتی در افعال خود یا مشیت او داشته باشند مجازات می کند.

منشأ این خلط، افراط بعضی از مؤمنان در ضدیت با نظریه تفویض است که گمان می کنند بنا بر این نظریه خدا بندگان را به حال خودشان رها کرده است بی آن که امر و نهی کند یا چیزی را مقدر سازد.

نظریه میانه و معتدل آن است که از نظر اکثر مفسران دور مانده، و آیات خدا به آن صراحت دارد، و لب شریعت و خلاصه شریعت‌های الهی است و بدین صورت بیان می شود: خدا فرمان رانده و مقدر کرده است، و از جمله فرمان رفته ها و قضاها آزادی انسان در حدود مشیت او و مسئولیت انسانها در مقابل افعالشان است، و این که خدا توانایی خواست و مشیت را به آدمی عطا کرده، به همان گونه که

ص: ۱۵۱

دیگر قدرتها را برای آزمودن مردمان به ایشان داده است، و برای ایشان خیر و شر را آشکار ساخته و فجور و تقوی را به ایشان الهام کرده است.

□

و رسول-صلی الله علیه و آله-این را بیان کرده است، ولی مردمان سخن رسول را به خطا تفسیر کرده اند، به همان گونه که با قرآن نیز چنین کرده اند. پس روایت گذشته-مثلاً-مدلول قرآن را تخطئه نمی کند، چه پیامبر بیان می کند که خدا آنچه را از فجور و تقوی به ایشان الهام کرده بر آن فرمان رانده است، پس اگر فاجر شوند به اذن او است (نه به امر او و نه به فعل او) و اگر پرهیزگار شوند به اذن و فرمان او است (و نه به فعل او).

به همین گونه نصی که پس از این می آید، دلیل بر آن است که خداوند سبحانه و تعالی بندگان خود را بیهوده رها نکرده است، و در نص به ضرورت داشتن سعی و تلاش تصریح شده، پس اگر همه چیز از پیش تمام شده است، دیگر تلاش و کوشش چه معنی می تواند داشته باشد؟ در دو صحیح و در ترمذی از علی-علیه السلام-آمده است که گفت:

□

«در بقیع با جنازه ای بودیم، و پیامبر-صلی الله علیه و آله-آمد و نشست و ما با او نشستیم، و به دست او چوبی بود که نوک آن را روی زمین به این سو و آن سو می کشید. پس سر به آسمان برداشت و گفت: هیچ نفسی به دنیا نمی آید مگر این که جای در آمدن آن نوشته شده است» پس گفتند: یا رسول الله! آیا به کتابمان اعتماد نکنیم، پس هر که اهل خوشبختی باشد برای سعادت کار می کند، و هر که اهل بدبختی باشد برای بدبختی کار می کند؟ گفت: «عمل کنید پس همه چیز میسر است. اما آن که از اهل خوشبختی باشد، عمل کردن برای خوشبختی و سعادت برای او میسر می شود، و آن که اهل بدبختی و شقاء باشد، عمل شقاء برای او آسان و میسر می شود». سپس این آیات را خواند: فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَ اتَّقَىٰ \* وَ صَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ \* فَسَيُسَّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ \* وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَغْنَىٰ \* وَ كَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ \* فَسَيُسَّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ . (۱)

ص: ۱۵۲



از این حدیث چه می فهمیم؟ آیا جبر است یا مسئولیت؟ تلاوت آیات به توسط رسول الله-صلی الله علیه و آله-ما را به بخشندگی و انفاق تشویق می کند، ولی پایان کار را به فرمان خدا وابسته کرده است. آری، این ما نیستیم که سعادت و شقاوت را مقرر می داریم، بلکه خداوند سبحانه و تعالی است، ولی با اعمال ما و با آنچه خود برمی گزینیم، آیا خود او نگفته است: كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ، (۱) و إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّى که در آن سعی را به انسان نسبت داده است، و رسول اندیشه جبر را رد کرد، و اتکال بر کتاب را که، به گمان ایشان، در این باره سودی از آن به دست نمی آید.

ص: ۱۵۳



سورة ضحى

اشاره

ص: ۱۵۵



### فضیلت سوره:

□  
از ابو عبد الله - علیه السلام - روایت است که گفت: «هر کس «و الضحی» را در شبی یا روزی فراوان بخواند، هیچ چیز در پیرامون او باقی نمی ماند مگر آن که برای او در روز قیامت گواهی می دهد، حتی مو و پوست و گوشت و خون و رگها و پوها و استخوانها و جمیع آنچه زمین از او گرفته است، و پروردگار تبارک و تعالی می گوید: گواهی شما را برای بنده ام پذیرفتم و به او پاداش می دهم: او را به سوی بهشت من ببرید که هر چه را دوست دارد برای خود برگزیند، و بی منتی به او بدهید، تا رحمت و فضلی از من بر او باشد، و گوارا بر بنده ام».

تفسیر نور الثقلین / ج ۵ ص ۵۸۵ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

از زهدان تاریکی سپیده دم بیرون می آید، و از زهدان مصیبت و بدبختی امید تغییر تولد می یابد، و هنگامی که وحی اندکی تأخیر پیدا کرد، و اشتیاق قلب

ص: ۱۵۷

پیامبر افزایش یافت، و ترس جانهای مؤمنان را فرا گرفت، و اراجیف مشرکان انتشار پیدا کرد، صدای زنگدار وحی بار دیگر در کوه های مکه شنیده شد، و در راه خود به قلبهای تشنه برای رسیدن به نور و حرارت و مهربانی پیش رفت و با احترام مورد قبول قرار گرفت و با ژرفی بر جانها نشست.

بدین گونه رحمت خدا اوضاع و احوال را از پیش آماده می سازد تا تأثیر بیشتر و نفوذ فراوانتر داشته باشد، آیا ندیده ای که چون بر سر یتیم دست مرحمت و مهربانی کشیده شود، چگونه نسبت به یتیمان و ناکامان مهربان می شود، یا چون گمراهی به راه دست پیدا می کند، چگونه قلبش هدایت را چنان من مکد که دانه خاک شبم را در صبحگاهان به خود می کشد؟! مؤمن بدین گونه به قدر خرسند می شود، اگر تاریکی شب نمی بود ارزش روشنی روز بر قلب شناخته نمی شد، و اگر تشنگی نمی بود جگر از شربت گوارای آب لذتی نمی برد، و اگر چالشها نمی بود تطور صورت نمی پذیرفت، و اگر بدبختیها نمی بود، قیام قدرتها بی معنی بود.

چنان می نماید که محور سوره الضحی، همچون سوره ألم نشرح، همین بصیرت است که ۱۸/ با سوگند خوردن به ضحی، و الیل اذا سجدی برای آن آماده شده، و سپس با بیان این که تأخیر وحی نه برای وداع بلکه برای حکمت بالغه استوار شدن آن در جانها بوده است، و سپس رسول -صلی الله علیه و آله- از این امر یادآوری می کند که چگونه خداوند متعال، پس از سختیها، با ارزانی داشتن الوان نعمتها بر او منت نهاد، و بنا بر این بر او است که در خوشبخت کردن مردم و هدایت ایشان با همه توان و قوتی که خدا به او بخشیده است کوشا باشد.

## [سوره الضحیٰ (۹۳): آیات ۱ تا ۱۱]

## اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَالضُّحَىٰ (۱) وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ (۲) مَا دَعَاكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ (۳) وَاللَّآخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ (۴) وَ  
 لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (۵) أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ (۶) وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ (۷) وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ (۸) فَأَمَّا الْيَتِيمَ  
 فَلَا تَقْهَرْ (۹) وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ (۱۰) وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ (۱۱)

و به زودی پروردگارت چندان به تو خواهد بخشید که راضی و خرسند شوی

## اشاره

## شرح آیات:

[۱]

چرا بر مردمان روا نیست که به آفریده های خدا سوگند یاد کنند، در صورتی که خدا به آنچه آفریده است قسم می خورد و در حدیثی چنین آمده است:

از امام باقر-علیه السلام-: «خدای عز و جل می تواند به هر چه از آفریده هایش که بخواهد قسم یاد کند، و بندگانش را نرسد که جز به او قسم یاد

ص: ۱۵۹

در این معنی روایات فراوان دیگر نیز آمده است.

جواب: هنگامی که به چیزی سوگند یاد می کنیم، ارزشی ذاتی به آن می بخشیم که بیم آن می رود که به حالتی از تقدیس منافی با صفای یکتاپرستی و پاکیزگی آن مبدل شود، در صورتی که چون پروردگار ما به چیزی سوگند یاد کند، به آن ارزشی می دهد و ما را متوجه اهمیت آن می سازد، و چنین است در آغاز این سوره که قسم به برآمدن خورشید و زیاد شدن ارتفاع آن در آسمان و بازگشت آدمی به کار و تلاش و رنج و فعالیت است.

« وَ الضُّحَىٰ - سوگند به روز روشن. » [۲]

چیزی نمی گذرد که روز به پایان می رسد، و یاخته های بدن آدمی تلف می شود، و اعصاب او گرفتار رنج و تعب، و به آسایش و خوابی نیاز پیدا می کند، پس شب با تاریکی فراگیر خود و آرامش و خاموشی آرامبخش خود فرا می رسد:

« وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِيحٌ - و به شب آرامبخش. » گفتند: سجدی یعنی آرام شد، و اذا ساج البحر یعنی هنگامی که دریا ساکن شد، و در شعر چنین آمده است:

فما ذنبنا ان جاش بحر ابن عمکم

و بحرک ساج لا یواری الدعامصا

پس گناه ما چیست که دریای پسر عموی شما متلاطم است، و دریای تو آرام است و کفچلیزها را پنهان نمی کند؟ [۳]

و به همان گونه که بدن آدمی به خواب شبانه نیازمند است، روح او عطش دست یافتن به وحی دارد، مگر جانها و نفوس را خوشبختی و بدبختی نیست، و به همان گونه که شب دلیل بر پایان یافتن نور نیست، به همان گونه هم دیر کردن وحی از پایان یافتن آن خبر نمی دهد، بلکه وحی بنا بر نیاز نازل می شده، و از آن روی یکباره صورت نمی گرفته که بهتر در قلوب پیامبر و مؤمنان جایگزین شود، و

ص: ۱۶۰



خداوند متعال گفته است: **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا . (۱)**

بدین گونه رسیدن وحی به رسول الله-صلی الله علیه و آله-مدتی به تأخیر افتاد، تا مردمان بدانند که قرآن شعری سروده‌ی او نیست، و نیز رونویسی از کتابهای پیشینیان هم نیست، و پیامبر آن را از خود ابداع نکرده، بلکه وحیی است که از جانب خدا، هر وقت و به هر صورت که او بخواهد، نازل می‌شود، و تأخیر برای آن بوده است که اراجیف قریش پراکنده و انباشته شود، به همان گونه که ریسمانهای جادوگران فرعون روی هم انباشته شد و مردمان چنان پنداشتند که سحری عظیم صورت خواهد گرفت، و در این هنگام خدا به موسی-علیه السلام-فرمان داد تا عصایش را بیفکند تا همه آنچه را که جادوگران فرو ریخته‌اند یکباره ببلعد. این گونه عمل کردن بهتر و اثر آن بیشتر بود، و به همین گونه هنگامی که وحی تأخیر کرده به کوه‌های مکه به همان صورت رسید که روز روشن پس از شب تاریک فرا می‌رسد، تاریکی شایعات را از پیرامون خانه خدا از میان برد، و شکهایی را که به دل‌های ضعیف‌ان مسلمانان راه یافته بود زدود، و روز رسالت با نشاط و حرکت آغاز شد.

«**مَا وَدَّعَيْكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلِي**» - که خدا با تو بدرود نکرد، و از تو بیزار نشد. یعنی به وداع آخرین با تو نپرداخت و از تو خشمگین و متنفر نشد و لو به صورت موقتی، و احادیث درباره سبب تأخیر پیدا کردن وحی با یکدیگر اختلاف دارد، و امکان جمع کردن میان آنها هست، و ما پس از این مقداری از آن را برای فایده عام آن خواهیم گفت که، علاوه بر این، گوشه‌ای از زندگی پیامبر اسلام را توضیح می‌دهد و تا اندازه‌ای در بهتر فهمیدن قرآن کمک می‌کند:

از امام باقر-علیه السلام-در تفسیر این سوره آمده است که: جبریل -علیه السلام-در نزول به رسول الله دیر کرد، و آن پس از نزول **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ** بود، پس خدیجه-رضی الله عنها-گفت: شاید خدایت ترا ترک

ص: ۱۶۱

کرده و فرستاده ای به تو نمی فرستد، پس خدا این آیه را نازل کرد: **مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ** . (۱)

□  
در حدیثی دیگر: مسلمانان به رسول الله گفتند: ای رسول خدا! چرا وحی بر تو نازل نمی شود؟ پس گفت: «چگونه می خواهید وحی بر من نازل شود، در صورتی که شما برجستگیهای پشت بندهای انگشتان دستتان را پاک نمی کنید و ناخنهای خود را نمی گیرید»، و چون سوره نازل شد، پیامبر به جبریل گفت: «آن اندازه نیامدی تا مشتاق تو شدم»، پس جبریل گفت: «و شوق من نسبت به تو شدیدتر بود، ولی من بنده ای مأمورم، و ما جز به فرمان پروردگارت فرود نمی آییم». (۲)

از ابن عباس روایت شده است که: وحی مدت پانزده روز از او متوقف شد، پس مشرکان گفتند: محمد را پروردگارش بدرود گفت و به او خشمگین شد، و اگر امر او از خدا بود، همچون گذشته ادامه می داشت، چنان که با پیامبران پیش از او چنین بود (۳) پس این سوره نازل شد.

این سببها با یکدیگر تداخل دارد، و ممکن است که تأخیر وحی بیش از یک سبب می داشته باشد، و هر چه بود، مؤمنان در معرض امتحان قرار گرفتند، و اشتیاق پیامبر به وحی افزایش یافت، و شایعه پراکنیهای مشرکان بر باد رفت، و مردمان دانستند که سخن ایشان باطل است.

[۴]

به همان گونه که نور خورشید پس از شبی تاریک منفجر می شود، و به همان گونه که وحی پس از بریده شدن و انتظار نازل شد، به همین گونه آخرت که از لحاظ زمانی متأخر بر دنیا است بهتر و پاینده تر است، و بر مؤمن لازم است که برای رسیدن به نتایج شتاب نورد، چه ممکن است در تأخیر آن مصلحتی بزرگ بوده باشد.

ص: ۱۶۲

۱-۳) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۶۴.

۲-۴) - مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۰۴.

۳-۵) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۹۲.

« وَ لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ - و هر آینه آن جهان تو را بهتر از این جهان است. » گفته اند: برای او در آخرت هزار هزار کاخ از مروارید خواهد بود که خاک آنها از مشک است، و در هر کاخ به اندازه کافی همسران و خدمتکاران و هر چه مطلوب است به بهترین صورت. (۱)

و بعضی گفته اند که آخرت به معنی مستقبل است، و در آن بشارتی برای پیامبر است به این که به پیروزی بزرگ دست خواهد یافت.

[۵]

و به نظر من، بزرگترین چیزی که پیامبر در برابر جهادش در راه خدا و تحمل رنج رسالتی که از رنج همه انبیا بیشتر بوده است به آن بشارت داده شده، شفاعت است، از آن روی که قلب بزرگ او به دوستی انسان می‌تپید، و هدف اعلامی او رهانیدن بشریت از بار سنگین شرک و نادانی و زنجیرهای بردگی و عقب ماندگی و فقر و بیماری بود، و حتی در روز قیامت که همه مردمان، و همراه با ایشان پیامبران، بر خود می‌ترسند، و نفسی نفسی (خودم، خودم) می‌گویند، رسول الله -صلی الله علیه و آله- را چنان می‌بینند که پروردگار خود را به شفاعت می‌خواند و می‌گوید: اَمِّتِی اَمِّتِی (امتم امتم). و در سخت‌ترین لحظات زندگی که سکر موت بر او فرود آمده بود، به گیرنده روح خود می‌گفت: بر من سخت بگیر و رنج امتم را کمتر کن. چنین قلب بزرگی را چیزی جز دوستی خدا و بندگان خدا پر نمی‌کند، و جز رهانیدن بندگان خدا در دنیا از ۱۸ گمراهی با دعوت و جهاد، و در آخرت با شفاعت کردن از آتش خرسند نمی‌سازد، و به همین جهت آیه بعد همچون تفسیری از آیه سابق آمده است.

« وَ لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ - و به زودی پروردگارت چندان به تو خواهد بخشید که راضی و خرسند شوی. » و چه چیز جز شفاعت در حق امت می‌تواند رسول را خرسند کند؟ و از

ص: ۱۶۳

همین جا در روایت مأثور از امام علی-علیه السلام- آمده است که گفت:

«رسول الله-صلی الله علیه و آله- گفت: خدا چنان شفاعت مرا درباره امتم می پذیرد که می گوید: راضی شدی ای محمد؟! او من می گویم که: پروردگارا، راضی شدم». (۱)

و از او-علیه السلام- روایت شده است که به اهل قرآن گفت: «آیا شما می گوید که امید دهنده ترین آیه در کتاب خدای تعالی این آیه است: قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ؟ گفتند: آری، گفت:

ولی ما-اهل البیت- می گوئیم که بهترین آیه در کتاب خدای تعالی این است:

وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ

(۲)

در حدیثی دیگر: «آن شفاعت است که به اهل لا اله الا الله داده می شود تا بگویند: پروردگارا، راضی شدم». (۳)

در حدیثی مأثور از امام صادق-علیه السلام- آمده است که: «پیغمبر روزی بر فاطمه-علیها السلام- وارد شد که جامه ای از پشم شتر بر تن داشت و به دست خود گندم آسیاب می کرد و کودک خود را شیر می داد، پس چشمان پیغمبر با دیدن او به گریه افتاد و گفت: دخترم! به جای تلخی دنیا شیرینی آخرت خواهی داشت، چه خدا این آیه را بر من نازل کرد: ۱۸/ و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ.

و امام صادق-علیه السلام- گفت: «خرسندی جد من به آن است که در آتش یکتاپرستی باقی نماند». (۴)

[۶]

رسول الله با یتیمی بزرگ شد: در آن هنگام که در شکم مادر بود پدرش را از دست داد، و سپس در آغاز کودکی بی مادر شد و آنچه را که یک یتیم از پدر و مادر از لحاظ عاطفی تحمل می کند، تحمل کرد، پس خدا او را سرچشمه

ص: ۱۶۴

۱-۷) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۹۵.

۲-۸) -همان جا.

۳-۹) -همان منبع، ص ۹۶. و نص این دو حدیث در یک حدیث از علی(ع) در نور الثقلین آمده است.

۴-۱۰) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۵۹۵.

□  
« أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى □ - آیا تو را یتیم نیافت و مأوی داد؟ » رسول الله با طلعت با شکوه و گیرندگی جذاب، و با برکتی که خدا به وسیله او بر کسانی که در پیرامونش می بودند عنایت می فرمود، طرف توجه قلبهایی بود که خواها تقرب به او بودند و برای خدمت کردن به وی با یکدیگر به رقابت می پرداختند، آیا داستان جد بزرگ او عبدالمطلب را نشنیده ای که چگونه شخصا به فراهم آوردن اسباب آسایش او نظارت داشت، و پس از وی ابو طالب عموی پیغمبر و سرپرست بنی هاشم در دفاع از او تا پای مرگ ایستاده بود و در خدمت کردن به او وی را بر فرزندان خود ترجیح می نهاد؟ سبحان الله! که چگونه با آیات خود برای مردمان تجلی می کند، و یتیمی از پدر و مادر را بزرگترین شخصیت تاریخ می سازد که اهل آسمانها و زمین او را دوست می داشتند و هیچ کس را به اندازه او دوست نمی داشتند.

بعضی این سؤال را طرح کرده اند که: چرا خداوند متعال خاتم پیامبران خود را یتیم الأبوی قرار داد؟ و روایت آینده پاسخ این پرسش را می دهد: امام صادق - علیه السلام - می گوید: «برای آن که مخلوقی را بر او حقی نباشد». (۱)

□  
تفسیر دیگری نیز درباره یتیم در بعضی از منابع آمده است که آن شاء الله در ضمن تفسیر آیات بعدی از آن سخن خواهیم گفت.

[۷]

« وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى □ - و از راه به کنار افتاده ات یافت پس تو را به راه آورد. » تقدیر خدای متعال چنان بوده است که پیامبر ما - صلی الله علیه و آله - پیش از ولادت، خاتم النبیین بوده باشد، بلکه نوری باشد که عرش آن را احاطه کرده بود، و خود او گفت: «من در آن هنگام که آدم در میان آب و خاک بود، پیامبر بودم»... بلکه مثل نوری بود که خدا در آغاز آفرید و آفریدگان را از آن

ص: ۱۶۵

به وجود آورد، چنان که در حدیث آمده است: «اول ما خلق الله نوری-نخستین چیزی که خدا آفرید نور من بود». (۱)

دست رحمت الاهی او را در میان صلبهای والا مقام و زهدانهای پاکیزه گرداند، چنان که پروردگار ما گفته است: وَ تَقَلُّبُكَ فِي السَّاجِدِينَ .

در هنگام به دنیا آمدنش از پدر و مادری بزرگوار-عبد الله سلام الله علیه، و آمنه بنت وهب سلام الله علیها-خدا نشانه هایی بزرگ در جهان پدید آورد که علامتی برای ولادت او بود: قسمت پیشین ایوان مداین فرو ریخت، و آب دریاچه ساوه خشک شد، و آب دریاچه سماده بالا آمد، و آتشکده مجوسان بعد از صدها سال روشن بر جای ماندن خاموش شد.

خداوند متعال از هنگام ولادت فرشته ای را همراه او ساخت تا وی را در راههای بزرگواری به پیش برد. امام امیر المؤمنین-علیه السلام- گفته است:

«هنگامی که از شیر گرفته شد، خدا بزرگترین فرشته از فرشتگانش را شب و روز همنشین او فرمود تا راههای بزرگواری را بیמוד، و خوبیهای نیکوی جهان را فراهم نمود». (۲)

خدا بدین گونه او را به ادبی نیکو مؤدب ساخت چنان که خود وی-صلی الله علیه و آله-در این باره سخن گفته است.

ولی این همه بدان معنی نیست که قرآن از وحی نفس خود پیغمبر است، بلکه او پیش از وحی شدن قرآن از آن هیچ خبری نداشت، و به همین سبب خداوند متعال گفته است: وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ ۙ ۱۸/ الْغَافِلِينَ ، (۳) و گفت: وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ ، (۴) و گفت: وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا

ص: ۱۶۶

۱- (۱۲) -بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۷.

۲- (۱۳) -نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، ص ۲۲۲، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی.

۳- (۱۴) -سوره یوسف ۳.

۴- (۱۵) -سوره عنکبوت ۴۸.

بدین مفهوم رسول الله ﷺ و دور مانده از شریعت تازه بود، و نه از شریعتی دیگر، و از هدایت جدید و نه از هدایتی دیگر، که بعضی از مفسران چنین گفته اند.

در ضمن تفسیر دیگری را می یابیم که با مقام پیامبر اسلام انسجام بیشتر دارد: او گمشده جهانیان بود که از او جستجو می کردند، پس خدا مردمان را به او هدایت کرد، و این تفسیر اهل بیت-علیهم السلام- است، و اگر هم تفسیر ظاهر قرآن نباشد، بدون شک تفسیر بطنی از بطون آن است، مگر قرآن هفت بطن ندارد؟ از امام رضا-علیه السلام- در تفسیر این گفته خدا: أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ [۱] چنین نقل شده است: «فردی بودی که همانندی در آفریدگان نداشتی، پس مردمان را در پناه تو قرار داده»، وَ وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ [۲] یعنی گمشده در قومی که از فضیلت تو بی خبر بودند، پس ایشان را به سوی تو رهبری کرد، وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ [۳] که «توشه علم به اقوامی دادی پس آنان را به تو بی نیاز کرد». (۲)

تفسیرهای دیگری از آیه منعکس کننده اهتمام مؤمنان به مقام رسول الله ﷺ -صلی الله علیه و آله- و نسبت ندادن گمراهی به خود او است، و حکایت از آن دارد که گمراهی به معنی گم شدن از راه در ایام طفولیت یا در ضمن سفر بازرگانی به شام بوده است، ولی دو تفسیر اول شایسته تر است.

[۸]

و رسول خدا در قبیله بنی هاشم می زیست که در میان قریش به سروری و داشتن اخلاق عالی شهرت داشتند، و در مکه مکرمه مرجع دینی بودند، ولی مال فراوان نداشتند، ۱۸/ و مخصوصاً ابو طالب که پس از عبدالمطلب، علی رغم فقیر بودن، شیخ و رئیس بنی هاشم شد و در حق او گفته اند که: جز ابو طالب هیچ

ص: ۱۶۷

۱- (۱۶) -سوره شوری ۵۲/.

۲- (۱۷) -نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۹۵.

فقیری به آقایی و سروری نرسید، و معروف است که او - علیه السلام - به سبب تنگدستی به آن تن در داد که برادرانش متکفل تأمین زندگی فرزنداناش شوند.

ولی خداوند متعال با وسعت دادن به زندگی فرستاده اش بر او منت نهاد، چه خدیجه دختر خویند که از ثروتمندان قریش بود به او ایمان آورد و همسر رسول خدا شد و او - صلی الله علیه و آله - به فضل خداوند سبحانه و تعالی ثروتمند شد.

« وَ وَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى - و تو را درویش یافت و توانگرت کرد. » [۹]

پیامبر از سرزمین محرومیت برخاست، پس یار محرومان بود، و پروردگارش به او سفارش کرد که با یتیم مدارا کند، و از قهر او و تجاوز کردن به حقش خودداری ورزد.

« فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ - و به یتیم قهر و خشم مکن. » این که یتیم از یتیم بودن احساس نقص می کند، قهری است که برای او کافی است، و اجتماع باید این نقص را با مهربانی نسبت به او جبران کند، تا این نقص عقده ای بر جان او تولید نکند و خود را پست و زبون نپندارد، و در صدد انتقام گرفتن از آن در بزرگسالی نیفتد، و در این هنگام به تعالی و استکبار در زمین و... و... متوسل نشود.

شاید تعبیر به عدم توسل به قهر و فشار شامل دو امر بشود: اول دادن حقوق یتیم به او، و دوم: نگرفتن حق او به قهر و تسلط.

قرآن جنبه نفسانی یتیم را که معمولاً نیازمند به کمک مالی است نیز مراعات کرده است، ۱۸/ آیا می دانید برای چه؟ اولاً: برای آن که همه یتیمان به دیدن مهربانی و عطوفت معنوی نیاز دارند، در صورتی که بعضی از آنان ممکن است به کمک مادی نیازمند نباشند، ثانیاً: بدان سبب که نهی از طرف قهر قرار دادن آنان متضمن نهی از استضعاف مادی ایشان نیز می شود.

در فضیلت اهتمام به امر یتیمان و خودداری از ستم کردن به ایشان، نصوص فراوان در دست است، و از جمله از رسول الله - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که گفت: «هر کس دست رافتی به سر یتیمی بکشد، به شماره موهایی که



دستش بر آنها گذشته، در روز قیامت نور بهره او خواهد شد». (۱) و گفت: «من و متکفل یتیم، اگر از خدای عز و جل بترسد، در روز قیامت همچون این دو هستیم»، و به دو انگشت سیّابه و وسطای خود اشاره کرد. (۲)

از رسول الله -صلی الله علیه و آله- روایت شده است که: «چون یتیم بگریید، عرش خدا به لرزه در می آید، و خدای تعالی به فرشتگان خود می گوید: ای فرشتگانم! چه کس این یتیم را که پدرش در زیر خاک پنهان است به گریه در آورد؟ پس فرشتگان می گویند: پروردگارا، تو داناتری، و خدای تعالی به فرشتگانش می گوید: گواه باشید که هر کس آن یتیم را خاموش و خرسند سازد، روز قیامت خرسندش خواهم ساخت». (۳)

[۱۰]

اسلام در خصوص فقیر و سائل نیز همچون درباره یتیم سفارش کرده است، پس خداوند سبحانه و تعالی گفت:

« وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ - وَ فَقِيرٍ دَرخواست کننده را از خود مران. » هر کس که در زندگی مزه ناکامی را چشیده، و گزش گرسنگی را آزموده است، بیشتر باید توجه به محترم شمردن گدای سائل به عنوان یک انسان داشته باشد و، خواه بتواند کمکی به او بکند یا نه، لازم است از تشر زدن و راندن و ناراحت کردن او خودداری کند، چه با این کار در حقیقت به خود آسیب رسانده و به تعالی و استکبار در زمین و پرستش دنیا و زینت آن پرداخته است، و در عین حال در جان ۱۸/ سائل عقده پستی و زبونی را کاشته است، و چه بسا که با چرخش دولاب زمان سائل ثروتمند و آن کس که مورد سؤال قرار گرفته بود فقیر شود! و نیز از آن لحاظ برای جامعه مایه فساد است که به اختلاف طبقاتی در آن دامن می زند.

اسلام سفارش فراوان کرده است که سائل را به سختی از خود نرانند، از رسول الله -صلی الله علیه و آله- روایت شده است که گفت: «سائل را با

ص: ۱۶۹

۱- (۱۸) - نور الثقلین/ ج ۵، ص ۵۹۷.

۲- (۱۹) - همان جا.

۳- (۲۰) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۰۱.

بخشیدن اندکی به او یا اگر چیزی ندارید با عذرخواهی از خود دور کنید، چه کسی از جن و انس نیست مواظب شما است تا ببیند که کاری را که خدا بر عهده شما گذاشته است، چگونه انجام می دهد». (۱)

اسلام از سؤال کردن نهی کرده، و آن را خواری شمرده است، ولی رد کردن سؤال کننده را نیز منع کرده است. در حدیث به جا مانده از امام باقر-علیه السلام- آمده است که گفت: «اگر سائل می دانست که در سؤال کردن چه چیز است، هرگز کسی به سؤال کردن از دیگری نمی پرداخت، و اگر عطا کننده می دانست که در بخشندگی چه چیز است، هرگز کسی کس دیگر را رد نمی کرد». (۲)

[۱۱]

رزق خوراک تن است، و شکر کردن بر آن خوراک روح، و هر کس شکر را از دست بدهد، احساس گرسنگی دایمی خواهد کرد، آیا بزرگترین ثروتمندی ثروتمندی نفس و روان نیست؟ کسانی که فقر نفسی و روانی را احساس می کنند، شباهت کاملی به مبتلایان به بیماری خوره دارند که اگر بیست روپوش هم بر روی خود کشیده باشند، احساس لرزش سردی در رگهای خود می کنند.

مهربانی کردن به یتیم، و سائل را با انفاق یا با زبان خوش از خود دور کردن، دو مظهر از شکر است، و شکر نعمتهای خدا مظاهری گوناگون دارد که دین اسلام در ضمن یک کلمه جامع فراگیر به آن فرمان داده و گفته است:

« وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ - و اما نعمت پروردگارت را سپاسگزار باش و از آن سخن بگو. » سخن گفتن از نعمت مشتمل بر سه بعد است:

اول: اعتراف کردن به آن، و بیان کردن آن در برابر مردم تا او را که به

ص: ۱۷۰

۱- (۲۱) - همان منبع.

۲- (۲۲) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۵۹۸.

فضل خدا بی نیاز است، مردمان فقیر تصور نکنند، و از امام صادق-علیه السلام- در تفسیر این آیه چنین آمده است: «پس از آنچه خدا به تو بخشیده، و به تو برتری داده، و روزی تو را رساند، و به تو احسان کرده، و راهنمایت شده، سخن بگو و سپاسگزار باش». (۱)

دوم: این که چون اثر نعمت را بر زندگی خود مشاهده کند، نباید از مصرف کردن آنچه خدا به او بخشیده است در حق خود دریغ ورزد، و باید از حالت رهبانیتی که اسلام آن را نهی کرده است اجتناب کند. و در حدیث مأثور از امام امیر المؤمنین-علیه السلام- که هنگام شکایت کردن ربیع بن زیاد از برادرش عاصم بن زیاد به او گفته بود که او لباس بد می پوشد و از همگان دوری می جوید، و همین سبب اندوه کسان و حزن پسرش شده، دستور داد تا او را به نزد وی بیاورند، و چون وی را دید روی ترش کرد و به او گفت: «چرا از خانواده ات شرم و به پسر ترحم نمی کنی؟ آیا چنان خیال می کنی که خدا چیزهای پاکیزه را بر تو حلال کرده، و این را که تو از آنها بهره مند شوی دوست نمی دارد؟ تو از این روی برای خدا خوارتری، مگر خدا نگفته است: وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ \* فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّخْلُ ذَاتُ الْأَكْمَامِ، آیا نگفته است: مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ \* بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ تا آن جا که یَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ، پس سوگند به خدا که خوار شمردن نعمت خدا به صورت عملی را خدا دوست تر از خوار شمردن آن به زبان می داند و لذا گفته است: وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ. پس عاصم گفت: یا امیر المؤمنین! پس چرا خودت به خوراک درشت و به پوشش زبر بس کرده ای؟ و امام گفت: «وای بر تو! خدای عز و جل بر امامان دادگر واجب کرده است که خود را همچون ضعیف ترین مردمان بدانند تا چنان شود که نداری فقیر مایه ناراحتی آنان نشود» پس عاصم عبا را انداخت و روپوش را پوشید. (۲)

ص: ۱۷۱

۱- (۲۳) - همان منبع.

۲- (۲۴) - همان منبع/ص ۶۰۱.

و شایسته است که آدمی از آرایش زندگی به اندازه نیازمندی خود بهره مند شود، که از رسول الله-صلی الله علیه و آله- روایت شده است که گفت: «خدای زیبا است و زیبایی را دوست دارد، و دوست دارد که اثر نعمت را بر بنده اش ببیند». (۱)

□  
سوم: سپاسگزاری از صاحب نعمتی که بر او انعام کرده است، و انفاق کردن آن بر دیگران، و در حدیث مأثور از رسول الله-صلی الله علیه و آله- آمده است که: «هر کس از او اندک سپاسگزاری نکند، از افزون آن هم چنین نخواهد کرد، و هر که سپاس مردمان را نگذارد سپاس خدا را نیز نگزارده است، و سخن گفتن از نعمت سپاس و شکر است، و ترک آن کفر، و جماعت رحمت است و جدایی و تفرقه عذاب». (۲)

□ □  
یاد رسول الله-صلی الله علیه و آله- علی رغم مخالفان با او جاودانه ماند، و از معاویه روایت شده است که چون بانگ مؤذن را به اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله شنید، نتوانست خود را نگاه دارد و گفت: «ای پسر عبد الله! همت بلند داشتی، و جز به آن خرسند نشدی که نامت قرین با نام پروردگار جهانیان باشد». (۳)

مطرف بن مغیره روایت کرد که: همراه با پدرم بر معاویه وارد شدم، پس پدرم نزد او می رفت و با او به سخن گفتن می پرداخت و سپس به نزد من می آمد و از معاویه و عقل او برایم حکایت می کرد، و از آنچه از او می دید دچار شگفتی می شد.

شبی هنگام بازگشت از نزد معاویه خشمگین بود و از شام خوردن خوداری کرد، ساعتی منتظر سخن گفتن او ماندم و چنان خیال کردم که میان من و او چیزی گذشته و از من دلگیر است، پس به او گفتم: تو را چه می شود که امشب اندوهناکی؟ گفت: پسر من! از نزد پلیدترین مردم نزد تو آمدم. گفتم: داستان

ص: ۱۷۲

۱- (۲۵) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۰۲.

۲- (۲۶) - همان جا.

۳- (۲۷) - حیاة الامام الحسین، باقر شریف القرشی، ج ۲، ص ۱۵۱.

چیست؟ گفت: در خلوت به معاویه گفتم: ای امیر مؤمنان، به آرزوی خود رسیدی! کاش دادگری کنی و به کارهای خیر پردازی، که تو اکنون بزرگی و اگر به برادرانت از بنی هاشم نظر کنی و به صلۀ رحم با آنان پردازی بسیار خوب است، و سوگند به خدا که اکنون چیزی با ایشان نیست که تو از آن بیمناک باشی.

پس معاویه خشمگین شد و گفت: ۱۸/ «هیئات، هیئات! برادری از طایفۀ تیم فرمانروا شد، و کرد آنچه کرد، و به خدا سوگند که از یاد او جز آن چیزی بر جای نماند که گوینده ای بگوید: ابو بکر، سپس برادری از عدیّ فرمانروا شد و مدت ده سال تلاش و کوشش کرد، و سوگند به خدا که از یاد او جز آن چیزی بر جای نماند که گوینده ای بگوید: عمر، و سپس برادرمان عثمان فرمانروا شد، و او فرمانروایی بود که هیچ کس در نسب همچون او نبود، پس کرد آنچه کرد، و به خدا سوگند که یاد او نابود شد. و اما از برادر طایفۀ هاشم در هر روز پنج بار به صورت: اشهد ان محمدا رسول الله یاد می شود، پس چه عملی پس از این بر جای خواهد ماند...» (۱)

ص: ۱۷۳



سورة شرح

اشاره

ص: ۱۷۵





## زمینه کلی سوره

در آثار روایت شده از اهل بیت-علیهم السلام- آمده است که این سوره و سوره پیش از این به منزله یک سوره است و می توان آن دو را در نماز واجب، بر خلاف دیگر سوره ها، با یکدیگر جمع کرد. و از امام صادق-علیه السلام- نقل است که گفت: «میان دو سوره نمی توان در یک رکعت از نماز جمع کرد مگر در الضحی و ألم نشرح، و ألم تر کیف و لإیلاف»، (۱) و از آن روی چنین است که یکی از آن دو متعلق به دیگری است، و سؤال این است که: چگونه؟ خداوند سبحانه و تعالی گروهی از نعمتهای خود را بر فرستاده اش در سوره نخستین و گروهی دیگر را در سوره دوم برشمرده است، و شاید سوره اولی به نعمتهای شخص تعلق داشته باشد و سوره دومی به نعمتهای رسیده به او به عنوان صاحب رسالت.

□

مؤید پیوستن آنها به یکدیگر است خبری که از او-صلی الله علیه و آله- درباره سبب نزول سوره روایت شده و در آن گفته است: «از پروردگارم چیزی پرسیدم که کاش آن را نمی پرسیدم، گفتم: پروردگارا! ۱۸/ ابراهیم را دوست خود برگزیدی، و با موسی سخن گفتی، و کوه ها را مسخر داوود ساختی که با او تسبیح

ص: ۱۷۷

می کردند، و به فلانی چنان عطا کردی...، پس خدای عز و جل گفت: آیا تو را یتیم نیافتم و در پناهت گرفتم؟! و آیا تو را گم شده نیافتم و به راهت راهنمایی کردم؟! و آیا فقیری نبودی و توانگرت ساختم؟! آیا سینه ات را گشاده و روشن نکردم؟! آیا به تو چیزی ندادم که پیش از تو به هیچ کس نداده بودم، و آن پایانهای سوره بقره است؟! آیا تو را دوست خود برگزیدم چنان که ابراهیم را دوست خود برگزیده بودم؟! و من گفتم: آری چنین است ای پروردگار من». (۱)

سوره الشرح ۱۸/

## [سوره الشرح (۹۴): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ (۱) وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ (۲) الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ (۳) وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ (۴) فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۵) إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا (۶) فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ (۷) وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ (۸)

### معنای واژه ها

۷ [فرغت]

گفته اند که «فراغ» به معنی غم و اندوه است، و به این گفته خدای تعالی استناد کرده اند: «وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنَّ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ» که فارغا به معنی مهموما یا محزونا است، و بنا بر این معنی آن چنین می شود: «پس چون اندوهی به تو رسد، برای پروردگارت بر سرپا بایست».

ص: ۱۷۸

خطاب الاهی به رسولش، بدین گونه آکنده از مهر و محبت، فضیلت فرستاده بر مسلمانان را به یاد ایشان می آورد، و دوستی و احترام او را به دلشان می اندازد، و می گوید:

« أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ - آیا سینه تو را گشاده و روشن نکردیم؟ » محمد بن عبد الله - صلی الله علیه و آله - به بالاترین درجه از کمال رسید که هیچ کس پیش از او به آن نرسیده بود، و برای هیچ کس امکان ندارد که پس از وی به آن برسد، و این همه به فضل و منت و توفیق خدای متعال بود، و بر ما است که میان بزرگداشت آفریده ای به سبب بزرگواری او در نزد خدا، و توصیف او به کمالی که خدا به او بخشیده، و بزرگداشت او از این لحاظ که خدا به این امر کرده و در حدود فرمان خدا است، و میان این که دور از خدا چنین کنیم، تمایز قائل شویم... آیا نمی بینید که چون در نماز برای پیامبر به رسالت او شهادت می دهیم می گوئیم: و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، پس به چه سبب بر آن تأکید می کنیم که او بنده خدا است؟ یکی از سببها آن است که دوستی رسول الله ما را به مبالغه درباره آن بر نیانگیزد و در حق وی چنان گمان نکنیم که ترسایان در حق پسر مریم ۱۸/ - علیهما السلام - کردند.

آیات در سوره و الضحی و این سوره مقام رسول الله را به بالاترین درجات بالا می برد، ولی به صورتی که در عین حال منافی با بدعت غلو و مبالغه ای باشد که امتها درباره صالحان خودشان مرتکب آن شدند، و می بینیم که، با کمال آشکاری

این تعبیر، در میان عموم مسلمانان نظرهایی که دربارهٔ پیامبر اسلام و دیگر اولیای خدا دارند، از شایبه های غلو تهی نیست، و این به سبب بی خبری از آن است که مقامات بلند ایشان ذاتی خودشان نیست، بلکه این مقامات را خدای متعال به ایشان عنایت کرده است، و اگر رحمت خدا شامل حال آنان نمی شد، بشری همچون دیگر افراد بشر بودند.

خدا سینهٔ پیامبر را به ایمان و یقین و رسالت گشود و گسترش داد، حتی او را به تحمل چیزی تا در ساخت که کوه ها از حمل آن بیم داشتند، و چنان شد که توانست با آن اجتماع جاهلی خشن و ستمگر و جفاکار سخت با خلق و خوی پسندیده ای که خداوند متعال با آیهٔ **وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ**، (۱) از آن یاد کرده است، رو به رو شود.

خدا قلب او را در آنچه از زمان که گذشت و در آنچه پس از این خواهد آمد، گسترش داد، و قلب بزرگ او را بر همهٔ زمانها مسلط ساخت، و پیوسته زمان پیش می رود و تطور و تحوّل پیدا می کند، و تا قیام قیامت رسول الله بر آن سروری و رهبری دارد.

خدا سینهٔ رسول خود را با آن گزیدگان از یارانش گسترش داد که حامل رسالت بودند، و در پی او روان شدند، و در مقدمهٔ آنان پسر عمویش امام علی -علیه السلام- جای داشت که منزلت او در برابر رسول الله همچون منزلت هارون نسبت به موسی بود -بنا بر حدیثی متفق علیه- مگر خدا کلیم خویش موسی -علیه السلام- را به برادرش هارون تأیید نکرد، و دعای او را مستجاب نساخت که گفته بود: **رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي... وَاجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِي \* هَارُونَ اَخِي** ؟ [۲]

در آن هنگام که خدا قلب را با ایمان می گشاید و باز می کند، برای پذیرفتن دشواریها و سختیها وسعت پیدا می کند، و قدرت ۱۸/ مقابله با سخت ترین

ص: ۱۸۰

چالشها را به دست می آورد، آیا می دانی چگونه؟ بدان سبب که قلب در آن روز از وساوس شیطانی پاک و از رسوبهای شرک زدوده و از زنجیرهای تقدیس و فریادهای ذاتی دور و از کینه و حسد و پندارها و آرزوها بری می شود، و در آن هنگام دارنده آن به سبکباری و صاحب نشاط و چابکی در حرکت بودن دسترس پیدا می کند، و چنان است که گویی از بندی رسته است، و شاید قرآن به همین اشاره کرده و گفته است:

« وَ وَضَعْنَا عَنكَ وَزْرَكَ - و بار را از تو برداشتیم. » چه وزر بار سنگین است، و وضع بار برداشتن آن است، و کدام باری سنگینتر از دوستی دنیا و ترس از مردم آن و چسبیدن به زمین است؟ و تأییدی از این را در حدیثی نبوی می یابیم که چون از او-صلی الله علیه و آله- پرسیدند که: «یا رسول الله! آیا قلب گشوده می شود؟ گفت: آری، گفتند: یا رسول الله! آیا این گشودگی علامتی دارد که به آن شناخته شود؟ گفت: آری، از خانه فریب دنیا بریدن، و به خانه جاودانی آخرت بازگشتن، و پیش از رسیدن مرگ آماده آن بودن». (۱)

پس اگر شرح صدر-چنان که در این حدیث آمده- با کناره گیری از دنیا صورت اتمام می پذیرد، فرو گذاشتن بار وزر یکی از مظاهر آن خواهد، که تصدیق آن را در گفته خدا در صفت پیامبرش چنین می یابیم: وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ. (۲)

و «اصر» به معنی بار سنگین و به شرک و خرافات تفسیر شده، و نیز یکی از معانی «أغلال» قید و بندهای نفسی است که مانع حرکت کردن می شود.

این همه با وحی تجسم یافته در کتاب کامل می شود، و هر مؤمنی هنگام تلاوت آن چنان که باید، بهره خود را می برد و سینه اش گشوده و بارهای سنگینی که

ص: ۱۸۱

۱-۴) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۰۳.

۲-۵) -الاعراف/۱۵۷.

و تنگی نفس و بازو گشاده نبودن قلب باری بس سنگین است، پشت صاحب آن را خم می کند، و مخصوصا اگر شخص حامل رسالت خدا بر جهانیان باشد، سنگینی آن چندان می شود که هیچ کس تاب تحمل آن را ندارد، مگر آن که خدا سینه او را به ایمان و یقین و توکل کردن بر خودش و همه چیز را به دست او سپردن گشوده باشد، و شعیب - علیه السلام - در آن هنگام که با فساد قومش چالش کرد و گفت: **إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْأِضْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (۱)** چنین بود.

«الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ - که پشت تو را خم کرده بود.» نیز گفته اند که: یعنی چندان سنگین بود که نقیض یعنی صدای تا شدن پشت بر اثر گرانباری شنیده شد.

هنگامی که بنده زندگی خود را خالص به خدا اختصاص می دهد، و از پلیدیها و مصلحتها و شهوتهای دنیا آن را پاک می کند، و از قید و بندهای ماده خلاص می شود، قرین رسالت می شود، و به آن می شنود، و نام او به سبب پراکندن و گداختن آن در بوته اش بلند آوازه می شود، و سید المرسلین چنین بود که خدا او را برای خود برگزید و به همین جهت نام او قرین نام خدا شد، و فرمانبرداری از او دنباله ای از فرمانبرداری خدا، و سخن و سیرت و آداب او جزئی از احکام خدا که گفت: **وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (۲)** خدا بدین گونه نام و یاد او را برتری بخشید، و چنان که می بینی، در هر برآمدن و فرورفتن خورشید مؤذنان با میلیونها حنجره مؤمن، نام او را با احترام بر زبان می آورند.

« وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ - و یاد و نام تو را بلند گردانیدیم.» و یاد رسول در دنیا به تأیید خدا از دینش که از همه دینها برتر است، بلند

مرتبه شده، و نیز به پذیرفتن شفاعتش در آخرت که خدا به آن رضا داده است، و اکنون پس از گذشتن چهارده قرن از فرود آمدن قرآن کریم نام محمد-صلی الله علیه و آله-را مشهورترین نام در عالم، و شخصیت بزرگوار او را بزرگترین دوست میلیونها شخصیت دیگر در جهان می یابیم، و اگر ۱۸/ بنا باشد از بزرگترین شخصیت در تاریخ یاد کنند، او، حتی در نزد غیر مسلمانان، اولین است.

[۵]

از بودن به صورت یتیمی فقیر که دشمنان او را احاطه کرده بودند، به سروری قوم خود رسید، و سپس مؤسس یک امت و آن گاه بالا برنده بنیان بشریت شد، آیا آن کس که همه اینها را برای او صورت داد خدا نبود؟ پس چرا از وحی او نومید شویم، و با اندک آزاری که در راه او می بینیم باز گردیم؟ «فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - پس با دشواری آسانی است.» آسانی با دشواری، به هر جا که رود، ملازم است، زیرا که دشواری خود به خود حامل تخمهای آسانی است، و بدان روی که دشواری حالتی گذرا در زندگی آدمی است، مگر خدا آفریدگانش را برای رحمت کردن بر ایشان نیافرید، و اگر به دشواری و سختی مبتلاشان می سازد برای آزمایش نیست؟ آیا رحمت خدا بر غضب او بیش و پیشی ندارد؟ بنا بر این عسر دوام نمی کند، و دلیل بر این سیرت رسولی است که خدا آن را جاودانی کرده است تا همگان به آن عبرت گیرند، و به تعبیر دیگر: کسی که از سیرت رسول پیروی کند، خطوط پهناوری از زندگی او با این سیرت در سختی و آسانی و در دشواریها و در پایانهای نیکو شباهت پیدا می کند.

پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است: لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ، (۱) پس هر کس در زندگی خود به پیامبر خدا تاسی کند، بر بخشی از غنیمتهای سیره رسول و دستاوردهای آن دست می یابد.

[۶]

در پی یک دشواری دو آسانی وجود دارد: یک آسانی در دنیا و یکی دیگر در آخرت: یسر و آسانی سرچشمه گرفته از رحمت خدا است که همه چیز را

ص: ۱۸۳

فرا می گیرد، و یسری برخاسته از بردباری و استقامت، و بنا بر آن از رحمت خدا است که ویژه مؤمنان است، و به همین سبب آیه تکرار شده است:

«إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا - با دشواری آسانی است.» ۱۸/ گفته اند که: عادت اعراب آن است که اگر از اسم شناخته ای یاد کنند و سپس به تکرار آن پردازند، مقصود خود او است، و اگر به صورت نکره و ناشناخته باشد و تکرار شود، مقصود غیر او است، و آنها دو تا است برای آن که امید را نیرو بخشد و بردباری را نیکوتر برانگیزد.

و به همین سبب در حدیث روایت شده از رسول الله -صلی الله علیه و آله- آمده است که: او شادمان و خوشحال بیرون رفت، و می خندید و می گفت: «یک دشواری به دو آسانی پیروز نمی شود!». (۱)

و شاعر گفته است:

إذا ضاقت بك الأحوال يوما

توسل بآلم نشرح

تجد عسرین مع یسرین

لا تحزن و لا تفرح

اگر روزی وضع بر تو سخت شد\* به «الم نشرح» متوسل شو دو دشواری می بینی با دو آسانی\* نه اندوهناک باش و نه شادمان [۷]

چگونه خدا با یک عسر و دشواری دو یسر و آسانی قرار داده است؟ از راه توکل مؤمن بر پروردگارش و کوشش او در عمل، تا چون از مسئولیتی به مسئولیت دیگر پرداخت، سستی و بریدگی در آن پیدا نشود.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ - پس چون بیاسودی آن گاه بکوش.» گفتند: چون از نماز فارغ شدی، در دعا بکوش، پیش از آن که از جای خود برخیزی، یا این که چون از کارهای دنیا بیاسودی، به عبادت پرداز، یا این که چون در روزت از کارهای خلق فراغت یافتی، در شب به طاعت حق پرداز.

ظاهراً همه این معانی درست است، بدان سبب که کلمه آن را فرا می گیرد،

ص: ۱۸۴



و معنی آن-ظاهرا-آسایش از یک کار و تلاش کردن در کاری تازه، و کار نخستین آسانتر از دومی است، زیرا که در آن تلاش کرده است، و از همین روی تعبیر به صورت «فانصب» آمده است.

بدان سبب چنین است که دل افروخته به شوق رضوان و خرسندی خدا، و عاشق به نزدیک شدن به او، پیوستن ۱۸/ تن خود را به انجام دادن کارهای خوب و صالح مشغول می دارد، و به محض فارغ شدن از یک کار به کاری دیگر می پردازد و درباره آن تلاش می کند تا به آن تحقق بخشد، نفس او از آن در رنج است، بدان سبب که هدفهای بزرگ دارد، و احساس زمان و سرعت دور شدن آن از خودش، و مرگ و سرعت گام برداشتنهای آن به سوی او، و اجلی که یک ساعت رسیدن آن پس و پیش نمی شود، و گور که انتظار او را برای خوابی طولانی می کشد... آری، می گویم که: ژرفای احساس او به همه اینها، خوابگاه او را آشفته می سازد، و آسایش را از او سلب می کند، و او را از لهو و لعب باز می دارد، و به روزه گرفتن از لذات دنیا جز به اندازه نیازش وا می دارد، و به کمترین درجات لذت خرسندش می سازد.

اولیای صالح خدا چنین بوده اند و اکنون نیز چنین اند، پس خوشا بر احوال ایشان، و به همین سبب هنگام فرا رسیدن مرگ حسرت دوری از دوستان و از دست دادن لذتهای دنیا را نمی خورند. هرگز... بلکه از آن اندوهناک کند که با مرگ لذت برخاستن به نماز شب و مناجات کردن با پروردگار بندگان را از کف می دهند، و از این که لذت تشنگی حاصل از روزه داری در برابر خواسته ها را دیگر ندارند.

امام علی-علیه السلام- در خطبه پرهیزگاران، آنان را بدین گونه توصیف کرده است: «و اگر نه این است که زندگی شان را مدتی است که باید گذرانند، جانهاشان یک چشم به هم زدن در کالبد نمی ماند، از شوق رسیدن به پاداش- (در آن جهان)- یا از بیم ماندن و گناه کردن- (در این جهان)- آفریدگار در اندیشه آنان بزرگ بود، پس هر چه جز اوست در دیده هاشان خرد نمود.

بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده اند و در آسایش آن به سر می برند، و دوزخ چنان که آن را دیده اند و در عذابش اندرند. دلهاشان اندوهگین است و

(مردم)- از گزندشان ایمن، تن هاشان نزار، نیازهاشان اندک و پارسا به جان و تن. روزی چند را با شکیبایی به سر بردند که آسایشی دراز مدت را برای شان به دنبال آورد، تجارتی سودمند بود که پروردگارشان برای آنان فراهم کرد. دنیا آنان را خواست و آنان دنیا را نطلبیدند، اسیرشان کرد و به بهای جان، خود را از بند آن خریدند. اما شب هنگام! راست برپایند، و قرآن را جزء جزء با تأمل و درنگ بر زبان دارند، و با خواندن آن اندوهبارند، و در آن اندوه دار وی درد خود را به دست می آرند. و اگر به آیه ای گذشتند که تشویق در آن است، به طمع بیارمند ۱۸/ و جانهاشان چنان از شوق برآید که گویی دیده هاشان بدان نگران است، و اگر آیه ای را خواندند که در آن بیم دادنی است، گوش دلهای خویش بدان نهند، آن سان که پنداری بانگ برآمدن و فرو شدن آتش دوزخ را می شنوند.-(با رکوع)- پشتهای خود را خمانیده اند و-(با سجود)- پیشانیها و پنجه ها و زانوها و کناره های پا را بر زمین گسترانیده، از خدا می خواهند گردنهاشان را بگشاید-(و از آتش رهانشان نماید)-. و اما در روز، دانشمندانند خویشان دار، نیکوکارانند پرهیزگار، ترس آنان را چون تیر پیراسته تراشیده کرده است و نزار، چون کسی بدانها نگرند، پندارد بیمارند، اما آنان را بیماری نیست، و گوید خردهاشان آشفته است-(اما آن پریشانی را سبب دیگری است)-. (۱) و رسول الله نمونه برتر برای این صفات بود، و شبها چندان برای نماز می ایستاد که پاهایش ورم کرد، و از گرسنگی چندان رنج دید که سنگ گرسنگی بر شکم خود بست، و دنیا او را خواست و او از دنیا روی گرداند.

در ایام رسالت محدود خود ساخته های جاهلیت را هر روز ویران می کرد تا به جای آنها کاخ اسلام را بنا کند، و تا از کاری می آسود به کاری پس از آن می پرداخت، و چون خدا دین را به او کامل کرد، به امر مهم خلافت پس از خود پرداخت و علی-علیه السلام- را به امامت پس از خود برگماشت، و این

ص: ۱۸۶

دشوارترین مرحله زندگی او بود، چه با مخالفت گسترده بعضی از اصحاب خود رو به رو شد، ولی با عزم و استقامت به کار برخاست.

به همین سبب است که در تفسیر آیه از امام صادق-علیه السلام- آمده است: «پس چون از پیامبری فراغت یافتی، علی را منصوب کن، و به پروردگارت توجه کن.» (۱)

[۸]

چه چیز است که مؤمنین را به حرکت خود به خودی و نشاط و فعالیت مداوم و پیوسته برمی انگیزد؟ دوستی خدا و میل و توجه داشتن به او است، و هر کس به کسی عاشق و واله باشد، دشواریها در راه رسیدن به او برایش آسان خواهد شد، و کدام دوستی در دل‌های مؤمنان از دوستی خدا بزرگتر است؟ و خدا گفته است: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ، (۲) و به همین سبب ندای ۱۸/ خدا به رسول و به میانجیگری او به مؤمنان چنین رسید:

«وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ - و به پروردگارت باز گرد.» قلب او نزد پروردگارش بود، چشمانش به خواب می رفت ولی دلش خواب نداشت، و چون شب بر او در می آمد، به توجه و توسل به خدا و جهد و کوشش می پرداخت. خوب است به قصه ای که عایشه از قیام شبانه پیامبر نقل کرده، بدان گونه که در روایت امام صادق-علیه السلام- آمده است، گوش کنیم. گفت:

«شب نیمه شعبان بود، و رسول الله-صلی الله علیه و آله- نزد عایشه بود، پس چون شب به نیمه رسید، رسول الله-صلی الله علیه و آله- از فراش برخاست، پس عایشه را آنچه همه زنان را فرا می گیرد (یعنی غیرت و رشک) فرا گرفت و پنداشت که نزد یکی دیگر از زنانش خواهد رفت، پس خود را در روپوش خود پیچید- و سوگند به خدا که نه ابریشم بود و نه کتان و نه پنبه، بلکه تار آن از مو و پود آن از کرک شتر بود- پس به طلب پیامبر در یک یک اطاقهای زنانش پرداخت، و ناگهان در این

ص: ۱۸۷

۱- ۱۱) -تفسیر نور الثقلین/ ج ۵، ص ۶۰۵.

۲- ۱۲) -سوره بقره ۱۶۵.

ضمن دریافت که پیغمبر در حال سجود همچون جامه ای چسبیده به زمین است، و چون به او نزدیک شد، شنید که در سجود چنین می گوید:

«سواد و خیال من به تو سجده کرد، و دلم به تو ایمن آورد، این دو دست من است که با آنها جنایتی بر نفس خود روا نداشته ام، ای بزرگ! که برای هر بزرگی امید به تو است، گناه بزرگ مرا بیامرز، که گناه بزرگ را جز پروردگار بزرگ نمی آمرزد».

سپس سر برداشت و بار دیگر به سجده رفت و عایشه شنید که چنین می گوید:

«پناه می برم به نور وجه تو که آسمانها و زمین به آن روشن است، و تاریکیها در مقابل آن از میان می رود، و امر پیشینیان و پسینیان از ناگهانی بودن خشم و غضب تو، و مبدل شدن عافیت تو، و نابود شدن نعمت تو، اصلاح می پذیرد، خدایا قلبی پرهیزگار و پاکیزه، و از شرک تهی، روزی من فرما، ۱۸/ نه کافر و شقی».

سپس گونه ها بر خاک سود و گفت: «رخساره بر خاک سودم و غلتاندم، و حق من است که به تو سجده کنم». (۱)

ص: ۱۸۸

سورۃ تین

اشاره

ص: ۱۸۹



### فضیلت سوره:

□  
در کتاب «ثواب الاعمال» شیخ صدوق، به اسناد او از ابو عبد الله صادق - علیه السلام - آمده است که او گفت: «هر که «والتین» را در نمازهای واجب و مستحب بخواند، به اندازه ای از بهشت به او داده خواهد شد که خرسند شود».

تفسیر نور الثقلین / ج ۵ ص ۶۰۶ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

هر کس دانسته های خود را در چارچوب علمی محکمی قرار ندهد، از آنها بهره ای نخواهد برد، و قرآن کریم این چارچوب را در اختیار ما قرار می دهد. آیا در این اندیشه افتاده ای که اگر ندانی چه کسی، و از کجا آمده ای، و به کجا خواهی رفت، و چه چیز به کار تو می خورد، و چه چیز برای زیانبخش است، چگونه می توانی از دانسته های خود درباره پیرامونت بهره مند شوی؟ و اگر بیمار و بیماری او را شناسی، دارد به چه درد تو می خورد؟ و سوره تین ما را به بینا شدن نسبت به خود هدایت می کند، و مقدمه ای برای بصیرتهای زندگی و بلکه خلاصه آنها است.

ص: ۱۹۱

**[سوره التین (۹۵): آیات ۱ تا ۸]****اشاره**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ (۱) وَطُورِ سِينِينَ (۲) وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ (۳) لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (۴)  
 ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (۵) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۶) فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ (۷) أَلَيْسَ اللَّهُ  
 بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ (۸)

**معنای واژه ها**

۲[طور سینین]

:گفته اند که: آن کوه طور واقع در سیناء است، و به گفته ای دیگر: هر کوه دارای درخت میوه دار.

۶[ممنون]

:ممنون به معنی: مقطوع و بریده شده است.

«مَنَّهُ السَّيْرُ يَمْنَهُ مَنَّا» یعنی راه رفتن او را خسته و ناتوان کرد، و منین به معنی ضعیف است.

ص: ۱۹۲



و این سوره با سوگندی آغاز می شود که شایسته چارچوب بودن برای این بصیرت است. پس تین و زیتون چیست؟ « وَالتَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ - سوگند به انجیر و زیتون، (یا به دو کوه دارای این دو نام).» تمایز میوه از دیگر انواع غذا و خوراک آسانی خوردن آن بدون لزوم پرداختن به کاری برای آماده کردن آن است: گوشت را، مثلاً، نمی توان خام خورد، و دانه ها را باید برای خوردن به صورت دیگری درآورد و کاری درباره آنها انجام داد، در صورتی که انگور بدون این که عملی در روی آن انجام بگیرد، چیده و خورده می شود. بعضی از گونه های طعام را می توان ذخیره کرد، و برای آدمی متضمن فوایدی است، در صورتی که انواعی از میوه، علاوه بر وجوه تمایزی که به عنوان میوه دارد، ممیزات خوراکی نیز دارد، و آنها را می توان ذخیره کرد و مشتمل بر مواد ضروری بدن است، و از این جمله است انجیر که خوردن آن آسان است و گویی آن را به اندازه دهان ساخته اند و مزه پاکیزه ای همراه با فواید بزرگ دارد، و آن را می توان برای مصرف کردن در هنگام ضرورت خشک کرد، و از رسول الله - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که گفت: «اگر می خواستم از میوه ای سخن بگویم که از بهشت فرود آمده است، ۱۸/ می گفتم همین میوه است که جویدن لازم ندارد، آن را بخورید که بواسیر را از میان می برد و برای درمان نقرس سودمند

نیز چنین است میوهٔ زیتون که بزرگترین فایده را برای تن آدمی دارد، و روغن آن روغن نادری است که به بدن هیچ زیانی نمی‌رساند، و در حدیث به جا مانده از پیغمبر -صلی الله علیه و آله- آمده است که: «زیتون بخورید و از روغن آن بهره مند شوید که از درخت مبارک است». (۲)

[۲]

که آن درخت در پناه کوه پر درختی که با فواید و منظر و پشتیبانی خود زندگی را شیرین می‌سازد، قرار گرفته است، و به همین جهت پس از یاد کرد از خوراک انسان، پروردگار ما از کوه طور یاد کرده و گفته است:

« وَ طُورِ سَيْنٍ -و سوگند به طور سینین.» گفته اند که سینین در لغت سریانی به معنی نیکو و زیباست، و به قولی:

هر کوه پر درخت میوه به نام سینین خوانده می‌شود، (۳) و این گفتهٔ مقاتل و کلبی است.

[۳]

و هر جا بوده باشد، صورت آیه با سوگند خوردن به تین و زیتون از یک سو، و با شهر ایمن از سوی دیگر هماهنگی دارد، که خداوند متعال گفته است:

« وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ -و این شهر آسوده و ایمن.» چه ریشه‌های مدنیت آدمی سه چیز است: خوراک و زمین و صلح و سلام.

پس چون تین و زیتون مثالی برای بهترین خوراک، و طور سینین بهترین نمونهٔ نیکوترین و پربرکت‌ترین زمینها باشد، بلد الامین الگوی بهترین سرزمینها خواهد بود که سرزمین امتیت و صلح و صفا است، و این چارچوب متناسب با محور سوره است ۱۸/ که در آفرینش آدمی با بهترین تقویم و استقامت تجسم یافته است، بدان جهت که تسخیر زندگی برای او، و آماده کردن طعام و زمین و فراهم آوردن امن و امان، و در نتیجه ایجاد وسایل تمدن برای او، بعضی از جنبه‌های نیکویی ساختار برای انسان و

ص: ۱۹۴

۱-۱) -نور الثقلین/ ج ۵، ص ۶۰۷.

۲-۲) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۱۲.

۳-۳) -همان منبع.

زیبایی و کمال بخشش پروردگار نسبت به او خواهد بود.

برای این کلمات تفسیرهای دیگری نیز وجود دارد که منافی با وسعت کلمات قرآن و مرزهای متعدد آنها نیست، چنان که گفته اند: بلد الامین مکه است که خداوند آن را شرف و بزرگی بخشیده، و طور سینین جایی است که در آن جا موسی - علیه السلام - با خدا تکلم کرده است، و اما تین را بیت المقدس یا مسجد الحرام یا مسجد دمشق دانسته اند، و زیتون را کوهی که بیت المقدس بر آن بنا شده است، یا این که محل فرود آمدن کشتی نوح در کوه جودی بوده است.

□  
در روایتی به جا مانده از پیامبر - صلی الله علیه و آله - آمده است که:

«خداوند تبارک و تعالی از هر چیز چهار بر گزیده است... و از شهرها و سرزمینها چهار: پس گفت: وَ التَّيْنِ وَ الزَّيْتُونِ\* وَ طُورِ سَيْنِينَ\* وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ وَ تین مدینه است، و زیتون بیت المقدس، و طور سینین کوفه، و هذا البلد مکه». (۱)

[۴]

سوگند به آن دیار مقدس. و سوگند به آن نعمتها که تمدن بشر را می سازد، که انسان به نیکوترین وضع و ساختمان و استقامت آفریده شده است.

« لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ - هر آینه آفریدیم انسان را در بهترین قوام و استقامت. » قدرت خدا در ساختن جسد آدمی، از استقامت قامت آدمی تا سلسله اعصاب و قدرتهای مخ و نرمی جسم و توانایی سازگاری آن با اوضاع و احوال گوناگون او تجلی پیدا می کند و این همه دلیل بر آن است که خداوند متعال او را برای اجرای نقشی بزرگتر از نقش زندگی و سازندگی آفریده است، تنها یک فرد در حال رشد و تکامل نیست، بلکه آفریده ای مکرم و بزرگوار است که خداوند متعال موجودات زنده و گیاهان و طبیعت را مسخر او ساخته، و بنا بر این نقش ۱۸/ حقیقی او در جسم وی نیست بلکه در روح او جای دارد، و در این درخشش مبارک نور مشیتی است که تنها به انسان بخشیده شده، و در این پاره نور خرد و دانش و شناختی جای

ص: ۱۹۵

دارد که انسان در میان دیگر آفریدگان به آن ممتاز شده است.

این معنی چیزی است که با سیاق سوره سازگار است، و بنا بر این قوام نیکویی که خدا به آدمی عنایت فرموده، تنها تقویم جسد او نیست، بدان سبب که این تقویم مقدمه برای چیزی مهمتر است که همان قوام روان او است، و بدان روی که مؤمن و کافر در آن با یکدیگر شریکند، دیگر باز گرداندن کفار به تنهایی به اسفل سافلین معنایی ندارد.

انسان برای آن آفریده شده است که مهمان پروردگار خویش در باغهای جاودانی بوده باشد، و بر نشیمنگاه راستین در نزد ملیک و مالکی مقتدر بنشیند، و همچون پروردگار بزرگ خود به چیزی بگوید: باش، پس باشد، و در خط آن انسانی قرار گیرد که به سوی پروردگار خود عروج می کند و با آن فاصله ای همچون فاصله دو کمان یا کمتر پیدا کند (قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى).

[۵]

ولی این فرصت مبارک که به او عنایت شده، چون مورد استفاده قرار نگیرد، کاملاً بر عکس می شود، و شخص همچون بالا رونده از کوه بزرگی خواهد بود که چون قدمش بلغزد و به ژرفنای دره سرازیر می شود.

« تُمْ رَدَدْنَا أَسْفَلَ سَافِلِينَ - سپس او را به پست ترین پستیها باز گردانیدیم. » به کجا؟ به جهنم که بد جای بازگشتنی است، و در آن جا آرزوی آن می کند که کاش خاک می بود.

[۶]

حال که آدمی با نیکوترین اندازه آفریده شده، آیا روا است که خود را واگذارد که قضا و قدر او را به هر جا که می خواهد ببرد؟ هرگز!... چه این به پست ترین پستیها می انجامد، و ناگزیر باید فهم و فعالیت وجود داشته باشد تا شخص به این درک اسفل سقوط نکند، و مثل او در این باره همچون مثل کسی است که بر قلّه کوهی بسیار بلند قرار گرفته است و ناگهان گرفتار طوفان باد شدیدی می شود که اگر تمام هوش و اراده و نیروی خود را به کار نگیرد، به عمق دره فرو خواهد افتاد.

ص: ۱۹۶

چنین است که خداوند متعال به دنبال آیه فقط کسانی را مستثنی کرده است که ایمان آورده و به انجام دادن کارهای نیکو پرداخته اند، و اینان کسانی هستند که در قله ای که خداوند ایشان را قرار داده است باقی خواهند ماند.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ» - مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو و شایسته کردند که بی منتی مزد خود را دریافت خواهند داشت. [۷]

هیچ جانوری به اندازه آدمی نیازمند آن نیست که به امور زندگی او توجه شود. کودکی که بدون چنین توجهی شایسته احتمال بقای او کاهش می یابد، در مدتی دراز متکی به عنایت و توجه پدر و مادر خویش است، و به همین گونه انسان و سایر دفاعی کافی برای جلوگیری از خطرها ندارد، در صورتی که هر جانوری از داشتن وسایل دفاع کافی برخوردار است، ولی در انسان این امر به هوش و خرد او سپرده شده، و این همه نشانه آن است که آدمی آفریده ای اجتماعی و متمدن است و برای بقا و تکامل خود به نظام نیازمند است.

«فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ» - پس چه چیز پس از این تو را به تکذیب دین برمی انگیزد؟ «چه چیز تو را، ای انسان، بر آن می دارد که منکر مکافات شوی؟ و بدون داشتن ایمان این امکان وجود ندارد که آدمی در قله آفریدگان که خدایش او را در آن جا قرار داده است باقی بماند، به همان گونه که بدون ایمان داشتن به پاداش و جزا، ملتزم بودن به دین (شریعت) هیچ معنایی ندارد، در صورتی که دین یک ضرورت عقلی است که آدمی به آن رهبری می شود، مگر نه این است که انسان اجتماعی آفریده شده و بنا بر این به نظام و قانونی نیاز دارد، و بهترین نظام آن است که از طرف آفریدگار آدمی به او وحی شود، در انسان فرصت تکامل روحی و نزدیک شدن به خدا وجود دارد، و به همین سبب نیازمند به فرستادگان و رسالت‌هایی است که عملی شدن این فرصتها را برای او فراهم آورند. و از سوی دیگر: آیا مشاهده نمی کنید که چگونه آدمی، در صورتی که رادع و مانعی در برابر خود نداشته

باشد، به انتها درجه وحشیت و تباهی سقوط می کند، و هوشمندی و توانایی خود را در راه هلاک خویش به کار می اندازد، آیا نمی بینید که چگونه فساد و تباهی در خشکی و دریا گسترش یافته است؟ آیا خبر جنگهای جهانی به گوش شما نرسیده، و از این با خبر نشده اید که این آدمیزاد چه وسیله هایی برای هلاک کردن خویشتن و دیگران فراهم آورده است؟! این همه گواه بر آن است که این موجود بزرگ جز با یک نظام الاهی بزرگ نمی تواند تکامل پیدا کند... بدون دین، همچون کشتی کوه پیکری بدون ناخدا، و هواپیمای بسیار بزرگی بی راننده است، و معلوم است که در دریا و آسمان پیکران چه سرنوشتی خواهد داشت! [۸]

□  
اگر کیفر و پاداش موعود نبود، آفرینش آدمی کاری بیهوده یا حتی ظلمی به شمار می رفت، سبحان الله! پس چگونه می تواند در نزد خدا کسی که به اسفل سافلین نزول می کند و سبب گسترش تباهی در زمین می شود، با کسی برابر باشد که به اوج نیکی و نیکوکاری صعود می کند؟ آیات خدا در آفریدگانش ما را به آن رهبری می کند که پروردگار ما بهترین داور در میان داوران است، و این خود گواه بر آن است که خدا برای این انسان پاداشی مقرر داشته است که در روز جزا به او خواهد رسید.

□  
« أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ □ - آیا خدا استوارترین داور و حاکم در میان داوران نیست؟ » در حدیث از قتاده روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول الله - صلی الله علیه و آله - این سوره را به پایان رسانید، گفت: «چرا. و من بر این از گواهانم». (۱)

ص: ۱۹۸

سورۂ علق

اشاره

ص: ۱۹۹





### فضیلت سوره:

□  
از ابو عبد الله الصادق-علیه السلام-روایت شده است که گفت: «هر که در شب یا روز خود سورهٔ «اقراً باسم ربك» را بخواند و در همان روز یا شب بمیرد، شهید مرده است، و خدا او را همچون شهید به محشر می آورد، و او را همچون شهید زنده می کند، و همچون کسی است که در راه خدا همراه با رسول الله-صلی الله علیه و آله-شمشیر زده باشد».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵ ص ۶۰۸/۱۸

### زمینه کلی سوره

در نفس آدمی کبر و نخوتی نهفته است که احساس ثروتمندی آن را تیز می کند، و احساس نیازمندی آن را از میان می برد، و اگر آدمی از این درد بی درمان آگاه نشود، نعمتهای خدا جز سرکشی برای او حاصلی نخواهد داشت، و سرکشی مرکب راهوار هلاکت است.

اما اگر آدمی این را بداند، و از آن آگاه باشد که نادان و فقیر و مسکین و

ص: ۲۰۱

مستکینی بیش نیست، و این که خدا است که با قلم به او چیز می آموزد، و هنگامی که می خواند صاحب کرامت و بزرگواری خدا است، و شایسته ستایش و کبریا او است نه این متعلمی که با علم خود سر به طغیان برداشته است، و نیز باید از این امر آگاه باشد که مال نعمتی خدا داد است و ناگزیر در برابر آن باید سپاسگزار باشد نه این که مال سبب سرکشی شود و با آن در برابر حق ایستادگی کند، و نیز چنین است جاه و مقام و خانواده و دیگر قدرتهای مجازی.

اگر این را بداند، نفس و جان او آرام و اطمینان پیدا می کند، بلکه توانایی آن را به دست می آورد که به اذن خدا کبر و غرور ذاتی خویش را درمان کند، و هر چه نعمتهای پروردگارش افزونتر شود، سپاسگزاری او از خدا و فروتنی او نسبت به بندگان خدا بیشتر خواهد شد، و با گشاده دستی بیشتر به دادن حقوق خدا به مستحقان آن خواهد پرداخت.

محور سوره علق درمان سرکشی آدمی است در آن هنگام که نعمت دانش یا جاه و مال به او عطا شده است، و این معالجه با تعبد و بندگی خدا صورت پذیر می شود، و بدین گونه سوره با فرمان به سجود خاتمه پیدا می کند که معراج آدمی به سوی پروردگار خویش است.

سوره العلق / ۱۸

### [سوره العلق (۹۶): آیات ۱ تا ۱۹]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ (۱) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ (۲) اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ (۳) الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ (۴) عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ (۵) كَلَّا- إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ (۶) أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْجَلٍ (۷) إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْرُجْعَىٰ (۸) أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ (۹) عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ (۱۰) أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ (۱۱) أَوْ أَمَرَ بِالْتَّقْوَىٰ (۱۲) أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّىٰ (۱۳) أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ (۱۴) كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنَسِفَعَنَّ بِالنَّاصِيَةِ (۱۵) نَاصِيَةٍ يَمَسُّهَا كَافِرٌ (۱۶) فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ (۱۷) سَدِّعُ الزَّبَانِيَةَ (۱۸) كَلَّا- لَا تَطَعُهُ وَ أُسْجِدْ وَ اقْتَرِبْ (۱۹)

ص: ۲۰۲

رسیدن این سوره نخستین باری نبود که وحی در مکه نازل می شد، بلکه بازپسین بار و بزرگترین آنها بود که بانگ نزول وحی در کوه های مکه شنیده می شد، و جبرئیل با نوری بر پیامبر اسلام نازل شد که در طول زمان پرتو افشانی می کند.

□  
محَمَّد پیامبر اسلام -صلی الله علیه و آله- چهره خود را در برابر آسمان به این سو و آن سو می گرداند و چشم به راه ساعت رهایی بزرگ بود، این را می دانست که فرستاده خدا است، ولی می خواست بداند که چه وقت وحی بر او نازل می شود و به او فرمان می رسد که حق را آشکار کند؟ با شوقی عظیم در جستجوی این لحظه بود.

کعبه از او می خواست که آن را از سنگهای سختی که در میانش گرفته بودند و آشکارا به جای خدا مورد پرستش قرار داشتند، رهایی بخشد، از او بدان سبب یاری می خواست که این خانه را از صورت خانه خدایی که برای همه مردمان بنا شده بود بیرون آورده بودند، و عنوان نشانی از پایتخت گردنکشان قریش پیدا

کرده بود که به نام آن سروری ستمگرانه خویش را بر جزیره العرب تحمیل کرده بودند.

انسانیت گرفتار عذاب شده در اطراف و اکناف جزیره با پایان یافتن صبرش چشم به راه آن بود که وی به کشتن دختران بی گناه پایان دهد، و از کشته شدن کودکان جلوگیری به عمل آورد، و مانع هتک حقوق مردم شود، و رواج زنا را از جامعه ای براندازد که در آن به هر سو نظر می شد، فقر و مسکنت و عقب ماندگی همچون نشانه های بارزی از اجتماع به چشم می خورد.

ولی فرهنگی که فراهم آمده از توده ای اسطوره ها و خرافات بود، در خدمت گردنکشان و منتعمان قرار داشت، و وسیله ای برای برانگیختن تعصبات قبیله ای و افتخارات دروغین به شمار می رفت، و افزاری برای روشن کردن آتش کینه های کهن بود، و پیوندهای اقتصادی به صورت مجموعه ای از قید و بندها برای جلوگیری از فعالیت انسان در آمده و بر اساس ستم و قهر و غلبه و اختلاف طبقاتی متکی بود.

اوضاع در بیرون جزیره نیز به هیچ وجه بهتر از این نبود که تحریف و نفاق پیروان موسی و عیسی -علیهما السلام- را به دورترین حدود گمراهی رسانیده بود.

برای رهانیدن انسانی که در منجلا ب نادانی و پس ماندگی غوطه ور بود، فرهنگ و ادبی ربّانی ضرورت داشت، و خداوند متعال بزرگترین فرشتگان خود روح القدس را برانگیخت تا برگزیده او محمد را به این ادب مؤدب سازد، و جبریل را به رساندن وحی الهی به سوی او روانه کرد.

و اینک پاره ای از آنچه امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه آورده است:

«و گواهی که محمد بنده او و پیامبر او است. او را بفرستاد با دینی آشکار و نشانه هایی پدیدار و قرآنی نبشته در علم پروردگار، که نوری است رخشان، و چراغی است فروزان و دستورهایش روشن و عیان، تا گرد دو دلی از دلها بزداید، و با حجت و دلیل ملزم فرماید، نشانه هایش بینند و بیش نستیزند، و بترسند و از گناه پرهیزند. و این هنگامی بود که مردمان به بلاها گرفتار بودند، و ریشه های دین

سست و ناستوار، و پایه های ایمان ناپایدار. پندار با حقیقت به هم آمیخته، همه کارها درهم ریخته. بر و نشو کار دشوار، درآمد نگاهش ناپایدار، چراغ هدایت بی نور، دیده حقیقت بینی کور، همگی به خدا نافرمان، فرمانبر و یاور شیطان، از ایمان روگردان. پایه های دین ویران، شریعت بی نام و نشان، راههای پوشیده و ناآبادان. دیو را فرمان بردند، و به راه او رفتند و چون گله که به آبشخور رود پی او گرفتند. ۱۸/ تخم دوستیش در دل کاشتند، و بیرق او را برافراشتند حالی که فتنه چون شتری مست آنان را به پی می سپرد و پایمال می کرد و ناخن تیز بدانها در می آورد، و آنان در چار موج فتنه سرگردان بودند، در مانده و نادان، و فریفته مکر شیطان. در خانه امن کردگار با ساکنانی تبهکار و بد کردار، خوابشان در شب بیداری و سرمه دیده شان اشک جاری، در سرزمین عالم آن دم از گفت بسته، دجال به عزت در صدر نشسته»، (۱) و گفت: «همانا خدا محمد را برانگیخت، تا مردمان را بترساند، و فرمان خدا را چنان که باید برساند. آن هنگام شما ای مردم عرب! بدترین آیین را برگزیده بودید، و در بدترین سرای خزیده. منزلگاهتان سنگستانهای ناهموار، همنشینتان گرزها مارهای زهردار. آبتان تیره و ناگوار، خوراکتان گلو آزار، خون یکدیگر را ریزان، از خویشاوند بریده و گریزان. بتها تن همه جا بر پا، پای تا سر آلوده به خطای»، (۲) و گفت: «او را هنگامی فرستاد که: پیامبران نبودند، و مردمان در خوابی دراز می غنودند، اسب فتنه در جولان، کارها پریشان، آتش جنگها فروزان، جهان تیره، فریب دنیا بر همه چیره، باغ آن افسرده، برگ آن زرد و پژمرده، از میوه اش نومید، آبش در دل زمین ناپدید، نشانه های رستگاری ناپیدا، علامتهای گمراهی هویدا، دنیا با مردم خود ناخوشروی، و با خواهنده خود ترش ابروی، بارش محنت و آزار، خوردنی آن مردار، درونش بیم، برونش تیغ مرگبار». (۳)

و گفت (ع) در بعثت پیامبر (ص): «او را برانگیخت، در حالی که مردم

ص: ۲۰۵

۱-۱) - نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، خطبه ۲.

۲-۲) - همان منبع، خطبه ۲۶.

۳-۳) - همان منبع، خطبه ۸۹.

سرگردان بودند، و بیراهه فتنه را می پیمودند. هوا و هوسشان سرگشته ساخته، بزرگی خواهیشان به فرودستی انداخته. از نادانی جاهلیت خوار، سرگردان و در کار ناستوار، به بلای نادانی گرفتار. او که درود خدا بر وی باد، خیرخواهی را به نهایت رساند، به راه راست رفت، و از طریق حکمت و موعظه نیکو مردم را به خدا خواند. (۱)

□  
محمد-صلی الله علیه و آله- در آن شک نکرد که این وحی است که به او می رسد، بدان سبب که خدا ۱۸/ کسی را که در وحی او شک کند، به فرستادگی اختیار نمی کند: ابراهیم-علیه السلام- در آن شک نکرد که رؤیای او حق است و به کشتن پسرش مبادرت کرد، و موسی-علیه السلام- در این شک نکرد که آن کس که نزدیک درخت با او سخن می گوید خدا است، و به همین سبب با تمام اندامهای خود به خواندن او پرداخت، و مریم در آن شک نکرد که خدا پسر پاکیزه ای به او عطا کرده است، به همان گونه که عیسی بن مریم-علیهما السلام- در آن شک نکرد که بنده و فرستاده خدا به سوی بنی اسرائیل است، پس آیا این معقول است که خاتم پیامبران که شریفترین و بزرگترین آنان است در این شک کند؟! نور خورشید دلیل آن است، و نور علم دلیل علم، و اطمینان یقین گواهی راستگو بر آن، و وحی آشکاری و وضوحی بیش از خورشید، و نوری بیش از علم، و آرامش و اطمینانی بیش از یقین دارد.

آیا وحی از خدا و خدا گواه بر آن نیست، پس چگونه ممکن است فرستاده خدا در آن شک کند؟ آیا خدا توانایی آن ندارد که به فرستاده خود چیزی برای رسیدن او به یقین نشان دهد، یا کسی را بر مردمان مبعوث کند که شکی در وحی نداشته باشد؟ البته که دارد.

برای من این امکان وجود ندارد که به روایاتی در پیرامون رسول باور کنم

ص: ۲۰۶

که بنا بر آنها پس از نزول وحی به خدیجه گفت: ای خدیجه! مرا چه می شود، و خبر وحی را به او رساند، و گفت: بر نفس خود بیمناکم، پس خدیجه به او گفت:

هرگز... مژده می دهم تو را که خدا هرگز اندوهناکت نخواهد کرد، تویی که صلۀ رحم می کنی، و راست می گویی، و همگان را تحمل می کنی و به پذیرایی از مهمان می پردازی و در سختیهای روزگار به کمک دیگران می پردازی.

آری. من نمی توانم این نصها را که مخالف با ظاهر قرآن است بپذیرم و وسیله ای برای خاورشناسان برای ایستادن در مقابل رسول اسلام است، و اعتقاد من آن است که پیامبر اسلام بی صبرانه چشم به راه رسیدن وحی بود، و چون جبریل بر او نازل شد، خدا راستی حادثه را به او شناساند و گفت:

« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ - بخوان به نام پروردگارت که آفرید. » و خواند: بِاسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، و این آغاز رسالت است، و هر چند فاتحه الکتاب، ۱۸/ بنا بر آنچه خداوند در صورت نهایی قرآن مقرر فرموده بود، آغاز این کتاب آسمانی شد، پنج آیه سوره علق آغاز تنزیل به شمار می رود. و این نکته شناخته است که میان آنچه خدا در شب قدر به یکباره تمام قرآن را نازل کرد، و صورتی که به شکل تدریجی قرآن در ظرف مدت بیست و سه سال دعوت رسول الله -صلی الله علیه و آله- بر پیامبر اسلام نازل شد، تفاوتی وجود دارد.

به همین سبب در حدیث آمده است از امام جعفر صادق -علیه السلام- که گفت: نخستین چیزی که بر رسول الله نازل شد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ بوده و آخرین آن إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ . (۱)

شاید وحی برای بشریت عهدی از قرائت را آغاز کرده است که پس از زمان پیغمبر -صلی الله علیه و آله- به صورت فعلی ملازم با انسان و علی رغم وجود پدیده کتابت از صدها سال پیش از اسلام سابقه داشته است، ولی با اسلام به صورتی گسترش پیدا کرد که اکنون نشانه و علامت آشکار انسان شده است.

ص: ۲۰۷

خواندن وضوحی بیشتر از شنیدن دارد، زیرا که سبب ایجاد عمل متقابلی است میان انسان و نصیبی که بر وی خوانده می شود که بسیار بیشتر از گوش دادن محض به آن است، و شاید کتاب پروردگار ما به همین جهت به نام قرآن خوانده شده است.

ولی قرائت به صورت کلی مطلوب نیست، بلکه در مورد آنچه به نام خدا آغاز می شود چنین است، برای چه؟ چرا که نام خدا هدف از خواندن را محدود و معین می کند. این خواندن برای دست یافتن به برتری بر مردمان و در خدمت گردنکشان بودن و گمراه کردن مردمان ساده لوح نیست، بلکه برای تزکیه نفس و خدمت کردن به ایشان و هدایت همگان صورت می گیرد.

در آن هنگام که علم- و وسیله آن قرائت- به نام خدا باشد، پادشاهان را خواهی دید که بر در خانه های علما و دانشمندان صف کشیده اند و مردمان در پیرامون ایشان گرد آمده اند، و پادشاهان ایشان را در مبارزه های خود بر ضد نعمت پرستان و مستکبران سرپرستی می کنند.

[۲]

و خدا آدمی را از علقه، یعنی از خونی بسته، آفرید و پیش از آن او را به صورت آبی پست آفریده بود و سپس چندان بزرگش داشت که بر بیشتر آفریده های او برتری یافت. چه انتقال و تفاوت عظیمی میان حالت همچون خون بسته و میان انسانی وجود دارد که استوار بر روی گامهای خویش پیش می رود؟! هر کس اندکی از آفرینش آدمی و آیات بزرگی که خدا در جان و تن او قرار داده است آگاه باشد، ناگزیر از این انتقال عظیم مبهوت خواهد شد، آیا چنین نیست؟ ولی اکنون انتقال بزرگتری چشم به راه او است، که این بار لازم است انتقال با عزم و اراده خود انسان و رحمتی از پروردگار او صورت پذیر شود. و آن انتقال تمدنی از حالت انسان بی سواد به حالت انسانی است که به نام پروردگار خویش می خواند، و شاید آیه بدین سبب آمده باشد که ما را به یاد اصل آفرینش انسان بیاندازد.

« خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ - آدمی را از خون بسته آفرید. » هر کس در قدرت انسان برای عروج به پایگاههای بلند شک داشته باشد،

ص: ۲۰۸



باید به این نعمت خدا نظر کند که چگونه او را از خونی بسته آفرید، و بداند که خدا بر آن توانایی دارد که به مدد علم و هدایت به صورتی دیگر بیافریند.

[۳]

بیاید تا در ابعاد قرائت و خواندن بیندیشیم: چگونه خدا به انسان نوشتن را آفرید تا بتواند آزمایشهای خویش را از نسلی به نسل دیگر انتقال دهد، و این آزمایشها و آزموده ها چندان انبوه و متراکم شد که اکنون به صورت سیلی جهنده درآمده است که گذرگاههای علمی آن، با وجود گستردگی آنها، نمی تواند همه آنها را در خود جای دهد. آیا می دانید که اگر آدمی از نوشتن آگاهی نداشت، به صورت فردی از چهارپایان و بوزینگان در می آمد؟ سبحان الله! آیا می بینید که با این همه پیوسته کفران نعمت خدا می کنیم، بلکه هر چه نعمت بشر افزایش بیشتر پیدا می کند، کفر و طغیان بیشتر می شود؟ پس برای آن که علم سبب سرکشی و وسیله ای برای تبهکاری و ستمگری نشود، پروردگار توانا این مطلب را به یاد ما می آورد که هر چه افقهای علم آدمی گسترده تر می شود، بر او لازم می آید که سپاسگزار پروردگار خویش باشد، و به این اعتراف کند که پروردگارش ۱۸/ بزرگوارتر است، زیرا که نوشتن با قلم را به آدمی آموخت، و اگر پروردگارش این موهبت را به او نمی بخشید، هیچ نبود.

«إِقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ - بخوان و پروردگارت کریمتر است.» چنان که می گوئیم: بخور و شکر خدا کن، یا شکبیا شو و پروردگارت کریم است، به نظر من، در این جا نیز خدا به یاد ما می آورد که او اکرم است، و هر صفت پسندیده از او است، پس او آن بخشنده ای است که موهبت قلم را به آدمی ارزانی داشت، و او آن برتری است که هیچ کس به مدارج کمال و علم جز به یاری او نتواند رسید.

[۴]

از نشانه های کرم او یکی این است که به وسیله قلم آدمی را صاحب علم و دانش کرد، پس قلم چیزی جز وسیله نیست. آیا اگر بنا بود که دیوار چیزی بیاموزد آیا می توانست چنین شود؟ آیا بدان سبب نیست که دیوار برای آموختن اهلیت ندارد؟ به همین گونه هر چه آدمی در میدانهای علم و دانش پیشتر رود، لازم

ص: ۲۰۹

است که خشوع و تواضع او در برابر پروردگارش افزونتر شود، و همچون فرعونهای مال و ثروت نباشد که در زمین به سرکشی و فساد مشغول اند.

«الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ - آن که با قلم علم را (به ما) آموخت.» [۵]

«عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَم - به آدمی چیزی را آموخت که نمی دانست.» در حدیثی به جا مانده از امام صادق-علیه السلام- چنین آمده است:

«نسبت به کسانی که به ایشان علم می آموزید متواضع باشید، و در برابر کسانی که از ایشان علم می آموزید فروتنی کنید، و از علمای گردنکش و جبار نباشید که باطل شما حقتان را از میان ببرد.» (۱)

برقی از امیر المؤمنین-علیه السلام- روایت کرده است که گفت:

«عیسی بن مریم-علیه السلام- گفت: ای گروه حواریان! از شما می خواهم که حاجتی از من را برآورده سازید، گفتند: ۱۸/ حاجت روا خواهد شد، ای روح خدا! پس به پا خاست و پاهای ایشان را شست، گفتند: ای روح خدا! ما برای این کار شایسته ترین کس برای خدمت شخص عالم است، بدین گونه نسبت به شما فروتنی کردم که پس از من همچون من در برابر مردمان تواضع کنید، سپس عیسی-علیه السلام- گفت: با تواضع حکمت و فرزاندگی مایه آبادانی می شود، و به همین سبب است که کشت و کار در در دشت صورت می گیرد نه بر کوه.» (۲)

[۶]

مشکل آدمی در آن است که گنجایش نعمتهای خدا را ندارد، پس به سبب آنها طغیان می کند و خود را و دیگران را با خود به هلاکت می رساند. آیا نمی دانی که اگر یک بمب اتمی به کسی داده شود که از کار کردن با آن آگاهی لازم ندارد، به سبب آن به گردنکشی می پردازد، آیا این بر خیر او است یا شری در آن برای وی نهفته است؟

ص: ۲۱۰

---

۱-۶) - اصول کافی، ج ۱ ص ۳۶.

۲-۷) - همان منبع، ص ۳۷.

« کلاً-هرگز.» انسان بنا بر طبع خود گنجایش دریافت این حقیقت را ندارد که علم از جانب خدا است و بر او لازم است که با داشتن علم سر به طغیان بلند نکند، یا این که مال از آن پروردگارت و می بایستی در آن چنان تصرف کند که صاحب مال دستور داده است.

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ - هر آینه آدمی طغیان می کند. » [۷]

چه وقت طغیان می کند؟ آن گاه که احساس ثروتمندی بر او عارض می شود.

« أَنْ رَأَاهُ اسْتَيْغَىٰ - از این که خود را بی نیاز می بیند.» یعنی می بیند که نفس او مستغنی شده است، در زبان عربی دو ضمیر متصل به یک مرجع باز نمی گردد، پس گفته نمی شود: ضربه، نظرتی، بلکه می گویند: ضربه و نظرت نفسی، مگر در افعال قلوب که متعدی به دو مفعول می شود مثل حسب، که می گویند: (حسبتی) و خدای تعالی گفت: «أرأيتك» که رأی در این جا به معنی نگاه کردن به چشم نیست که ۱۸/ یک عمل اندامی است، بلکه به معنی نگاه کردن با قلب است.

سیاق آیه ما را به آن هدایت می کند که یک خطای علمی از انسان سر می زند و چنان گمان می کند که بی نیاز شده است، و در این مورد دو احتمال وجود دارد:

اول: آن که خود را به آن اندازه علمی که به دست آورده، بی نیاز شمارد و در گروه علمای بد قرار گیرد که خدا درباره ایشان گفته است: «لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَفْرَحُونَ بِمَا آتَوْا وَيُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا، فَلَا تَحْسِبَنَّ لَهُمْ بِمَفَازِهِ مِنَ الْعَذَابِ...» - پس گمان مبر در حق کسانی که به آنچه کرده اند شادی می کنند و چنان دوست دارند که برای کار نکرده مورد ستایش قرار گیرند، که از عذاب برهند. (۱) و این

ص: ۲۱۱

هماهنگ است با آن گفته خداوند متعال که: **أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى عِبْدًا إِذَا صَلَّى** که این از اوصاف علمای بد و نیمه روشنفکرانی است که متصدی امور دینی هستند و امر و نهی می کنند برخاسته از هوای نفسانی ایشان است، و حدیث به جا مانده از امام علی -علیه السلام- اشاره به همین تأویل است که، روز عیدی مردمانی را مشغول نماز دید و گفت: «ای مردم! ما پیامبر خدا در چنین روزی دیدیم که هیچ کس پیش از عید نماز نمی خواند یا پیامبر گفت»، پس مردی گفت: ای امیر المؤمنین! آیا نهی نمی کنی که پیش از بیرون آمدن امام نماز بگذارند؟ پس گفت:

«نمی خواهم بنده ای را که نماز می خواند نهی کنم، ولی با مردمان از چیزی سخن می گویم که از پیامبر گواه آن یا گفته او بوده ام». (۱)

بنا بر این بر علمای دین شایسته نیست که در کار دین افراط کنند، و در امری که ارتباطی به بدعتهای آشکار در میان امت ندارد، کسی را، نادانسته، از عمل صالح بازدارند، و این کاری است که بعضی از متصدیان امور دینی امروز مرتکب آن می شوند، و از اعتمادی که مردمان به ایشان دارند بهره برداری نادرست می کنند، و مردمان را از آن باز می دارند که در مؤسسات خیریه ای که زیر نفوذ ایشان نیست شرکت کنند، یا با خط سیری که صاحبان این گونه مؤسسات دارند به مخالفت بر می خیزند.

دوم: این که گمان کند که با آنچه خدا به او بخشیده بی نیاز شده است، و چنان پندارد که مال همه چیز ۱۸/ در زندگی او است، و بدین جهت هیچ توجه و اعتنایی به کمبودها و نقاط ضعف خود در ناحیه دینی یا علمی یا اخلاقی یا اجتماعی نداشته باشد، و چنان خود را در گوشه مال جمع کند که همه پیوندهای خویش را یا اهل خانه و خویشاوندان به تباهی بکشد، و با آنان با روح استکباری برخورد کند.

چرا؟ بدان جهت که مالک مقداری مال است. هرگز چنین چیزی درست نیست... مال و ثروت یکی از فرصتهای زندگی است، پس چرا باید به خاطر آن

ص: ۲۱۲

دیگر بعدهای زندگی ضایع شود؟ آیا اگر ثروت داشته باشی، از خوردن و خفتن و سایر ضروریات زندگی خودداری می کنی؟ نه چنین است، بلکه به همه آنها توجه داری و آنها را انجام می دهی، بدان سبب که هر یک از آنها فرصتی از فرصتهای زندگی تو است. پس چرا خویشان را در زندان طغیان محبوس می کنی، و از خانواده ات و خویشانت و دیگر افراد بشر دور می سازی، و خود را از بهره مند شدن از لذت علم و جمال ادب و شکوه اخلاق، و حتی از کمالات دین محروم نگاه می داری؟! این آیه تأویل درباره ابو جهل شده است که با مال خود طغیان کرد، و در آن می کوشید تا رسول الله را از نمازش باز دارد، و معروف است که ابو جهل یکی از آن مترفان و متنعمان بوده است، و هر زمانی را طاغیانی است، و چه بسیار اتفاق افتاده که پلیس نظامهای فاسد در هنگام نماز محل نمازگزار را در معرض حمله قرار داده، و چه بسیار مؤمنان را به خاک و خون کشیده، و رواقهای مساجد را با خون صالحان و پاکیزگان رنگین کرده است.

[۸]

اگر مالی یا علمی یا آبرویی داری بسیار خوب است، ولی تو برای آن آفریده شده ای که زمین را آباد کنی، و آنچه را در که در آن است برای مصلحت خود مسخر سازی، و سپس در ضمن این گونه کارها از لحاظ روحی تکامل پیدا کنی، ولی اگر به آنچه داری بس کنی و به آن شادمان شوی، و بهره خود را در سرای دیگر از یاد ببری، این نقصی در وجود تو است، بدان سبب که تو را از خیراتی که برایت آماده شده محروم می سازد.

پرسشی که پیش می آید چنین است: چگونه آدمی از احساس بی نیاز بودن می تواند خلاص شود؟ مگر قلب آدمی تنگ و سینه او نیز چنین نیست، و مگر چنان نیست که آدمی بی صبر و ناشکیبا آفریده شده: چون دیناری به چنگ آورد، از شادی به پرواز در می آید، و چون آن را از کف بدهد خشم و غضب او را فرا می گیرد! هنگامی انسان توازن خود را باز می یابد که آخرت را به خاطر بیاورد و به نعمتهای آن توجه پیدا کند که قابل مقایسه با آنچه در دنیا است نیست، و نیز به عذاب بزرگی که در آخرت برای گروهی از مردمان آماده است، در این هنگام

ص: ۲۱۳

است که دنیا و آنچه در آن است در چشم وی کوچک می شود، و به همین سبب ۱۸/ اسلام به ما فرمان داده است که در هنگام هجوم سختیها و دشواریها به دیدار گورستانها برویم، چه هر کس که مرگ و ناراحتیهای آن را در خاطر خود مجسم کند، مشکلات زندگی در چشم وی آسان می نماید.

به همین سبب پروردگار در این جا ما را به بازگشت به خدا فرمان داده است، چه آرمانی ترین درمان برای سرکشی نفس است.

« إِنَّ إِلَهِي رَبُّكَ الرَّجْعِي » - هر آینه بازگشت به پروردگار تو است. [۹]

و سپس سیاق به بیان بعضی از کارهای گردنکشان می پردازد.

« أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى - آیا آن کس را دیدی که نهی می کند، در این کار اندیشه کن، چه بر انسان لازم است که به فطرت خویش باز گردد و آن را در امور مردم داور قرار دهد.

[۱۰]

آیا می بینی که چگونه راه نیکی را می برد، و بنده را از نزدیک شدن به پروردگارش باز می دارد.

« عَيْدًا إِذَا صَلَّى » - بنده ای را که نماز می گزارد. نماز گزاردن و بندگی کردن و به خدا پناه بردن از ساده ترین حقوق آدمی است، و به دم زدن و خوراک خوردن و در جایی ساکن شدن می ماند، پس چگونه بعضی از مردم جرأت آن می کنند که این حق را از دیگران سلب کنند؟ یقیناً چنین کاری بزرگترین گناه است، و نهایت گمراهی را نشان می دهد که ممکن است کسی از مالدار شدن و طغیان کردن به آن برسد.

[۱۱]

ممکن است عمل شنیع بازداشتن کسی را از نماز و راز و نیاز کردن با خدا که ساده ترین حق او است، شخصی از آن روی بر خود روا شمارد که آن نماز را باطل بداند یا سببی دیگر برای آن تصور کند، ولی در این فکر نمی کند که اگر آن نماز درست باشد، و بنده نماز گزار بر راه راست برود، آن نهی کننده از روی هوا و هوس به چه جنایت بزرگی دست زده است! « أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى » - چه گویی اگر این بنده بر راه راست

ص: ۲۱۴

ای کسی که بندگان خدا را از نماز گزاردن نهی می کنی، چگونه و با چه مقیاسی خود را برتر از آنان تصور می کنی، پس شاید آن که اکنون او را از نماز بازمی داری، پیشوا و راهنمای تو باشد، چه او تو را به پرهیزگاری فرمان می دهد، ۱۸/ و تو او را از نماز بازمی داری؟! « أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ □ - یا به پرهیزگاری فرمان دهد؟» [۱۳]

در صورتی که بازدارنده رسالت را تکذیب می کند و به آن کافر می شود! « أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى □ - چه گویی اگر تکذیب کند و پشت گرداند؟» آیا عاقبت این تکذیب کننده چه خواهد شد؟ آیا نکوهیده و رانده شده به دوزخ در نخواهد آمد؟ [۱۴]

چگونه خود را مقیاس حق قرار می دهد، در صورتی که خداوند سبحانه و تعالی او را می بیند و از او آگاه است و از آنچه می آموزد و از نیت بدی که بر خاطرش می گذرد خبر دارد؟ او خیال می کند که به مردم خدمت می کند، و عمل خود را برای ایشان چنین توجیه می کند که از جهت زیان داشتن نماز برای مردم آن را نهی کرده، یا بدان سبب که نماز تمام نبود یا چیزی شبیه به اینها، ولی نمی تواند نیت بد خود را از پروردگارش مخفی کند.

« أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى □ - آیا نمی دانسته است که خدا می بیند؟» [۱۵]

و آیات خدا کسانی را که بر خدا دروغ می بندند و به ناحق در زمین به استکبار می پردازند، می کوبد و آنان را به سختی با موهای بالای پیشانی‌شان می گیرد.

« كَلَّا - هرگز!» هرگز چنان نیست که خیال می کند که خدا او را نمی بیند، و خداوند متعال او را می بیند و گناهانش را برمی شمارد و اگر توبه نکند سخت گرفتارش می کند.

« لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ لَنْسِفَنَّاهُ بِالْأَصَابِ » - اگر به کار خود پایان ندهد، فرماییم که او را سخت با موهای بالای پیشانی‌اش بگیرند. « ۱۸/ شاید گرفتن موهای جلو سر، یعنی ناصیه، به آن دلیل باشد که در پیش روی وی و عزیزترین چیز در آن است.

هنگامی که نیرومندی غیب در تعادل مبارزه انسان با نظیر خود وارد می شود، معادله تغییر کلی پیدا می کند، آیا در این ظلمی نیست؟ هرگز، بدان سبب که خدای تعالی به بیهوده چنین نمی کند، بلکه پس از آن است که بیم داده و شخص از توجه کردن به آن خودداری کرده باشد.

« نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ » - موهای پیش سر دروغگویی خطا کار. « که به حق دروغ بسته، و خدا را مورد تهمت قرار داده، و عمدا در انتخاب راه خود خطا کرده، و همه این اوصاف منطبق بر عالمان بدی است که به نام دین از رفتن مردمان در راه دین ممانعت به عمل می آورند.

[۱۷]

آنان چنان گمان دارند که شریکان خدا در آن روز ترسناک، همچون در دنیا، سودی برای ایشان دارند، و با این گمان ساده از شدت آنچه به آن بیم داده شده اند کاسته خواهد شد. هرگز چنین نیست... آنان را به حال خود واگذار تا همه اهل مجلس یاران خویش را گرد کنند و ببینند که خدا چگونه مأموران عذاب را به انجام دادن وظیفه شان می خواند! « فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ » - پس بگذار که اهل مجلس خود را فراخواند. « به نظر من به کار بردن کلمه نادى که نامی برای محل اجتماع است - یعنی مکان اهل نادى - برای اشاره کردن به همه اهل نادى است، چنان که خدای تعالی در «و اسأل القرية» منظورش همه کسان موجود در قریه و شهر بوده است.

[۱۸]

« سَاءَ مَا يَدْعُونَ بِالنَّبِيِّ » - به زودی پاسبانان دوزخ را فراخواهیم خواند. « ۱۸/ درباره این آیه از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که ابو جهل به نزدیک پیامبر آمد، او را از خود راند، و ابو جهل گفت: آیا مرا می رانی ای

ص: ۲۱۶



محمد! و به خدا سوگند که می دانی شماره مجلسیان هیچ کس بیش از شماره افراد مجلس من نیست، و در این هنگام آیه نازل شد که: فلیدع نادیه. (۱)

نیز از ابن عباس روایت شده است که این آیه درباره ابو جهل هنگامی نازل شد که این مسعود پس از تلاوت سوره الرحمن بر قریش، با چشم گریان نزد پیغمبر آمد، پس جبریل بشارت پیروزی را برای رسول الله -صلی الله علیه و آله- آورد، و دیگر کار ابن مسعود آن بود که در روز بدر بر ابو جهل گذشت که با مرگ دست در گریبان بود، پس بر سینه اش نشست تا سر او را از تن جدا کند، و ابو جهل به او گفت: بر جایگاه بلندی نشسته ای، پس ابن مسعود در پاسخ او گفت: اسلام برتر است و هیچ چیز برتر از او نخواهد بود، و چون سرش را از تن جدا کرده، آن را بر روی زمین می کشید و بدین گونه مژده جبریل تحقق پیدا کرد و آیه در دنیا پیش از آخرت تأویل شد.

[۱۹]

در پایان سوره قرآن مردمان را از فرمانبرداری گردنکشانی نهی می کند که به مال و معرفت خویش اظهار بی نیازی کردند، و فرمانبرداری از ایشان عصیان نسبت به خدا به شمار می رفت، و به شرک آشکار یا پنهان شبیه بود، و به همین سبب اطاعت کردن از ایشان انسان را از نزدیکی به خداوند متعال محروم می سازد.

« كَلَّا لَا تَطِعُهُ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ - هرگز فرمان او را مبر و سجده کن و نزدیک شو. » هنگامی که انسان به طاغیان مال و علم، با همه فریبکاری و گمراه کنندگی و ترسناکی که دارند کفر می ورزد، استقلال خود را که جوهر انسانیت است باز پس می گیرد، و خود را آماده سجده کردن و از راه سجود به خدا نزدیک شدن می سازد.

آیه ما را راهنمایی می کند به این که: سجود وسیله عروج انسان به سوی خدا است، و چون سجده کرد به خدا نزدیک می شود. مگر ذات انسان فقر و ناتوانی

ص: ۲۱۷

و خواری نیست، و آیا آدمی این حقیقت را در هنگام سجده کردن احساس نمی کند که پیشانی را با فروتنی و خواری بر زمین می نهد؟ و چون آدمی حقیقت نفس خویش را بازشناسد، حجاب کبری که او را از شناختن پروردگارش جدا می کند از میان می رود، و متوجه می شود که فیض نور او همه قلبش را فرا گرفته است، و به همین سبب در اثر روایت شده از پیامبر-صلی الله علیه و آله- آمده است که:

«نزدیکترین فاصله میان بنده و پروردگارش در زمانی است که سجده می کند». (۱)

از امام رضا-علیه السلام- روایت شده است که گفت: «نزدیکترین فاصله میان بنده و پروردگارش در زمانی است که سجده می کند، و این از گفته خدای عز و جلّ است که: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ - سجده کن و نزدیک شو». (۲)

و فقها سجده کردن هنگام تلاوت این آیه را واجب شمرده اند، و سجده کردن در سوره العلق را یکی از چهار جا شمرده اند که سجده کردن در آنها واجب است، و سه جای دیگر در این سوره ها است: «الم السجده» و «فصلت» و «النجم».

و از امیر المؤمنین-علیه السلام- روایت شده است که گفت:

«سجدهای واجب در چهار جا است: «الم» و «حم تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و «النجم» و «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ».

اما ذکر سجده، که گفته اند امام صادق-علیه السلام- در سجده خود می خوانده، چنین است: «لا اله الا الله حقا، لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا، لا اله الا الله عبودیه و رقا، سجدت لک یا رب تعیدا و رقا، لا مستکفا و لا مستکبرا بل أنا عبد ذلیل خائف مستجیر، و سپس سر را برمی داشت و تکبیر می گفت». (۳)

ص: ۲۱۸

۱- (۱۱) - همان منبع، ص ۶۱۲.

۲- (۱۲) - همان منبع، ص ۶۱۱.

۳- (۱۳) - همان جا.

سورة قدر

اشاره

ص: ۲۱۹



**فضیلت سوره:**

۱- در کتاب ثواب الاعمال با اسناد از سیف بن عمیره از ابو جعفر- علیه السلام- آمده است: «هر که انا انزلناه فی لیلہ القدر» را به صدای بلند بخواند، همچون کسی است که در راه خدای عز و جل شمشیر کشیده باشد، و هر که آهسته بخواند، همچون کسی است که در راه خدا در خون خود بغلظد، و هر که آن را ده بار بخواند، خدا هزار گناه او را می آمرزد».

۲- و به اسناد آن از ابو عبد الله- علیه السلام- آمده است که گفت: هر که «انا انزلناه فی لیلہ القدر» را در نماز واجب بخواند، منادی ندا خواهد کرد که: ای بنده خدا! خدا آنچه را که از تو گذشته است آمرزید، پس عمل خود را از سر گیر».

۳- در مهج الدعوات از ابن طاووس رحمه الله علیه آمده است که به صادق- علیه السلام- گفته شد: هنگام ورود بر منصور چه چیز تو را از او در امان داشت؟ گفت: «خدا و خواندن «انا انزلناه» و سپس گفتم: یا الله یا الله، هفت بار، من محمد و آله را نزد تو شفیع قرار می دهم- صلی الله علیه و آله- به این که وضع او را نسبت به من تغییر دهی، پس هر که چنین مبتلا شود باید کاری چون کار من کند، و اگر ما آن را نمی خواندیم و به شیعیان خود خواندن آن را فرمان

نمی دادیم، مردمان ایشان را می ربودند، ولی این به خدای سوگند برای ایشان همچون غاری است».

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۶۱۲ / ۱۸

## زمینه کلی سوره

چون حقیقت واحد است و گسترش می یابد و به صورت تفصیلات درمی آید، و جمع می شود و صورت هدایت و بینات پیدا می کند، پس قرآن گاه، همچون در آیات سوره بقره، به گسترش آن می پردازد، و گاه آن را به اجمال همچون در سوره قدر درمی آورد که چون ژرف در آن بیندیشیم، همه آیات کتاب را در آن خواهیم خواند.

خدا کتاب خود را در شب قدر فرو فرستاد که شبی بزرگ است و عقل به ابعاد آن پی نمی برد، بدان سبب که بهتر از هزار ماه است. چرا؟ از آن جهت که وعده گاه انسان نیکوکار با فرشتگان خدا و بزرگترین آنان روح الامین است... و آنان در فرود آمدن خود آنچه را که خدا در هر کار مقدر کرده است با خود فرود می آورند.

در این شب که فرشتگان خدا و روح با بندگان صالح در زمین پیوستگی پیدا می کنند، رحمت خدا و برکات و آمرزش او در کلمه (السلام) متجلی می شود و در تمام طول شب تا دمیدن سپیده صبح ادامه می یابد.

بدین گونه است که این سوره آشکار می سازد که چگونه پیوستگی و اتصال میان انسان و فرشتگان خدا و روح صورت اتمام پیدا می کند... و این پیوند که در قرآن چنان متجلی می شود که در قضاها و قدرهای حکیمانه و برکات، از بزرگترین حقایق قرآنی است.

ص: ۲۲۲

[سوره القدر (۹۷): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . إِذَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ (۱) وَمَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَهُ الْقَدْرِ (۲) لَيْلَهُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳) تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ فِيهَا يَأْذِنُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ (۴) سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ (۵)

و توجه دانی که ليله القدر چیست

اشاره

شرح آیات:

اشاره

[۱]

در آن هنگام که فیض وحی بر قلب پیامبر-صلی الله علیه و آله- در شب قدر از ماه رمضان فرو می ریخت، و فرشتگان و روح قرآن را با خود فرود می آوردند که رساله صلح و صفا و مژده دهنده رحمت است، در چنین هنگامی خدای متعال این مناسبت مبارک را که در آسمانها و زمین بزرگ است، جاودانی کرد و آن را شب مبارک نیکوتر از هزار ماه قرار داد.

به حق عید رحمت است، و هر کس آن را دریابد به مزدی عظیم دست یافته است!! پس خداوند سبحانه و تعالی گفت:

« إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ - ما آن را در شب قدر فرو فرستادیم. » نیز خداوند متعال چنین گفته است: « إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ \* فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ . (۱) »

ص: ۲۲۳

بدین گونه تمام قرآن در آن شب بر قلب رسول نازل شد، و سپس به صورت تدریجی در طول مدت بیست و سه سال نزول پیدا کرد، تا جای خود را در جانها پیدا کند، و کتاب دگرگون ساختنی باشد که پیامبر با آن امت و تمدنی بسازد، و آینده تابنده ای برای انسانیت به وجود آورد.

بدین سبب پروردگار ما سبحانه و تعالی گفت: **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ . (۱)**

معروف است که قرآن به صورت معهود خود در همه روزهای سال نازل می شود، پس فرود آمدن دیگری به صورت جمله و یک جا نیز دارد.

و اینک سؤال: چرا این شب به نام شب قدر نامیده شد؟ چنان می نماید که مهمترین کاری که در این شب صورت می گیرد، مقدر کردن امور آفریدگان است، و لفظ از آن مشتق شده، پس شب قدرهای مقدر شده است، چنان که پروردگارمان گفت: **فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ .**

بعضی گفته اند علت نامگذاری جلیل القدر بودن این شب است، که در آن کتاب پر ارج و قدری نازل شده، و هر کس که آن شب را به شب زنده داری پردازد، در نزد خدا ارزش و قدری بزرگ خواهد داشت.

[۲]

کیست که بتواند ابعاد این شب را که خدا آن را به سبب وحی بر آفریدگان خود مبارک گردانیده و آن را زمان تقدیر جریان امور جهانیان قرار داده است، ادراک کند، و کیست که بتواند بزرگی وحی و شکوه فرشتگان و معانی صلح و سلام الاهی را نیک بفهمد؟ به صورت مطلق برتر از ادراک نیست، ولی برتر از آن است که آدمی بتواند همه ابعاد آن را فراگیرد، بلکه می کوشد و می کوشد تا هر چه بیشتر بر معانی آن وقوف یابد، و هر چه در این شناخت و معرفت پیشتر رود، به غنیمتهای بیشتری از آن دسترس پیدا می کند.

« وَ مَا أَذْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ - وَ تَوْجِهَ دَانِي كَيْ شَبِّ قَدْرِ چيست؟ »

ص: ۲۲۴



و پیش از این از گفته بعضی نقل کردیم که: این جمله در قرآن برای بیان اهمیت گفته ای می آید که پس از آن خواهد آمد.

اگر مقدم بر جمله «و ما یدریک» باشد، جمله به صورت مجمل باقی می ماند... که بعضی چنین گفته اند، و اعتقاد من آن است که هر دو جمله برای بزرگداشت حقیقتی است که ذکر آن پس از این دو تعبیر آمده است.

[۳]

چگونه از اهمیت زمان آگاه می شویم؟ آیا در آن صورت نیست که فاصله میان ما و هدفهایمان کوتاهتر می شود، پس چون در یک روز به یک میلیون ریال دسترس پیدا کنی که آن در ظرف مدت یک سال به دست می آوردی، آیا این یک روز برای تو بهتر از یک سال تمام نیست؟ به همین گونه است لیلہ القدر که به انسانی که قدر آن را بشناسد، چیزی می بخشد که مساوی با یک عمر دراز است:

هشتاد و سه سال و چهار ماه، و به تعبیری رساتر: هزار ماه.

« لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ - شب قدر بهتر از هزار ماه است. » اجل هر یک از ما در نزد خدا معین است، و گاه چندان کوتاه است که هر یک از ما نمی تواند به یک دهم از هدفهای خود دسترس پیدا کند، ولی آیا می توان با این واقعیت به چالش و مبارزه برخاست؟ آری. ولی نه بدان صورتی که بیشتر مردم چنان تصور می کنند و خواستار درازی عمر خویش می شوند، و عده کسانی که به این آرزوی خود می رسند اندک است، بدان سبب که عوامل وفات فراوان و بیشتر آنها از اراده آدمی بیرون است، پس راه برای درازتر کردن عمر چیست؟ ژرفتر کردن آن و از لحظه لحظه آن برخوردار شدن است، در پیش خود تصور کن که اگر پاره کوچکی از زمین داشته باشی و نتوانی آن را بزرگتر کنی، چه خواهی کرد؟ ممکن است به بنای ساختمانی پردازی که بخشی از آن در زمین است و بخشی دیگر در فضا است و سر به ابرها می ساید، بعضی از مردمان سالهای معدودی از عمر داشته و در طول این عمر به انجام دادن کارهایی پرداخته اند که معادل کار قرنهای دراز است، مثلاً عمر رسول اکرم ما - صلی الله علیه و آله - از شصت و سه سال تجاوز نکرد، و بیست و سه سال از آن به ایام دعوت او اختصاص داشت، ولی اثر آن از اثر عمر دراز

ص: ۲۲۵

نوح بیشتر است، بلکه از سالهای عمر همه پیامبران چنین است، و به همین گونه خداوند رحمان موهبت شب قدر را مخصوص امت او ۱۸/ و آن را بهتر از هزار ماه قرار داد تا بتوانند عمر خود را در بعد سوم (یعنی بعد عمق) درازتر کنند، و شاید خیر مآثور از رسول الله (ص) اشاره به همین معنی بوده باشد، چه روایت شده است که عمرهای امتهای پیش از او را به او نشان دادند و چنان می نمایند که عمرهای امت خود را کوتاه دید و دریافت که در درازی عمر به پیشینیان نمی رسند، و به همین جهت خدا شب قدر را به او عطا کرد و آن را بهتر از هزار ماه قرار داد. (۱)

در حدیثی دیگر چنین آمده است: به پیامبر گفتند که مردی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح را در راه خدا از گردن خود برنداشت، و او سخت دچار شگفتی شد و آرزو کرد که چنین کسی نیز در امت او بوده باشد، و گفت: «پروردگارا! به امت کوتاهترین عمرها را داده ای که با آن اعمالشان کمتر می شود، پس خدا ليله القدر را به او بخشید و گفت: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» که در آن ماهها آن اسرائیلی سلاح را در راه خدا حمل می کرد، و این شب برای امت تو تا روز قیامت در هر ماه رمضان خواهد بود». (۲)

در شب قدری که به طاعت شب زنده داری می کنی، خدا نام تو را در گروه نیکبختان ثبت می کند و تن تو را بر آتش جهنم حرام می سازد، و این در نتیجه توفیقی است که برای اصلاح فراگیر خودت در نتیجه عبادت بهره تو می شود، و به همین سبب در دعاهای مآثور شبهای رمضان مجموعه ای از بصیرتها آمده است که با تکرار تلاوت آنها به صورت هدفهایی برای شخص مؤمن درمی آید و با تلاش و کوشش به طرف آنها می رود و به طلب آنها می پردازد.

«خدایا وسعت روزی و امنیت در وطن و نور چشمی در همسر و مال و فرزند، و جایگزینی در نعمتهای خودت که در نزد من است و تندرستی در جسم و

ص: ۲۲۶

۱-۳) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۳۳.

۲-۴) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۱۱۵.

نیرومندی بدن و سلامت دین به من ارزانی دار، و تا مرا زنده نگاه می داری، به فرمانبرداری از خودت و فرستاده ات محمد- صلی الله علیه و آله- برانگیز، و از پر بهره ترین بندگانت ۱۸/ در برابر نیکی که در ماه رمضان فرو فرستاده ای یا در شب قدر ماه رمضان نازل خواهی کرد قرار بده». (۱)

بنا بر این شایسته آن است که هدف تو در شب قدر تحقق یافتن تغییری اساسی و ریشه دار در نفس خودت باشد، و لازم است که خود را در برابر داور خرد به محاکمه بخوانی، و نابسامانیهای پیشین و انحرافات جاری آن را تسجیل کنی، و عزم بر آن مجزوم سازی که از همه اینها با پشیمانی از ارتکاب خطا در گذری، و به ترک آنها نیت خالص کنی و به خدا پناه بری که از گناهان گذشته ات در گذرد و در آینده تو را موفق به آن سازد که بر گرد گناه نگردی.

در تأویل این آیه چنین آمده است: در دولت رسولی فرود آمد که نیکوتر از دولتهای ستمگر بنی امیه بود، که بنا بر نقل ترمذی از حسن بن علی- علیهما السلام-: «رسول الله- صلی الله علیه و آله- بنی امیه را بر منبر خویش دید و این امر او را خوش نیامد، پس سوره «إِنَّا أَنْعَمْنَا بِكَ الْكُوفِرُ» که کوثر آن نهری در فردوس است، و نیز این سوره: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ\* وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ\* لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» یعنی هزار ماهی که بنی امیه پس از تو حکومت می کنند»، (۲) و حکومت بنی امیه، بی کم و زیاد، هزار ماه بود.

بنا بر این فضیلت حکمروایی عدل و داد و اثر بزرگ آن در آینده بشریت بیش از هزار ماه حکومت جور و ستم خواهد بود.

[۴]

به چه سبب شب قدر بهتر از هزار ماه شده است؟ بدان سبب که محل تلاقی اهل آسمان با اهل زمین است که یاد وحی را زنده می کنند، و آنچه را که خدا برای مردمان در هر کار مقدر کرده است عرضه می دارند.

ص: ۲۲۷

۱-۵) - کلماتی از دعای ابو حمزه ثمالی مخصوص سحرهای ماه رمضان، نگاه کنید به مفاتیح الجنان، ص ۱۹۶.

۲-۶) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۳۳.

« تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ فرشتگان فرود می آیند.» اصل کلمه تنزل و صیغه مضارع آن دلیل بر استمرار است، پس از آن چنین نتیجه می گیریم که: ۱۸/ ليله القدر تنها یک شب در جهان نیست، بلکه در هر سال یک شب ليله القدر است و به همین جهت پیامبر اسلام-صلی الله علیه و آله-ما را به شب زنده داری و زنده نگاه داشتن این شب فرمان داده است.

در خبری از رسول الله-صلی الله علیه و آله-آمده است که چون ماه رمضان نزدیک شد-در زمانی که سه روز از ماه شعبان باقی بود-به بلال گفت:

«مردمان را به مسجد بخوان» و چون حاضر آمدند، بر منبر بالا-رفت و حمد و ثنای خدا به جای آورد و آن گاه گفت: «ای مردم! خدا این ماه را به شما اختصاص داده است، و آن سید ماهها است، و در آن شبی است که از هزار ماه نیکوتر است». (۱)

از امام امیر المؤمنین-علیه السلام-روایت شده است که به ابن عباس گفت: «شب قدر در هر سال هست، و امر سال در آن شب نازل می شود، و برای این امر والیانی پس از رسول الله وجود دارد» پس ابن عباس گفت که آنان کیانند؟ و او-علیه السلام-گفت: «من و یازده کس از صلب من». (۲)

« وَ الرُّوحُ -و روح.» روح چیست؟ آیا جبرئیل-علیه السلام-است یا فرشتگان درجه بالاتر؟ یا گروهی برتر از فرشتگان و از آفریدگان خدایند، یا فرشته بزرگی که پیامبران خود را به او تأیید می کند؟ بعضی از آیه بعدی چنین نتیجه گرفته اند که روح جبرئیل-علیه السلام-است، بدان سبب که خدا در جای دیگری از قرآن گفته است: نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ. (۳)

ص: ۲۲۸

۱- (۷) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۱۸.

۲- (۸) -همان منبع، ص ۶۱۹.

۳- (۹) -الشعراء/۱۹۳.

بعضی از آیة بعدی چنین استنتاج کرده اند که: روح همان وحی است، چه فرشتگان وحی را در شب قدر با خود به زمین می آورند، ۱۸/ و خدا گفته است: وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا . (۱)

در حدیث شریف مطلبی آمده است که بنا بر آن روح بزرگتر از فرشتگان است، چنان که از امام صادق-علیه السلام-روایت شده است که چون از او پرسیدند که: آیا روح جبرئیل (ع) است؟ گفت: «جبرئیل از فرشتگان است، و روح از فرشتگان بزرگتر است، مگر خدا نگفته است که «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ»؟. (۲)

خداوند تبارک و تعالی گفته است: «وَ أَيْدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» - او را با روحی از خود تأیید کرد، و این دلیل بر آن است که روح چیزی است که خدا به وسیله آن پیامبران خود را تأیید می کند.

معلوم می شود که روح آفریده ای نورانی و بلند مرتبه در نزد خدا است، و این که خدا تنها به وسیله او پیامبرانش را تأیید نمی کند، و فرشتگان و از جمله ایشان جبرئیل نیز به تأیید پیامبران-علیهم السلام-اشتغال دارند، و بدین گونه احتمالات و دلایل گوناگون با هم جمع می شود، و خدا داناتر است.

«فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» - به اذن پروردگارشان. این شب که فرشتگان در آن فرود می آیند شبی بزرگ است، و از آن روی بزرگ است که بزرگترین آنان که روح است نیز به زمین نازل می شود، ولی شایسته نیست که دور از عظمت خدای آفریدگار به عظمت روح توجه کنیم، چه آنان بندگان بزرگوار خدا و در عین حال آفریدگان و تربیت شدگان اویند، و به هیچ وجه نیمه خدایان به شمار نمی روند، و هیچ کاری به دست ایشان نیست، و فرود آمدنشان به اختیار خودشان نیست بلکه همه چیز به اذن و فرمان خدا صورت می گیرد.

ص: ۲۲۹

۱- (۱۰) - الشوری ۵۲/.

۲- (۱۱) - تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۸۴ نقل از تفسیر البرهان، ج ۴ ص ۴۱۸.



صاحب همه چیز می دانند و چنان تصور می کنند که خدا به صورت مطلق کارها را به خود ایشان تفویض کرده است، پس نه ثواب و عقاب است و نه مسئولیت و اخلاق، و گروهی او را بیچاره و مضطرب تصور می کنند که هیچ آزادی و اختیاری ندارد و همه چیز به قضا و قدر می گذرد.

ولی حقیقت امری در میان این دو امر است: نه جبر است، بدان سبب که ما به یقین می دانیم که قرار ما در زندگیمان مؤثر است، مگر بنا بر خواست و قرار خودمان نمی خوریم و نمی آشامیم و نمی رویم و نمی آییم؟ و نیز تفویض هم نیست، بدان سبب که بسیار کارها است که هیچ به دست ما نیست: این که چگونه به دنیا می آییم، و در کجا از دنیا می رویم، ۱۸/ و فردا چه خواهیم کرد، و چگونه قضای الهی میان آنچه می خواهیم و آنچه به آن می رسیم حایل می شود، و چه بسیار شده است که تقدیر نگذاشته است که به آنچه نقشه ریزی دقیق برای رسیدن به آن کرده بوده است برسی؟! آری، خدا به اندازه ای به انسان مشیت بخشیده است تا با آن سرنوشت و راه رفتن خویش را به دست خود گیرد، و به جانب دوزخ روانه شود یا به سوی فردوس، ولی این بدان معنی نیست که با نیرومندی ذاتی خود و با اقدام خویش به بهشت یا جهنم خواهد رفت، بلکه این خدا است که او را با کارهای نیک و شایسته اش به دوزخ می افکند، یا با کارهای خوب و پسندیده اش از ساکنان بهشت قرار می دهد.

بنا بر این انسان حق انتخاب و اختیار دارد، ولی خدای متعال است که سعادت یا شقاوتی را که آدمی اختیار کرده است تحقق می بخشد و «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» - و خدا وضع زندگی قومی را تغییر نمی دهد مگر این که آنچه را که در نفوس و جانهای خود دارند تغییر دهند، و از این جا است که اهمیت دعا و مخصوصا در شب قدر که بهار دعا است آشکار می شود، و گاه تمام زندگی آدمی در این شب دگرگون می شود، پس چه اندازه باید آدمی ناکام و بدبخت باشد که این شب بر او بگذرد بی آن که بتواند از آن چیزی برای خود به دست آورد.

بعضی ممکن است پرسند که: آیا این خود جبر نیست؟ اگر بنا باشد که یک شب سرنوشت زندگی آدمی را معین کند، پس دیگر قصد و تلاش و کوشش در دیگر روزهای سال برای چه ضرورت دارد؟ هرگز چنین نیست... این امر هیچ ارتباطی با جبر و مجبور بودن آدمی ندارد. و این امر وقتی برای ما به خوبی واضح می شود که بینشهای آینده را خوب فهم کنیم:

بینش اول: چنان به نظر می رسد که تقدیر در این شب همه جوانب و نواحی زندگی را شامل نمی شود، چه سه نوع قضایا وجود دارد: یک دسته آنها است که در یک شب از تاریخ هستی مقدر می شود، چنان که از امام امیر المؤمنین -علیه السلام- روایت شده است که گفت: «رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- به من گفت: آیا می دانی معنی شب قدر چیست؟ پس گفتم: نه ای رسول خدا! او گفت: خداوند تبارک و تعالی در آن همه چیز را که تا روز قیامت خواهد بود مقدر کرده است، و از جمله آنچه ۱۸/ خدای عز و جل مقدر کرده، ولایت تو و امامان از نسل تو تا روز قیامت است».<sup>(۱)</sup>

نوع دوم: تقدیرهایی است که در ظرف مدت یک سال از عمر آدمی صورت پذیر می شود، در صورتی که نوع سوم باقی می ماند که وابسته به خواست آدمی و فتنه و آزمایش همین است، مثلاً: خدا برای انسان در شب قدر ثروتی را مقدر می کند، اما این که آدمی چگونه با آن ثروت رفتار کند، و این که آن را در راه خدا انفاق خواهد کرد یا در این کار بخل خواهد ورزید، این همه به خواست خود آدمی است و به آن آزمایش او صورت اتمام پیدا می کند، و مثلاً، خدا یک بیماری را در آن سال برای آدمی مقدر می سازد، اما شکیبایی او در برابر آن بیماری یا جزع کردن به جای آن بستگی به اراده خود او دارد.

با وجود این برای خدا بداء و تغییر تقدیر وجود دارد، بدان سبب که هیچ

ص: ۲۳۲



چیز نمی تواند برای پروردگار ما جنبه حتمیت داشته باشد، که خود گفته است:

يَمُحِرُوا لِلَّهِ مَا يَشَاءُ وَيُشِيبُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ (۱) و در حدیث به جا مانده از امام صادق-علیه السلام- آمده است که گفت: «چون شب قدر فرارسد، فرشتگان و روح و کاتبان به آسمان دنیا نزول می کنند، و آنچه را که قضای الاهی برای آن سال خواسته است می نویسند، پس اگر خدا بخواهد چیزی را پس و پیش کند یا از آن بکاهد، به فرشته فرمان محو کردن آن را می دهد، و به جای آن چیزی را که خدا آن را اراده کرده است قرار می دهد»، گفتم: آیا همه چیز در نزد او و ثبت شده در کتابی است؟ گفت: «آری». گفتم: پس چه چیز پس از آن خواهد بود؟ گفت:

«سبحان الله! و سپس خدای تبارک و تعالی هر چه را که بخواهد ایجاد می کند». (۲)

بدین گونه کلمه خدا بالاترین کلمه باقی می ماند، و مشیت او اجرا می شود، ولی تکیه کردن به بداء و از دست دادن فرصت شب قدر گونه ای از ساده دلی و بلکه از سفیاهی و زیانکاری است.

بینش دوم: خداوند به حکمت بالغه و داوری عادلانه خود هر چه را که شایسته است برای بندگان خود مقدر می کند، و به همین سبب قضا و تقدیر او برای مؤمن نیکوکار متوسل به خدا همان چیزی نیست که برای یک کافر بدکاره مقدر می کند، و باید بدانی که پروردگار تو نسبت به بندگان خود ستم روا نمی دارد. و بنا بر این ۱۸ آدمی، با آنچه در سال گذشته کرده است، و با آنچه در شب قدر و در فرصت تقدیر انجام می دهد، و با آنچه خدا از بدی اختیار او در سال گذشته می داند، در سرنوشت شخص خویش تأثیر می کند، مثلاً: خدا برای طاغوتی که می داند توبه نخواهد کرد، عذاب را در این سال مقدر می کند، زیرا که می داند در این سال به ستمگری خود ادامه خواهد داد، و لو این که فرضاً در این سال توفیق توبه و ستم نکردن به مردم پیدا می کند، بدان سبب که خدا مختار است که در کار و تقدیر

ص: ۲۳۳

۱- (۱۴) -الرعد ۳۹.

۲- (۱۵) -تفسیر نور الثقلین/ ج ۵، ص ۶۳۱.

خویش تجدیدنظر (بداء) کند، و سقوط را از او دور سازد و به یاری او برخیزد، که خود گفته است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ . (۱)**

بینش سوم: مردمان چنان تصور می کنند که حوادثی بر زیان ایشان در جریان است که هیچ کاری درباره آنها از ایشان ساخته نیست، همچون مرگ عزیزی یا گرفتار شدن به دردی بی درمان یا مبتلا شدن به سلطه و قدرت حاکمی ستمگر یا به عقب ماندگی یا به خشکسالی، ولی چنین نیست چه حتی این ظواهری که بیرون از خواست انسان قرار می گیرد، به فرمان و تقدیر و قضای خدا صورت می گیرد، و خدا به چیزی حکم نمی کند مگر آن که حکمت و عدالت او مقتضی آن بوده باشد، و یکی از مقتضیات عدل او آن است که قضا و تقدیر او بر حسب چیزی باشد که بندگانش کسب کرده اند، مگر خود او نگفته است: **ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ -** تباهی در خشکی و دریا بر اثر آنچه دستهای آدمیان کسب کرده است آشکار شد. (۲)

در این منتهای بزرگداشت مشیت آدمی است که خدا تقدیر خویش را بر وفق آن قرار داده است، آیا چنین نیست؟ [۵]

سلام کلمه ای نورانی است که قلب را از نورانیت و شادی لبریز می کند، چه جا برای هر چیز دارد که نفس به آن متمایل است و روان برای رسیدن به آن تلاش می کند و عقل خواستار آن است، پس آدمی، در آن هنگامی که از وجود نقص در اندامهای بدن خود شاکی است، یا از اوضاع زندگی خویش راضی نیست، یا به خواستههای روح خود نمی تواند رسید، دیگر سلامتی و صلح و صفا ندارد، آیا بیمار سلام و سلامت دارد، و آیا مسکین از عافیت برخوردار است، یا حسود در آرامش و امان به سر می برد؟ هرگز... سلام ۱۸ با افزونی بسیاری از نعمتهای خدا فراهم می آید که چون به یکی از آنها نیازمند باشیم سلام را از دست داده ایم.

ص: ۲۳۴

۱- (۱۶) - الرعد ۱۱.

۲- (۱۷) - الروم ۴۱.

آیا از آن خبر داری که چند میلیون نعمت باید برای فراگرفتن بدن تو مزاحم یکدیگر باشند تا تو در عافیت زندگی کنی؟ و چند میلیون نعمت باید زندگی تو را فرا گیرد و از مجموع آنها سلامت آن فراهم آید؟ و شب قدر شب سلام است، که خداوند سبحانه و تعالی درباره آن می گوید:

«سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطَلَعِ الْفَجْرِ» - این شب سراسر تا دمیدن سپیده صبح سلام است. در آن صورت که این موهبت الاهی به زمان نسبت داده شده، می دانیم که آن را فرا می گیرد و حتی نزدیک است که از آن لبریز شود، پس شب سلام همه لحظاتهش برای همه انام و بندگان خدا سلام است، به همان گونه که روز سعید همه اش گوارایی و رستگاری است، در صورتی که روز شوم از هر گوشه اش شومی تراوش می کند.

پس چه چیز در شب قدر می گذرد که تا طلوع فجر سلام است؟ در آن شک نیست که خداوند در آن شب گروه هایی از آمرزشخواهان را می آمرزد، و بدین گونه آنان را از آتش جهنم رهایی می بخشد، و کدام سلام از سالم بودن انسان از پیامدهای گناهانش در دنیا و آخرت بزرگتر است؟! به همین سبب است که مؤمنان در آن می کوشند که به آرزوی خلاصی از آتش جهنم دست یابند و پس از باز کردن قرآن در برابر خود چنین می گویند:

«خدایا به حق کتاب فرو فرستاده ات و آنچه در آن است - و در آن نام بزرگ تو و نامهای نیکوی تو و آنچه مایه بیم و امید است - از تو می خواهم که مرا از آزاد شدگان از آتش قرار دهی». (۱)

بدین گونه خدا عافیت انسان و تمام کردن نعمت خود را به او در آن مقدر کرده است، و یکی از پیامبر - صلی الله علیه و آله - پرسید که: او چه چیز را در این شب از خدا می خواهد و در جوابش - بنا بر روایت - گفت «عافیت». (۲)

ص: ۲۳۵

۱- (۱۸) - مفاتیح الجنان، ص ۲۲۵.

۲- (۱۹) - همان منبع، ص ۲۲۶.

ممکن است این شب بر فردی داخل شود که از اشقیاء است و آن شخص از آن سعید و خوشبخت بیرون آید، مگر این شب شب سلام نیست؟ بنا بر این بر انسان لازم است که در این شب با این کلمات شریف دعا کند:

«اللهم امدد لی فی عمری، و اوسع لی فی رزقی، و اصح لی جسمی، و بلغنی أملی، و إن كنت من الأشقیاء فامحنی من الاشقیاء، و اکتبنی من السعداء، فانک قلت فی کتابک المنزل علی نبیک المرسل -صلواتک علیه و آله-: یَمْحُوا اللَّهُ مَا یَشَاءُ وَ یُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتَابِ -خدایا! عمرم را دراز کن، و روزیم را وسعت ده، و تنم را سالم ساز، و مرا به آرزویم برسان، و اگر از اشقیاء هستم نام مرا از میان آنان محو کن و در میان سعادت‌مندان بنویس، چه خود در کتاب فرو فرستاده خویش بر پیامبر خود- که درودهای تو بر او و آلش باد- گفته ای «خدا آنچه را که بخواهد محو می کند یا برجای می گذارد، و کتاب اصلی در نزد او است».

(۱)

در این شب خدا رزق بندگان خود را مقدر می کند، و آن جزئی از سلام و امن است، و بر آدمی لازم است که گشایش در روزی خود را از خدای خویش بخواهد.

به همان گونه که امن و عافیت و سلامتی و ذریه مقدر می شود که همه از شرطهای سلام است.

حقا محروم آن کس است که از خیرات شب قدر بی بهره بماند، چنان که در حدیث به جا مانده از فاطمه زهراء-علیها السلام- آمده است که کسان خویش را به آماده بودن برای استقبال از شب بیست و سوم ماه رمضان سفارش می کرد و می گفت که روز را بخوابند تا در هنگام شب زنده داری خواب بر ایشان غلبه نکند و می گفت: «ناکام کسی است که از خیر این شب بی بهره بماند».

(۲)

بعضی گفته اند که معنی سلام در این آیه چنین است: فرشتگان در آن بر

ص: ۲۳۶

۱- (۲۰) - همان منبع، ص ۲۳۵.

۲- (۲۱) - همان منبع، ص ۲۳۶.

مؤمنان و شب زنده داران در مساجد سلام می کنند، و بعضی از ایشان به بعضی دیگر سلام می کنند، و به قولی دیگر: فرشتگان بر امام عصر-علیه السلام-فرود می آیند و به او سلام می کنند.

### شب قدر چه وقت است؟

چون بر حسب دو آیه از قرآن، این کتاب آسمانی در ماه رمضان و در شب قدر نازل شده، ۱۸/ پس ليله القدر در همین ماه مبارک قرار دارد، ولی در کدام شب از آن؟ در بعضی از روایات آمده است که: «در ده شب آخر به جستجوی آن برآید». (۱)

از امام باقر-علیه السلام-روایت شده است که در تفسیر **إِذَا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ** گفت: آری ليله القدر است و آن در ماه رمضان در دهه آخر این ماه است که قرآن جز در آن نازل نشده است. (۲)

در حدیث دیگر به یکی از دو شب محدود شده است: شب بیست و یکم یا شب بیست و سوم، و ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که: نزد ابو عبد الله امام صادق-علیه السلام-بودم، که ابو بصیر به او گفت: فدایت شوم! شبی که هر چه بخواهند در آن شب می خواهند کدام است؟ گفت: «در بیست و یکم یا بیست و سوم». گفت: اگر نتوانم به هر دو برسم؟ پس گفت: «کدام دو شب آسانتر را خواستاری؟»، گفت: بسا هست که ما هلال را در شبی می بینیم، و کسی از سرزمینی دیگر می آید و خلاف آن را به ما می گوید؟ گفت: «کدام شب را در آن میسرتر می خواهی؟» گفتم: فدایت شوم: شب بیست و سوم که ليله الجهنی است؟ (۳) پس گفت: «این را هم می گویند» و سپس گفت: «پس آن را در شب بیست و یکم و بیست و سوم جستجو کن، و در هر یک از آنها صد رکعت

ص: ۲۳۷

---

۱- (۲۲) - بنا بر روایتی از رسول الله (ص) در تفسیر نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۲۹.

۲- (۲۳) - نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۲۵.

۳- (۲۴) - به زودی از آن یاد خواهیم کرد، ان شاء الله.

نماز بخوان و- اگر می توانی- تمام شب را بیدار بمان، و در آن دو شب غسل کن»، گفت که گفتم: اگر نتوانم ایستاده نماز بگذارم؟ گفت: «نشسته نماز بخوان»، گفت که گفتم: اگر نتوانم؟ گفت «دراز کشیده بر بستر چنین کن، و اگر نتوانی مقداری از آغاز شب را بیدار بمان، چه درهای آسمان در رمضان باز می شود، و شیاطین را در بند می کنند، و اعمال مؤمنان را می پذیرند، و در زمان رسول الله این ماه نام خوبی داشت: المرزوق». (۱)

احادیث نبوی و امامان در شب زنده داری در این دو شب فراوان است، ولی در یک حدیث نبوی تنها از شب بیست و سوم سخن رفته و آرزو شده است که همان شب قدر بوده باشد: عبد الله بن انیس انصاری معروف به جهنی به رسول الله -صلی الله علیه و آله- گفت: خانه من از مدینه دور است، مرا به شبی راهنمایی فرما تا در آن به این شهر بیایم، و پیامبر شب بیست و سوم را برای او معین کرد. (۲)

از بعضی از احادیث چنین معلوم می شود که: شب قدر حقیقی شب بیست و سوم است، در صورتی که شبهای نوزدهم و بیست و یکم وسیله ای برای دست یافتن به آن است، و هر کس به عبادت آن دو شب توفیق پیدا کند، در شب سوم نشاط بیشتر خواهد داشت، و به رحمت خدا در آن شب نزدیکتر خواهد شد.

از امام صادق-علیه السلام- روایت شده است که به کسی که از او درباره شب قدر سؤالی کرده بود گفت: «آن را در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم جستجو کن». (۳)

در حدیثی دیگر چنین آمده است: هر شب از این سه شب فضیلت و ارجی دارد، و از امام صادق-علیه السلام- روایت شده است که گفت: «تقدیر در شب قدر نوزدهم است، و ابرام در شب بیست و یکم، و امضا در شب بیست و

ص: ۲۳۸

۱- ۲۵- همان منبع، ص ۶۲۵.

۲- ۲۶- تفسیر نور الثقلین/ ج ۵، ص ۶۲۶.

۳- ۲۷- همان منبع، ص ۶۲۸.

سوم». (۱)

در نشانیهای شب قدر آمده است که: «باد آن خوشبو است، و اگر در سرما باشد گرم خواهد بود، و اگر در گرما باشد بهتر می شود». (۲)

از پیامبر-صلی الله علیه و آله-روایت شده است که: «آن شب ملایمی است، نه گرم و نه سرد، خورشید در بامداد آن بدون شعاع طلوع می کند». (۳)

از خدا مسئلت داریم که ما را برای درک این شب شریف موفق بدارد و سعادت ما را در آن مقدر فرماید.

ص: ۲۳۹

---

۱- ۲۸- همان جا، ص ۶۲۷.

۲- ۲۹- همان جا، ص ۶۲۳.

۳- ۳۰- همان جا.





سورۃ یٰئنه

اشاره

ص: ۲۴۱



**فضیلت سوره:**

□  
از ابو عبد الله الصادق - علیه السلام - روایت شده است که گفت: «هر که سوره «لم یکن الذین» را بخواند، از شرک پاک شود، و به دین محمد - صلی الله علیه و آله - درآید، و خدای عز و جل او را مؤمن در محشر برانگیزد و آسان به حساب او برسد».

□ □  
از ابو الدرداء است که گفت: رسول الله - صلی الله علیه و آله - گفت:

اگر مردمان بدانند که در «لم یکن الذین کفروا» چه چیز است، کسان و مال خود را فرو گذارند و به تعلیم گرفتن آن پردازند. پس مردی ۱۸/ از خزاعه گفت که: چه پاداشی در آن است ای رسول خدا؟ گفت: «هرگز هیچ منافقی نخواهد خواند، و نه هر بنده ای که در شکی درباره خدای عز و جل دارد، و سوگند به خدا که فرشتگان مقرب از آن زمان که خدا آسمانها و زمین را آفریده است این سوره را می خوانند و در خواندن آن سستی نشان نمی دهند، و هیچ بنده ای نیست که در شب آن را بخواند مگر این که خدا فرشتگانی را برای محافظت از دین و دنیای او بفرستد، و برای او از خدا طلب رحمت و آمرزش کنند، و چون در روز آن را بخواند، آن اندازه پاداش به او می دهد که به اندازه نوری است که روز بر او می افشاند، و تاریکی که شب هنگام او را فرا می گیرد».

تفسیر نور الثقلین / ج ۵ ص ۶۴۲

هرگز... آدمی را هرگز قدرت آن نیست که از سوراخ گمراهی بدون هدایتی از خدا(البته) بیرون آید، و خدا مردمان را به آن مجبور نمی کند که چون بینه و آیتی بر ایشان نازل شود از آن پیروی کنند، بعضی از ایشان را می بینید که از آن به هدایت می رسند، و بیشترین مردم با هواهای نفس از آن به گمراهی کشیده می شوند و با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند.

هرگز... اختلافات ایشان بر سر بینه نیست، بدان سبب که بینه آنان را به پرستش خدای یگانه و دور از هر خلاف و اختلاف فرمان می داد.

آیات سوره بینه در پیرامون این سه محور بحث می کند که اختصاص به بینشهای فراوانی دارد که تفصیل آنها در کتاب کریم آمده است، و نیز از صفات بینه در آن سخن می رود: در فرستاده ای تجسم پیدا می کند که حامل کتابی از جانب خداوند متعال و از هر ناروا و باطلی پاک است و مردمان را به یگانه شمردن خدایی دعوت می کند که از هر شایبه مادی مبری است.

آن اختلافی که میان ایشان به راه افتاد، به قرآن باز می گردد که بنا بر آن بدترین مردمان کسی است که به رسالتهای خدا کافر شود، خواه از اهل کتاب بوده باشد و خواه از مشرکان، و بهترین ۱۸/ مردمان آن مؤمنان اند که خدا بهشت جاودانی را به پاداش به ایشان می بخشد، و از آنان خرسند است و خرسندی خود را از ایشان بهره آنان قرار می دهد، و این همه نتیجه هراس و خشیتی است که از خدای متعال دارند.

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ (۱) رَسُولٌ مِنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُطَهَّرَةً (۲) فِيهَا كُتِبَ قِيمَةٌ (۳) وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ (۴) وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ (۵) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ (۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ (۷) جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (۸)

آنها بهترین مردمان اند

اشاره

شرح آیات:

[۱]

خدا عقل را به انسان بخشیده، و نفس او را بر حسب فطرت خواستار ایمان ساخته است، چیزی که هست از روی گمراهی به بیراهه می افتد، و عقل و

فطرتی که با او است برایش کافی نیست، بلکه به یادآوری وحی و دعوت فرستاده خدا نیازمند است، و در عین حال در معرض جریان شدیدی از شهوات نفس و وسوسه های شیطان خویش و گمراه کنندگی مدعیان دین و فشار صاحبان سلطه و ثروت نیز قرار دارد. آیا نمی بینی که چگونه، با وجود نزول وحی و دعوت به رستگاری تنها گروه اندکی ایمان می آورند، و فرستاده خدا و مؤمنان در راه دعوت مردمان به خدا ناچار باید به مبارزه برخیزند! «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُنْفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ - کسانی از اهل کتاب و مشرکان که کافر شدند، از این کفر خود دست بردار نیستند تا آن زمان که برهانی آشکار به ایشان برسد.» چنان می نماید که این آیه که فهم آن برای بعضی از مفسران دشوار بوده تا آن جا که آن را مشکلترین آیه شمرده اند، ما را با عباراتی ساده و با برهان به ناگزیر بودن رسال الاهی متوجه می سازد، و مگر این امر امکان می داشته است که بدون رسالت ۱۸/ اسلام آن حجابهای ضخیم که با گذشت قرنهای تاریک یکی بر روی دیگر قرار گرفته و مانع عبور نور عقل و هدایت فطرت شده و تعلیمات دین را منحرف و شخصیت انسانی را مسخ کرده بود، خود به خود از میان برده؟! هرگز... بدان سبب که بشریت را فساد و تباهی فرا گرفته، و هیچ کس نمی توانست به آسانی در برابر آن ایستادگی کند، و از همین روی خداوند پیامبری را با رسالتی پاک از پلیدی گمراهیها و ناپاکی فرهنگ ایشان به رسالت مبعوث کرد.

[۲]

دو خط فکری برای رهبری انسان در طول قرنهای با یکدیگر در تنازع بوده است: یک خط وحی تجسم یافته در پیامبران خدا- علیهم السلام- و مؤمنان به ایشان، و دیگری خط جاهلیت تجسم یافته در گردنکشان و تنعم خواهان، که فرهنگ اولی از وحی سرچشمه می گرفت، در صورتی که فرهنگ جاهلیت بر پایه گمراهی قرار داشت.

هر گاه که وحی تأخیر پیدا می کرد یا دعوت کنندگان آن گرفتار سستی

ص: ۲۴۶

می شدند، جاهلیت یکه تاز میدان می شد، و دشواری عهده زمانی بروز می کرد که مؤمنان به وحی در زیر فشار جاهلیت تسلیم به آن می شدند، و این کیفیتی است که پیش از بعثت پیامبر اسلام اتفاق افتاد، چه در آن هنگام پیروان آخرین پیامبر یعنی عیسی - علیه السلام - نیروی قابل ذکری نبودند، و این نه از جهت کمی شماره ایشان بلکه بدان سبب بود که در میدان سلطه با قیصرها بیعت کردند، و در میدان فرهنگ پیرو فلاسفه شدند و با مترفان و مستکبران در اجتماع به مداهنه و ریاکاری پرداختند، و از دین چیزی جز آداب و شعاعیری میانتهی برای ایشان بر جای نماند، و به جای این که با سلطه های ستمگر به مبارزه برخیزند و از حقوق ستمدیدگان و محرومان دفاع کنند، به مبارزه با یکدیگر پرداختند، و کار به مجادله های میان مذاهب گوناگون یک دین منجر شد. به صورتی در آمدند که یهودیان پیش از ایشان بدان صورت در آمده بودند، و گرفتار همان اخلاق فاسدی شدند که عیسی بن مریم - علیه السلام - برای اصلاح آن برانگیخته شده بود، و به همین گونه در میدان فرهنگ و زمینه های فکری به دفاع از ارزشهای وحی در برابر مفاهیم گمراه کننده فلسفه برنخاستند، بلکه در صدد آن بر آمدند که میان آن دو سازشی به وجود آورند، حتی اگر چنان بوده باشد که در نتیجه چنین سازشی پاکیزگی و پاکی وحی از میان برود. آیا به آن توجه کرده اید که چگونه بر اثر پیروی از نو افلاطونی فلسفی به اندیشه تثلیث کشیده شدند، و از همین زمان ضرورت رسالت الاهی / ۱۸ از هر زمان دیگر بیشتر شد، و این نه فقط برای اصلاح بشریت و رهانیدن آن از تباهی گسترده ای بود که بر آن عارض شده بود، بلکه برای پاک کردن رسالت از کجرویها و انحرافات ضرورت داشت که به توسط اهل کتاب کافر در آن راه یافته بود، و نیز برای روشن کردن چراغهای راهنمایی ضرورت داشت که یا خاموش شده و یا بر اثر شهوات استکباری نزدیک بود که خاموش شود، و دیگر راه رهروان دین را روشن نسازد و نتواند، در غیاب فرستادگان خدا حجتی از خدا برای مردمان بوده باشد.

چنین بود که خدا فرستاده خاتم خود را با قرآنی پاک از ناپاکی انحرافات فرهنگی که همه دیانتها را به انحراف کشیده بود، و از تأثیر فرمانروایان ستمگر و

مترفان شقی و ستمگر مبعوث کرد و به رسالت بر مردمان زمان خود فرستاد.

«رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ يَتْلُوا صُحُفًا مُّطَهَّرَةً - فرستاده ای از خدا که صحیفه های پاک را می خواند.» بدین گونه بینه و برهان با رسالت و رسول با هم صورت اتمام پذیرفت، چه رسول با حکمت مردمان را به رسالت می خواند، و آن را در رفتار خود چنان تجسم می بخشد که شکوه و جمال آن در رفتار او آشکار شود، و با شکیبایی و استقامت به دفاع از آن دفاع می کند، و سپس رسالتی که حامل آن است از شایبه های انحراف و گمراهی به دور است و به همین جهت فطرت سلیم و عقل راهیافته آن را می پذیرد.

[۳]

در آن اوراق پاک چه چیز می خوانیم؟ کتابهایی را می خوانیم که آیات محکم و مفصل دارد و در آن کجی و انحراف مشاهده نمی شود.

«فِيهَا كُتِبَ قَيِّمَةٌ - در آنها نوشته هایی استوار و ارزشمند است.» ظاهراً معنی آن چنین است: حقایق نوشته ای است که شک و شبهه ای به آنها راه ندارد، و این واضح است و هیچ اشتباه و پوشیدگی ندارد، و مستقیم است و از کجی و تحریف به دور، و بنا بر این کلمه اشاره به آیات محکمی می کند که به تنهایی برای هدایت کردن آدمی و روشن ساختن او کافی است، و آنچه از آیات ذکر که ممکن است سبب اشتباهی شود به آن باز می گردد، بدان سبب که از سطح تفکر همه مردمان بالاتر است و تنها به راسخان در علم از میان ایشان اختصاص دارد.

[۴]

شاید امر بر بعضی اشتباه شود، و چنان تصور کنند که پراکندگی اهل کتاب و اختلاف ایشان در دین نتیجه ای از ناقص بودن حجت و برهان و بینه است، و چون حجت تمام شود و بینه صورت کامل پیدا کند، دیگر کسی در دین اختلاف پیدا نخواهد کرد. هرگز چنین نیست... کتاب خدا فرصت هدایت را در اختیار مردمان قرار می دهد، ولی این کار را به صورتی اجباری انجام نمی دهد: اگر ایمان آوردند راه یافته اند، و گرنه خود مسئول گمراهی و بدبختی خویشند.

«وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ - و



کسانی که به ایشان کتاب داده شده بود، اختلاف و پراکندگی پیدا نکردند مگر پس از آن که برهان و بینه به ایشان رسید.» چنان می نماید که سخت ترین گمراهی در نزد اهل کتاب پراکندگی ایشان است، مگر نه این است که ایمان به خدا و فرستادگان و شرایع او سبب یگانگی اهل آن در چارچوب هدفهایی است که کتاب برای ایشان ترسیم می کند، و برنامه هایی که برای ایشان عمل کردن به آنها را واجب می شمارند، و رفتاری که پرداختن به آن و فرا گرفتن آن را به ایشان سفارش می کنند.

جهودان به هفتاد و دو فرقه تقسیم و پراکنده شدند که مبرزترین ایشان فرقه های صدوقیان و فریسیان و آسیان و سامریان بودند، و هر گروه از ایشان برای خود ممیزاتی از لحاظ تفکر و سلوک داشت. (۱)

با همین عدد ترسایان نیز پراکندگی پیدا کردند، و برجسته ترین طایفه در میان ایشان ملکائیان بودند که به نظر ایشان حضرت مسیح علیه السلام - طبیعت دو گانه داشت، و دیگر کسانی که برای او معتقد به طبیعت یگانه بودند، و امپراطور روم (۶۱۰-۶۴۱) در آن کوشید تا مذاهب دولت را از پرداختن به قضایا و براهین کلامی باز دارد، ولی قبطیان مصر به مخالفت با او برخاستند، و بر اثر آن فشار شدیدی به دست قیصر مصر بر ایشان وارد شد که مدت ده سال به طول انجامید که در این فاصله مردان را نخست شکنجه می دادند و سپس با غرق کردن هلاکشان می کردند و مشعلها بر سر آنان می افروختند تا روغنشان روان شود و آن آگاہ قربانی را در کیسه ای قرار می دادند و زنده به دریا می افکندند. (۲)

اختلاف پیدا کردن امتهای پس از فرستادگان خدا و تمام شدن حجت بر ایشان دلیل بر آن است که چه اندازه بشریت به وحی نیازمند است که حتی پس از نزول وحی هم باز تشنگی و اختلاف پیدا می کنند و به محض آن که چراغ وحی به

ص: ۲۴۹

---

۱- ۱) فی ظلال القرآن، ص ۳۹۵۰.

۲- ۲) همان منبع، ص ۳۹۵۱.

خاموشی گرایید به دامن زدن اختلاف می پردازند، پس چه می شد اگر اصلاً از وحی محروم می ماندند؟! [۵]

اختلاف میان افراد بشر از کجا پیدا می شود؟ از شرک به خدا، در آن جا که هر حزبی به تقدیس چیزی می پردازد که خدا آن را روا نشمرده است، و بدین گونه مقدسات مختلف می شود، و ارزشها متفاوت، و در نتیجه اختلاف فراهم می آید، در صورتی که اگر همگان به آن بینشهایی که وحی در اختیار ایشان قرار داده است مراجعه می کردند، و به تقدیس مصلحت یا سرزمین یا قبیله یا اشخاصی جز خدا نمی پرداختند، یک کلام می شدند و کارهای ایشان اصلاح می شد.

« وَ مِمَّا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا اللَّهَ - و به چیزی جز آن فرمان نیافتند که خدا را پرستند، » نه شرکای موهومی او را، و پرستش جز با تسلیم شدن به خدای یگانه، و طرد کردن خضوع و خشوع در مقابل هر ارزش یا سلطه ای جز خدا، صورت اتمام پیدا نمی کند.

« مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءً - و دین را خالصانه مخصوص او دانند و دینداران پاکدین باشند، » چنان معلوم می شود که معنی دین: شریعت یا نظامی است که انسان خود به خود در برابر آن خاضع است، و خالص بودن این طرد جمع کردن میان دوستی خدا و فرستادگان و اولیای او و میان دیگر سلطه های مادی است، و این چیزی است که اهل کتاب درباره آن استقامت ندارند، و مشاهده می کنیم که کلمه رایجی را به بدعت بر سر زبانها انداخته اند که: آنچه از خدا است برای خدا، و آنچه از قیصر است برای قیصر، و آن کس که پیرو هوای نفس قیصر باشد چگونه می تواند دینی خالص برای خدا داشته باشد؟! پیش از این گفتیم که کلمه حنیف را به پاک و طاهر معنی می کنیم، پس چرا این کلمه پس از اخلاص در دین آمده است؟ شاید توحید درجاتی داشته باشد: اول آنها گواهی دادن به زبان بر یگانگی خدا و عقد اجمالی قلب بر آن

است، و دوم آنها: طرد شریکان خدا و در برابر آنها ایستادن و سرکشی کردن در مقابل سلطه ایشان، و سوم: پاک کردن قلب از دوستی یا تمایل داشتن نسبت به آنها، و پاک کردن فکر از رسوبهای فرهنگ و پاکیزه ساختن رفتار ۱۸/ از آداب و اخلاق آنها. و شاید این درجه حنیفی بودن باشد، و خدا دانتر است، و از ابعاد آن است ملترم بودن به شرایع خدا: از بر پا داشتن نماز چنان که باید، و خاضع بودن و پیوسته متعهد بودن به آن، و نیز چنین است دادن زکات.

« وَ يَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكُمْ دِينُ الْقِيَمَةِ - و نماز را بر پا دارند و زکات دهند که دین پاینده و ارزشمند همین است. » گفتند: دین الکتب القیمه، به دلیل گفته سابق او: «فیها کتب قیمه». آری، آنها کتابی است که هیچ کجی و پیچیدگی و تفاوت و اختلاف ندارد، و هیچ تباین و جدایی از فطرت بشر یا حقایق آفرینش در آنها مشاهده نمی شود.

[۶]

میان پیروان دین واحد اختلاف روا نیست، به همان گونه که ممکن نیست دین حق و مذهب باطل با هم جمع شود، بلکه ناگزیر میان حق و باطل تجسم پیدا می کند و همین اساس یگانه شناختن خدای متعال است، و هنگامی که خلاف میان آنها پیدا می شود، باطل غلبه پیدا می کند و اهل حق شکست می خورند، و بدین گونه قرآن به یاد ما می آورد که کفار بدترین آفریدگان اند.

« إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ - کسانی از اهل کتاب که کافر شدند، و مشرکان، جاودانه در آتش دوزخ خواهند ماند، و آنان بدترین آفریدگان اند. » بعضی از علمای دین نصارای پیشین چنان می پنداشتند که اگر تعدیلاتی در دین وارد کنند، به دین خدا خدمت کرده اند، و کلمات فلسفه را برای بیان مقاصد دین به کار می برند، و حتی چنان شد که از جدا شدنهای شرکی بعضی از مفاهیم را گرفتند و آنها را با حقایق وحی ترکیب کردند، و سپس به سازشکاری با قیصره و مترفان پرداختند و از دنیا دست کشیدند تا به آنان اجازه داده شود که

ص: ۲۵۱

این هرگز درست نیست... مشرکان بدترین آفریدگانند، و هر کس از اهل کتاب که به ارزشهای حق دینی کافر شود ۱۸/ و نسبت به مشرکان مداهنه و چاپلوسی کند، او نیز همانند ایشان از بدترین آفریدگان است، و در این امر بیم دادنی واضح و رسا برای ما- یعنی ما مؤمنان به قرآن- است که هرگز گام خود را بر جای گامهای علمای یهود و نصاری نگذاریم، و نسبت به گردنکشان و مستکبران، به طمع معترف شدن ایشان به بخشی از دین، به سازش و مداهنه متوسل نشویم.

«شَرَّ الْبَرِيَّةِ» تعبیری بسیار رسا است و چنان معنی می دهد که آنان از هر چه خدا آفریده است گمراهترند، ولی برای چه؟ زیرا که پس از آمدن بینه حق را طرد کرده اند، و به بزرگترین فرستاده خدا کفر ورزیدند که فصیحترین حجت و رساترین آژیر و بیم دادن را با خود آورده بود.

[۷]

و حتی اگر مستضعفان در زمین، برای نگاهداری از دین خود به سر کوه ها و دل غارها پناه برده باشند، و در زمین به خاطر نگاهبانی از دین خویش آواره باشند، باز هم مؤمنان بهترین آفریدگان اند.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» - کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند، بهترین آفریدگان اند. بدان سبب که به برترین فرستاده ایمان آوردند، و از کاملترین برنامه پیروی کردند، و از درخشنده ترین نور به هدایت رسیدند.

خدا همه چیز را در زمین برای آدمی آفرید، ولی کدام انسان؟ آیا آن کس است که کرامت نفس خود را از کف می دهد، و آن را به لجن نادانی و فریب آلوده می کند؟ هرگز... چنین کسی در نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، بلکه مقصود کسی است که به خدا و رسالتهای او ایمان داشته باشد و به انجام دادن کارهای شایسته و نیکو پردازد، و در نتیجه بزرگوارترین آفریده خدا شود.

□  
در خبر در تأویل این آیه از ابن عباس آمده است که: چون نازل شد، پیامبر -صلی الله علیه و آله- به علی (ع) گفت: «او تویی و پیروانت، تو و شیعیانت روز

قیامت راضی از خدا و مورد رضای خدا خواهید آمد، و دشمنانت به صورت کت بسته حضور خواهند یافت». (۱)

در کتاب «الدر المنثور» سیوطی گروهی از احادیث مشابه آمده است که آنچه را که پس از این می آید از آنها نقل می کنیم:

۱- ابن عساکر از جابر بن عبد الله نقل کرده است که گفت: نزد رسول خدا -صلی الله علیه و آله- بودیم، پس علی آمد، و پیامبر (ص) به او گفت:

«سوگند به آن که جانم به دست او است که این و شیعه اش در روز قیامت از رستگارانند». و چون آیه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ** نازل شد، پس از آن اصحاب پیامبر -صلی الله علیه و آله- هنگامی که علی می آمد، می گفتند: خیر البریه آمد.

۲- ابن عدوی و ابن عساکر از ابو سعید به صورت مرفوع نقل کرده اند که: علی نیکوترین آفریده است.

۳- ابن عدی از ابن عباس نقل کرده است که گفت: چون «الآیه» نازل شد، رسول الله -صلی الله علیه و آله- به علی گفت: «آن تویی و شیعیانت در روز قیامت، خرسند از خدا و خدا خرسند از شما».

۴- ابن مردویه از علی -علیه السلام- نقل کرده است که گفت:

«رسول الله -صلی الله علیه و آله- به من گفت: آیا این گفته خدا را نشنیدی که:

**إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**

؟ این تویی و شیعیانت، و وعده گاه من و شما حوض کوثر است، و چون امتها برای رسیدگی به حسابشان می آیند، شما را سفید چهرگان نامدار می خوانند». (۲)

[۸]

مقیاس نیکوترین آفریده بودن چیست؟ آیا فزونی مال و یاران است؟ هرگز... بلکه خرسندی خدا و بهشت است، اما ثروتها و فرزندان وسیله آزمایش و

ص: ۲۵۳

۱- ۳) - شواهد التنزیل/ ج ۲ ص ۳۵۷ از تفسیر نمونه، ج ۲۷ ص ۲۱۱.

۲- ۴) - تفسیر الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹.

ابتلاء است و آنها را بر خدا برای همه مردم مقدر می سازد.

« جَزَأُوهُمُ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَزَاءُ عِدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا - پاداش آنان در نزد پروردگارشان بهشتهای همیشگی است که از پای درختان آنها نهرهای آب جاری است و همیشه در آنها باقی خواهند ماند.» آیا این برای آن نیست که طینت ایشان به صلاح رسیده و به همین سبب اهل بهشت شده اند و همیشه در آن باقی خواهند ماند، چرا که بهشت خود نیز ۱۸/ صلاح است و برای اهل صلاح آماده شده، و بزرگتر از بهشت خرسندی خدا است که قلبهای ایشان را از رضا و آرامش و نور پر می کند.

« رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ - خدا از ایشان خرسند است و آنان از خدا خرسندند.» چگونه آدمی به درجه رضوان می رسد؟ با شناخت خدا و ترس داشتن از او که میراث شناخت او و علامت نزدیکی به او و گواه برداشته شدن پرده های گناه میان او و ایشان است.

« ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ - این از آن کسی است که از پروردگار خود بترسد.» و به همین سبب در دعای مأثور از پیغمبر - صلی الله علیه و آله - آمده است که: «خدا یا مرا چنان کن که از تو بترسم و چنان باشد که گویی تو را می بینم، و مرا به تقوی و بیم داشتن از خودت سعادتمند ساز.»

و در آیه کریمه دیگری آمده است که: « إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ - هر آینه بندگان عالم خدا از او می ترسند.» (۱)

پس ترس و خشیت آرایش علمای به خدا است، و در دعای صباح مأثور از امام امیر المؤمنین - علیه السلام - آمده است: «خدا یا! تو منزهی و جز تو خدایی نیست، و تو را ستایش می کنم، کیست که قدر تو را بشناسد و از تو نترسد، و کیست

ص: ۲۵۴

که بدانند تو چه هستی و از تو بیم داشته باشد؟».

از خدا می خواهیم که دل‌های ما را با ترس از خودش و اشتیاق به خودش پر کند، تا ما نیز از آفریدگان نیکو باشیم و از شیعهٔ علی و پیروان راه حقیقی او، آمین رب العالمین.

ص: ۲۵۵





سورة زلزله

اشاره

ص: ۲۵۷



## فضیلت سوره:

□  
 در اصول کافی با اسناد از ابو عبد الله - علیه السلام - آمده است که گفت: از قرائت « إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا » خسته نشوید، پس هر که در نمازهای مستحبی این سوره را قرائت کند، خدای عز و جل هرگز او را گرفتار زلزله نخواهد کرد و به سبب آن نخواهد مرد، و نیز تا زمان مرگ از آفت صاعقه و هر آفت دیگر از آفات دنیا مصون خواهد بود، و چون وقت آن شود که از دنیا برود، فرشته کریمی از نزد پروردگارش بر بالین او فرود می آید و در کنار سرش می نشیند و می گوید: ای ملک الموت! به دوست خدا مهربان باش، که او بسیار از خدا یاد می کرد و به تلاوت این سوره می پرداخت / ۱۸ و سوره نیز مثل این را به او می گفت، و ملک الموت خواهد گفت:

پروردگارم به من فرمان داده است که به او گوش دهم و اطاعت کنم، و روح او را تا آن زمان که به من امر نکرده است از بدنش بیرون نیاورم، و چون دستور دهد چنین کنم. و ملک الموت پیوسته در کنار او است تا فرمان قبض روحش برسد. و چون پرده از برابر چشمان او برداشته شود، جاهای خود را در بهشت خواهد دید، و در این هنگام فرشته به ملایمترین صورت او را قبض روح می کند، و سپس هفتاد هزار فرشته به مشایعت روح او تا در آمدن به بهشت می پردازند.

□  
 و از انس روایت است که: پیامبر - صلی الله علیه و آله - از یکی از

اصحابش پرسید که «آیا ازدواج کرده ای؟» و او گفت: نه، و پولی برای این کار ندارم، گفت: «آیا قُلُّهُوَ اللَّهُ أَحَدٌ با تو نیست؟» گفت: چرا، گفت: «ربع قرآن است» گفت: «آیا قُلُّ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ با تو نیست؟» گفت: چرا، گفت: «ربع قرآن» گفت: «آیا اذا زلزلت با تو نیست؟» گفت: چرا، گفت: «ربع قرآن» و سپس گفت «ازدواج کن ازدواج کن ازدواج کن».

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۶۴۷/ ۱۸

## زمینه کلی سوره

سنت خدا در جزا دادن در بینشی متجلی می شود که سوره زلزله بیان کننده آن است: هر کس به سنگینی ذره ای کار نیکو کند، آن را می بیند، و هر کس به سنگینی ذره ای بدی کند، آن را می بیند، تا چنان باشد که آدمی اعمال خودش را که در قیامت برای او تجسم پیدا می کند، کوچک نشمارد، در آن روز سنگینی که زمین به لرزه در می آید و آنچه را از اجساد و کانیها و اجسام مختلف که در درون خود دارد بیرون می ریزد، و آدمی دچار حیرت می شود و می پرسد که چه شده است؟ و مردمان را می بیند که بر حسب کردارها و درجات خود در راههای گوناگون روان اند.

سوره الزلزله

## [سوره الزلزله (۹۹): آیات ۱ تا ۸]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا (۱) وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا (۲) وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا (۳) يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا (۴) بَأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا (۵) يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ (۶) فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ (۷) وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (۸)

ص: ۲۶۰

زندگی نخستین که با خیر و شر خود، و با نظامها و حوادث و پدیده های خود چیزی جز سایه هایی رنگ باخته از آن زیستن پهن و گسترده و جاودانی (آن جهان) نیست، و ما را برای آماده شدن و توشه بر گرفتن برای آن جهان جاودانی به آن آورده اند، و زندگی دنیا چیزی جز متاعی فریبنده نیست.

ما در دنیا شاهد دیدن چیزهایی هستیم که ما را به وحشت می اندازند و نزدیک است که قلبهای ما را از جای خود بکنند، و از آن جمله است زمین لرزه های بزرگی که در چند لحظه شهرهای بزرگی را می بلعد که آدمیان آنها را در قرون متوالی ساخته بوده اند. و این چیزی جز زلزله ای محدود نیست که بخشی از زمین گرفتار آن شده است، پس تصور کنید که اگر بنا باشد زلزله ای همه زمین را فرا گیرد، چه نتیجه ای به بار خواهد آورد؟! منظره ای پس ترسناک و هراسی بی اندازه هولناک نتیجه آن خواهد بود و بلایی بس بزرگ مجسم کننده چنین زمین لرزه ای خواهد بود.

« إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا - در آن هنگام که زمین به لرزه در آید با لرزیدنی تمام. »

شاید ضمیر «ها» که به زمین باز می گردد، این فکر را به ما تلقین کند که زلزله به منطقه خاصی از زمین وابسته نیست، و ۱۸/ به صورت سخت ترین زمین لرزه ای است که کره زمین گرفتار آن شده است.

[۲]

در این هنگام چه پیش خواهد آمد؟ آیا هسته مرکزی کره زمین به سبب عواملی ناشناخته برای ما به جوشش و فوران در می آید و با تکانهای سخت آنچه را که در ظرف میلیونها سال در خود زندانی کرده بود به یکباره بیرون می ریزد؟ و ظاهراً از آیات که به بیرون ریختن سنگینهای زمین دلالت دارد، چنین استنتاج می شود.

« وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا - وَ زمین سنگینهای خود را بیرون ریزد. » خداوند متعال در آیه ای دیگر چنین گفته است: « وَ أَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ - و بیفکند آنچه را که در آن است و تهی شود. » (۱)

بعضی گفته اند: ائصال گنجها و کانهای زمین است، و بعضی دیگر آنها را مردگانی تفسیر کرده اند که زمین در دومین دمیدن صور آنها را از خود بیرون می ریزد و ناگهان آنها بر می خیزند و به نگریستن می پردازند.

و چنان می نماید که کلمه وسعت قابلیت تطبیق با همه این نتیجه ها را دارد، ولی آنچه بیشتر از زلزله درباره آن آگاهی داریم، بیرون ریختن مواد گداخته مرکزی زمین از آن است. چه می دانیم که بعضی از زمین لرزه ها از فوران آتشفشانهایی نتیجه می شود که مواد گداخته از آنها فوران می کند. و مؤید این مطلب است آنچه در حدیث بدین صورت آمده است:

«زمین پاره های جگر خود را به صورت ستونهای از سیم و زرقی می کند.» (۲)

[۳]

و انسان حیرت زده و مدهوش بر جای می ماند! زمین را چه چیز به لرزه برانگیخته است، که این گونه اندرون خود را بیرون می ریزد، و این برای چه و هدف

ص: ۲۶۲

۱-۱) -الانشقاق/۴.

۲-۲) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۴۷.

آن چیست؟ « وَقَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا - و انسان می گوید که آیا زمین را چه شده است؟ » ۱۸/ بعضی گفته اند که: این گوینده همان کسی است که به آخرت کافر بوده، و با دیدن نشانه های آن به پرسش کردن پرداخته و گفته است که: چه شده است؟ ولی چنان می نماید که آن حوادث هول انگیز هر انسانی را به پرسش کردن وا می دارد.

[۴]

و این تعجب چندان طول نمی کشد، بدان سبب که زمین به پاسخ دادن آغاز می کند، و این خود گواهی بر آن است که دگرگونی بزرگی در جهان طبیعت صورت گرفته که نه تنها به مظاهر و نمودهای آن ارتباط پیدا می کند، بلکه در ماهیت آنها نیز تأثیر دارد، پس اگر تغییر بزرگی صورت نگرفته بود، چگونه زمین می توانست سخن بگوید، و چگونه امکان داشت که گوش آدمی این سخن را بشنود و منظور از آن را بفهمد؟ « يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا - در آن روز از اخبار خود سخن می گوید. » نخستین خبری که زمین از آن خبر می دهد و به زبان خود حوادث آن را باز گو می کند: این است که ساعت قیامت به پا خاسته، و این که دنیا پشت کرده است، و شاید دومین خبر بیان حکمت فرع و هراس بزرگی باشد که بر پشت زمین جریان دارد، اما مهمترین خبر گواهی دادن زمین بر کارهایی است که مردم بر روی آن به انجام دادن آن مشغول بوده اند، و در حدیثی مأثور از رسول الله - صلی الله علیه و آله - آمده است که چون این سوره را خواند، گفت: « آیا می دانید که اخبار آن چیست؟ » گفتند: خدا و فرستاده اش داناترند، گفت: « اخبار آن این است که بر هر بنده خدای مرد یا زن گواهی می دهد که بر پشت آن چه کرده است، و می گوید که کار فلان روز او فلان و فلان بوده است » و گفت: « این است اخبار آن ». (۱)

ص: ۲۶۳

و در حدیثی دیگر چنین آمده است: از رسول-صلی الله علیه و آله- روایت شده است: «مراقب وضو باشید و بدانید که بهترین اعمال شما نماز خواندن است، و از زمین محافظت کنید که آن مادر شما است، و هیچ کس در آن نیست که کار نیک یا بدی انجام دهد مگر این که زمین خبر گزار آن باشد». (۱)

[۵]

شاید زمین از خبرهای دیگری نیز سخن بگوید، اما این که چگونه سخن می گوید، و آیا ۱۸/ به سخنی است که در آن آفریده می شود، یا بر اثر انعکاس آثار اعمال انسان بر روی زمین است که همچون بر نواری صوتی یا تصویری ضبط شده باشد، یا این که آدمی به وسیله ای مجهز می شود که با آن اشاره های زمین را چنان می فهمد که گویی سخنی را شنیده و فهمیده است؟ مهم آن است که به خواست خدا زمین سخن می گوید.

« بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحِي لَهَا - به این که پروردگارت به آن وحی کرد. » [۶]

چنان به نظر می رسد که زمینی که گفته ها و کرده های مردم، از زمانی که بر آن می زیستند، بر آن منعکس می شود، همچون دوباره سازی و نمایش آن به شکلی صورت می گیرد که در نوارهای صوتی و تصویری مشاهده می کنیم، و به همین سبب خداوند سبحانه و تعالی گفته است:

« يَوْمَئِذٍ يَصِدُّرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ - در آن روز مردمان به صورت گروه های متفاوت به راه می افتند تا اعمال خود را ببینند. » ما از انعکاس پیدا کردن تموجات صوتی بر روی نوارها آگاهیم، ولی از این که بر روی خاکی که در پیرامون ما قرار گرفته است چگونه انعکاس پیدا می کند، هیچ آگاهی نداریم، و شاید آدمی چندان در علم پیشرفت کند که روزی به کشف حقیقت این راز نیز موفق شود، و آنچه بر عهده ما است این است که از هر چه بر ما احاطه دارد بر حذر باشیم، و بدانیم که افعال ما را ثبت و ضبط می کند تا در روز قیامت آنها را با چشم خود ببینیم، روزی بسیار هراس انگیز است که در آن

ص: ۲۶۴



آدمی همه آنچه را که در دوران زندگی انجام داده است حاضر می بیند. گاه شخص جرم یا گناهی را مرتکب می شود، و ضمیرش در این باره به سرزنش کردن او می پردازد، پس در آن می کوشد که موضوع را فراموش کند تا از گزش ضمیر خویش در امان بماند، پس چه خواهد کرد در آن روز که هر چه گفته یا کرده در معرض شنیدن یا دیدن همگان قرار می گیرد، و افعال او تجسم پیدا می کند؟! سرفکنندگی و ناراحتی سختی در آن روز بهره گناهکاران خواهد شد.

گفته اند که صادر شدن مردم که در آیه بدان اشاره شده، برخاستن ایشان از گورها و به راه افتادن به سوی دادگاه پروردگارشان است، و به گفته دیگر الهام گرفته از صدور و بازگشتن شتران از آبشخور پس از سیراب شدن است، پس کسی که ایمان دارد، راهی را در پیش خواهد گرفت که با راه کافران متفاوت است و خداوند متعال در جای دیگری از قرآن با بیان ۱۸/ یَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ... (۱) به آن اشاره کرده و آیه بعدی گواه بر این معنی است.

بعضی گفته اند که: معنی اشتات آن است که آنان از گورهایشان که در جاهای مختلف زمین پراکنده است، به همان گونه صدور پیدا می کنند و به راه می افتند که در مذاهب با یکدیگر اختلاف دارند و هر گروه به دنبال پیشوای خود روانه می شود.

[۷]

تنها اعمال بزرگ نیست که در آن روز تجسم پیدا می کند، بلکه حتی کوچکترین عملی که تصور شود چنین است، از وسوسه سینه گرفته تا نگاهی به جایی انداختن یا نیمی از کلمه ای را بر زبان راندن که همه اینها ثبت شده و تجسم یافته است.

« فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - پس هر کس به سنگینی ذره ای نیکی کرده باشد آن را می بیند. » گفته اند که: ذره به معنی مورچه خرد است، یا آنچه از خاک که از

ص: ۲۶۵

گذاشتن دست بر روی خاک بر آن می نشیند، یا در شعاع نوری که از سوراخی به درون اطاقی تاریک راه می یابد به چشم دیده می شود، و در نصی مأثور آمده است که: «ذره وزنی ندارد». (۱)

اکنون که بشر ذره (اتم) را می شناسد و دریافته است که از آنچه پیشینیان تصور می کردند کوچکتر است، باید متوجه باشیم که چه حساب دقیقی در آن روز چشم به راه ما است، پس ما را چه می شود که از این همه غافلیم! [۸]

چون هر ذره خیری که از ما سر بزند در سرنوشتمان تأثیر دارد، بر ما است که هر چه می توانیم بر اندازه خیرات خویش بیفزاییم، و به همین گونه از انجام دادن هر ذره شر که باید حساب آن را پس بدهیم، پرهیز کنیم.

« وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ - وَ هُرْ كَسْ بَه سَنَكِينِي ذَرَه اِي بَدِي كُنْد، اَن رَا خَوَاهِد دِيد. » به همین سبب در حدیث به جا مانده از پیامبر - صلی الله علیه و آله - آمده است: هیچ کس نیست که در روز قیامت خویشتن را ملامت نکند، پس اگر نیکوکار باشد، خواهد گفت: چرا بیش از آنچه کردم احسان نکردم، ۱۸/ و اگر جز آن باشد، خواهد گرفت: چرا دست از نافرمانی و عصیان برداشتم؟. (۲)

آری، حسرت انسان در روز قیامت هنگامی افزایش می یابد که ببیند از اعمال نیک او، همچون کفار و منافقان، ذره ای برای غیر خدا صورت گرفته است.

در معنی به جا مانده از امام باقر - علیه السلام - در تفسیر « فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ » می خوانیم که گفت: «اگر از اهل آتش باشد و در دنیا به اندازه ذره ای کار خیر انجام داده باشد، حسرت می خورد که چرا آن خیر را برای جز خدا انجام داده است»، و درباره هر کس که به سنگینی ذره ای بدی کرده باشد، می گوید:

«اگر از اهل بهشت باشد، آن شر و بدی را روز قیامت می بیند و سپس آمرزیده

ص: ۲۶۶

۱-۶) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۵۰.

۲-۷) - همان منبع، ص ۱۵۰.

و در حدیثی دیگر از امام جعفر صادق-علیه السلام- آمده است که گفت: «رسول الله-صلی الله علیه و آله- گفت: بنده از گناهش یکصد سال زندانی می شود، در حالی که می بیند همسرانش در بهشت به تنعم زندگی می کنند». (۲)

به حق باید گفت که اگر آدمی این آیه را خوب بفهمد، بهترین وسیله برای پند پذیرفتن و پاکیزه شدن او خواهد شد، چه به زودی هر خرد و کلانی از اندیشه ها و گفته ها و کرده های خویش را در معرض محاسبه قرار می دهد، و آن کس که از گناهان کوچک خویش خودداری ورزد، جلوگیری از گناهان بزرگ برای او آسان خواهد شد، مگر نه این است که گناهان بزرگ با سلسله ای از گناهان کوچک آغاز می شود، آن کس که مرتکب عمل زنا می شود، پس از آن است که شیطان اندیشه زنا را به جان او وسوسه کرده است، و اگر این اندیشه را از خود دور نکند، به جستجوی زانیه ای می پردازد و به سوی او می رود و سپس به سخن گفتن با او می پردازد و عاقبت کار به ملامسه و زنا کردن می انجامد. اینها گامهایی است که به دنبال یکدیگر برداشته می شود و تدریجا شرّ آن افزایش پیدا می کند، گناهان کوچکی است که به گناهی بزرگ می انجامد یا مجموع آنها خود گناهی کبیره می شود. آیا چنین نیست؟ به همین سبب ابن مسعود این آیه را محکمترین آیه در قرآن شناخته است، و مطلب بن خطیب روایت کرده است که چون یک اعرابی خواندن این آیه را از دهان پیغمبر-صلی الله علیه و آله- شنید، گفت: یا رسول الله! آیا به سنگینی یک ذره؟ گفت: «آری»، پس آن عربی چند بار گفت: چه بد، چه بد! و سپس برخاست و آن را می خواند، و آن گاه پیامبر خدا-صلی الله علیه و آله- گفت:

ص: ۲۶۷

۱-۸) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۵۱.

۲-۹) -همان جا.

«ایمان به قلب اعرابی در آمد». (۱)

روایت شده است که مردی نزد پیامبر-صلی الله علیه و آله-آمد و گفت: چیزی از آنچه خدا به تو آموخته است به من بیاموز، پس او را به مردی سپرد که به او تعلیم کند، و او چنین به او آموخت: «إِذَا زُلْزِلَتْ - و این سوره را ادامه داد تا- فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» که آن مرد گفت: «مرا بس است»، و چون این خبر به پیامبر-صلی الله علیه و آله-رسید، گفت: «او را به حال خود بگذارید که آنچه باید بفهمد فهمید». (۲)

ص: ۲۶۸

---

۱- (۱۰) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۵۳.

۲- (۱۱) - همان جا.

سورۃ عاديات

اشاره

ص: ۲۶۹



**فضیلت سوره:**

□

از ابو عبد الله-علیه السلام-روایت است که گفت: «هر کس سوره عادیات را بخواند و به خواندن مکرر آن ادامه دهد، خدای عز و جل در روز قیامت او را با امیر المؤمنین-علیه السلام-و دوستان نزدیک و در کنار او محشور خواهد کرد».

تفسیر نور الثقلین/ج ۵ ص ۶۵۱/۱۸

**زمینه کلی سوره**

پس از آن که بیان قرآنی با بلاغتی گیرنده نبردی پیروزمند آن را مجسم می سازد که مجاهدان در آن بر اسبهایی در حال دویدن و سر و صدا کردن سوارند، و با سمهای خود جرقه های آتش از زمین به این سو و آن سو می پراکنند، و سپس در آغازهای صبح بر دشمن حمله می برند، غباری انبوه را بر می انگیزند و به میان هدف می رسند.

پس از بیان این منظره و برای بزرگداشت به آن سو گند یاد کردن (از آن روی

ص: ۲۷۱

که منتها درجه جود و شهامت و از خود گذشتگی است)، از آن سخن می گوید که طبیعت نخستین آدمی (پیش از تربیت پذیرفتن و تزکیه شدن) کفران نعمت است و بخل و نیکی برای خود خواستن و آن را تنها مخصوص خود ساختن، ولی آیا چه وقت واقعا به خطای خود پی خواهد برد؟ در آن هنگام که روپوش گورها برداشته و جسدها در آنها آشکار می شود، و نیز آنچه در سینه ها همچون اسراری پنهان مانده است در معرض دید همگان قرار می گیرد: در چنین روزی آدمی در می یابد که خدا از حال او آگاه است.

بدین گونه است که این سوره کریمه، چنان که در بعضی از احادیث به منزله نیمی از قرآن توصیف شده، آدمی را به از خود گذشتگی و فداکاری در راه خدا برمی انگیزد و برای رسیدن به این هدف عالی تربیت می کند.

سوره العاديات ۱۸/

### [سوره العاديات (۱۰۰): آیات ۱ تا ۱۱]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا (۱) فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا (۲) فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا (۳) فَأَأْتِيَنَّهُ بِه نَقْعًا (۴) فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا (۵) إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ (۶) وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ (۷) وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (۸) أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ (۱۱)

ص: ۲۷۲



برای آن که از بزرگواری مجاهدان در نظر خدا، و از بزرگ بودن نقش اسبهای ایشان که در راه او تاخت و تاز می کنند آگاه شویم، خدا به آنها سوگند یاد می کند، بدان سبب که نور اسلام را به همه آفاق حمل می کنند، و گزیده بندگان خدا را که خودشان را وقف پراکنده کردن دعوت او کرده اند، بر پشت خود به این جا و آن جا می برند.

«وَ الْعَادِيَاتِ ضَبْحًا - سوگند به اسبهای مجاهدان که بانگ در گلو افکنده تازان پیش می روند.» چنان می نماید که کلمه «عدو» در اصل گذشتن و تجاوز از حد بوده، و دشمن را از آن روی عدو نامیده اند که در عملکرد خود از حد تجاوز می کند، و عدوان یعنی تجاوز از حد نیز از همین ماده است، و منتها درجه تندی در راه رفتن را نیز به همین سبب عدو می نامند.

لذا اسبان دونده را، با اشتقاق از عدو، عادیات می گویند، و در این جا عدو به معنی دور کردن پاها در ضمن حرکت سریع است.

اما ضبح را گفته اند که به معنی دم زدن به نیرو است، و به قولی حمحمه اسبان است، و به نظر من مقصود از آن دگرگون شدن حال و رنگ است، و چون رنگ کسی تغییر کند، می گویند «انضبح لونه»، و شاید خاکستر را نیز بدان سبب ضبح می خوانند که رنگ آن با رنگ چیزی که اصل آن بوده متفاوت است، و چنین است در اسبان دونده که برای آنها تغییر حال و رنگ و حمحمه حاصل می شود، و در

توصیف آنها ضابطه به کار می برند، و در مورد روباه نیز چنین توصیفی به کار می رود. و درباره این گفته اند که در دهان اسب چیزی قرار می دادند تا نتواند شیشه بکشد و دشمن از این طریق از نزدیکتر شدن اسبان آگاه شود، و در چنین حالتی اسبان به نیرو تنفس می کنند و به همین جهت در شعر آمده است:

و الخیل تعلم حین تض

بح فی حیاض الموت ضبحا

[۲]

اسبان به سرعت می دویدند، بی آن که شیشه بکشند، و این حرکت ظاهراً شب هنگام صورت می گرفت و از برخورد سم اسبان با ریگها شرار آتش می جست و این نشان می داد که زمین و راه سخت و دشوار گذر است، و به همین سبب است که سیاق قرآن به چنین اسبان و حرکت آنها در زهدان شب سوگند یاد می کند:

« فَأَلْمُورِيَاتِ قَدْحًا - و سوگند به روشن کنندگان آتش با زدن سنگها به یکدیگر. » [۳]

و اسبهای در حال دویدن مجاهدان به سرزمین دشمن نزدیک می شوند، و سواران بر آنها چشم به راه دمیدن سپیده می مانند تا با هجوم ناگهانی خود دشمن را غافلگیر کنند.

« فَأَلْمُغِيرَاتِ صُبْحًا - و به آن حمله کنندگان و مهاجمان در سپیده دمان. » و چنین بوده است وضع هجومها و غارتهای پیروزمندانه، که چون در صدد اقدام کردن به آن بودند، شبانه به سرزمین دشمن نزدیک می شدند و منتظر صبح می ماندند تا در روشنی آن به هجوم پردازند که هنوز چشمان دشمن خواب آلوده و اعصاب آنان تخدیر شده بود.

[۴]

و در هنگام هجوم ناگهانی، با سم اسبها غبار در فضا پراکنده می شد، و هر چه شدت غبار را افزونتر بود، حکایت از شدت بیشتر نبرد می کرد.

« فَأَثْرُنَ بِهِ نَقْعًا - که بر اثر آن گرد و غبار بر می انگیختند. » شاید نقع: غبار غلیظی باشد که زمین را می پوشاند، بدان سبب که اصل

نقع چنان که گفته اند- فرو رفتن در آب یا فرو رفتن آب بوده باشد، و از همین روی آب را کد را نقیع می گویند، زیرا که یا آب در زمین فرو می رود یا شناور در آن فرو می رود، و گفته اند که غبار را از آن جهت نقیع نامیده اند که آدمی در آن غوطه ور می شود. درباره مرجع ضمیر «به»، بعضی گفته اند که به دشمن باز می گردد که وجود آن از عادیات مفهوم می شود، و بعضی دیگر مرجع آن را مکانی گرفته اند که نبرد در آن صورت می گیرد، و آنچه از سیاق مفهوم می شود، به گمان من این است که به «صبحا» باز می گردد چرا که نزدیکتر است، و چون چیزی به زمان نسبت داده شود معنی شدت را بهتر می رساند، چنان که گفته می شود روز نحس یا روز سعید، یعنی همه آن نحوست یا سعادت است.

آری، اسبان گردی بر می انگیزند که صبح را غبار آلود می سازد.

[۵]

غارت و هجوم همراه با قهر و غلبه آن است که ناگهانی صورت پذیر شود، و به سرعت به هدفهای خود برسد، و چنین حمله است که قلب دشمن را می شکافد.

«فَوَسَّطَنَ بِهِ جَمْعًا» - و با آن به قلب دشمن دست پیدا می کنند. / ۱۸ این تأویل به ظاهر آیه ها نزدیکتر است، و تأویل دیگری نیز هست که مفسران از آن یاد کرده و گفته اند که مقصود از این آیات رسیدن گروه اسبان یا شتران حاجیان است که به عرفات و سپس مزدلفه و منی می رسند، و معنی ایراء و آتش افروختن که از «الموریات» مفهوم می شود، افروختن آتش برای پختن خوراک است، و معنی «جمع» مزدلفه، اما معنی «المغیرات صبحا» - بنا بر تفسیر - شتران است که سواران خود را در روز قربانی از منی به جمع می رسانند، و سنت آن است که این حرکت تا صبح نشود صورت نگیرد.

چنان می نماید که تأویل کردن این آیات در حج و مناسک آن منافاتی، تأویل آن در جهاد ندارد، مگر حج جهاد مستضعفان نیست؟ و به مناسک و حرکت ایشان شباهت ندارد، به همین سبب روایت سومی از امام امیر المؤمنین - علیه السلام - دو تأویل را با یکدیگر چنین جمع کرده است:

ص: ۲۷۵

سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند که گفت: هنگامی در الحجر نشسته بودم، مردی نزد من آمد و از «العادیات ضیحا» پرسش کرد، و من به او گفتم که: مقصود سواران مجاهد در راه خدا است، که چون شب فرا می رسد، طعام خود را بر روی آتش می نهند، پس از من دور شد و به سوی علی بن ابی طالب - علیه السلام - رفت - و او در زیر سقف سقاخانه زمزم نشسته بود - و چون درباره «العادیات ضیحا» از او پرسید، گفت: «آیا پیش از من از کسی دیگر در این باره پرسش کرده ای؟»، گفت: آری، از ابن عباس پرسیدم و گفت مقصود سواران مجاهد در راه خدا است، گفت: «پس برو و او را به من واگذار» و چون به او رسید گفت: «چرا درباره چیزی که از آن آگاهی نداری فتوی می دهی؟ سوگند به خدا که نخستین غزوه در اسلام بدر بود که با ما بیش از دو اسب نبود: اسبی از زبیر و اسبی از مقداد بن الاسود، پس چگونه ممکن است که مقصود از العادیات خیل و گروه اسبان باشد؟ بلکه مقصود از العادیات ضیحا شترانی است که از عرفه به مزدلفه و از مزدلفه به منی می روند» پس ابن عباس گفت: از گفته خود باز گشتم و به آنچه علی گفته بود باور کردم. (۱)

مؤید جمع میان دو تأویل مطلبی است که در شأن نزول آیه آمده: مربوط به «نبردی که ۱۸/ رهبری آن با امام علی - علیه السلام - بود، و جبریل - علیه السلام - پیامبر را - صلی الله علیه و آله - از آن آگاه کرد که مردم وادی الیابس به شماره دو دوازده هزار نفر اجتماع کرده و با هم عهد بسته اند که یکدیگر را ترک نکنند تا آن که محمد و علی را بکشند، پس رسول الله سریه ای را به رهبری ابو بکر مرکب از چهار هزار مرد بر سر ایشان فرستاد، و چون قدرت و دوری سرزمینشان را دید، از نبرد کردن با ایشان خودداری کرد، و سپس رسول الله عمر را به این مهم گماشت، و او نیز به همین سبب بدون این که اقدامی کند بازگشت، و چون علی را به این

ص: ۲۷۶

---

۱ - ۱) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۶۵۶، و روایات مشابهی در دیگر تفسیرها نیز آمده است. رجوع کنید به تفسیر القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۵۵.

مأموریت روانه ساخت، از جز راه معمولی به راه افتاد، و سخت در رفتن شتاب کرد، و چون سرزمین ایشان را در میان گرفت، صبحگاهان در حال غفلت آنان بر ایشان حمله برد و تا اسبان به میان ایشان رسیدند بی خبر ماندند، و علی و همراهان با اسیران و اموالی به نزد رسول الله بازگشتند و این سوره نازل شد. (۱)

[۶]

سوگند به همه این فداکاری و از خود گذشتگی بزرگی که در نبردهای جهاد کنندگان مشاهده می شود، و سوگند به این قصه های بلندی که با ایمان و یقین قلبهای خود به آن صعود کردند: که انسان طبیعتی آمیخته با کفران نعمت دارد، و نمی تواند بدون جهاد کردن با نفس خود و پاک کردن آن به افقهای از خود گذشتگی برسد.

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ - که آدمی، بنا بر طبع، نسبت به پروردگار خود ناسپاس است. » هر جا که از کلمه «انسان» ذکر می شود به میان آید، ظاهراً، مقصود طبیعت نخستین انسان و پیش از تزکیه و تعلیم است، و برای «کنود» تفسیرهای مختلفی آمده است که کافر نعمت و عاصی و بخیل و... از جمله آنها است، و بعضی گفته اند: مقصود کسی است که نعمت اندک را کفران می کند و بسیار آن را شکر نمی گزارد.

چنان می نماید که صفات بد چنان است که بعضی از آنها بعضی دیگر را فرا می گیرد و در نتیجه معنی کلمه ای که دلالت بر یکی از آنها دارد گم می شود و مردمان در آن خصوص با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند، و گاه کلمه ای چنان است که گویی ۱۸/ برای نشان دادن همه آن صفات بد وضع شده است، چنان که پیش از این در خصوص معنی کلمه «عتل» به این مطلب اشاره کردیم و اگر بخواهیم بگوییم که کلمه «کنود» معنی یگانه دارد، بهتر است این معنی را بخیل در نظر بگیریم بدان

ص: ۲۷۷

---

۱- ۲) - همان منبع، ص ۲۵۲ با تصرف و اختصار، نیز رجوع کنید به بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۶۶، و همچنین مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۲۸.

سبب که دایم چنان احساس می کند که حق او بیش از آن است که به او داده شده، و به همین سبب با انفاق به سپاسگزاری نعمتهای خدا بر نمی خیزد، و در حدیث به جا مانده از رسول الله-صلی الله علیه و آله-آمده است:

«کنود کسی است که تنها می خورد، و از بخشش آن جلوگیری می کند، و بنده خود را می زند».<sup>(۱)</sup>

[۷]

و کفران و جحود و بخل و دیگر صفات بدی که کلمه کنود همه آنها را در خود جمع دارد، حقایقی است که انسان به وجود آنها در خودش معترف است، پس مسئولیت رهایی نفس از آنها بر عهده خود شخص است، و نمی تواند با تشبث به نادان بودن خود را از مسئولیت برهاند:

«وَ إِنَّهُ عَلِيٌّ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ - و او خود بر این گواه است.» چنان که در جای دیگر خداوند متعال گفته است: بَلِ الْإِنْسَانُ عَلِيٌّ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ\* وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ .<sup>(۲)</sup> و بعضی گفته اند که معنی آیه چنین است: هر آینه خدا بر این گواه و بینا است، چون سیاق از انسان سخن می گوید، شایسته تر باز گشت ضمیر به خدا است.

[۸]

ولی چرا آدمی از کنودت و بخل نفس خود خلاص نمی شود؟ بدان سبب که بسیار دوستدار خیر و مال است، و از شدت این دوستی می بینیم که نسبت به آن بخل می ورزد و با انفاق کردن آن در راه خدا به سپاسگزاری نمی پردازد.

«وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ - و او سخت خیر یعنی مال بسیار را دوست می دارد.» دوستی مال به ذات خود فضیلت است، ولی اگر این دوستی از آدمی شدید شود، به صورت یک رذیلت در می آید، چه بر دوستی خدا و رسولش طغیان می کند و آدمی این خیر (مال) را بر آخرت که خیر حقیقی است ترجیح می نهد.

ولی این خیری که مرگ در هر لحظه آن را تهدید می کند، چگونه می تواند

ص: ۲۷۸

۱-۳) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۶۰.

۲-۴) -قیامت ۱۴/ ۱۵.

خیر باشد؟ شاعر گفته است:

أرى الموت يعتام الكرام و يصطفی

عقیله مال الفاحش المشدد

چنان می بینم که مرگ کار بخشندگان را به تأخیر می اندازد، و صاحب مال فراوان سختگیر را برمیگزیند.

[۹]

آدمی از دوستی دنیا جز با یاد آخرت رهایی پیدا نمی کند، پس هر که مشتاق بهشت است، شهوتهای دنیا را از یاد می برد، و آن که از آتش دوزخ می ترسد، تحمل مصیبتهای زندگی بر او آسان می شود.

« أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ مَا فِي الْقُبُورِ - آیا نمی داند که آن گاه که هر چه در گورها است برانگیخته و زیر و زبر شود، » [۱۰]

مردمان برای حساب به محشر می روند، و اندامهای ایشان بر آنچه کرده اند گواهی می دهند، و آنچه از بدی و دنیا دوستی که در سینه دارند آشکار خواهد شد.

« وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ - آنچه در سینه دارند آشکار شود. » به گونه ای که هر چه در ضمیر است پدیدار شود، و پوششها از میان برود، و آدمی از اندازه زیانکاری خویش بر اثر پاکیزه نکردن نفس خود آگاهی پیدا کند.

[۱۱]

در آن هنگام مردمان خواهند دانست که خدا بر ایشان محیط است، بدان جهت که می بینند چگونه جزای کارهای ایشان را می دهد، و حتی از نهفته های آنان و از خیر و شری که پنهان کرده اند می پرسد، و سپس هر که را که خواهد می آمرزد و هر که را که خواهد کیفر می دهد.

« إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ - هر آینه پروردگارشان در آن روز نسبت به ایشان آگاه و باخبر است. » با ایشان، به حکمت خود، هر چه خواهد می کند، پس لازم است که آدمی خود را برای آن روز آماده ساخته و نفس خویش را پاک کرده باشد، و به پرورش فضایل در آن که برجسته ترین آنها جهاد در راه خدا است، آن را پرورش داده باشد، و از خدا می خواهیم که ما را به این کار موفق بدارد.





سورۃ قارعه

اشاره

ص: ۲۸۱



### فضیلت سوره:

در کتاب الاعمال صدوق به اسناد از ابو جعفر- علیه السلام- آمده است که گفت: «هر که زیاد سوره القارعه را بخواند، خدای عز و جل او را از فتنه دجال و ایمان نیاوران به او و از چرک جهنم در روز قیامت ایمن نگاه می دارد، ان شاء الله».

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۶۵۸/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

خدا هر چیز را به اندازه آفریده، و هر چه در پیرامون تو است به دقت فراهم آمده است، پس آیا شایسته است که آدمی با زندگی خود بی نظام و حساب بازی کند؟ هرگز... و زندگی او چیزی است که در پایان باید حساب آن را پس بدهد، و درباره هر وسوسه و اندیشه و عزم، و هر کلمه و هر حرکت او که به ثبت رسیده به توضیح بپردازد. بر وی لازم است که بر سنگینی اعمال نیک خود بیفزاید، و گرنه سرنوشت او آتش سوزنده است، چه وقت؟ در آن هنگام که ساعت قیامت کوفته

ص: ۲۸۳

می شود، و بر اثر آن مردمان همچون پروانه های پراکنده و کوه ها همچون پشم زده و در هوا منتشرش جلوه گر خواهند شد.

سوره القارعه / ۱۸

### [سوره القارعه (۱۰۱): آیات ۱ تا ۱۱]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الْقَارِعَةُ (۱) مِا الْقَارِعَةُ (۲) وَمَا أَذْرَاكَ مِا الْقَارِعَةُ (۳) يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ (۴) وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۵) فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ (۶) فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاغِبًا (۷) وَمَا مِنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ (۸) فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ (۹) وَمَا أَذْرَاكَ مَا هِيَةٌ (۱۰) نَارٌ حَامِيَةٌ (۱۱)

#### و توجه دانی که قارعه چیست

#### اشاره

#### شرح آیات:

[۱]

« الْقَارِعَةُ - کوبنده، روز رستاخیز کوبنده.» و این ساعتی است که با هول و هراس خود خلاق را می کوبد، و این کوفتن هنگامی حاصل می شود که حادثه هولناکی اتفاق افتد.

[۲]

هر بلای سخت کوبنده است، ولی کوبندگی ساعت قیامت امری

ص: ۲۸۴

بسیار عظیم است که فهم انسان از دریافت دامنه هولناکی آن ناتوان است.

« مَا الْقَارِعَةُ - چه کوبنده ای! » [۳]

هر اندازه بزرگ باشد، بر ما است که خود را به فهم آن نزدیک کنیم، چه از این راه می توانیم در مقابل غفلت و نادانی و پریشانی موجود در نفسهای خویش مقاومت نشان دهیم.

« وَ مَا أَذْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ - تو چه دانی که آن چه اندازه کوبنده است؟! » ۱۸/ نفس آدمی به انقلاب و گسیختگی و پریشانی، در صورتی که کوفتن آن با اندرزه های آخرت نباشد، و از این راه از هول و هراسهای آن که کودکان را پیر می کند آگاه نشود، متمایل است، و به همین سبب آیات قرآن بسیار بیم دهنده و سخت تهدید کننده است، تا مگر بر سر عقل بیاییم، یا گوش فرا داریم و عقل خویش را از خواب ژرف بیدار کنیم.

[۴]

القابی که با آنها امروز خود را فریب می دهیم، و نامهای عریض و طویل و افتخارات و نیاکان در آن روز از هم می پاشد، و دهها هزار از بلیونها افراد بشر همچون پروانه های تابستانی پراکنده می شوند و از شدت تراکم آنها را همچون ابرهای متراکم بر یکدیگر مشاهده می کنیم، یا همچون موج ملخهایی که مانند غباری انبوه به نظر می رسد، پس قیمت یک پشه در گروهی از پشگان یا یک ملخ در موج ملخ چه می تواند باشد؟ من و تو در میان گروه فرزندان آدم که به محشر حاضر می شویم که از زمان آدم تا قیام ساعت در جهان بوده اند، چه ارزشی می توانیم داشته باشیم؟ « يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ - در آن روز که مردمان همچون پروانگان پراکنده اند. » گفته اند که فراش هر پرنده ای است که در آتش و چراغ می افتد، و به گفته ای دیگر هر پرنده ناچیزی همچون پشه و مگس و ملخ چنین نامیده می شود، و از رسول الله - صلی الله علیه و آله - روایت شده است که گفت: «مثل من و مثل

ص: ۲۸۵

شما همچون مثل مردی است که آتشی افروزد، و چون ملخها و پروانه ها در آن افتند، آنها را از آن بیرون آورد، و من می خواهم شما را از آتش بیرون بیاورم و شما از دست من فرار می کنید» (۱).

حالات گوناگون و تدریجی این کیفیت را، همچون در آیات مشابه گذشته، سیاق قرآن به ما عرضه می دارد.

[۵]

بیشتر آنچه در دنیا است و هم و خیال است، و در سرای دیگر و هم متلاشی می شود، بلکه حتی حقایق دنیا نیز بر چنین صورتی در می آید، و چنان است که کوه هایی که آنها را ثابت تصور می کنیم همچون پشم زده و پراکنده شده به نظر می رسند که باد آنها را به حرکت در می آورد.

« وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - کوه ها همچون پشم زده و الیاف آن از هم جدا شده است. » و معلوم می شود که کوه ها حالات گوناگونی پیدا خواهد کرد که سیاق یکی از آنها را به یاد ما می آورد که در آیات مشابه ذکر آن گذشت.

[۶]

آری. انسان در آن روز از یک چیز بهره مند می شود که در میان مردمان به او ارزشی می دهد، و آن عمل صالح او است که اگر کفه آن بچربد زندگی نیکو خواهد داشت.

« فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ - پس آن که کفه (نیکیها) در ترازوی او سنگین تر باشد، » پیداست که مقصود از موازین افعالی است که توزین می شود نه خود دو کفه و زبانه، و بعضی گفته اند: مقصود از موازین حجتها و براهین است و به این گفته شاعر استناد کرده اند که:

قد كنت قبل لقائكم ذا مره

عندی لكل مخاصم ميزانه

پیش از ملاقات شما نیرومند بودم\* و مرا برای هر حریفی حجتی بر ضد او بود.

ص: ۲۸۶

در سوره الرحمن گفتیم که: میزان امام ناطق است که ارزشهای وحی در زندگی او تجسم پیدا کرده و حجتی بر بندگان خدا است.

[۷]

از آن جا که پایان کار آدمی در گرو سنگین تر بودن نیکیهای او است، و حتی سنگین ذره ای از افعال بر له یا علیه او به حساب می آید، پس شایسته چنان است که شخص در آن کوتاهی نرزد، چه باشد که تنها یک حسنه کفه حسنات را در ترازوی محاسبه بچرباند، و تو را به بهشت و به آن زندگی برساند که خاطر خواه تو است.

« فَهُوَ فِي عِيشِهِ رَاضِيَةٌ - پس او زندگی خواهد داشت که مایه خرسندی او است. » اگر زندگی مایه خرسندی خاطر باشد، تمام نواحی زندگی تو سبب رضایت خاطر تو خواهد بود و در ۱۸/ تراز دست یافتن به خواسته های خود قرار گرفته ای، و گفته اند: معنی آن زندگی پسندیده، یا زندگی آرام و مطابق میل است.

[۸]

وای بر آن کس که فرصت زندگی را ضایع سازد، و در بهره گیری از فرصتهای نیکو کوتاهی کند، و گناهان را چندان کوچک شمارد که در ترازوی او متراکم شود و بر کفه کارهای نیکوی او بچربد.

« وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ - و اما آن کس که (کفه نیکیها) در ترازوی او سبکتر باشد، » [۹]

« فَأُمَّهُ هَٰوِيَةٌ - پس جای بازگشت او دوزخ است. » گفته اند که «ام» جایی است که انسان آهنگ آن می کند، به همان گونه که کودک آهنگ مادر می کند و این شعر را شاهد آورده اند:

فالارض معقلنا و كانت امنا

فيها مقابرنا و فيها نولد

پس زمین پناهگاه استوار و مادر ما است گورهای ما در آن است و در آن به دنیا می آیم ولی چنان می نماید که این کلمه از ام به معنی قصد کردن مشتق شده و ام مقصدی است که انسان به اختیار خود به آن باز می گردد، و به قولی مقصود با ام

ص: ۲۸۷

الرأس یعنی با سر به دوزخ واژگون شدن به قعر آن و فرو افتادن است.

[۱۰-۱۱]

آیا می دانی که «هاویه» چیست؟ تنها پرتگاهی نیست که آدمی در آن فرو می افتد و می میرد و همه چیز پایان می پذیرد، هرگز!... بلکه آتش افروخته است.

« وَ مَا أَذْرَاكَ مَا هِيَ \* نَارٌ حَامِيَةٌ - و تو چه دانی که آن چیست؟ آتشی است به غایت داغ و افروخته. » چندان حرارت آن بالا است که آتش دنیا یک جزء از هفتاد جز آن است، پناه می بریم به خدا از آن.

ص: ۲۸۸



سورۃ تکاثر

اشاره

ص: ۲۸۹



### فضیلت سوره:

□  
از ابو عبد الله - علیه السلام - «هر که سوره تکاثر را در نماز واجب بخواند، خدا برای او پاداشی برابر مزد صد شهید می نویسد، و چون آن را در نماز مستحبی بخواند، ثواب پنجاه شهید خواهد داشت، و در نماز واجب چهل صف از فرشتگان با او در نماز شریک خواهند بود، اگر خدا بخواهد».

□ □ □ □  
در اصول کافی با اسناد از ابو عبد الله - علیه السلام - آمده است که گفت: «رسول الله - صلی الله علیه و آله - گفت: هر کس «الهمم تکاثر» را هنگام خوابیدن بخواند از فتنه قبر در امان خواهد ماند».

تفسیر نور الثقلین / ج ۵ ص ۶۶۰ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

میان نیاز آدمی و آزمندی او مسافتی دراز است، و آنچه او را از یاد خدا و از کارهای خوب و شریف باز می دارد مورد نیاز او نیست، بلکه این حرص و آزمندی است که او را به فزون خواهی در مال و فرزند بر می انگیزد، و حتی در آن هنگام که

ص: ۲۹۱

به دیدار گور خود می رود، مال و فرزند هیچ کاری برای او نمی تواند کرد، و باید حساب نعمت خدا را پس بدهد، و آنچه مایه سرگرمی و لهو او بود متلاشی می شود، بدان سبب که با چشم یقین به دیوار دوزخ می رود. بدین گونه است که سوره حالت دل بستگی دنیا را از طریق عبرت گرفتن به مرگ و سپس حساب و عقاب مورد بحث قرار می دهد.

سوره التكاثر

### [سوره التكاثر (۱۰۲): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . أَهَلَّكُمْ التَّكَاثُرُ (۱) حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ (۲) كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۳) ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (۴) كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ (۵) لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ (۶) ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ (۷) ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ (۸)

فزون طلبی شما را به خود مشغول داشت

اشاره

شرح آیات:

[۱]

در حدیثی شریف آمده است: «ای پسر آدم! اگر از دنیا چیزی را خواهانی که بسنده ات باشد و تو را کفایت کند، ساده ترین چیز در آن تو را بسنده است، و اگر خواهان چیزی هستی که بسنده ات نباشد، هر چه در آن است برای تو

ص: ۲۹۲

کافی نیست». و در حدیثی دیگر از رسول الله-صلی الله علیه و آله-آمده است:

«پسر آدم می گوید: مال من مال من است، و چیزی از مال تو از آن تو نیست مگر آنچه می خوری و آن را نابود می کنی، یا می پوشی و کهنه می کنی، یا به صدقه می دهی و به صورت خوب مصرف می کنی». (۱)

آن کس که تلاش در سیر کردن آزمندی و فزون خواهی خود می کند، پیش از آن که به یک دهم از حرص خود صورت تحقق بخشد، به دیدار گور خویش می رود، آیا داستان دارندگان میلیونها را شنیده ای؟ آیا در این اندیشیده ای که به چه سبب در آن می کوشند که در عین داشتن دهها برابر نیازمندی خود باز هم به مال بیشتری از دنیا دسترس پیدا کنند؟! پیوسته، به گمان خویش، در میان راه جای دارند، بدان سبب که می خواهند به بزرگترین رقم دسترس یابند، در صورتی که ارقام پایان ندارد، یکی از آنان به من گفت: نمی دانم چه اندازه مالکم، و دیگری می گفت: سبب ۱۸/ تلاش شدید او دست یافتن به ثروت نیست، بلکه می خواهد در آن بر دیگری پیشی گیرد، و چون به او گفتم: تا کی؟ گفت: همیشه ثروتمندتری از من وجود دارد، پس پیوسته در کار جستجو برای دست یافتن به بیشترم! و همین آن فزون بالی (تکاثر) است که بر مشاعر آدمی مستولی می شود و جایی برای اندیشیدن درباره آخرت باقی نمی گذارد.

«أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ - فزون طلبی شما را به خود مشغول داشت»، که آخرت را از یاد شما برد، و میان مفسران در این باره اختلاف است که آیا آنچه ایشان را به خود مشغول داشته نازیدن و بالیدن بر آن صورت است که در بیان شأن نزول خواهد آمد، یا گونه ای تجارت و اشتغال به امر معاش است که در روایت ابن عباس از پیامبر-صلی الله علیه و آله-آمده است که چون او «أَلْهَاكُمْ التَّكَاثُرُ» را خواند گفت: «تکاثر: مالهایی است که بدون حقی گردآوری شده، و از حق آنها جلوگیری به عمل آمد، و آنها را در ظرفهایی بسته و

ص: ۲۹۳

چنان می نماید که انگیزه نفسانی برای تکاثر و نازیدن و بالیدن به اموال و اولاد عاملی است که آنان را به خود مشغول داشته است، خواه از لحاظ تلاشی باشد که برای دست یافتن به آنها صورت گرفته است، یا برای مباحثات کردن به آنها بوده باشد، چه هر دو مشمول عمومیت لفظ می شود و به یک نتیجه می رسد.

اما در شأن نزول آیه میان مفسران اختلاف فراوان وجود دارد، و این خود دلیل بر آن است که مراد پیشینیان از شأن نزول منطبق کردن سوره بر چیزی بوده است که خود می گفته اند، و این دلیل بر آن نیست که حقا درباره آنها نازل شده است، و به همین جهت بعضی گفته اند که: درباره جهودان نازل شده است که بعضی از قبایل ایشان بر بعضی دیگر تفاخر می نموده اند، و بعضی دیگر گفته اند که: درباره دو قبیله از انصار بوده است، و ابن عباس گفت: درباره دو طایفه ۱۸/ از قریش یعنی بنو عبد مناف و بنو سهم است که به داشتن اشراف و بزرگان در اسلام با یکدیگر به تفاخر و تکاثر می پرداختند، و هر طایفه از ایشان می گفت که بزرگان ما بیشتر و عزت ایشان فزونتر است، و از این لحاظ سهم عبد مناف بیشتر بود، و سپس بنو سهم به فزونی شماره مردگانش می نازیدند و آن گاه «الهیکم التکاثر» از لحاظ زندگان نازل شد، و خدا می گوید که راضی نشدید تا آن گاه که «زرتم المقابر» یعنی به دیدار گورها رفتید و به مردگان بر یکدیگر فخر فروشی کردید.

آری، هنوز هم مردمان به بزرگان از دنیا رفته خود فخر می کنند، و با کسانی که خاک شده اند به تکاثر نسبت به یکدیگر می پردازند، و چنان می پندارند که از مردگان کاری برای اصلاح دین و دنیای ایشان ساخته است. و امام امیر المؤمنین -علیه السلام- پس از خواندن این آیات چنین گفت: «وه! که چه مقصد بسیار دور و زیارت کنندگان بی خبر- و در خواب غرور- و چه کاری دشوار و مرگبار.

پنداشتند که جای مردگان تهی است، حالی که سخت مایه عبرتند- لیکن

عبرت گیرنده کیست؟-از دور جای دست به مردگان یازیدند-و به آنان نازیدند-آیا بدانجا می نازند که پدرانشان خفته اند، یا به کسان بسیاری که در کام مرگ فرو رفته اند؟خواهند کالدهای خفته بیدار شود،و جنبشهای آسوده در کار.

حالی که مایه پند باشند بهتر است تا وسیله فخر و بزرگواری،و در آستانه خواریشان فرود آرند خردمندانه تر تا نشاندن در سریر بزرگواری.با دیده تار بدانها نگریستند،و نابخردانه نگریستند که چیستند».(۱)

از عبرتهای تاریخ است آنچه راویان از سرنوشت آن فزونی بالان و فخر فروشان به یکدیگر گفته اند،قتاده گفته است:آنان می گفتند که ما از بنی فلان بیشتریم،و از بنی فلان نیرومندتر،و هر روز بر زمین می افتادند و می مردند تا همگی از میان رفتند،و چنین بودند تا همگان از اهل قبور شدند.(۲)

آخرین سخن:آدمی پیوسته در آن می کوشد تا مال و فرزند بیشتر پیدا کند، تا به جایی می رسد که همه نیروهای او رو به کاستی می رود،و چون به آرزوی خود رسید به نازیدن به در گذشتگان می پردازد و به ساکنان گورهای کهنه تکاثر می کند. چه چیز آدمی را از دیدار حقیقت باز داشته و او را به گمراهی کشانیده؟!چرا از مردگان قوم خود پند نمی گیرد و نمی گوید که من نیز ۱۸/ پس از ایشان خواهم رفت،و بهتر آن است که از مشغول شدن به دنیا خودداری کنم،بدان سبب که می دانم که من هم به منازل گذشتگان در خواهم آمد! [۲]

آدمی پیوسته در غفلت خود باقی است و به نازیدن به داراییهای نابود شده دنیا مشغول،تا آن گاه که گورستانها را دیدار کند،و خانه وحشت خویش را تاریک و روشن ناشده با چراغهای صلاح و فلاح ببیند،که دیگر در آن روزنه مال برای او سودی دارد و نه فرزند،و نه بزرگی به کار او می آید و نه شرف و افتخار دنیایی.

ص: ۲۹۵

---

۱-۳) -همان مصدر،ص ۶۶۱ به نقل از نهج البلاغه(ص ۲۵۲ از ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی).

۲-۴) -القرطبی،ج ۱۰،ص ۱۶۹.

در حدیث به جا مانده از امام صادق-علیه السلام-آمده است که:

«چون مرده را در گور نهند، شخصی در برابر او تجسم پیدا کند و به او گوید: ما سه تا بودیم: یکی روزی تو که با رسیدن اجلت بریده شد، و یکی کسانت که پشت به تو کردند و پی کار خود رفتند، و من عمل توام که با تو بر جای ماندم، و من از هر سه برای تو زحمت کمتر داشتم.» (۱)

«حَيِّتِي زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ - تا به دیدار گورها رفتید.» شاید تعبیر به «حَتَّى تا» دلیل بر آن است که تکاثری که برای دارنده آن زیانبخش است، به مرگ پیوستگی دارد، پس اگر صاحب آن پیش از مرگ توبه کند، برای او سودمند خواهد بود، و نیز بر آن دلالت دارد که تکاثر تا زمان مرگ صاحب آن را به خود مشغول می دارد، پس بر ما واجب است که خود را تسلیم آن نکنیم، و به این که خدا به دیگران چه اندازه مال و فرزند بخشیده است نظر نداشته باشیم، بلکه در امور دنیا کسانی را طرف توجه قرار دهیم که از ما پایین ترند، و در امور آخرت به کسانی که برتر از خودمان هستند نظر داشته باشیم، و خدای تعالی گفته است: **وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ .** (۲)

پرسشی که پیش می آید چنین است: چرا گفت: «زرتم المقابر»؟ که به آن چنین پاسخ داده اند: بدان جهت که اعراب چون کسی بمیرد، می گویند:

«زار قبره» یعنی به دیدار گور خود رفت، و ظاهراً این تعبیر بیان کننده این مطلب نیز هست که آن که می میرد نابود نمی شود، بلکه همچون زایری از یک جهان به جهان دیگر می رود.

گفته اند: معنی دیدار مقابر، نازیدن به مردگان و حجت آوردن از زیادی شماره آنان در تأیید بزرگواری زندگان است که بیشتر ذکر کردیم و گفتیم که این

ص: ۲۹۶

۱-۵) -بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۶۵.

۲-۶) -سوره طه ۱۳۱/.



معنی را نیز می تواند داشته باشد، و به همین جهت بعضی از مفسران گفته اند که زیارت قبور کافر مهمی است و آدمی را به یاد مرگ می اندازد، و او را به زهد و ورزیدن در کارهای دنیا بر می انگیزد، و از پیامبر اسلام-صلی الله علیه و آله- روایت کرده اند که گفت: «شما را از دیدار گورها منع می کردم، پس به زیارت گورها بروید که سبب زهد در دنیا و یاد کردن از آخرت است.» (۱)

و اسلام مردمان را به یاد کردن از مرگ بر می انگیزد، که بخشی از آن نتیجه ای از دیدار مقابر است، و حتی در حدیثی به جا مانده از امام باقر-علیه السلام- آمده است: «یاد کردن از مرگ انسان را در دنیا زاهد می کند»، (۲) و چون از پیامبر-صلی الله علیه و آله- پرسیدند که: زیرکترین مؤمنان کیست؟ گفت:

«آن که بیشتر به یاد مرگ باشد و آماده دیدار آن.» (۳)

[۳]

و آنچه مانع آدمی از مشغول شدن به فزونی بالی می شود، ترس او است از این که هنگام دیدار گور خود پروردگارش را ملاقات کند و با اعمالی که کرده است رو به رو شود.

«كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ -چنین نیست! به زودی آگاه خواهید شد.» و علم از شک می کاهد، به همان گونه که بیم دادن از تلهی و مشغول شدن به دنیا شخص را باز می دارد، و این آیه آثریری از پروردگار عالم است به این که چنین فزونی بالی سودی برای آدمی ندارد.

[۴]

بدان سبب که میل و هوس تکاثر سخت در جان آدمی نفوذ دارد، و در استقرار و ثبات انسان بسیار مؤثر است، و هیچ چیز همچون فخر انسان را هلاک و همچون تکاثر گمراه نمی کند، بار دیگر ۱۸ آثریری در پی آثریر گذشته در قرآن می آید:

«تُمْ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ -سپس چنین نیست و به زودی خواهید دانست.»

ص: ۲۹۷

۱-۷) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

۲-۸) -بحار الانوار، ج ۱۲۶.

۳-۹) -همان جا.

بر انسان است که با یاد کردن از مرگی که لذات را از میان می برد و جماعتها را پراکنده می سازد، به اصلاح خود بپردازد و از پرداختن به تکاثر خودداری ورزد، تا این که در هنگام رو به رو شدن با مگر گرفتار پشیمانی نشود.

بعضی گفته اند که: این آیه تنها تأکیدی برای آیه پیش از آن است، و در صورتی که بعضی دیگر آن را یادآور عذاب آخرت می دانند، آیه پیش از آن را مربوط به عذاب دنیا می شمارند که در هنگام مرگ و پس از آن در قبر و در ایام برزخ و تا روز رستخیز آدمی گرفتار آن است. و در نصی می ماثور از امام امیر المؤمنین - علیه السلام - در این باره آمده است که به روایت زر بن حبیش از او چنین گفت: «ما پیوسته در خصوص عذاب قبر در شک بودیم تا «ألهاکم التکاثر» نازل شد و به «کلا» سوف تعلمون» رسید که مقصود از آن دانستن در قبر است و «ثم کلا» سوف تعلمون» که منظور از آن پس از برخاستن در رستخیز است». (۱)

بدین گونه اولیای خدا ما را از آزمایش و عذاب قبر آگاه کرده اند، چنان که امام علی بن ابی طالب - علیه السلام - در نامه ای برای محمد بن ابی بکر چنین نوشته است: «ای بنندگان خدا! آنچه پس از مرگ، برای کسی که آمرزیده نشده می آید، یعنی قبر، سخت تر از مرگ است، پس از سختی و تنگی و تاریکی و غربت آن پرهیزید، قبر هر روز می گوید: من خانه غربت و خانه خاک و خانه وحشت و خانه کرم و مار و عقربم. و گور یا باغی از باغهای بهشت است و یا چاله ای از چاله های جهنم. چون بنده ای مؤمن را به خاک سپارند، زمین به او می گوید: مرحبا و خوش آمدی، تو از کسانی بودی که دوست می داشتم بر پشت من راه روی، و در این هنگام که تو را به من سپرده اند، خواهی دید که با تو چه خواهم کرد، پس چشم انداز مرده در گور گسترش پیدا می کند، و چون کافری به خاک سپرده شود، زمین به او می گوید: نه مرحبا به آمدنت و نه خوش آمدی! تو از کسانی بودی که از راه رفتنت بر روی خودم نفرت داشتم، و حالا که به من سپرده شده ای

ص: ۲۹۸

به زودی خواهی دانست که با توجه خواهم کرد، پس او را چنان می فشارد که دنده هایش از دو طرف به یکدیگر می چسبد». (۱)

[۵]

اگر انسان بداند که پرداختن به تکاثر چه بر سر او خواهد آورد، هرگز به این کار نخواهد پرداخت، بدان سبب که دانش و معرفت مایهٔ بیم و خشیت خواهد شد، و پروردگار ما گفته است که: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» - بندگان دانای خدا از او می ترسند، ولی پرده های شک و غفلت و شهوت بیناییهای حاصل از علم و یقین را می پوشاند و آنها را از تأثیر می اندازد.

«كَأَلَّا لَوْ تَعَلَّمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ - هرگز چنین نیست!... اگر علم یقینی می داشتید.» هنگامی که نفس آدمی به راهنمایی خدا تسلیم شود، ایمان خواهد آورد، و چون از شک و گمان رهایی یابد به یقین خواهد رسید، و یقین را درجاتی است، و انسان را هیچ چیز برتر و بزرگتر از یقین نیست، و در حدیثی به جا مانده از امام باقر - علیه السلام - چنین آمده که در این باره گفته است: «آن اسلام است، و ایمان یک درجه برتر از اسلام، و تقوی یک درجه برتر از ایمان، و یقین یک درجه بالاتر از تقوی است، و هیچ چیز کمتر از یقین میان مردمان تقسیم نشده است»، راوی حدیث گوید: از او پرسیدم که این یقین چیست؟ گفت: «توکل به خدا و تسلیم به خدا و خرسند بودن به قضای خدا و تفویض همه چیز به او». (۲)

چنان که مشاهده می شود، امام بالاترین و شریفترین درجهٔ ایمان را یقین دانسته است، و این خود دلیل بر آن است که یقین عبارت است از: پاکی دل از پلیدی شرک و شک و گمان و دیگر وسوسه ها و تحریکهای شیطان.

در حدیثی دیگر یقین به چیره شدن بر ترس از آفریدگان تفسیر شده. امام صادق - علیه السلام - گفت: «هیچ چیز نیست مگر این که آن را حدی و تعریفی

ص: ۲۹۹

۱- (۱۱) - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۹.

۲- (۱۲) - بحار الانوار، ج ۶، ص ۲۱۸.

است»، پس راوی گفت: تعریف توکل چیست؟ امام-علیه السلام- گفت:

«یقین» و پرسنده پرسید: پس تعریف یقین چیست، ۱۸/ و امام-علیه السلام- گفت: «این که شخص با ترسیدن خدا از هیچ چیز نترسد». (۱)

یقین عمل مؤمن را مورد قبول قرار می دهد، و بلکه پاداش آن را بزرگتر می کند. امام جعفر صادق-علیه السلام- گفته است که: «عمل اندک دایمی همراه با یقین بهتر از عمل بسیار بدون یقین است». (۲)

آیا می توانی بگویی که آن کس که نماز می گزارد و دلش به نور خدا پیوسته و جانش پاک از ریا و خودپسندی و خود بزرگی بینی است، و هنگامی که جهاد می کند تنها خدا را در نظر دارد، برابر با کسی است که با دل آکنده به وسواس نماز می گزارد، و به ریا زکات می دهد، و برای چیره شدن بر دیگران به جهاد برمی خیزد؟! به همین سبب امامان راهنما-علیهم السلام- برای رسیدن به یقین بیشتر به خدا پناه می بردند، و پیروان خود را نیز به این کار وا می داشتند. و در حدیث آمده است که امام زین العابدین-علیه السلام- زمان نشستنی پس از نماز مغرب را دراز می کرد و در این مدت از خدا خواستار یقین می شد. (۳)

از امام امیر المؤمنین-علیه السلام- روایت شده است که در خطبه ای چنین گفته بود: «ای مردم! از خدا خواستار یقین شوید، و با خضوع از او عافیت خواهید، و بهترین چیزی که در قلب دوام می کند یقین است، و زیان دیده کسی است که در دین خود زیان کند، و مورد رشک کسی است که یقین او مورد رشک قرار گرفته باشد». (۴)

آدمی به درجه یقین نخواهد رسید مگر پس از بالا رفتن از پله های نردبان

ص: ۳۰۰

---

۱- (۱۳) - همان منبع، ج ۷۰، ص ۱۴۲.

۲- (۱۴) - همان جا، ص ۱۴۷.

۳- (۱۵) - همان جا، ص ۱۷۶.

۴- (۱۶) - همان جا.

تسلیم و ایمان و تقوی که همه آنها مستلزم انجام دادن عمل صالح و خالص برای خدا بودن بیشتر و پراکنده شدن بر دیگر اندامهای بدن و جوانب نفس است، و حتی پس از رسیدن به یقین لازم است شخص سخت بکوشد تا از شر شک و ریب پیدا کردن از طریق تفکر و تعلم و دعا رهایی یابد. آیا نمی دانی که چون ۱۸/ ابراهیم از پروردگار خود خواست که زنده شدن مردگان را به او بنماید، و خدا به او گفت:

« أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ - مگر ایمان نیاورده ای؟ »، و در جواب گفت: « بَلَىٰ وَ لَٰكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي - چرا ولی برای آن می خواهم که قلبم اطمینان پیدا کند » در صدد دست یافتن به چنین یقینی بود. در دل او ذره ای شک وجود نداشت، ولی بنا بر حدیثی منقول از امام رضا - علیه السلام - « از خدا خواستار یقین بیشتر بود ». (۱)

علامت راستی یقین مداومت بر استقامت در راه حق است، و این که آدمی دوستی به جای خدا و رسولش نگیرد، و پیوسته آماده هر گونه فداکاری باشد. آیا داستان آن اعرابی را شنیده ای که نزد رسول الله (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! با من بر اسلام بیعت کن، و پیامبر - علیه السلام - به او گفت: « بر این که پدرت را بکشی »، و آن اعرابی دست خود را پس کشید. و آن گاه پیامبر - صلی الله علیه و آله - رو به اصحاب خود کرد و به سخن گفتن با ایشان پرداخت.

بعضی از دانشمندان برای یقین سه درجه قایل شده اند:

الف: علم یقین، و مثال آن همچون علم یقین کسی نسبت به وجود آتش است از آن روی که روشنی یا دود آن را می بیند.

ب: حق یقین، و آن علم به وجود آتشی است که با چشم دیده می شود.

ج: عین یقین، همچون یقین کسی که آتش را لمس و گرمی آن را احساس کند.

و این - بدان گونه که به نظر من می رسد - چیزی جز مثالها نیست، چه گاه می شود که یقین کسی که وجود آتش را از روی علایم آن می پذیرد، بیش از

ص: ۳۰۱

یقین کسی باشد که آن را با دست خود لمس می کند، بدان سبب که قلب او برای دریافت حقیقت آتش آمادگی بیش از آن شخص دیگر دارد. و چنین است که ۱۸/ پزشک از حالت مریض و خصوصیت بیماری او بیش از خود بیمار آگاهی دارد، و به همین سبب در حدیث آمده است: «چه بسا می شود که کسی فقه و فهم را به نزد کسی می برد که از او فقه و فهم بیشتر دارد»، (۱) و شک در آن نیست که در میان مسلمانان اواخر کسانی وجود دارند که یقین آنان به راستی رسالت از بعضی از معاصران پیامبر و اصحاب او بیشتر است، و این همه بدان سبب است که یقین علم محض نیست بلکه روحی در قلب است که شخص را به علمی که به دست آورده مطمئن و آرام می سازد، چنان که در ایمان و تقوی نیز چنین است، و به تعبیری دیگر: یقین-چنان که در آغاز سخن گفتیم-نقطه تلاقی علم با اراده است، به همان گونه که ایمان: تسلیم شدن به علم و اذعان کردن به آن، و عزم کردن قلب بر قبول مشاهدات علم است به هر قیمت که لازم باشد، و این تنها با ظاهر شدن نشانه های حقیقت میسر نمی شود، بلکه نیز باید نفس آن را تصدیق کند و به آن آرام گیرد، و از همین روی یقین مؤمن به غیب شدیدتر از علم شخص کافر به مشاهده و شهود است، و یقین بعضی از کسان به جایی می رسد که با همه اندامهای خویش با غیب زندگی می کنند، و امیر ایشان امام علی-علیه السلام- گفته است: «اگر پرده ها برداشته شود، چیزی بر یقین من افزوده نخواهد شد»، (۲) و در صفت مؤمنان گفته است: «پس ایشان و بهشت همچون کسی باشند که آن را دیده و متنعم شده است، و حال ایشان و دوزخ همچون حال کسی است که آن را دیده و عذاب آن را چشیده». (۳)

در کافی، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد و علی، از پدرش، از ابن محبوب، از ابو محمد الوابشی و ابراهیم بن مهزم، از اسحاق بن عمّار آمده است که

ص: ۳۰۲

۱- (۱۸) - اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

۲- (۱۹) - غرر الحکم و درر الکلم، ص ۶۰۳.

۳- (۲۰) - نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

گفت: از ابو عبد الله - علیه السلام - شنیدم که می گفت: «رسول الله - صلی الله علیه و آله - برای گزاردن نماز صبح با مردم به مسجد آمد، و چشمش در مسجد به جوانی افتاد که مضطرب می نمود و سرش فرو افتاده بود و رنگی زرد و جسمی نحیف داشت و چشمهایش به گودی افتاده بود، پس به او گفت: ای فلان، چگونه صبح کردی؟ گفت: یا رسول الله، با یقین صبح کردم، و رسول الله از قول او دچار شگفتی شد و گفت: هر یقینی را حقیقتی است، پس حقیقت یقین تو چیست؟ ۱۸/ گفت: یقین من همان چیزی است که مرا اندوهگین ساخته است، و شب مرا بیدار نگاه داشته و جگرم را تشنه کرده است پس خودم را از دنیا کنار کشیدم و به زهد پرداختم و چنان است که به عرش پروردگارم نگاه می کنم که برای رسیدن به حساب بندگان نصب شده است، و آفریدگان به محشر آمده اند در حالی که من نیز در میان ایشانم، بهشتیان را می بینم که در بهشت بر تختها نشسته و به خوشی با یکدیگر سخن می گویند و از نعمتهای خدا بهره مند می شوند، و نیز چنان است که گویی دوزخیان را در جهنم معذب و به حال فریاد کشیدن می بینم، و گویی اکنون بانگ اشتعال آتش را در گوشهای خود می شنوم. پس رسول الله - صلی الله علیه و آله - گفت: این بنده ای است که خدا قلب او را به نور ایمان روشن کرده، و سپس به او گفت: بر آن حال که داری ملازم باش، و آن جوان گفت: یا رسول الله! از خدا بخواه که مرا شهید شدن در راه تو نصیب کند، و پیامبر - صلی الله علیه و آله - دعا کرد، و او بعد از شهید شدن نه نفر از یاران رسول الله دهمین ایشان بود». (۱)

[۶]

کافر دوزخ را به چشم خود می بیند، و آن را با اندامهای خود لمس می کند، و به علم یقین می داند که به آن خواهد رفت، و این که خود در گمراهی آشکار بوده است، در صورتی که مؤمن با بصیرت قلبی آن را می بیند و به آن یقین پیدا می کند.

ص: ۳۰۳

آیا بهتر و شایسته تر آن نیست که در هنگام دور بودن از دوزخ به آن ایمان آوریم، و این کار پیش از در آمدن ما به آن که بیرون آمدنی همراه ندارد صورت پذیر شود؟ « تُمْ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ - و سپس با چشم یقین آن را خواهید دید. » گفته اند که: آیه دلالت بر آن دارد که همه افراد آدمی وارد دوزخ می شوند یا بر آن می گذرند، بدان سبب که خدا گفته است: وَإِنَّ مِنْكُمْ لِلْآوَارِدِهَا كَأَن عَلِي رَبُّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا .

پس بعضی همچون برق بر آن می گذرند، و بعضی همچون باد، و بعضی همچون پرنده، و گروهی به سبب گناه چندان در آن می مانند تا اندکی به آتش آن بسوزند، و گروهی دیگر بر حسب اندازه گناه مدتی در آن دوام می کنند تا سوزش آتش آنان را پاک کند و به بهشت در آیند، و گروهی جاودانه در آن باقی خواهند ماند، و العیاذ باللّٰه.

[۸]

برای آن که فزونی بالی به مال دنیا ما را از آخرت باز ندارد، ناگزیر باید بدانیم که در آن روز درباره نعمتهایی که خدا به ما ارزانی داشته بود و این که با آنها چه کرده بودیم، از ما پرسش خواهد شد و باید حساب پس بدهیم، و بنا بر این هر چه مقدار نعمتهای خدا که به ما رسیده بیشتر باشد، مقدار توقف ما برای رسیدگی به حساب بیشتر خواهد شد، پس باید ملاحظه کنیم که آیا پاسخ درستی برای پرسشهایی که طرح خواهد شد داریم؟! گفته شده است که سلیمان پیغمبر هزار سال پس از دیگر پیامبران از رسیدگی به حسابش خلاص می شود و باید حساب نعمتهای خدا را در حالی پس بدهد که دیگر پیامبران در بهشت مشغول بر خورداری از نعمتهای آن اند.

امّ کلثوم دختر امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت که: «شب نوزدهم ماه رمضان دو قرص نان جوین و کاسه ای شیر و نمک نیم کوفته برای افطار برای پدرم بردم، و چون از نماز فراغت یافت متوجه خوراک افطار شد و پس از نگاه کردن به آن



سرش را تکان داد و سخت و بلند گریست و گفت: «دخترم! گمان نمی‌کنم که هیچ دختری به این اندازه به پدرش بدی کرده باشد» و من گفتم: پدرم، مگر من چه کرده‌ام؟ او گفت: «دخترم! چرا دو نان خورش برای پدرت در یک سینی می‌آوری؟ آیا می‌خواهی مدت ایستادن من در برابر خدای عز و جل در روز باز پسین طولانی شود؟ من خواهان آنم که به دنبال برادر و پسر عمویم رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- باشم که هرگز تا آن روز که خدا جان او را گرفت دو نانخورش در یک سینی (طبق) به او عرضه نشد، دخترم، هیچ کس نیست که خوراک و نوشاک و پوشاک او لذت بخش باشد مگر آن که در روز قیامت ایستادن او در برابر خدا برای پس دادن حساب طولانی تر شود، ای دخترم، در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب، و دوستم رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- به من خبر داد که جبریل -علیه السلام- با کلیدهای همه گنجینه‌های زمین بر او نازل شد و به او گفت: ای محمد! سلام به تو سلام می‌فرستد و می‌گوید: اگر بخواهی می‌توانم همه کوه‌های تهامه را برای تو به سیم و زر تبدیل کنم، و این کلیدهای گنجینه‌های زمین را بستان و ۱۸/ بدان که این چیزی از بهره مندی تو در روز قیامت نمی‌کاهد، و پیامبر گفت: ای جبریل! او پس از این چه خواهد بود؟ گفت: مرگ، پس گفت: در این صورت من به این چیزها در دنیا نیازی ندارم، بگذار که روزی گرسنه باشم و روزی سیر، پس آن روز که گرسنه‌ام، به خدا تضرع می‌کنم و از او می‌خواهم، و آن روز که سیر باشم، به شکر و سپاسگزاری از پروردگارم می‌پردازم، پس جبریل به او گفت: به هر خیری موفق شدی ای محمد». سپس علی -علیه السلام- گفت:

«ای دخترکم! دنیا خانه غرور و فریب و سستی و خواری است، پس هر که چیزی بدهد آن را باز خواهد یافت! به خدا چیزی نخواهم خورد مگر این که یکی از دو نانخورش را برداری» پس چون آن را برداشتم به سوی خوراک رفت و یک قرص را با نمک نیمکوب خورد و سپس شکر خدا کرد و به نماز برخاست و نماز خواند...» (۱).

ص: ۳۰۵



در حدیثی به جا مانده از پیامبر-صلی الله علیه و آله-چنین آمده است: «هر نعمتی از صاحب نعمت مورد پرسش قرار می گیرد، مگر آن که در جنگی باشد یا در حج». (۱)

اینک می پرسیم: چگونه بنده در روز قیامت مورد سؤال واقع می شود؟ از خوراکش از او می پرسند که از کجا به دست آورده و چگونه به مصرف رسانیده است. و در حدیثی مفصل پیامبر-صلی الله علیه و آله-به ابو بکر و عمر گفت:

«سوگند به آن که جانم به دست او است که از نعیم امروز از شما در روز قیامت پرسیده خواهد شد» و آن دو گرسنه خارج شده بودند و همراه پیامبر به میهمانی مالک بن الیهان که یکی از انصار بود رفتند و با وجود این پیامبر به ایشان چنین گفت و بر آن افزود: «گرسنگی شما را از خانه هاتان بیرون کشید، سپس به خانه باز نگشتید تا به این نعمت رسیدید». (۲)

از امام امیر المؤمنین-علیه السلام-در تفسیر «نعیم» روایت شده است که گفت: «نعیم خرما است و آب خنک». (۳)

به همان گونه که درباره مال از آدمی پرسیده می شود که از کجا به دست آوردی و چگونه آن را به مصرف رساندی، بنا بر احادیث مأثور، همچنین از او پرسیده خواهد شد که جوانی خود را در چه کارها به پایان رساند، و مال خود را چگونه خرج کرد، و از امنیت و عافیت او نیز پرسش خواهد شد. مگر سلامتی نعمتی بزرگ نیست؟ و در حدیثی از پیامبر-صلی الله علیه و آله-آمده است: «دو نعمت است ۱۸ که در آنها بیشتر مردم مغبون شده اند: تندرستی و آسایش خاطر». (۴)

در نصی معروف آمده است: «دو نعمت مجهول است: تندرستی و امنیت».

ص: ۳۰۷

۱- (۲۴) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۶۶۵.

۲- (۲۵) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۵.

۳- (۲۶) - تفسیر نمونه، ج ۲۷، ص ۲۸۶.

۴- (۲۷) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۷۷.

نیز از جاه و مرتبه ای که شخص در نزد مردمان دارد پرسش خواهند کرد. در حدیث از رسول الله-صلی الله علیه و آله-آمده است که: «چون روز قیامت فرا رسد، خدا بنده ای از بندگان را می خواند و او را مقابل خود نگاه می دارد و از جاه او به همان گونه پرسش می کند که از مال او». (۱)

ولی بزرگترین نعمتی که بنده درباره آن در روز قیامت مورد پرسش قرار می گیرد هدایت است که در رسالت و در رسول و جانشینان رسول تجلی پیدا می کند، مگر نعمت رسالت نعمتی نیست که خدا به آن بر بندگان خود منت نهاده و گفته است: لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ و نیز گفت:

يَمُنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمُنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ .

به همین گونه ولایت امامان راهنما بزرگترین مصداق برای نعیمی است که در روز قیامت مورد پرسش قرار خواهد گرفت و احادیث نیز مؤید آن است، همچون حدیث به جا مانده از امام رضا-علیه السلام- که یکی از فقها از او درباره این گفته خدای عز و جل پرسش کرد: ثُمَّ لَتَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ و گفت آیا این نعیم در دنیا و آب سرد نیست، و امام در پاسخ او به بانگ بلند گفت: «شما چنین تفسیر کرده اید و آن را گونه ها قرار داده اید: گروهی گفتند که آب سرد است، و دیگران آن را خوراک پاکیزه دانستند، و بعضی آن را به خواب راحت تفسیر کردند» و سپس امام حدیثی از پدران خود روایت کرد که در آن چنین آمده بود:

«خدای عز و جل بندگان را درباره آنچه به ایشان تفضل کرده بود مورد پرسش قرار نمی دهد» و سپس گفت: «ولی ۱۸/ نعیم دوستی ما خانواده است، و خدا پس از پرسش درباره توحید و نبوت از آن پرسش می کند، بدان سبب که چون بنده به این دوستی وفادار باشد، او را به بهشتی می رساند که نعیم آن پایان ندارد» و سپس امام رضا علیه السلام حدیثی از پدران خود نقل کرد که در آن این تفسیر به صراحت آمده بود.

ص: ۳۰۸

سورۃ عصر

اشاره

ص: ۳۰۹



### فضیلت سوره:

□  
از ابو عبد الله الصادق- علیه السلام- روایت شده است که گفت: «هر که «و العصر» را در نافله ها بخواند، خدا روز قیامت به چهره ای روشن و خندان و چشمی شادان بر می انگیزد تا به بهشت داخل شود.

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۶۶۶ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

برای آن که آدمی از واقعیت زمان بصیرت پیدا کند، و از این که چگونه عمرش لحظه به لحظه نابود می شود، و سپس برای این که بداند که چگونه در برابر این زیان به مقاومت برخیزد، سوره و العصر به صورتی فشرده بصیرتهای قرآن را در این موضوع اساسی عرضه می کند، و اگر انسان آن را بفهمد، از حقیقت عمر و حقایق عالم بر وجود خود آگاه خواهد شد.

سوگند به زمان، که تو اگر ایمان نداشته باشی در خسروانی، و هر لحظه که در آن ایمان و عمل صالح نباشد، بخش تباه شده ای از هستی تو خواهد بود، ولی

ص: ۳۱۱

انسان از این دشمن بزرگ غافل است، ولی مؤمنان در این باره یکدیگر را یادآوری و سفارش می کنند.

سوره العصر

### [سوره العصر (۱۰۳): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَالْعَصِيرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)

سوگند به زمان که آدمی در زیان است

اشاره

شرح آیات:

[۱]

انسان چنان گمان دارد که هر چه عمرش دراز شود، بزرگتر و بیشتر می شود، در صورتی که حقیقت کاملاً بر عکس این است، و هر چه بیشتر از عمر او بگذرد، اجل به او نزدیکتر می شود و سرمایه زندگی کمتری می شود، و مقدار باز مانده آن کاهش پیدا می کند، پس افزایش آدمی در دنیای خودش نقصان است، و به فروشنده برفی در روز بسیار داغ می ماند که در هر لحظه مقداری از سرمایه خود را از دست می دهد.

قرآن به زمان و عصر سوگند یاد می کند و می گوید:

« وَالْعَصِيرِ - سوگند به زمانه و روزگار » ابن عباس گفته است که: آن سوگندی به روزگار و دهر است، و به نظر من: نزدیکترین عصرها و دوره ها آن عصری است که تو در آن زندگی می کنی، و

ص: ۳۱۲



شریفترین آنها در عصر رسالتی است که پیامبر به آن مبعوث شد، و عصر عدالتی است که حجت قائم به آن قیام می کند.

بعضی گفته اند: زمان از آن نظر به نام عصر خوانده شده است که آدمی به همان گونه فشرده می شود که پارچه شستنی از آب بیرون آمده را می فشارند، و قسم به دهر بدان لحاظ است که آدمی را می فشارد، و هر چه بوده باشد، سوگند خوردن به آن با موضوع آینده متناسب است: یعنی زیان انسان برای عمرش، مگر زمان سبب زیان نیست؟ [۲]

اگر آدمی بداند که چگونه یاخته های بدنش تبدیل پیدا می کند، و چگونه در هر روز هزاران یاخته از مخ او نابود می شود بی آن که جانشینی جای آنها را بگیرد، و چگونه هر چیز که در پیرامون او است به شتاب در راه نابودی پیش می رود، و حتی خانه ای که در آن به سر می برد، به سرعتی دور از تصور در حال نابود شدن است.

اگر انسان بداند که عمر او در مقایسه با عمر زمین که بر آن زندگی می کند و سپس در رحم آن به خواب ابدی می رود، چیزی قابل ذکر نیست. کوتاهتر از نسیمی است که در یک روز بسیار گرم بر او بوزد، و از ابری که در روز پر باد به حرکت در آید، بلکه همچون برقی ناگهانی و خیالی گذران است.

اگر از آن با خبر باشد که هر لحظه از عمر او برای او مسئولیتی فراهم می آورد که یا سبب برداشتن گامی به سوی فردوس است یا مایه افتادنی در آتش.

اگر همه اینها را بداند به اصلاح خویش بر خواهد خاست، و دیگر خود را تباه نمی سازد و چیزی از عمر خود را ضایع نمی کند، بدان جهت که اگر ایمان نباشد در زیانکاری است.

« إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ - که انسان در زیانکاری است. » زیانکاری چنان او را احاطه می کند که خانه انسان را احاطه می کند. چه زیان بزرگتر از این که هر روز پاره ای از عمر و پاره ای از سرمایه خویش را از دست بدهد که در نتیجه پاره ای از هستی و ذات خویش را از دست داده است. مگر ذات

او بر ایام زندگی امتداد نیافته است، پس هر روزی که به پایان برسد، پاره ای از ذات او از میان رفته است.

امام علی-علیه السلام- می گوید: ۱۸/ «آن کس که بر مرکب شب و روز سوار باشد، هر چند ایستاده باشد او را با خود به پیش می برد». (۱)

[۳]

در آن هنگام که مؤمن از این حقیقت آگاه شود، به انجام دادن عمل صالح بر می خیزد تا چنان شود که با هر لحظه از زندگی خود زیان را به رستگاری و امیدواری مبدل سازد، و اگر مبارزه لازم برای زندگی او را گرفتار رنج سازد، با نماز آرامش خود را به دست می آورد و نیروی حیاتی خویش را افزایش می دهد، و چون تلاش فراوان ماهیچه های او را سست کرده باشد، زبان او به شکر و دل او به فکر و نفس او به دوستی و اشتیاق دیدار پروردگار خویش مشغول می شود، و او را می بینی که با تلاش و زحمت فراوان به کار کشتن زمین مشغول است، یا در طلب روزی همه جای زمین را از زیر پا می گذرانند، یا آنچه را که در آن است برای بهبود بخشیدن به زندگی مسخر خود می سازد، و در عین حال قلب او را به ذکر خدا و تدبیر در آیات او، و زبانش را مشغول به ستایش او می بینی.

چنین شخصی بعدهای متعدد دارد، و از نشاط و فعالیت فراوان بهره مند است، و از همت بلند و آرزوهای گسترده برخوردار است، بدان سبب که از حقیقت زمان آگاهی حاصل کرده، و به سلاح چالش با آن از طریق کار نیک و عمل صالح مجهز شده است.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» - مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند. « ولی جریان زمان و شهوت های نفس و عادات اجتماع در جهت غفلت و تنبلی به آنان فشار وارد می آورد، پس مؤمنان چگونه باید این نمود را درمان کنند؟ با پدید آوردن محیط رشد کرده ای که ایشان را احاطه کند؟ و نگذارد که تن به

ص: ۳۱۴

آسایش و تنبلی تسلیم کنند. آیا می دانی چگونه؟ با عملی کردن سفارشهای به یکدیگر درباره حق و صبر.

« وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ - و یکدیگر را به حق و به شکیبایی سفارش و توصیه کردند. » بزرگ به کوچک سفارش می کند، و کوچک به نوبه خود بزرگ را در معرض سفارش خود قرار می دهد، و دانا نادان را توصیه می کند، ۱۸/ و نادان نیز به توصیه دانا می پردازد... و این اصل دامنه انجام دادن فریضه امر به معروف و نهی از منکر را گسترش می دهد، و به همین گونه امر واجب خواندن مردمان به سوی خدا و به همه رساندن رسالتهای او، و هدایت کردن جاهلان و چیزهای دیگری از این قبیل را به صورتی گسترده تر به جریان می اندازد.

از آن نظر چنین می شود که سفارش دو جانبه درخشندگی روح است و شکفتگی آرزو و سرزنبشی لطیف. از این طریق محیطی ایمانی به وجود می آید که تو را بر انجام دادن واجبات یاری می دهد و حسن همسازگاری اجتماعی را در مسیر صحیح راهنمایی می کند.

گفته شد که باید سفارش دو طرفی به حق باشد و به صبر، آیا آنها چیست؟ شناخت حق نیازمند یاری کردن صالحان است و آنان تو را به این شناخت و راههای رسیدن به آن رهبری می کنند، و دشواریها و پیچیدگیهایی را که از تبلیغات گمراهان فراهم آمده است برطرف می سازند. و چون مذهبها با یکدیگر تناقض پیدا کند، و آراء و عقاید مختلف شود، و امر بر تو مشتبّه شود، ناگزیر برای رفع گرفتار باید راهنمایی دانشمندان صالح و مؤمنان فهمیده و توصیه های ایشان به حق به مدد گرفتاران بیاید.

چون حق را شناختی، ایستادن در کنار آن و دفاع کردن از آن و استوار ماندن بر آن نیازمند صبری بزرگ است که مؤمنان آن را به یکدیگر سفارش می کنند تا بعضی از ایشان در برابر سختیها و گرفتاریهای زمان از پا در نیایند.



سورۃ همزہ

اشارہ

ص: ۳۱۷



### فضیلت سوره:

□

از ابو عبد الله - علیه السلام - گفت: هر کس «ویل لکل همزه» را در نماز واجبی از واجبات خدا بخواند، فقر از او دور می شود، و رزق او افزایش پیدا می کند، و بلا و بدی از او دفع می شود.

تفسیر نور الثقلین / ج ۵ ص ۶۶۷ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

در شش آیه مبارکه سوره همزه حالت متکبر زیانکاری آشکار می شود که مخالف با حالت مؤمن سفارش کننده بر حق و صبر است، و در آن صفت زیانکاری نمایان می شود، پس هر که چنان می پندارد که با گرد آوردن مال و شمردن آن، و بزرگی فروشی به مردم با عیب جویی و سخن چینی از ایشان سودی به چنگ آورده، در اشتباه است، و چه زیانی بزرگتر از فرو افتادن در آتشی است که استخوانهای او را خرد می کند، آیا این آتش چنان او را نمی سوزاند تا به قلبش برسد و آن را نیز مشتعل سازد؟ این گرفتاری در دوزخ همچون گرفتاری در زندان در بسته ای است که از ستونهای دراز فراهم آمده است.

ص: ۳۱۹

[سوره الهمزه (۱۰۴): آیات ۱ تا ۹]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . وَيُلِي لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ (۱) الَّذِي جَمَعَ مَالًا - وَعَيْدَدَهُ (۲) يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ (۳) كَلَّا لَيُنْبِتَنَّ فِي  
الْحُطَمَةِ (۴) وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ (۵) نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ (۶) الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْآفْنِدَةِ (۷) إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّدَةٌ (۸) فِي عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ  
(۹)

وای بر هر سخن چین عیب جو

اشاره

شرح آیات:

[۱]

صفات نیک، همچون صفات بد، در دارندگان آنها یکدیگر را فرا می خوانند، بدان سبب که از ریشه واحدی برخاسته اند، و لذا قرآن آنها را با هم به یاد می آورد، تا چنان باشد که مردمان را از رفتار کلی آنان بشناسیم و ارزش نهیم و تنها نظر به صفات استثنایی آنها نداشته باشیم.

هلاک و لعنت مخصوص کسانی است که، برای بزرگی فروشی، از مردمان رو به روی ایشان عیب جویی می کنند، و چون غایب باشند به سخن چینی از ایشان می پردازند، و این همه برای ایجاد فساد و تباهی و فتنه در زمین است، و میان کسانی از ایشان که آشکارا کافرنند با کسانی که ادعای ایمان دارند، تفاوتی نیست، چه اینها از صفات مؤمنان نیست، و میان خدا و هیچ فردی از آفریدگانش



ارتباط خویشاوندی وجود ندارد که مانع کیفر دیدن آن فرد از این جرایم باشد.

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ - وای بر هر سخن چین عیب جو و بد گو.» گفته اند: معنی ویل خزی و عار است، و نیز گفته اند که آن محلی در دوزخ است، و میان این دو معنی تناقضی وجود ندارد. و گفته اند که اصل همز دفع کردن و شکستن است، مثلاً شکستن گردو. ۱۸/ و به یک عرب بیابانی گفته شد: آیا به کلمه فاره (موش) همزه می دهید و آن را فاره می خوانید؟ در جواب گفت: «تهمزها الهزه» یعنی گربه آن را خرد می کند و می خورد، و به همین سبب شاعر گفته است:

و من همزنا رأسه تهشما، که همز در این جا به معنی رو به رو طعنه زدن است. و بعضی گفته اند که همز غیبت کردن با کلام است و لمز غیبت کردن با اشاره، و آن دو روی هم رفته گونه ای سخن گفتن از شخص در غیاب او است.

اما لمز را بعضی غیبت کردن و عیب مردمان را بر شمردن و نَمّامی و سخن چینی کردن معنی کرده اند.

چنان می نماید که همز شدیدتر از لمز است، چه اولی رو به روی شخص صورت می گیرد و دومی در غیاب او، و اگر همز با سخن است لمز با اشاره است، و اگر هدف همز استکبار در زمین است، لمز سبب باقی ماندن فساد در زمین است.

اولی نشانه از تکبر و تجبر دارد، و دومی از مکر و حيله و بریدن ارتباط رحم و برانگیختن فتنه.

□  
در حدیثی به جا مانده از پیامبر -صلی الله علیه و آله- آمده است که:

«بدترین بندگان خدا آن کسان اند که در زمین نَمّامی می کنند، و میان دوستان به ایجاد فساد می پردازند، و برای کسانی که عیبی ندارند عیب می تراشند.» (۱)

[۲]

□  
این همّازان و لَمّازان کمبودی در جانهای خود احساس می کنند، چنان که در ۱۸/ حدیث به جا مانده از پیامبر -صلی الله علیه و آله و سلم- آمده است:

«خوارترین مردم کسی است که مردمان را خوار کند.» (۲)

ص: ۳۲۱

۱-۱) -القرطبی، ج ۲۰، ص ۱۸۱.

۲-۲) -تفسیر نمونه به نقل از بحار، ج ۷ ص ۱۴۲.

این احساس آنان را به خود بزرگ بینی نسبت به دیگران بر می انگیزد، و در پی گرد کردن مال و شمردن آن و نازیدن به آن و به سبب داشتن آن بر دیگران بزرگی فروختن بر می آیند تا از این راه نقص خود را جبران کنند.

«الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ - آن که گرد کند و به شمردن آن بپردازد.» معنی «عدده» شمردن و باز شمردن آن بارها در پی یکدیگر و از این راه مباحثات کردن به آن است، و برای این که ببیند به آنچه آرزو داشته رسیده است یا نه. آیا ندیده اید که کودکان چگونه برای نشان دادن شادی و افتخار خویش به شمردن پولهای خرد خود مشغول می شوند؟ [۳]

چه چیز او را به گرد کردن و شمردن مال و پول بر می انگیزد؟ آیا تنها برای نازیدن به آن است؟ و بزرگی فروختن از طریق آن، بر دیگران؟ نه، بلکه نیز تمایل شدید به جاودانه شدن است، همان تمایلی که سبب آن شد تا پدرمان آدم - علیه السلام - از درخت حرام شده بر او بخورد، و همان میل و رغبتی که شاهان را بر آن می دارد که حوزه استیلای خود را گسترش دهند و به قلع و قمع مخالفان خود برخیزند، و همین میل است که ما را به بیشتر کارها و کردارهایمان بر می انگیزد.

ولی آیا مال سبب جاودانی شدن در دنیا است؟ هرگز.

«يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ - گمان می کند که مال او سبب جاودانگی او خواهد شد.» قارون با همه گنجهایش که کشیدن بار کلیدهای آنها مردمان نیرومند را به زحمت می انداخت کجا است؟! و فرعونی که در مصر به مردمان ستم می کرد و به نهرهایی که در برابر او روان بود افتخار می کرد چه شد؟! آنان همه دوستدار بقا و جاودانه ماندن بودند، ۱۸/ ولی جز کفن چیزی با خود به گورهایشان نبردند، و رفتند بی آن که بتوانند بار دیگر به این دنیا باز گردند.

[۴]

دیگران با کوشش و تلاش خویش به نعمتهای خدا دست یافتند، در صورتی که آنان در حالی به نزد پروردگارشان باز خواهند گشت که باید حساب هر دیناری از داراییهای خود را پس بدهند و بگویند که آن را چگونه به دست آورده اند.

ص: ۳۲۲

« کَلَّا - هرگز (چنان نیست که خیال می کنند).» مال هرگز سبب جاودانی شدن کسی نمی شود، بلکه زودتر او را به مرگ می رساند، ما همه روزه از اخبار سالخوردگانی با خبر می شویم که عمرشان از صد سال تجاوز کرده است، و معمولاً در میان آنان کسانی را جز مردمان ساده متعارفی نمی یابیم، و اگر مال سبب خلود می بود، عمر مردمان با اندازه مالشان محاسبه می شد، در صورتی که ما عکس آن را مشاهده می کنیم.

دیگر این که فراهم آوردن مال بسیار جز از طریق حرام میسر نمی شود که این خود خسران و زیانکاری دارنده آن را بیشتر می کند، مال را با تلاش فراوان جمع می کند که عاقبت مایه و بالی برای او است، و در حدیثی به جا مانده از امام رضا - علیه السلام - آمده است: «مال جز با پنج خصلت جمع نمی شود: بخل شدید و آرزوی دراز و حرص فراوان و بریدن پیوند رحم و برگزیدن دنیا بر آخرت». (۱)

« لَيْتَبَدَنَّ فِي الْحُطَمَةِ - حتما در آتش شکننده افکنده خواهد شد. » آنان کسانی بودند که با همز خود مردم را تحقیر می کردند، و با لمز خویش به استهزای ایشان می پرداختند، و اکنون به آتش دوزخی فرو افکنده می شوند که آنان را فرو می شکند و خرد می کند.

[۵]

و آیا می دانی که حطمه چیست؟ می دانیم که تحطیم (یعنی شکستن و خرد شدن) از برخورد جسم صلبی با مثل خود نتیجه می شود، پس چگونه ممکن است که آتش سیال سبب تحطیم شود؟ ۱۸/ « وَمِمَّا أَذْرَاكَ مِمَّا الْحُطَمَةُ - و نمی دانی که حطمه چیست. » دانش بشر نسبت به حقایق امور سخت محدود است، و بر او لازم است که برای دست یافتن به ابعاد حق در آنها خود را با مقیاسهایی تازه مجهز کند.

[۶]

مثلاً آتش در دنیا طبیعتی سیال دارد، از آن روی که هفتاد بار از آتش دوزخ سبکتر است، اما آتشی که جبار آسمانها و زمین برای تجلی بخشیدن به خشم

ص: ۳۲۳

خویش افروخته-چنان به نظر می رسد-که حالت انفجاری دارد که هر چیز را در آن بزرگ می سازد.

« نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ - آتش افروخته خدا،» کافی است این را بدانید که آن آتش خدای بزرگ و پر سطوت و گسترده کبریا است، و نسبت دادن به خدا از آن روی است که وی آن را افروخته است، و شاید ایقاد (افروختن) غیر از شعله ور شدن و به معنی ملتهب شدن و شدت یافتن بوده باشد، و گفته اند که خداوند عز و جل هزار سال، و هزار سال، و هزار سال آن را افروخت تا سیاه شد، و در انتظار دشمنان خدا باقی ماند، و پناه بر خدا از آن.

[۷]

به سبب شدت آتش آن را می بینی که، برای رسیدن به قلبها، پوست و گوشت و استخوان را می سوزاند، و گفته اند که: چون به دلها رسید پوست و گوشت و استخوان دوباره پدید می آید و بار دیگر به چشیدن عذاب می پردازد.

«الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْأَفْنَدَةِ - که بر دلها مسلط می شود (و آنها را می سوزاند).» بعضی گفته اند که: آتش دوزخ مستقیماً به جوف و مغز وجود آدمی راه می یابد و آن را می سوزاند، و بعضی دیگر گفته اند که: این آتش شعور دارد و از درون دلهای گنهکاران آگاه است و به اندازه کفر آنها عذابشان می دهد.

[۸]

پس از آن که به آتش دوزخ افکنده شدند، درهای جهنم به روی آنان بسته می شود و باد و نسیم و شکایت و کلامی در کار نیست، بلکه همه شهیق و زفیر است و آه و ناله و عذاب شدید.

«إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّدَةٌ - درهای آن به روی ایشان بسته است.» [۹]

در حدیث به جا مانده از رسول الله -صلی الله علیه و آله- آمده است که: «سپس خدا فرشتگانی را با طبقههایی از آتش و میخهایی از آتش و گرزهایی از آتش بر سر ایشان می فرستد و با آنچه در این طبقهها است آنان را می پوشانند، و به وسیله میخها آنان را در جای خود محکم می بندند، پس شکافی باقی نمی ماند تا نسیمی داخل شود، و از آن اندوهی بیرون رود، و خداوند بر عرش خویش آنان را از

ص: ۳۲۴

یاد می برد، و بهشتیان در فردوس برین به برخورداری از نعمتهای الهی مشغولند، و پس از آن هرگز استغاثه ای از دوزخیان شنیده نمی شود، و از سخن گفتن باز می مانند، و سخنان دم فرو بردن است و دم بر آوردن، و این است معنی گفته خدای تعالی: **إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُّصَدَّهٌ**. (۱)

«فِي عَمِيدٍ مُّمدَّدهٍ - در عمودهای دراز.» در این که عمودها چیست اختلاف است: آیا غلهایی است که بر گردن ایشان قرار گرفته، یا قیدهایی در پاهایشان، یا میخهایی است که طبقها به وسیله آنها بسته می شود؟ بعضی گفته اند که مقصود دهر و روزگار است، و اینها معرف روزگاران دراز است. و ابو عبیده گفته است که عمود هر چوب یا آهن دراز است و همچون عماد و ستون اصل ساختمان است.

محتمل است که در آتش دوزخ استوانه هایی بوده باشد که اهل جهنم داخل آنها می شوند و در این «عمد» یعنی وسط آنها قرار می گیرند، و خدا داناتر است.

هر چه بوده باشد، پایان سختی است که هر مستکبر و گردنکش در زمین، و هر همّاز و لّمّاز، باید چشم به راه آن باشد، و برای آن که شیطان ما را به مال و فرزندانمان که داریم نفریید، حدیثی مفصل را از امام باقر - علیه السلام - با هم می خوانیم که ما را از عذاب هولناک آتش بیم می دهد، و برای اختصار تنها به آوردن قطعاتی از آن بس می کنیم:

«و خدای حیّ قیوم خشم می گیرد و می گوید: ای مالک! به آنان بگو:

بچشید که چیزی جز عذابتان را افزایش نمی دهیم، ای مالک! آتش را بیفروز، بیفروز، که خشم من بر کسی که مرا بر عرشم دشنام داده است، و در حق من اهانت روا داشته، در حالی که من فرمانروای جبارم، شدت گرفته است. پس مالک بانگ برمی دارد که: ای اهل گمراهی و گردنکشی و نعمت در دنیا! تماس

ص: ۳۲۵

داشتن با دوزخ را چگونه می یابید؟ و آنان می گویند: دلها مان پخته و گوشتها مان خورده و استخوانهایمان خرد شد، و ما فریاد رس و یاوری نداریم، پس مالک می گوید: «فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» یعنی بدا به ساکنان آتش دوزخ، و سپس خداوند جبار خشمگین می شود و می گوید: ای مالک، بیفروز بیفروز، پس مالک خشمگین می شود و بر ایشان ابری سیاه می فرستد که بر همه اهل دوزخ سایه می افکند، و به بانگ بلند که اول و آخر و بزرگ و کوچک آن را می شنوند، می گوید: چه بارانی می خواهید که بر شما بارانم؟ و آنان می گویند:

آب سرد، امان از تشنگی! امان از طول مدت خواری و گرفتاری، پس بارانی از سنگ و چنگهای آهنین و چنگالهای درندگان و خون و چرک و کرمهای آتشین بر سر و روی آنان فرو می ریزد و چشمهایشان را می بندد و استخوانهایشان را خرد می کند، و در این هنگام فریاد برمی آورند که: امان از هلاکت! پس چون استخوانها از گوشت برهنه شود، غضب خدا فزونی می گیرد. (۱)

ص: ۳۲۶

سورۃ فیل

اشاره

ص: ۳۲۷





**فضیلت سوره:**

□  
از ابو عبد الله - علیه السلام - روایت است که گفت: «هر کس در نمازهای واجب خود ألم تر کیف فعل ربك را بخواند، در روز قیامت هر دشت و کوه و خاک برای او گواهی می دهد که از نمازگزاران بوده است، و بانگ کننده ای برای او در روز قیامت بانگ بر می دارد که درباره بنده ام راست می گوئید و درست گواهی می دهید، او را به بهشت در آورید و به حساب او رسیدگی نکنید که او از کسانی است که خدا او و عملش را دوست می داشت.»

□  
نور الثقلین/ ج ۵ ص ۶۶۸ و در بحار الانوار به خط شهید - رحمه الله - آمده است که: امام صادق - علیه السلام - در برابر چهره دشمن سوره فیل می خواند.

بحار الانوار/ ج ۹۲ ص ۳۳۸ / ۱۸

**زمینه کلی سوره**

جزیره العرب گرفتار موجی از مبارزات خونین بود و مکه، همچون جزیره ای

ص: ۳۲۹

ساکن در دریایی خروشان، به صورت سرزمینی ایمن باقی ماند، حتی در آن هنگام که ابرهه، پادشاه یمن، در صدد جنگ کردن با آن بر آمد، بر اثر کار پرندگان غریب که سپاهیان او را با سنگی از سجیل تیر باران کردند، از تصمیم خود ناگزیر منصرف شد و عقب نشینی کرد.

آیا خود دلیل بر حرمت و احترام خانه و نشانه ای از بزرگداشت آن و نعمت بزرگی از خدا نبود که می بایستی در برابر آن با ایمان آوردن به او و به رسالت‌هایش سپاسگزاری کنند؟ سوره الفیل ۱۸/

### [سوره الفیل (۱۰۵): آیات ۱ تا ۵]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ (۱) أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلُّلٍ (۲) وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ (۳) تَزْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سِجِّيلٍ (۴) فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ (۵)

#### آیا ندیدی که خدایت با اصحاب فیل چه کرد؟

#### اشاره

#### شرح آیات:

#### اشاره

[۱]

بسیاری از عبرت‌های تاریخ است که همچون نشانه‌هایی بر صفحات روزگار و در حافظه نسل‌های متوالی نقش شده است، ولی اندکی از مردم می‌توانند

ص: ۳۳۰

خود را از گرفتاریهای زمان حاضر برهانند و به غار تاریخ باز گردند و با دقت به مطالعه آن پردازند و از سرگذشت‌های آن عبرت بگیرند، و داستان فیلی که در دره مغمس نزدیک مکه بر زمین نشست و قریش را به هراس انداخت و آنان را به کوه‌ها گریزان کرد، هنوز در یاد اهل مکه بود، و حتی گفته شده است که بعضی از کسان که از همراهان حمله شوم ابرهه بودند، هنوز زنده دیده می‌شدند، ولی مردم قریش که خدا آنان را از شر این حادثه رهانید، کفران نعمتهای خدا کردند، و منکر آیات او شدند، و وحی الاهی بدین گونه حوادث را به یاد ایشان آورد:

« أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ - آیا ندیدی که پروردگارت با همراهان فیل چه کرد؟ » گاه یک حادثه تاریخی به درجه ای آشکار است که گویی به چشم دیده می‌شود، و نیازی به آن ندارد که چشمان خویش را برای دیدن متوجه به آن کنیم، و لذا چنان می‌نماید که دیدن و رؤیت در این جا به معنی علم داشتن و دانستن ۱۸/ و به آثار آن نگریستن و شنیدن اخبار آن به صورتی است که بدان شبیه است که شخص در حال نظر کردن و دیدن آن است.

بزرگی خدا در دفع بزرگترین حمله ای تجلی پیدا کرد که دشمنان مکه علیه آن تهیه دیده بودند، و بر اثر عملی خارج از رسوم متعارفه که دشمنان با پرندگان با توصیف ابابیل هلاک شدند، به سود مردم مکه به پایان رسید.

[۲]

وسائل را فراهم آوردند، و با بهترین تجهیزات سپاهی دوازده هزار نفری - به روایت تاریخ - را به راه انداختند، و فیلی را برای ایجاد هراس در محیط جزیره العرب در مقدمه سپاه به حرکت درآوردند. اعراب چنان می‌پنداشتند که کسی قدرت مقابله با چنین نیرویی را ندارد، ولی خدا مکر ایشان را بی اثر ساخت و نقشه ای را که طرح ریخته بودند نقش بر آب کرد و نتوانستند به آنچه در نظر گرفته بودند برسند.

« أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضَلِيلٍ - مگر دستان و مکر ایشان را تباه و باطل نساخت؟ »

ص: ۳۳۱

بعضی گفته اند که بی اثر کردن کید و مکر ایشان همان بی اثر ماندن نقشه آنان در ویران کردن خانه کعبه و برانداختن آثار حنفی ابراهیمی و متوجه ساختن اعراب به خانه جدیدی بود که ابرهه در یمن برای جانشین ساختن آن به جای خانه کعبه بنا کرده بود.

ولی این سؤال پیش می آید که: خدا چگونه کید ایشان را از کار انداخت؟ آیا بر اثر کار پرندگان ابابیل بود یا سببی دیگر داشت؟ چنان می نماید که آیه به حادثه دیگر نیز اشاره دارد که مفسران یادی از آن نکرده اند، و امکان آن هست که به بیماری مهلکی همچون آبله گرفتار شده باشند، یا در میان ایشان فتنه ای در گرفته باشد، یا راه را گم کرده باشند یا چیزی نظیر اینها، یا به سبب تغییر آب و هوا برای فیل مایه هراس ایشان حادثه ای پیش آمده باشد، و روایات به بعضی از این حوادث اشاره کرده اند.

[۳]

شک در آن نیست که بزرگترین حادثه ای که برای ایشان پیش آمد و از حمله آنان به مکه جلوگیری کرد، پرندگان ناشناخته بود که - به گفته تاریخ - از طرف دریا به سوی ایشان به پرواز درآمدند و سنگهای کشنده ای را بر سرشان فرو ریختند.

« وَ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ - و پرندگان را گروه گروه بر سر ایشان فرو فرستاد. » ۱۸/ پرندگان درست به بالای سر ایشان رسیدند، و گروه گروه دنبال یکدیگر روان بودند، و همین کیفیت پرواز مرغان است که کلمه ابابیل را به آن تفسیر کرده اند و یعنی این کلمه را «با هم» و «در پی یکدیگر» و «به صورت پراکنده» که از جاهای مختلف می رسیدند دانسته اند. و اصل کلمه ابابیل از این عبارت گرفته شده که: «فَلان يُؤبَلِ عَلی فلان» یعنی از آن بزرگتر و بیشتر است، و از ابل اشتقاق پیدا کرده است.

[۴]

پس از آن که پرندگان همچون ابری سیاه بر بالای سر ایشان پراکنده شدند، به ریختن سنگهای کشنده ای بر سر آنان پرداختند. گفته اند که هر مرغ سه

ص: ۳۳۲

پاره سنگ با خود داشت: یکی در منقار و دو تا در دو چنگال، و چون سنگ بر جایی از بدن می افتاد در آن فرو می رفت و از نقطه مقابل آن خارج می شد، و مثلاً اگر بر تارک سر کسی قرار می گرفت، از مخ می گذشت و پس از گذشتن از سراسر طول تنه از نشیمنگاه او بیرون می رفت. و بعضی گفته اند که بر جای فرو افتادن سنگ تاول آبله به وجود می آمد، و به گفته ابن عباس: چون سنگ با یکی از ایشان اصابت می کرد، در محل افتادن آن ورمی پدید می آمد و این آغاز مبتلا شدن آن شخص به آبله بود.

« تَزْمِيهِمْ بِحِجَارِهِ مِنْ سَجِيلٍ - می افکند بر ایشان سنگی از سَجِيل (سنگ گل) ». گفته اند که سَجِيل یعنی سنگی فراهم آمده از گل پخته شده به آتش جهنم، و بعضی گفته اند که اصل سَجِيل کلمه سَجِين به معنی سخت است که نون آن به لام تبدیل پیدا کرده است، و اگر کلمه معرّب باشد بعید نیست که چنین بوده باشد، و بعضی دیگر سَجِيل را از سَجَل به معنی نوشتن گرفته اند و می گویند که این عذاب برایشان نوشته و مسجل شده بوده است، و تأویل نخستین به حقیقت نزدیکتر است.

شاید سنگ زهر آلود یا آلوده به میکروب بیماریهای کشنده همچون آبله بوده است که در تفاسیر آمده، و نیز در حدیثی به جا مانده از امام باقر - علیه السلام - درباره قومی که راهزنی می کردند و به کارهای زشت می پرداختند آمده است: «...»

با هر پرنده سه سنگ بود: دو تا در چنگالهائش و یکی در منقارش، که بر آنان می افکندند و در نتیجه آنان را به بیماری آبله مبتلا می کردند و خدای عز و جل بدین گونه ایشان را می کشت، و پیش از آن ۱۸/ مرغی بدان گونه و آبله ندیده بودند». (۱)

[۵]

چنان می نماید که آبله بر یاخته های بدنشان تأثیر می کرده و آنان را به صورت خس و خاشاک در می آورده است.

« فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ - پس آنان را به صورت کاه خورده شده

ص: ۳۳۳

در آورد.» گفتند: خدا آنان را همچون برگهایی در آورد که چارپایان خورده و پس از آن همچون سرگین از بدن خود خارج کرده باشند. و بعضی دیگر گفته اند که عصف ماکول برگی است که مغز آن خورده و پوست آن بر جای مانده باشد.

## داستان اصحاب فیل

مردم قریش به قصه اصحاب فیل توجه فراوان پیدا کردند، و این واقعه را سبب تسلط پیدا کردن بر ساکنان جزیره قرار دادند، و به همین سبب آن را آغاز تاریخ خود ساختند و چون، بنا بر مشهورترین روایت، ولادت پیامبر اسلام -صلی الله علیه و آله- در همین سال بود، به آن رنگ دینی دادند و از تفصیلی در این باره یاد کردند که میان آنها اختلاف فراوان وجود دارد، و ما از آنها در این جا یاد می کنیم: در مجمع البیان چنین آمده است:

راویان در این باره اجماع دارند که پادشاه یمنی که قصد ویران کردن کعبه داشت، ابرهه بن الصّباح الأشرم بود، و به قولی کینه ابو یکسوم داشت، ابرهه کعبه ای در یمن بنا کرد و قبه هایی از طلا برای آن فراهم آورد، و مردم کشور خود را به حج گذاشتن بر آن خانه فرمان داد تا مقامی چون بیت الحرام پیدا کند، و دیگر این که مردی از بنی کنانه به راه افتاد و چون به یمن رسید، در آن خانه نشست و قضای حاجت کرد، و سپس ابرهه بر آن گذشت و از آنچه شده بود آگاه شد و گفت: چه کس جرأت بر این جسارت کرده است؟ سوگند به نصرانیت خودم که آن خانه را ویران خواهم کرد تا دیگر هیچ کس به حج آن نرود، و فیل را فرا خواند، و ۱۸/ همراه پیروان خود از اهل یمن به قصد خراب کردن کعبه به راه افتاد، و بیشتر پیروان او از قبایل عکّ و أشعرون و خثعم بودند، و چون مقداری از راه را پیمود، مردی از بنی سلیم را به خواندن مردمان برای حج خانه ای که خود بنا کرده بود روانه ساخت، و مردی از بنی کنانه که با این مرد رو به رو شد او را کشت، و همین امر کینه ابرهه را شدیدتر ساخت و راهنمایی از اهل طائف برای خود برگزید، و مردی از

هذیل را به نام نفیل همراه او کردند، و بدین گونه راه پیمودند تا به مغمس رسیدن و پیاده شدند که فاصله آن تا مکه شش میل بود، و پیشقراولان خود را به مکه فرستادند، و مردم قریش به کوه ها گریختند و گفتند که ما توان جنگیدن با اینان را نداریم، و در مکه کسی جز عبد المطلب بن هاشم باقی نماند که کار آب رسانی به زائران کعبه با او بود، و شیبه بن عثمان به عبد الدار که پرده داری کعبه را داشت، و عبد المطلب دو بازوی دو طرف چارچوب در خانه کعبه را به دست گرفت و گفت:

لا هم ان المرء يمنع رحله فامنع حلالك

لا يغلبوا بصليهم و محالهم عدوا محالك (۱)

لا يدخلوا البلد الحرام إذا فأمر ما بدا لك

خدایا! هر کس خانه خود را حفظ می کند، پس از اینان که قصد خانه ات کرده اند جلوگیری کن، نمی توانند که با صلیب و تدبیر و نیروی خود دشمنانه بر نیرو و تدبیر تو پیروز شوند، نباید به شهر محترم تو در آیند، پس به هر چه خواستار آنی فرمان بده.

پیشقراولان ابرهه به چار پایانی از قریش دست یافتند که از جمله آنها دویست شتر از عبد المطلب بن هاشم بود، و چون خبر آن به وی رسید، از مکه بیرون آمد تا به پشتازان ابرهه رسید- و حاجب ابرهه مردی از اشعرون بود که عبد المطلب را می شناخت- و برای او اجازه دیدار ابرهه را خواستار شد، و به او گفت: ای شاه! سرور قریش که آدمیان آن را در قبیله و وحش آن را در کوه خوراک می دهد به نزد تو آمده است، گفت او را به نزد من آر- و عبد المطلب مردی تنومند و زیبا بود- و چون ابو یکسوم او را دید، روا نداشت که وی را در پایین تخت خود بنشاند، و نیز از این کراهت داشت که او را در کنار خود بر تخت بنشاند، پس از تخت فرود آمد و بر زمین نشست و عبد المطلب را در کنار خود نشاند و گفت: چه حاجتی داری؟ و او گفت که حاجت من باز پس گرفتن دویست شتر است که کسان تو آنها را برده اند،

ص: ۳۳۵

(۱-۲) -الحلال یعنی گروهی که جایی را اشغال می کنند، و محال یعنی تدبیر و نیرو.

ابو یکسوم گفت: به خدا که دیدار تو مرا خوش آمد، ولی چون با تو سخن گفتم در نظرم کوچک شدی، و او گفت: چرا ای پادشاه؟ گفت: بدان سبب که من به خانه بزرگی و عظمت شما ۱۸/ در میان عرب، و فضیلت شما در میان مردم و شرفتان بر دیگران، و دینی که به آن عبادت می کنید آمدم تا آن را بشکنم، و از تو دویست شتر از دست رفت و چون خواستم که حاجت خود را بگویم، خواستار شتران خود شدی و سخنی از خانه نگفتی! پس عبدالمطلب به او گفت: ای شاه! من با تو درباره مال خودم سخن گفتم، و این خانه را خانه خدایی است که از آن محافظت می کند، و مرا با آن کاری نیست، و این سخن ابو یکسوم را به هراس انداخت و فرمان داد که شتران عبدالمطلب را به او باز گردانند، سپس بازگشت و شبی را گذراند که ستارگان آن زیر ابر پنهان بود، و چنان می نمود که با ایشان سخن می گویند و جانهاشان احساس آن داشت که نزدیک است عذابی برایشان نازل شود، و چون سپیده صبح دمید به سراغ فیل رفتند تا او را به جانب مکه روانه سازند، و فیل از این کار خودداری کرد، و چون با زدن به آزارش پرداختند خود را بر زمین افکند، و چندان در این کار مشغول بودند تا دمیدن خورشید نزدیک شد، و آن گاه روی فیل را به سوی یمن گرداندند و ناگهان به شتاب به راه افتاد، و بار دیگر آن را به جای اول باز گرداندند و چون خواستند به جانب مکه روانه اش سازند دوباره بر جای خود سخت ایستاد، و در این هنگام که خورشید بر آمده بود پرندگان با سنگهایی در چنگ و منقار بر سر ایشان پدیدار شدند و هیچ سنگی بر شکمی فرو نمی افتاد مگر این که آن را می شکافت، و بر هیچ استخوانی اصابت نمی کرد جز این که آن را می شکست، و ابو یکسوم آهنگ بازگشت به یمن کرد، بدان سبب که سنگی به او اصابت کرده بود، و هر چه نزدیکتر به جایگاه خود می شد ناراحتی او شدت می یافت، و چون به خانه خود رسید، سینه و شکم او شکافته شد و به هلاکت رسید، و از اشعریان و خثعم هیچ کس آسیبی ندید، و عبدالمطلب رجز خوانی می کرد و در حق دشمنان چنین می گفت:

یا رب لا ارجو لهم سواکا

پروردگارا برای ایشان جز تو امیدی ندارم پروردگارا، پاسداری خود را از ایشان بازدار دشمن خانه کسی است که با تو دشمنی می کند آنان نتوانستند نیروهای تو را مقهور سازند.



یا رب لا ارجو لهم سواکا

پروردگارا برای ایشان جز تو امیدی ندارم پروردگارا، پاسداری خود را از ایشان بازدار دشمن خانه کسی است که با تو دشمنی می کند آنان نتوانستند نیروهای تو را مقهور سازند.

ص: ۳۳۷



سورۃ قريش

اشاره

ص: ۳۳۹



### فضیلت سوره:

□  
از ابو بصیر، از ابو عبد الله (ع) روایت است که گفت: «هر که به خواندن «لایلاف قریش» فراوان پردازد، خدا در روز قیامت او را سوار بر مرکبی از مرکبهای بهشت بر می انگیزد، و چنین است تا بر جایگاههای نور در روز قیامت بنشیند».

بحار الانوار/ ج ۹۲ ص ۳۳۷/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

اینها در حقیقت از برکات و خیرات رسالت و بشارتهای شهرنشینی و تمدن بود، چه هنوز در قریش بازمانده ای از آثار دین حنیف ابراهیمی وجود داشت. مگر به خانه خدا که خدا آن را از بلاها ایمن نگاه داشت احترام نمی گذاشتند، مگر خدا چنان مقدر نکرده بود که در میان ایشان فرستاده ای برانگیزد و آنان حاملان رسالت او به همه جا بوده باشند، و آیات خدا امامان و پیشوایان مسلمانان را از برگزیدگان قریش بنی هاشم و نخبه نخبگان فرزندان محمد و علی -علیهما السلام- قرار

ص: ۳۴۱

نداد؟ آری، آنان را در پیرامون خانه خودش فراهم آورد، و برای سفرهای تابستانی و زمستانی آماده شان ساخت، و شهر پیشرفته ای را در میان شهرهای دیگر جزیره مخصوص ایشان قرار داد، پس لازم است که صاحب این خانه را پرستش کنند، و از خرافات روزگار جاهلیت که با سطح تمدن آنان سازگاری ندارد خود را دور نگاه دارند، مگر خداوند این خانه آنان را از گرسنگی نرهانید و از هراس ایمن ساخت؟ پس چرا باید با افسانه های عقب ماندگی و ترس زندگی کنند؟ این سوره تمام کننده بصیرتهای سوره گذشته فیل است، و حتی گفته اند که آن دو با هم یک سوره محسوب می شوند.

سوره قریش ۱۸/

### [سوره قریش (۱۰۶): آیات ۱ تا ۴]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ (۱) إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ (۲) فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ (۳) الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ (۴)

ص: ۳۴۲

اشاره

شرح آیات:

[۱]

آیا آن دو یک سوره است که بسم الله میان آنها فاصله شده، یا بسم الله، چنان که در مصحف اَبی نقل شده، خود حذف شده است؟ در این باره گفتارها متفاوت است، و شایسته ترین آنها این است که -همچون در عموم مصاحف- اینها دو سوره با محتوای نزدیک به یکدیگر، و بنا بر بعضی از نصوص -جمع کردن میان دو سوره در یک نماز جایز است، چه از امام صادق- علیه السلام- روایت شده است که گفت: «در یک رکعت نماز نمی شود قرائت دو سوره را با هم جمع کرد مگر: الضحی و ألم نشرح، و ألم تر کیف و لایلاف قریش را». (۱)

آنچه خدا درباره اصحاب فیل روا داشت، مثال روشنی برای کرامت و شرافت بیت الله الحرام در نزد خداوند متعال بود، و این که دعوت تجدید کننده بنای آن ابراهیم خلیل -علیه السلام- را اجابت کرد و آن را خانه ایمنی قرار داد، و میوه های گوناگون را روزی اهل آن ساخت، و این همه فراهم آورنده شروط مدنیت در کنار آن شد، که قبیله قریش تمدن و ایلاف خود را در آن جا بنا کرد، و مقدمه ای برای تمدن ۱۸/ جدید اسلام شد، پس پروردگار ما سبحانه و تعالی همچون ذیلی بر قصه اصحاب فیل گفت:

« لِإِيْلَافِ قُرَيْشٍ - (هلاک کردن اصحاب فیل) برای خیر قریش و ایجاد الفت میان آنان بود.»

ص: ۳۴۳

گفته اند که معنای آیه آن است که: از آن روی با اصحاب فیل چنین کردیم که با مکه الفت و انس پیدا کنند و برای قریش سفر کردن به شام و یمن میسر شود. و بعضی دیگر گفته اند که این سوره مستقل است و سخن در آن از سر گرفته شده است، هر چند- از لحاظ معنی و محتوی- مکمل چیزی است که در سوره پیش آمده، و معنای آن این است که: خدا برای قریش امنیت فراهم آورد تا در زمستان و تابستان بتوانند به مسافرت پردازند.

ایلاف را به ایجاد و الفت و انس معنی کرده اند، و از ازهری نقل کرده اند که آن را به معنی حفظ کردن و در پناه گرفتن معنی کرده است، چه از این راه خدا فرصت بازرگانی را برای قریش فراهم آورد، و روابط نیکو میان ایشان و قبایل دیگر عرب فراهم آورد، و به اعتبار قرار گرفتن ایشان در جوار خانه خدا هیبت و شکوهی برای آنان در نظر دیگران به وجود آمد.

اصل معنی ایلاف هر چه بوده باشد، در آن اشاره ای به مفهوم شهر نشینی و تمدن است، چه کلمه تمدن از مدینه (شهر) مشتق است، و ایلاف به نوبه خود یادآور در کنار یکدیگر بودن در مکان واحد است، حضارت (تمدن) نیز مشتق از حضور مردمان در جوار یکدیگر است، در صورتی که ایلاف دلالت بر حضور و علاوه بر آن انس و الفت داشتن در کنار یکدیگر است، و معروف است که تآلف مهمتر از حضور محض است، و خدا آن را نعمتی بزرگ شمرده و در خصوص آن چنین گفته است: وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ . (۱)

قریش قبیله ای از اعراب بود که در آن مقدمات تمدن و مدنیّت بر اثر قرار گرفتن در یک منطقه سوق الجیشی مهم به وجود آمده بود، و نیز امنیتی داشت که اشتغال به بازرگانی و بر اثر آن فرصت دست یافتن به ارتباطات فرهنگی را امکان پذیر می ساخت.

ص: ۳۴۴



در آن شک نیست که همه این فرصتها جز به برکت بازمانده ای از آثار وحی و میراثی از دین حنفی ابراهیمی فراهم نمی آمده است، و بنا بر نصوص شرعی:

□  
پیامبر-صلی الله علیه و آله- از نژادی پاکیزه و یکتاپرست بود که جاهلیت با شرک خود به آن آسیبی نرسانده بود.

کلمه قریش از «قریش» به معنی مال مشتق است، بدان سبب که کار مردم قریش تجارت بود، و تقریش به معنی کسب کردن است، و به قولی دیگر:

ریشه کلمه از گرد هم جمع شدن است، و تقرشوا یعنی با یکدیگر اجتماع کردند، و از آن روی بدین نام خوانده شدند که قصی بن کلاب آنان را در حرم جمع کرد، چنان که در این بیت آمده است:

أبونا قصی کان یدعی تجمعا

□  
به جمع الله القبائل من فھر

به گفته ای دیگر لفظ قریش از ماهی به نام قرش گرفته شده که در دریا از همه جانوران آن بزرگتر است و قریش نیز در میان قبایل عرب از همه بزرگتر بوده است.

اسم و ریشه آن هر چه بوده، باید گفت که قبایل منسوب به آن نصر بن کنانه بن خزیمه به این نام خوانده می شده است.

و بعضی داستانی را نقل می کنند که منعکس کننده آغاز توجه و اهتمام افراد این قبیله به کار بازرگانی در زمان عمرو بن عبد مناف، (۱) است و سبب آن را یک قحطی دانسته اند که قبیله گرفتار آن شد و همان مقدمه این امر بود که روابط اجتماعی بهتری با یکدیگر پیدا کنند.

[۲]

□  
«إِيْلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ - الفِت پیدا کردن ایشان در سفرهای زمستان و تابستان.» یعنی به فضل خدا با این سفر انس پیدا کردند، و در زمستان روانه یمن می شدند که سرزمینی گرم بود، و در تابستان، به سبب آب و هوای معتدل شام،

ص: ۳۴۵

روانه آن سرزمین می شدند.

بعضی گفته اند که: زمستان را در مکه می گذرانند و تابستان را در طائف، و این بیت حکایت از آن می کند:

تشتی بمکه نعمه

و مصیفها بالطائف

خواه سفر زمستانی و تابستانی به این سرزمین یا آن سرزمین، یا برای بازرگانی یا خوشگذرانی بوده باشد، در هر حال منعکس کننده سطح زندگی بالایی از شهر نشینی و ثروتمندی بوده است، مگر نه این است که هر چه انسان متمدنتر باشد در صدد دست یافتن به وسایل آسایش بیشتر برمی آید، حتی اگر این کار مستلزم کوچ کردن از شهری به شهر دیگر بوده باشد؟ [۳]

آیا چه چیز جز همسایگی با خانه خدا آنان را به این امنیت و ثروتمندی رسانیده بود؟ پس چرا شرک ورزیدند و نسبت به رسالتهای خدا تمرد کردند؟ و آیا جزای نیکی جز نیکی است؟ و آیا اگر فطرت انسان که سازگار با جزا دادن احسان به احسان است از این حالت بگردد و سزای احسان را عصیان بداند، جز بدان سبب است که واژگونگی بزرگی در این فطرت پدید آمده است؟ «فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ - پس می بایستی که خانه خدای این خانه را پرستند.» برای سپاسگزاری از این نعمت که خدا سفرهای زمستانی و تابستانی را برای قریش فراهم ساخته، شایسته است که صاحب این خانه را که محور و مرکز ایلاف و وحدت و حضارت ایشان است پرستش کنند، و هر چه همکاری جامعه با محور پیشرفت و تمدن و با اسباب آسایشی و بی نیازی خود بیشتر شود، ۱۸/ دوام نعمت و افزایش آن بیشتر و بهتر صورت خواهد گرفت.

[۴]

به سبب ایلافی که به نوبه خود از همسایگی با خانه خدا صورت می گرفت، خدا دو نعمت مهم را برای قریش فراوان ساخت که یکی ثروتمندی بود و دیگری امنیت، در صورتی که در سرزمینهایی بی حاصل زندگی می کردند که ساکنان معدود آن برای زنده ماندن ناگزیر از مبارزه بودند و به جنگهایی می پرداختند

ص: ۳۴۶

که پایانی نداشت، شعار (زیرپوش) ایشان ترس بود و دثار (روپوش) ایشان شمشیر، در چنین سرزمین خشک فقیر مخاطره آمیز خدا برای قریش خوراک و امنیت را فراوان ساخت، پس آیا شایسته آن نبود که به سپاسگزاری و فرمانبرداری او بپردازند؟ «الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَّنَّهُمْ مِنْ خَوْفٍ - خدایی که به ایشان در گرسنگی خوراک داد و آنان را از ترس در امان نگاه داشت.» مردم قریش فراموش کردند که این همه به فضل رسالت ابراهیمی بود که در دعای آن تجدید کننده بنای مشرف کعبه تجلی پیدا کرد، دعایی که در آن به خدا گفت: «رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَ اجْنُبْنِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ». (۱)

ولی آنان در تفسیر این نمود (پدیده) منحصر به فرد در جزیره العرب که قبیله پیوسته گرفتار با جنگها و بحرانهای اقتصادی هولناک بود، خطا کردند، و در مواجهه با اسلام کاری کردند که سروری ایشان بر جزیره از دستشان خارج شد و پرده داری و نگاهبانی خانه از کفشان بیرون رفت، و خدا مکه را برای پیامبر بزرگوارش محمد - صلی الله علیه و آله - فتح کرد، و قریش را، پس از آن که سروران عرب بودند، به صورت بردگان آزاد شده به دست پیامبرش در آورد! به نظر می رسد که این سوره کریمه فرصتی طلایی برای قریش فراهم آورد تا نظری را که نسبت به خود داشت اصلاح کند، و دیگر به مال و متاعی که دارد فخر نکند، و آن را وسیله سرکشی و طغیان و گسترش تباهی در زمین و فخر فروشی و تکبر بر مردم قرار ندهد، ولی قریش ۱۸/ نه در زمان نزول آیه از این فرصت بهره برداری کردند و نه پس از آن، بلکه درباره پیامبر خدا کید ورزیدند و به محاربه با رسالت او برخاستند، و چون خدا او را بر ایشان مسلط کرد، به اسلام در آمدند، ولی دلهاشان آکنده از کینه های جاهلیت بود، و پس از آن در زیر پرچم امویان گرد آمدند که به اسلام رشک می ورزیدند، و از آل پیغمبر انتقام گرفتند، و شاعرشان یزید پسر معاویه

ص: ۳۴۷

پس از کشتن امام حسین-علیه السلام-چنین گفت:

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء ولا وحی نزل

لست من خندف إن لم انتقم

من بنی هاشم ما کان فعل

(بنی)هاشم با فرمانروایی بازی کرد\*نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد اگر از بنی هاشم درباره آنچه کرده اند\*انتقام نگیرم، از خندف نیستم بدین گونه بود که خدا خوارشان کرد و عبرت عبرت گیرندگان قرار داد.

امروز هم اگر اعراب به ثروتها و بزرگیهای خود به دور از رسالتهای خدا فخر کنند، سرنوشتی بهتر از پایان کار قریش و حزب اموی آن نخواهند داشت، ولی اگر به اسلام بنازند، خدا بر شأن ایشان می افزاید و آنان را به شرف برتر و بزرگواری کهن نیاکانشان باز خواهد گردانید.

ص: ۳۴۸

سورة ماعون

اشاره

ص: ۳۴۹



### فضیلت سوره:

در کتاب «ثواب الاعمال» با اسناد از ابو جعفر-علیه السلام- آمده است که گفت: «هر که سوره اُرأیت الذی یکذب بالدین را در نمازهای واجب و مستحبّ خود بخواند، خدای عزّ و جلّ نماز و روزه او را می پذیرد و از حسابرسی زندگی دنیای او در می گذرد».

نور الثقلین/ج ۵ ص ۶۷۷/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

قرآن، میزان است و جز از راه آن انسان بینشی نسبت به نفس خویش ندارد و نمی داند که خود کیست و چگونه است. آیا خود دوستی و خود پسندی او را بر آن نمی دارد که پیوسته خویشتن را بر راه درست بیندازد؟ در صورتی که مقیاسهایی وجود دارد که اگر با او تطبیق کند چنین است، و گرنه از آرزو و گمان و ادعا کاری بر نمی آید.

این کافی نیست که کسی ادعای مسلمانی کند، بلکه لازم است گفتارش

ص: ۳۵۱

را کردار گواهی دهد، و سوره ماعون ما را به این حقیقت راهنمایی می کند، و صفات کسی را که به تکذیب دین می پردازد، حتی در آن صورت که مدعی تصدیق کردن دین است بیان می کند که اینها است: طرد کردن یتیم، کوچک شمردن نماز و ریاکاری در آن، و باز داشتن خیر از رسیدن به اهل آن.

بدین گونه این سوره مبارکه به صورت وسیله ای در می آید که مؤمن راستین به دین را از تکذیب کننده آن متمایز می سازد.

سوره الماعون ۱۸/

### [سوره الماعون (۱۰۷): آیات ۱ تا ۷]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ (۱) فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ (۲) وَلَا يُحِضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمَسْكِينِ (۳) فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ (۴) الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ (۵) الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ (۶) وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ (۷)

#### آیا دیدی کسی که دین را تکذیب می کند

#### اشاره

#### شرح آیات:

[۱]

آیا این صفاتی که سوره ماعون بر می شمارد، باید به صورت مفرد در نظر گرفته شود یا مجموع؟ از بعضی شقّ دوم روایت شده است، پس کسی که دین را

ص: ۳۵۲



تکذیب می کند، سه صفت را در خود جمع دارد، و ظاهراً چنین است، بدان سبب که صفات شرّ به همان گونه یکدیگر را فرا می خوانند که صفات خیر چنین می کنند، و بدین گونه سوره کریمه تکذیب کنندگان را به ما می شناساند، تا چنان شود که از صفات ایشان بپرهیزیم و از تکذیب کردن دین در امان می مانیم.

« أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالْإِيمَانِ - آیا دیدی آن کس را که تکذیب دین می کند؟ » آیا او را شخصا دیدی و صفات او را شناختی؟ و دین به معنی پاداش در روز پاداش است، و بلکه به معنی قرآن و اسلام است، ولی محور هر دین ایمان داشتن به پاداش و مکافات است که به صورت احساس مسئولیت در نفس منعکس می شود، و معنی فراگیر دین همین است.

[۲]

ایمان داشتن به دین نفس آدمی را پاکیزه می سازد، و آن را از بخل و تنگی و نادانی بیرون می آورد، ۱۸/ و در آن فطرت دوستی دیگران و انگیزه های نیکی و نیکوکاری برانگیخته می شود، و این برانگیختگی را با مهربانیها و عواطف تحریک شده درباره مستضعف و ناکام آشکار می سازد، در صورتی که تکذیب کننده دین را می بینی که یتیم را از خود می راند، و به این نمی اندیشد که آن کودک بیگانه از دوستی پدر (یا مادر) و مهر و محبت او محروم ماند و مستحق دیدن محبت و مهربانی از دیگران است.

« فَذَلِكَ الَّذِي يَدْعُ الْيَتِيمَ - این کسی است که یتیم را از خود می راند. » گفته اند که «دَعَّ» به معنی دور کردن با نیرو و سختی است و سنگ دلی و بی عاطفگی را می رساند، در صورتی که یتیم از آنان جز مهربانی و ترحمی را طالب نیست که به سبب یتیم شدن از آن محروم مانده است، ولی دل سنگی که بر گرد محور مصالح شخصی می گردد، باعثی برای پذیرفتن یتیم و مهربانی کردن به او در خود نمی یابد، چه در پی آن مصلحت دنیوی عاجلی تصور نمی کند.

اسلام به احترام گذاشتن به یتیم و پناه دادن به او فرمان داده است، و حتی

از رسول الله-صلى الله عليه و آله-روایت شده است که: «هر کس یتیمی را تا زمانی که بی نیاز شود مورد مهربانی خود قرار دهد، بهشت بر او واجب می شود». (۱)

[۳]

بدترین چیزی که شخص تکذیب کننده دین به آن مبتلا می شود، مسخ شدن شخصیت و واژگون شدن فطرت است، و او را مشاهده می کنی که با دیدن مسکین با گرسنگی از پای درآمده هیچ تأثیری پیدا نمی کند، و به هیچ کس در زیاد شدن بهره غیر کافی و اندک از خوراک مدد نمی رساند، و در حقیقت انسان نیست که قلبش به دوستی هموعان بشری خویش به تپش و اضطراب در آید.

«وَلَا يَحْضُ عَلَيَّ طَعَامُ الْمَسْكِينِ - و به خوراک رساندن به درویش هیچ انگیزشی ندارد.» گفته اند که «حَضُّ» به معنی انگیزتن و ترغیب است، و بعضی گفته اند که «طعام» در این جا به معنی اطعام یعنی خوراک دادن است، و به گفته بعضی:

طعام به معنی خوراکی است که یتیم مستحق دریافت آن است، و این اشاره به آن است که این طعام حق و مال او است، چنان که خداوند سبحانه و تعالی گفته است: وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ لِلْسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ. (۲)

بدین گونه اطعام مسکین چیزی جز باز گرداندن حق او به او نیست، و بر اجتماع است که ناظر بر این کار و مراقب عملی شدن آن باشد، به همان گونه که مراقب وضع سلطه و امنیت و اقتصاد است، و به همان گونه که نگران رسیدن حقوق دیگران به ایشان است. و هر کس چنین نکند، و مسکین را واگذارد که بر اثر گرسنگی از پای درآید، شایسته عقاب است، بدان جهت که در فاسد کردن اجتماع و توسعه فقر در آن سهیم بوده است، و همچون کسی است که می بیند که طاعون در میان مردم شایع می شود و می تواند از انتشار آن جلوگیری کند و از جلوگیری کردن خودداری ورزد، یا ببیند که شیری نزدیک است کودکی را بدرد و از دور کردن این

ص: ۳۵۴

(۱-۱) - القرطبی، ج ۲۰، ص ۲۱۱.

(۲-۲) - المعارج ۲۵.

جانور امتناع کند، یا کودکی یا کوری را در حال افتادن ببیند و بر جای خود بی حرکت بماند.

بدین گونه سعی در رساندن طعام به مسکینان در حد ذات خود واجب و ترک آن حرام است، و این مسئولیتی است که در آن شخص قادر به اطعام و شخص غیر قادر به آن هر دو سهیمند.

[۴]

خوراک رساندن به مسکین از آشکارترین مصداقهای زکات است، و زکات معادل نماز است و از آن دو در قرآن با یکدیگر یاد می شود، جز این که نماز یک مظهر خارجی از مظاهر دین نیست، بلکه پیش از آن رابطه ای میان بنده و پروردگار است، پس هر که این رابطه را فاسد کند، و مقدس ترین مقدسات خود را مورد استفاده در امور دنیایی قرار دهد، بدبختی و لعنت بهره او خواهد شد.

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ - پس وای بر (آن) نمازگزاران،» که آن را وسیله ای برای دنیا سازند - در صورتی که نماز معراج آخرت است - و در آن سهل انگاری کنند.

[۵]

پس آنان را می بینی که در حضور دیگران با نشاط به نماز گزاردن می پردازند، و در خلوت آن را فراموش می کنند، در صورتی که نماز حقا وسیله ای است که تو را از خلق می برد و به آفریدگارت پیوند می دهد، و از دنیا به آخرت و از تن به روان متوجهت می سازد، و مؤمن در خلوتهای خود و در زهدان تاریکی، در آن هنگام که طبیعت به خواب رفته است، و انس گرفتن با بهترین یاد آورنده های شیرین لذتبخش دارد، به مناجات کردن با پروردگار جهانیان می پردازد، در صورتی که منافق در این هنگام آن را از یاد می برد و به غفلت و کسب لذت و وسوسه های شیطانی می پردازد.

«الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ - که از نماز خویش غفلت می کنند.» از ابعاد غفلت کردن و از یاد بردن نماز عقب انداختن آن از وقتش بدون عذر است، چنان که از امام جعفر صادق - علیه السلام - روایت شده است که

ص: ۳۵۵

گفت: «عقب انداختن نماز از اول وقت آن بدون عذر». (۱)

از امام امیر المؤمنین -علیه السلام- چنین روایت شده است: «هیچ عملی در نزد خدای عز و جل محبوبتر از گزاردن نماز نیست، پس مبدا که کاری از کارهای دنیا شما را از آن مشغول کند، که خدای عز و جل -کسانی را نکوهش کرد و گفت: الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ یعنی کسانی که نسبت به آن غفلت می ورزند و در گزاردن آن در وقت خود سستی می نمایند». (۲)

[۶]

نماز با فراهم آوردن توشه ایمان که آدمی در همه امور زندگی به آن نیازمند است، به او مدد می رساند، و هر کس آن را سرسری بگیرد یا در آن ریا کاری کند، زاد و توشه خود را از دست داده و هلاک شده است.

«الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤْنَ - کسانی که ریا می کنند و برای دیدن مردم نماز می گزارند»، [۷]

و نماز راستین آدمی را از حرص و بخل ذات خویش می رهند، و دست او بخشنده می شود، و به یاری ستمدیدگان و کمک کردن به ناکامان برمی خیزد، در صورتی که ریا کار در نماز از دادن ساده ترین حقی که بر گردن خود دارد امتناع می کند.

«وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ - و به مدد کسی بر نمی خیزند و زکات نمی دهند.» گفته اند: اصل کلمه ماعون به معنی اندک است، و هر چیزی را که در آن منفعتی باشد شامل می شود، و به قولی، عبارت از عاریه دادن چیزی است از قبیل دلو و تبر و دیگ، و بخشیدن چیزی که از بخشیدن آن معمولاً هیچ کس خودداری نمی کند، همچون آب و نمک. (۳)

در حدیثی از امام صادق -علیه السلام- روایت شده است که گفت: «و آن وامی است که می دهیم، و کار خیری است که به انجام می رسانیم، و اسباب

ص: ۳۵۶

۱-۳) -المیزان، ج ۲۰، ص ۳۶۸.

۲-۴) -همان منبع، ص ۳۶۹.

۳-۵) -در مجمع البیان به روایت از رسول الله -صلی الله علیه و آله- روایت شد، ج ۱۰ ص ۵۴۸.

خانه ای است که به عاریت می دهیم، و زکات از آن جمله است» (راوی می گوید که) گفتیم: ما همسایگانی داریم که چون چیزی را به آنان امانت دهیم آن را می شکنند و خراب می کنند، آیا اگر به آنان عاریه ندهیم گناهی مرتکب شده ایم؟ گفت: «نه. اگر چنین باشند، خودداری از امانت دادن به ایشان عیبی ندارد». (۱)

علی رغم آن که در این خصوص دوازده گفته نقل شده، بازگشت همه آنها به یک قول است و آن این که کاری نیک انجام پذیرد، ولی ظاهراً گونه ای از کار نیک است که کسی که از انجام دادن آن امتناع می کند، آن را پست و از لحاظ اجتماعی مردود می شمارد.

سوره، به صورت کلی، دلیل بر آن است که خلق و خوی نیکو میراثی از تصدیق و پذیرفتن دین است، به همان گونه که تکذیب دین میراثی از ردائیل به دنبال دارد که عقل و عرف آن را طرد می کند، چنان که می بینیم که غفلت کنندگان از نماز حتی از عاریه دادن چیزهایی که مردم به آن عادت دارند خودداری می ورزند.

ص: ۳۵۷



سورۃ کوثر

اشاره

ص: ۳۵۹





### فضیلت سوره:

□  
در کتاب «ثواب الاعمال» با اسناد آن به ابو عبد الله - علیه السلام - آمده است که گفت: «هر کس **إنا أعطيناك الكوثر** را در نمازهای واجب و مستحب بخواند، خدا در روز قیامت از آب کوثر به او می نوشاند، و از آن در نزد رسول خدا (ص) در زیر درخت طوبی سخن می گوید».

نور الثقلین / ج ۵ ص ۶۸۰ / ۱۸

### زمینه کلی سوره

قرآن در سه آیه کوتاه از شناختهایی ربّانی سخن می گوید که در سوره های مفصل آنها را بیان کرده است، و این آیات روی هم رفته معجزه ای در حکمت و خطاب است.

پس این قرآن، و آن نیکوکارانی که در پی یکدیگر حاملان آن اند، و آن امتی که خدا آن را با قرآن و عترت برکت بخشیده، همه کوثری است که خدا به برگزیده بزرگوار خود محمد بن عبد الله - صلی الله علیه و آله - بخشیده است، و

ص: ۳۶۱

هر کس که مالک این ادامه و پیوستگی مبارک و میمون باشد، چگونه می توان گفت که بلا عقب و دم بریده است؟! ابتر آن کس است که از محمد بدگویی می کند، و حسب و نسب او بریده و جاهلیت او نابود شده، به همان گونه که تاریکی شب با دمیدن سپیده نابود می شود.

برای سپاسگزاری از نعمت کوثر و خواستار افزون شدن آن، فرستاده خدا در برابر پروردگار خویش نماز می گزارد و قربانی می کند، و ما نیز نماز می گزاریم و قربانی می کنیم.

سوره الکوثر ۱۸/

### [سوره الکوثر (۱۰۸): آیات ۱ تا ۳]

#### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . إِنْ أَنْعَمْنَاكَ الْكُوثِرَ (۱) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (۲) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (۳)

ما به تو کوثر را بخشیدیم

#### اشاره

#### شرح آیات:

[۱]

خدا به فرستاده خود کوثر را بخشید که خیری بزرگ است و آن را رحمتی اهدا شده به همه جهانیان و وسیله رسیدن برکات خدا به مؤمنان قرار داد.

« إِنْ أَنْعَمْنَاكَ الْكُوثِرَ - ما به تو کوثر را بخشیدیم. »

ص: ۳۶۲

گفته اند که: کوثر مشتق از کثیر است، به همان گونه که نوفل مشتق از نفل و جوهر مشتق از جهر است، و بدین گونه اعراب از هر چیز کثیر و بسیار در کمیت، و بزرگ در تنوع با لفظ کوثر یاد می کنند.

در تأویل کلمه کوثر گفته ها فراوان است و جامع آنها این گفته است که:

خدا به پیامبر خود خیر فراوان بخشیده است که همه میدانهای خیر و ابعاد زندگی او را فرا می گیرد: از رسالت مبارک تا ذریه پاکیزه و امت گواه و نام نیکو و شفاعت کردن در نزد خدا و ۱۸/ حوضی که از مهمانان پروردگار پیش از در آمدن ایشان به بهشت در کنار آن پذیرایی می شود.

□  
ولی بزرگترین تأویل کوثر کتاب و عترت است، برای آن که دو دستگیره و وزنه سنگین است که رسول الله (ص) پس از خود برای امت برجای گذاشته و به تمسک جستن به آنها فرمان داده و چنین افزوده است که: «آن دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا در کنار حوض بر من وارد شوند».

بدین گونه حوض کوثر در بهشت یا در دهانه آن مجسم کننده کوثری است که تجسم آن در دنیا به کتاب خدا و عترت فرستاده او بوده است.

این تفسیر با سیاق سوره متناسب است که بدگوی رسول را دم بریده خوانده است، و مفهوم آن این است که عترت و ذریه رسول پس از او امتداد پیدا می کند، بر عکس عاص بن وائل سهمی که گفته اند او کسی بوده است که رسول را ابتر و بلا عقب خوانده و این سوره در حق او نازل شده و او را ابتر خوانده است.

□ □  
در سبب نزول این سوره چنین آمده است: رسول الله -صلی الله علیه و آله- از باب صفا وارد خانه خدا و از باب مروه از آن خارج و با عاص بن وائل سهمی رو به رو شد، و چون عاص به نزد قریش بازگشت، از او پرسیدند که با چه کس رو به رو شدی؟ و او گفت: با آن ابتر، و مقصودش پیامبر اسلام -صلی الله علیه و آله- بود و این سوره پس از آن نازل شد. (۱)

ص: ۳۶۳

در نصوص مربوط به تفسیر این کلمه اشاره به اهل بیت پیامبر شده، و این که چگونه ستمگران بر اهل بیت را پس از پیامبر از دست یافتن به حوض کوثر منع خواهند کرد.

ابن مردویه از انس نقل کرده است که گفت: «بر رسول الله -صلی الله علیه و آله و سلم- داخل شدم و به من گفتم: «به من کوثر داده شد» و من گفتم: یا رسول الله! کوثر چیست؟ گفت: «نهری است در بهشت که پهنا و درازای آن به اندازه فاصله میان خاور و باختر است، و هر کس از آن بنوشد تشنه نخواهد شد، و هر که از آن وضو بسازد هرگز کثیف نمی شود، از آن کسی که پیمان مرا شکسته ۱۸/ یا یکی از اهل بیت مرا کشته باشد، نخواهد چشید». (۱)

به همین سبب فخر رازی از این گفته یاد کرده و با آوردن بعضی از شواهد به تأیید آن پرداخته است. وی گوید: قول سوم این است که مقصود از کوثر اولاد او است، از آن روی که این سوره در نکوهش عیب گیران بر او به این که ابتر و بی پسر است آمد، پس معنی آن می شود که: خدا به او نسلی می بخشد که با گذشت زمان باقی می ماند، و در نظر بیاورید که چه اندازه از اهل بیت او به قتل رسیدند و هنوز جهان آکنده از ایشان است، در صورتی که از بنی امیه کسی که مورد اعتنا باشد بر جای نمانده است، و به آن توجه داشته باشید که چه اندازه از علما همچون باقر و صادق و کاظم و رضا -علیهم السلام- و نفس زکیه و امثال ایشان در میان اهل بیت وجود پیدا کرده است. (۲)

این پرسش باقی می ماند که: آیا کوثر در قیامت حوض بزرگی در آستانه بهشت است یا نهر بزرگی در سراسر آن؟ شاید کوثر نهری باشد که در آستانه بهشت ظاهر می شود و در حوضی بزرگ می ریزد.

ص: ۳۶۴

۱- ۲) - همان منبع، ص ۴۰۲.

۲- ۳) - التفسیر الکبیر، ج ۳۲، ص ۱۲۴.

در پایان از بعضی احادیث در توصیف این نهر و حوض یاد می کنیم:

□  
در حدیث منسوب به ابن عباس آمده است که: چون «إِنَّا أُعْطِينَاكَ الْكَوْثَرَ» بر رسول الله نازل شد، علی بن ابی طالب به او گفت: «ای رسول خدا! کوثر چیست؟» گفت «نهری است که خدا به من بخشیده است» و علی گفت:

«این نهری شریف است پس آن را برای ما توصیف کن» گفت: «آری ای علی! کوثر نهری است که در زیر عرش روان است، و آب آن سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و نرمتر از کره است، ریگ آن زبرجد و یاقوت و مرجان، و گیاه آن زعفران، و خاک آن مشک اذفر (تیز بوی) است، پایگاههای آن در زیر عرش خدای ۱۸ عزّ و جلّ است» و سپس رسول الله دست به پهلوی علی زد و گفت: «ای علی! این نهر از آن من و تو و دوستانان تو پس از من است». (۱)

و مسلم در صحیح خود از انس روایت کرده است که گفت: یک روز که رسول خدا در میان ما بود، ناگهان به خواب رفت و سپس خندان سر خود را بلند کرد و من گفتم که یا رسول الله چه چیز تو را به خنده برانگیخت؟ گفت: «سوره ای که پیش از آن بر من نازل شده بود» و سوره کوثر را خواند، و آن گاه گفت: «آیا می دانید که کوثر چیست؟» و ما گفتیم که خدا و فرستاده اش داناترند، گفت:

«آن نهری است که پروردگارم به من وعده داد، و آن را خیر فراوان است، و آن حوضی است که امت من در روز قیامت بر آن وارد می شوند.

پس می گویم: پروردگار! امتم، و آن گاه گفته می شود که: تو نمی دانی که پس از تو چه کارها کرده اند». (۲)

[۲]

بنده هنگامی شایستگی بهره برداری از همه نعمتهای الهی را پیدا می کند که به معرفت خدای تعالی و تقرب پیدا کردن به او دست یافته باشد. کسی را مشاهده می کنی که خدا نعمت امن و عافیت و ثروتمندی را به او ارزانی داشته،

ص: ۳۶۵

---

۱-۴) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۸۳.

۲-۵) -همان منبع، ص ۶۸۱.

ولی او منکر پروردگار خویش است! به تباه کردن این نعمتها با کفران آنها می پردازد، و امنیت را برای پراکندن و ترویج فساد، و عافیت را در پیروی از شهوات، و ثروت را در سرکشی و طغیان به مصرف می رساند، به همان گونه که نعمتهای الهی را آزمندی و طمع و اضطراب و نومیدی و بد خلقی تباه می سازد! بزرگترین نعمت خدا بر آدمی رسالت الهی است که او را به راههای سلام راهنمایی می کند، و در تسخیر زندگی به یاری او بر می خیزد، و رهبر او به زندگی برتر می شود، ولی این رسالت را نیز به نوبه خود کسی می تواند تحمل کند که خدا را بشناسد و با عمل و ادا کردن حقوقی که بر گردن دارد به سپاسگزاری در مقابل آن برخیزد.

نماز و زکات دو ستون رسالت الهی است، بدان سبب که نماز انسان را به نور پروردگارش می رساند، و زکات قلب او را از حرص و بخل و خود پسندی و پرستش دینار پاک می کند... و خدا پس از بیان نعمت کوثر به آن هر دو اشاره کرده و گفته است:

« فَصَيَّلْ لِرَبِّكَ وَ انْحَرْ - پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. » هر چه یقین آدمی به پروردگارش - از طریق نماز و زکات - افزایش یابد، راهیابی و رستگاری و بهره مندی از نعمتهای خدا و از جمله نعمت کوثری که کتاب خدا و عترت رسول الله است نیز افزایش پیدا می کند، و این نماز می تواند در هر جا بوده باشد: نماز عید قربان در روز دهم ماه ذو الحجه، یا نماز بامداد در مزدلفه، یا هر نماز واجب، که در نتیجه سپاسگزاری شایسته در برابر نعمت کوثر محسوب می شود.

نیز چنین است قربانی کردن، خواه در روز عید در منی بوده باشد، و خواه در جایی دیگر، در هر حال نقش خود را در پاک کردن قلب ایفا می کند.

میان مفسران در تأویل این آیه همچون در آیه پیش از آن اقوال گوناگونی است که می توان آنها را در معنی کلی واحدی جمع کرد که بیشتر از آن سخن گفتیم.

ولی نصهایی در دست است که بنا بر آنها صریحا معنی نحر در این جا برداشتن دست رو به قبله در هنگام نماز است که بعضی از آنها را در این جا می آوریم:

در روایت است که چون از امام صادق-علیه السلام- درباره این آیه پرسیدند، دستهای خود را رو به قبله بلند کرد و گفت که آغاز نماز باید چنین بوده باشد. (۱)

□  
بیهقی در سنن خود و جز آن از علی بن ابی طالب-علیه السلام- روایت کرده است که گفت: «هنگامی که بر پیامبر-صلی الله علیه و آله-سوره «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوْثَرَ» نازل شد، پیامبر به جبریل گفت: که این قربانی که پروردگرم مرا به آن فرمان داده است چیست؟ و او گفت که: آن قربانی نیست، ۱۸/ بلکه خدا فرمات می دهد که چون به نماز می ایستی، در هنگام تکبیر گفتن دستهای را بلند کنی، و نیز پس از پایان یافتن رکعت و پس از برداشتن سر از رکوع چنین کنی، که این نماز ما و نماز فرشتگان در هفت آسمان است، و هر چیزی را زینتی است و زینت نماز بلند کردن دستها در هنگام هر تکبیر است». (۲)

من به معنی جامعی دست نیافتم که این تفسیر و تفسیر پیش از آن که بعضی از نصوص درباره آن تأکید کرده اند هر دو را شامل شود. ولی می توان گفت که: بلند کردن دست علامت آمادگی برای فدا کردن نفس است، و چنان است که گویی انسان به قربانی کردن و نحر آن اشاره و آن را به پروردگار خویش تقدیم می کند، در صورتی که قربانی کردن بدن در منی به معنی حقیقی کلمه نحر است.

و هر چه باشد، از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: این آیه در روز حدیبیه نازل شد که در آن پیامبر با قریش صلح کرد و جبریل آمد و گفت:

انحر و ارجع قربانی کن و باز گرد. (۳)

ص: ۳۶۷

۱- ۶) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۶۸۳.

۲- ۷) - الدر المنثور، ج ۶، ص ۴۰۳.

۳- ۸) - همان جا.

در حدیثی به جا مانده از امام باقر-علیه السلام- آمده است که معنی نحر آمادگی در قیام است و گفت: «نحر اعتدال در ایستادن است به این که چنان بایستد که گردن و پشت او راست بایستد». (۱)

گروهی از مفسران گفته اند: «انحر» به معنی قربانی را آغاز کن، و قربانی جز در حال اعتدال آغاز نمی شود، و گفته اند که تناحر به معنی تقابل از آن گرفته شده است، ولی چنان می نماید که معنی اول با قرآن بیشتر هماهنگ است:

از آن روی که از صلاه جز مقرون با زکات یا انفاق یاد نمی شود.

[۳]

از اعجاز قرآن این است که روزی خدا فرستاده خود را به کوثر بشارت داده است که گروه های قریش او را در محاصره قرار داده بودند و یاران او را عذاب می دادند، و نزدیک بود بر او دست یابند، و اکنون دین اسلام در زمین آشکار شده، ۱۸/ و رسول الله به صورت بزرگترین شخصیت در همه زمانها و مکانها در آمده است، در صورتی که نسل بدگویان او بریده شده و افسانه ای بیش از آنان نمانده، چنان که پروردگار ما سبحانه و تعالی گفته است:

«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ - بدگوی تو دمبریده و بی عقب و جانشین است.» یاد او جز در لعنت و بیزاری از او بریده و فراموش شده است.

خواه این بدگو عاص بن وائل بوده باشد یا ابو جهل یا عقبه بن ابی معیط یا کسانی دیگر، و خواه مناسبت سخن گفتن ایشان درباره رسول الله موت قاسم ابن رسول الله در مکه بوده باشد یا پسر دیگرش ابراهیم در مدینه، تفاوتی پیدا نمی شود، چه این خط جاهلی بریده شده و خط پیامبر در گذشت زمانها پیوسته نور افشانی کرده است، و «شانئ» دشمن حسود و کینه توز است، و «ابتر» از «بتر» به معنی بریدن است و اعراب کسی را که پسری نداشته باشد ابتر می نامیدند، و گفته اند که: پیامبر به این صفت متهم شده بود، بدان سبب که آنان را ترک کرد و از ایشان برید و به مخالفت با آنان برخاست، ولی آنان کسانی بودند که بریده و بیگانه شدند.

ص: ۳۶۸



سورۃ کافرون

اشاره

ص: ۳۶۹



### فضیلت سوره:

□ □  
در کتاب «ثواب الاعمال» با اسناد از ابو عبد الله - علیه السلام - آمده است: «هر کس قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد را در نماز واجبی بخواند، خدا او را و پدر و مادرش و فرزندانش را می آمرزد، و اگر شقی باشد از دفتر اشقیاء محو می شود، و در دفتر سعداء ثبت می شود، و خدا او را سعید زنده می دارد و شهید از دنیا می برد و او را شهید از گور بر می انگیزد».

نور الثقلین/ج ۵ ص ۶۷۰/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

آیا می دانید که چرا رسول اکرم - بنا بر روایتی معروف - سوره الكافرون را ربع قرآن می شمرد؟ شاید بدان سبب که نیمی از قرآن یا بیش از آن راهنمایی به حقایق توحید است و توحید - به نوبه خود - از دو جزء تشکیل می شود: ایمان به خدا، و سلب شرکا از وی، و در این سوره جوهر طرد شرکا در ربع قرآن آمده است.

در این سوره کلمات براءت و بیزاری از آنچه مشرکان می پرستند تکرار

ص: ۳۷۱

می شود، و این که فرستاده خدا هرگز به بتان ایمان نخواهد آورد، تا بدین گونه خط یکتاپرستی به صورتی آشکار از خط شرک جدا شد.

سوره الکافرون / ۱۸

## [سوره الکافرون (۱۰۹): آیات ۱ تا ۶]

### اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ (۱) لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ (۲) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۳) وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ (۴) وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ (۵) لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ (۶)

### برای شما دینتان و برای من دینم

### اشاره

### شرح آیات:

[۱]

حقایقی وجود دارد که برای ما شناختن و فهمیدن و عمل کردن به آنها کفایت می کند، در صورتی که حقایق دیگری همچون نفی شرکای خدا نیز هست که در امثال آنها ناگزیر باید از آنها اظهار بیزارى و براءت شود و کفر ورزیدن صریح نسبت به آنها صورت عملی پیدا کند، و سلطه فرهنگی و سیاسی و اقتصادی آنها در معرض تحدی و چالش قرار گیرد تا ایمان بنده خالص شود، و به همین سبب است که بعضی از آیات توحید با کلمه «قل-بگو» آغاز می شود که از ما خواستار آن است تا در برابر شرکا ایستار آشکار و قاطع اختیار کنیم، یعنی از نیروهای جاهلیت

ص: ۳۷۲

مسلط بر بندگان خدا، و از ارزشهای فاسدی که در نفس احساس می شود، و از رفتار فاسدی که زندگی مردمان را آلوده می سازد، این بیزاری خودمان را واضح و صریح نشان دهیم.

« قُلْ - بگو ».

با کمال وضوح بگو، بدان جهت که کلمه نماینده طرد گاه اثری شدیدتر از خود طرد دارد، بدان سبب که به دیگران جرأت مبارزه با آن را می بخشد یا بسیار کسان وجود دارند که در سرّ ضمیر خود با یک حکومت جبار و ستمگر مخالفند، ۱۸/ ولی شماره کسانی که این مخالفت خود را آشکار می سازند اندک است. و خدا به ما فرمان می دهد که این مخالفت را آشکار و به صورت خطابی متوجه به همه کافران حاضر و غایب نشان دهیم.

« يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ - ای کافران! » این دادن گواهی و شهادتی است که خدا به ما فرمان آن را داده است، و از بالای منبرها و در هنگام نماز گزاردن و در پایان انجام دادن فریضه های خویش آن را تکرار می کنیم: شهادت دادن به توحیدی است که آشکارا به معنی طرد کردن انبازان و شرکای خدا است، و نیز بیان کننده حضور در میدان مقابله با آن شرکا و سپس مبارزه فراگیر با آنها به شمار می رود، زیرا که شرکا به صورت شبیها یا نظریه ها نیستند، بلکه همچون حقایقی سنگین جلوه گر می شوند که بر روی زمین با جبروت و فساد راه می روند و بنا بر این گواهی دادن به طرد آنها به معنی حاضر شدن در میدان مبارزه با آنها محسوب می شود.

[۲]

طرد و انکار اجتماع جاهلی و فرو ریختن هویت ستمگر آن، جز با طرد مقدمات و ارزشهای آن و چیزهایی که به جای خدا پرستیده می شود، یعنی رفض تقدیس پدران یعنی جمود و تقلید، و تقدیس سرزمین و مصالح خانوادگی و قبیله ای و حزبی و قومی، و کنار گذاشتن فرهنگها و شریعتهای باطلی که پرده قدسیت بر روی آنها کشیده شده، میسر نخواهد شد. هرگز...

« لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ - آنچه را که شما می پرستید من نمی پرستم. »

ص: ۳۷۳

راویان حکایت کرده اند که: قریش با رسول الله -صلی الله علیه و آله- دیدار کردند و گفتند: ای محمد! بهتر است که آنچه را که می پرستیم بپرستیم، و ما و تو در همه کارهایمان شریک یکدیگر باشیم، پس اگر آنچه تو آورده ای بهتر از چیزی باشد که در دست ما است، با تو شریک شده ایم و بهره خود را از آن به دست می آوریم، و اگر آنچه در دست ما است بهتر از چیزی باشد که در دست تو است، تو با ما شریک شده ای و بهره خود را خواهی گرفت، پس خدای عز و جل «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ»، (۱) را نازل کرد، و در روایتی دیگر چنین اضافه شده است که: پس از او نومید شدند ۱۸/ و به آزار وی و یارانش پرداختند.

آشکار است که میدان دلالت آیه از این حادثه گسترده تر است، چه نفی پرستش رسول نسبت به آنچه آنان می پرستیدند، به معنی مبارزه با ارزشهای جاهلی و خصلتهای ستمگرانه ایشان است.

و کلمه «ما آنچه» در «ما تعبدون» هر چیز را که جز خدا پرستند شامل می شود، خواه به صورت اشخاص تجسیم پیدا کرده باشد یا به صورت بتها و ارزشها، و بنا بر این نفی «ما» و ضوحی بیشتر و فراگیرتر از نفی «من آن کس» است و غیر عاقل را نیز شامل می شود.

[۳]

آیا کافران در عبادت وجه مشترکی با مؤمنان دارند؟ هرگز... آنان خدایی را می پرستند که به صورت کلی با پروردگار جهانیان که مورد پرستش مؤمنان است اختلاف دارد. آنان خدایی را می پرستند که در برابر نیروی شرکا عاجز است و به تأیید دیگر شرکا احتیاج دارد، و تسلطی بر تدبیر و اداره کردن کاینات ندارد، در صورتی که مؤمنان پروردگاری نیرومند و مقتدر را پرستش می کنند که در برابر هیچ چیز ناتوان نیست، و پروردگاری جبار و صاحب تسلط و تدبیر کامل است.

پس آنچه کافران می پرستند همان نیست که مؤمنان می پرستند، بلکه سخت با آن اختلاف و تفاوت دارد.

ص: ۳۷۴

« وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - و نه شما پرستنده چیزی هستید که من می پرستم، چگونه می تواند در یک قلب شناخت خدای بزرگ و صاحب قدرت و جبار با ایمان به جبت و طاغوت، یا روشنی و تاریکی، با یکدیگر جمع شود؟! [۴]

آن کس که جبت و طاغوت را می پرستد، و به چالش با سلطه گردنکشان و مستکبران و ارزشهای جاهلان نمی پردازد، پرستنده خدا نیست، و محال است که رسول خدا و پیروان او کفر را پس از ایمان و گمراهی را در پی راه یافتگی برگزینند، حتی اگر در معرض عذابهای گوناگون قرار گیرند.

« وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ - و من آنچه را که شما می پرستید نخواهم پرستید، » ۱۸/ و نشانه راستی ایمان و استقرار آن در قلب این است که صاحب آن هر گونه فشار را در راه آن تحمل می کند تا به یقین برسد، و با ایمانی پروردگار خود را ملاقات کند که هیچ ستمی در آن نباشد، و با اسلامی تهی از هر استکبار، و گرنه همه مردم، حتی بدترین منکران خدا، معمولاً لحظاتی ایمانی با خود دارند، مگر نه این است که با فطرت ایمان به دنیا می آیند، و به همین سبب است که در سختی و بدبختی به پروردگار خویش پناه می برند؟ آری چنین است، ولی هر چه زودتر به سبب شهوتها یا فشار گردنکشان و جامعه های فاسد برای پروردگار خویش قایل به شریک می شوند.

[۵]

بدین گونه خط ایمان و شرک از یکدیگر تمایز پیدا می کند، و بر محور واحد به یکدیگر نمی رسد، و لذا هرگز احدی از کافران به خدا را نمی بینی که عبادت او کند، و چگونه می توانند چنین باشند در صورتی که نخستین چیزی که خدا به آن فرمان داد، کافر شدن به طاغوت و ایستادگی در برابر جبت است؟ « وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ - و نه شما پرستنده چیزی خواهید شد که من می پرستم، » یعنی این که آنان در حال شرک به خدا، کاری به خدا ندارند، بدان سبب

که شرک همچون حجابی میان آدمی و پروردگار او حایل می شود، حجابی در قلب و حجابی در رفتار، و ارزش ایمان در سرکوبی گردنکشان مستکبر در اجتماع آشکار می شود که سبب آزاد شدن انسان از جبت و طاغوت و بازگشتن او به نور عقل و صفای فطرت است، و از همین راه پیش می رود تا طبیعت را در دنیا مسخر خود سازد و خواستار خرسندی خدا و نعمت پایدار بهشت شود.

اما آن کس که سر در برابر فشارها فرود می آورد، و خود را تسلیم شهوتهای نفس و خواستههای گردنکشان می کند، مؤمن به خدا نیست.

مگر نه این است که ایمان به خدا به آدمی بینش و عزم و اراده و فرزاندگی و شجاعت و عقل ۱۸/ و توکل عطا می کند؟ آیا امکان آن هست که کسی با این صفات آرمانی به پیروی از هوای نفس و فرمانبرداری از گردنکشان پردازد؟ [۶] و بدین گونه راه گمراهی از راه خدا، و دین کافران از دین حق باز شناخته می شود.

«لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ - دین شما از آن خودتان و دین من از آن خودم.» دین برنامه و روش عمل تکامل یافته ای است که انسان در زندگی خود ملتمز به آن می شود، و برنامه خدا با برنامه شرک قابل جمع شدن نیست، و بعضی گفته اند که «دین» در این جا به معنی پاداش و جزا است، پس معنی آن چنین است که جزای عمل و پرستش هر کس به خود او می رسد، که اگر نیک باشد نیک است و اگر بد باشد بد. و معنی نخستین با سیاق آیه سازگارتر است، بدان سبب که جوهر دین عبادت است، پس هر که خدا را پرستد به دین او در می آید، و هر که شرکا را پرستد به دین آنها در خواهد آمد.

این براءت و جدایی و بیزاری صریح از دین شرک وسیله ای برای تمیز دادن دین خدا از دین مدعیان خدایی، و تشخیص پرستندگان خدا از پرستندگان طاغوت، و باز شناختن خط رسالت از راههای گمراهی است.

مشرکان و مستکبران و مترفان در سراسر تاریخ در آن کوشیده اند که در برخورد با مؤمنان صالح با تشویق و بیم دادن آنان را از راه راست خود منحرف سازند



و در این کار به نتیجه ای نرسیده اند، و هدف آنان به خدمت گرفتن نام دین و شعارهای آن برای ادامه دادن به تبهکاری و ستمگری خویش و پوشاندن آن در زیر پوشش شرعیت و تدین بوده است، و مردان خدا استوار در برابر این تلاشها به یاری خدا و علی رغم آزارهای گوناگون ایستادگی کرده اند.

این سوره که بر اهمیت آن نصهای شرعی فراوان وجود دارد، سند بیزاری محکمی از مشرکان و سد استواری در برابر تلاشهای ایشان برای تأثیر گذاشتن در جامعه ایمانی به شمار می رود.

تکرار آیات نفی برای مؤکد ساختن این بیزاری و جدایی است، و از عادات اعراب تکرار تأکید است، چنان که شاعری گفته است:

یا أقرع بن حابس یا أقرع

إنک إن یصرع أخوک تصرع

و در حدیث به جا مانده از امام صادق-علیه السلام- در سبب نزول و تکرار آن چنین آمده است: «قریش به رسول الله گفته: یک سال خدایان ما را می پرستیم و یک سال خدای تو را، و یک سال خدایان ما را می پرستیم و یک سال خدای تو را»، پس خدا به مانند ایشان پاسخشان داد و در برابر «یک سال خدایان ما را می پرستیم» گفت: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ \* لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ، در برابر «یک سال خدای تو را می پرستیم» گفت: وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ، و در برابر «یک سال خدایان ما را می پرستیم» گفت: وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ، و در برابر گفته ایشان که «یک سال خدای تو را می پرستیم» گفت: وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ \* لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينٌ . (۱)

ص: ۳۷۷



سورۃ نصر

اشاره

ص: ۳۷۹



### فضیلت سوره:

در کتاب «ثواب الاعمال» با اسناد به ابو عبد الله - علیه السلام - آمده است که گفت: «هر کس إذا جاء نصر الله و الفتح را در نماز واجب یا مستحب بخواند، خدا او را بر همه دشمنانش پیروز خواهد ساخت، و روز قیامت در حالی به محشر می آید که با او کتابی است که سخن می گوید و آن را خدا از میان قبر او بیرون آورده است و در آن ایمنی از پل جهنم و آتش و بانگ دوزخ است، پس بر چیزی در روز قیامت نمی گذرد مگر خبر خوش به او می دهد و چنین است تا به بهشت در آید، و در دنیا اسباب خیر را، به صورتی که هیچ کس آرزوی آن نکرده و بر قلبش نگذاشته، برای او فراهم می آورد.

نور الثقلین/ج ۶ ص ۶۸۹/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

پس از جهادی پیوسته و انتظاری طولانی یاری و پیروزی خدا فرا می رسد، که مؤمنان از آن چیزی را جز راهنمایی مردمان به حق خواستار نیستند، و به همین

ص: ۳۸۱

سبب آنان را می بینی که از در آمدن گروه گروه مردم به دین حق شادمانند... این مژده ای بزرگ است، ولی آنان را به غرور بر نمی انگیزد، بلکه آن را همچون معراجی روحی برای نفسهای مشتاق خویش به دوستی خدا تصور می کنند و به تسبیح و شکر گزاری و آمرزشخواهی از او می پردازند.

تسبیح وسیله ای برای معرفت خدا و نزدیک شدن به او، و حمد وسیله ای برای جلوگیری از راه یافتن از غرور و کبر به نفس، و استغفار راهی برای تکمیل نقصها است... و بدین گونه این سوره کریمه به اختصار برنامه شخص مؤمن را در هنگام پیروزی در رسیدن فضلی از جانب خدا بیان می کند.

سوره النصر

[سوره النصر (۱۱۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (۱) وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (۲) فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَ  
إِسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا (۳)

ص: ۳۸۲

نیروهای سیاسی و اقتصادی و تبلیغاتی علیه رسالت الاهی به یاری و همپشتی با یکدیگر بر می خیزند، و مؤمنان به رسالت را از هر سو محاصره می کنند، و راهها را بر روی ایشان می بندند، و شیطان و سوسه های خود را در قلبهای ایشان می افکند و در حق خدا گمانهای بد می برند و شب انتظار به طول می انجامد و همگان فریاد بر می آورند که: پس یاری خدا چه وقت خواهد رسید؟ بانگ یاری و پیروزی خدا فرا رسید از ضمیر غیب به گوش می رسد، چه مؤمنان با فهم سیاسی و بینش قلبی از این امر آگاهی دارند که خود ناتوانتر از آن بوده اند که با نیروی شخص خود به پیروزی برسند، بلکه آنچه سبب شکست خوردن دشمن شده یاری خدا بوده است که با گماشتن ترس بر دشمن آنان را به شکست و فرار کشانید، و به مؤمنان ثبات و استقامت بخشیده و قلبهایشان را نسبت به یکدیگر مهربان ساخته است.

خدا نصرها و پیروزیها را پیاپی بهره مسلمانان ساخت تا به فتح و غلبه ای بزرگ و آشکار دست یافتند، و مؤمنان به بزرگترین آرزوی خود رسیدند، چه مردمان را دیدند که گروه گروه به دین خدا در می آیند.

تبلیغ کننده دین با خدا، در آن هنگام که مردمان را در گمراهی آشکار مشاهده می کند، و نیروهای جاهلیت و بی خبری را همچون مانعی در برابر راه یافتن هدایت دین حق به دلهای تاریک می بیند، افسرده و غمگین می شود و گاه اندوه او

به حدی می رسد که از شدت آن قالب تهی می کند، و به همین سبب خداوند متعال پیامبرش را با این گفته از اندوه خوردن منع می کند که: **فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا**. (۱)

امروز که می بینند چگونه موانع از سر راه انتشار نور هدایت الاهی برداشته شده، همگان در فرح و شادی به سر می برند.

« **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** - چون یاری خدا و فتح و پیروزی آمد، « دربارۀ این «نصر» گفته اند که آن پیروزی پیامبر اسلام بر قریش در نبردهایی است که با آنان صورت گرفت، و به قولی پیروزی بر کافران دیگر است، و اما در خصوص «فتح» گفته اند که: آن فتح مکه است که با زمان نزول آیه نیز مناسبت دارد، چه بنا بر روایت این سوره پس از فتح مکه نازل شده است، و در حدیثی دیگر این سوره آخرین سوره ای است که بر پیامبر -صلی الله علیه و آله- نازل شد، چه در حدیثی مأثور از امام صادق -علیه السلام- آمده است که گفت:

«نخستین چیزی که بر رسول الله نازل شد **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** **اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ** و آخرین آن **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ** (۲) بود، و به قولی این سوره در منی در حجه الوداع نازل شده است. (۳)

این سوره به نام سورۀ تودیع خوانده می شد چه -بنا بر روایت آینده- خدا همراه با آن پیامبر خود را از نزدیک بودن مرگش آگاه ساخت. به گفته ابن عباس:

چون **إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ** نازل شد، رسول الله -صلی الله علیه و آله- گفت:

به من خبر دادند که جانم در این سال گرفته خواهد شد. (۴)

شاید سبب آن بوده است که این سوره به او خبر داد که مسئولیت وی به عنوان مبلغ و رساننده دین خدا کامل شده و لذا می بایستی آمادۀ رحلت بوده باشد.

ص: ۳۸۴

۱-۱) -الکھف/۶.

۲-۲) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۶۰.

۳-۳) -همان منبع به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.

۴-۴) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۶۸۹.



نصر یا فتح به خودی خود در نزد مؤمنان هدف به شمار نمی رود، بلکه همچون وسیله ای برای رسیدن به هدفی برتر یعنی راهنمایی مردمان به نور رسالت است.

« وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا - و مردمان را دیدی که فوج فوج به دین خدا در می آیند، » پس چون پرده های گمراهی فرو ریخت و مردمان نور دین را دیدند و آن را دین فطرت و خرد و فرزاندگی و نرمی و بخشندگی یافتند، گروهی پس از گروه دیگر به آن در آمدند در حالی که امام و دعوت کننده هر گروه در پیشاپیش ایشان قرار داشت، و مفسران گفته اند که درباره اهل یمن نازل شده است که فوج فوج بر پیامبر اسلام وارد می شدند، و روایت به جا مانده از ابن عباس چنین است: پیامبر -صلی الله علیه و آله- إِذَا جَاءَ نَصِيرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ را خواند و مردم یمن با قلبهای رقیق و طبعهای ملایم و ترس و خشیت بزرگ فوج فوج به دین خدا در آمدند. (۱)

بدین گونه نور اسلام پس از گشوده شدن مکه در همه جای جزیره العرب پراکنده شد، و مسلمانان به آن آغاز کردند که برای برانگیخته شدن در همه جای زمین بر انگیزته شوند.

بصیرتهای این سوره و راهنمایی سیره نبوی و عبرتهای حاصل از تاریخ نهضتهای دینی ما را به آن هدایت می کند که بر ویران کردن قلعه های کفر پیش از انتشار رسالت عزم جزم کنیم، چه تا آن زمان که این دژها از ارزشهای نادانی و پس ماندگی دفاع می کنند، و با ترساندن و گمراه کردن یا تشویق مردمان را از تغییر و اصلاح باز می دارد، تبلیغ و تبشیر چندان فایده ای ندارد، و برای همین امر بسیاری از پیامبران و مردان خدا به مبارزه برخاستند، و پیامبر بزرگوار ما به همین منظور کوشش و مجاهده کرد، ۱۸/ و هر مبلغ دین نیز باید به همین گونه جهاد کند و در راه خدا بجنگد.

ص: ۳۸۵

چون نصر و پیروزی از جانب خدا است، بر ما است که در برابر آن سپاسگزاری کنیم، و به تسبیح و تقدیس خداوند متعال پردازیم، و از این راه دل‌های خود را از وسوسه‌های شیطانی که در ایام آزمایش گرفتار آنها بوده‌اند پاک کنیم، چه کسانی هستند که چنان گمان می‌کنند که خدای تعالی خلف وعده کرده یا قدرت بر پیروزی و نظایر آن ندارد که قرآن کریم این شک و گمان را به زلزله و تزلزل تعبیر کرده و گفته است: **وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهَ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ** . (۱)

اینک نصر رسید، پس بهتر آن است که با آب‌های آن آثار شکست را بشوئیم و به تسبیح خدا پردازیم.

سپس باید دانست که نصر نیز همچون شکست آثاری منفی همچون غرور و تکبر و خود بزرگ بینی و تجاوز از حد اعتدال دارد، و به میانجیگری ایمان به خدا و یقین بیشتر امکان سیطره پیدا کردن بر این صفات نکوهیده وجود دارد... و به همین جهت خداوند متعال به تسبیح و حمد فرمان داده و گفته است:

« فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ - پس به ستایش پروردگارت تسبیح گوی باش، » مؤمن از هر پیشامد و نمود وسیله عروجی برای روح خود فراهم می‌آورد، و با آن به تکامل نفس خویش و پرورش دادن صفات خیر در آن می‌پردازد، و پیروزی یکی از حوادثی است که در نفس بشری تأثیر شدید دارد، و به همین سبب شخص مؤمن آن را وسیله ای برای شناختن پروردگار خویش و نزدیک شدن به او قرار می‌دهد.

تسبیح به معنی تقدیس و منزّه و پاک دانستن خدا از صفات آفریدگان و احاطه پیدا کردن علم ایشان به او است، در صورتی که حمد به معنی ستودن خدا به نام‌های نیکو است و آنچه در آنها از صفات جلال و جمال وجود دارد، و از آن روی تسبیح را بر حمد مقدم داشته است که در اثبات صفتی برای خدا گاه اندیشه ای

ص: ۳۸۶

درباره بعضی از آثار سلبی آن برای آدمی پدید می آورد، چنان که اثبات قدرت گاه اندیشه ستمگری را در نظر می آورد، و اثبات رحمت گذشتن از حد حکمت را تجسم می بخشد، در صورتی که پروردگار ما توانا و دادگر و مهربان و حکیم است.

« وَ اسْتَغْفِرُهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً - و از او آمرزش خواه که او بسیار توبه پذیر است. » راه کمال در برابر آدمی باز می ماند، و چشم داشت وی به اعتلا- و برتر شدن مشروع و آمرزش خواهی نزدیکترین وسیله برای تحقق پیدا کردن آن است، بدان سبب که آدمی را بر نقاط ضعف و جایگاههای ناتوانی خویش آگاه می سازد، و از یک سو این احساس در او بر می انگیزد که تا چه حد نیازمند رسیدن به کمال است، و از سوی دیگر امکان دست یافتن به این کمال را به او القا می کند.

در آن هنگام که انسان به سستی و ناتوانی و میزان قصور و تقصیر خویش وقوف پیدا می کند، احساس عمیقی از نومیدی برای اصلاح نفس، در صورت عدم توجه به خدا و یاد کردن از توبه پذیری و مهربانی وی، به او دست می دهد.

در آن حال که شخص پیروزمند از پروردگار خویش آمرزش می طلبد، دیگر سر خضوع در برابر انتقام جویی از دشمنان شکست خورده خودش فرود نمی آورد، بلکه در وی روح بخشش و تسامح متجلی می شود، مگر او خود از پروردگارش خواستار آمرزش و عفو نشد، پس باید گناهکاران دیگر را ببخشد و از ایشان در گذرد تا خدا نیز او را عفو کند و بیامزد.



سورۃ مسد

اشاره

ص: ۳۸۹



## زمینه کلی سوره

پیوستگی رحم خویش را برید و خیانت کرد، در صورتی که بر وی لازم بود تا از برادرزاده خویش بنا بر رسم و ارزشهای عرب دفاع کند، خدا دستهایش را برید و آن را برید، و هلاکشان کرد و او را هلاک کرد.

پس آیا مالهای وی که سبب شد از مقررات عرب و ارزشهای بنی هاشم تجاوز کند سودی برای او داشت؟ هرگز... به لقب ابو لهب خوانده می شد و کارش به افکنده شدن در لهب یعنی آتش دوزخ انجامید، و چنین بود عاقبت همسرش که به نَمّامی و افروختن آتش فتنه می پرداخت و گردنش را بندی از لیف خرماى سخت به هم تافته در میان گرفته بود.

[سوره المسد (۱۱۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ (۱) مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ (۲) سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ (۳) وَ امْرَأَتُهُ  
حَمَّالَةَ الْحَطَبِ (۴) فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ (۵)

بریده باد دست ابو لهب و هلاک و نومید و زیانکار شد

اشاره

شرح آیات:

[۱]

از اشراف قریش بود، و پس از برادر از دنیا رفته اش ابو طالب-علیه السلام-پیشوایی بنی هاشم به او رسیده بود، و می بایستی  
ارزشهای پدران و عشیره خویش را که وارثان دین حنیف ابراهیم خلیل-علیه السلام-بودند تحقق بخشید، و از برادرزاده  
خویش بر حسب مقررات عرفی عرب عشایری دفاع کند.

ولی او-چنان که به نظر می رسد-با عشیره مخالف عشیره خود یعنی بنی امیه پیمان بست که شاید همسرش ام جمیل خواهر ابو  
سفیان بن حرب سبب این کار بود، یا این که چون ثروت فراوان داشت به طایفه ای ثروتمندتر در قبیله قریش متمایل شد، یا به  
هر سبب دیگر قطع رحم کرد و از حسب خود بیرون آمد و با



سخت ترین شکل عداوت به دشمنی با پیغمبر پرداخت.

در راههای مکه پشت سر پیامبر راه می رفت و مردمان را از او و، به گمان خود، از این که پیغمبر جادوگر است بر حذر می داشت، و مردمان می دانستند که او بزرگ بنی هاشم است و در تنظیم امور ایشان به راستی و درستی عمل می کند و به همین سبب به او مراجعه می کردند، ۱۸/ ولی از موقعیت خود سوء استفاده می کرد و به افراد و قوم خویش خیانت می ورزید، و پیامبر اسلام را گاهی به دروغگویی متهم می کرد و گاه به جادوگری، و سخن زشت درباره او می گفت و می گفت: تباله.

□  
بعضی از مفسران گفته اند که: چون فرستادگانی از اعراب برای دیدار با پیغمبر-صلی الله علیه و آله- می آمدند، ابو سفیان به نزد ایشان می رفت، و چون از او درباره رسول الله-صلی الله علیه و آله- می پرسیدند و می گفتند که تو از ما داناتری، ابو لهب در پاسخ ایشان می گفت که: او دروغگویی افسونگر است، و به همین سبب دیدار کنندگان از ملاقات با پیامبر-صلی الله علیه و آله- منصرف می شدند. و یک بار گروهی آمدند و ابو لهب به کار همیشگی خود پرداخت، ولی آنان گفتند که تا او را نبینیم و سخن او را نشنویم از مکه بیرون نخواهیم رفت، پس ابو لهب به ایشان گفت: ما پیوسته به درمان کردن او مشغولیم، زیانکاری و نگونساری باد او را.

او و همسرش شعر زشتی را علیه پیغمبر چنین می خواندند:

مذمّما عصینا

و امره آیینا و دینه قلینا

نکوهشکنان نافرمانی کردیم\* و از فرمان او سرپیچیدیم\* و از دین او دوری جستیم در آن روز که پیامبر عشیره نزدیک خود را به خانه اش دعوت کرد تا به فرمان خدا ایشان را از کافر ماندن بیم دهد، پس از صرف خوراک و نوشابه ابو لهب گفت: محمد شما را جادو کرد، چه یکی از ما چون یک بره دو ساله را بخورد و یک قدح بزرگ شیر را بیاشامد، باز هم سیر نمی شود، و محمد همه شما را با یک ران گوسفند سیر و با یک قدح شیر سیراب کرد.

□  
در روز آژیر عمومی، که پیامبر-صلی الله علیه و آله- بر کوه صفا بالا

ص: ۳۹۳

رفت و بانگ یا صباحاه! بر آورد، گفتند: این کیست که بانگ می کند؟ گفتند:

محمد است، پس بر گرد او فراهم آمدند و او به ایشان گفت: «اگر به شما بگویم که سوارانی در دامنه این کوه قرار گرفته اند، سخن مرا می پذیرید؟» گفتند: ما از تو دروغ نشنیده ایم، گفت: «پس بدانید که من شما را از عذابی دردناک بیم می دهم»، پس ابو لهب گفت که: هلاک شوی، ما را فقط برای همین در این جا جمع کردی؟ و سپس از جای برخاست. و بدین گونه عموی پیامبر دشمن ترین کس نسبت به او شد و بیش از همه به آزرده او پرداخت، در حالی که همگان چنان می پنداشتند که او، به اعتبار عمو بودن و سرور قبیله بودن، بیش از هر کس پیامبر را می شناسد.

به همین سبب سوره کریمه درباره او نازل شد تا این که، اولاً دامنه دشمنی او با پیامبر بر مردم آشکار شود و او را آگاه از کارهای پیامبر خدا ندانند، بلکه دشمنی کینه توز و حسود نسبت به او بشناسند و به سخن وی در حق پیامبر اسلام توجهی نکنند، و ثانیاً، هیچ کس چنان نکند که خویشاوندی او با پیامبر سبب رهایی وی از عذاب جهنم خواهد شد و از مسئولیتهای شرعی خواهد گریخت، و مردم دیدند که چگونه سوره کوبنده ای به نام ابو لهب نازل شد که در حق هیچ یک از دشمنان پیغمبر معاصر با او چنین چیزی شنیده نشد.

« تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ - بریده باد دو دست ابو لهب، » گفته اند که «تَبَّتْ» به معنی هلاک باد یا زیانکار باد یا نومید باد یا حقیر باد یا بریده باد است و باید گفت که مقصود از آن معنی جامعی است که همه این معانی را شامل شود.

درباره کینه او گفته اند که این جانشین اسم او است، و آوردن کینه نه دلیل احترام گذاشتن به او بلکه برای نکوهش او بوده است، بدان سبب که لهب به معنی شراره های آتش است و کسی را چنین توصیف کردن سبب بزرگواری او نمی شود، و خدا آن را شررهای آتش روز قیامت او قرار داده است، و دیگر این که نام او عبد العزى به معنی بنده یکی از بتان قریش بود و آوردن آن در کتاب

پروردگار ما که نور توحید و حنفت پاکیزه از آن پراکنده می شود مناسب و شایسته نبود.

« وَ تَبَّ - و هلاک و نومید و زیانکار شد.» گفته اند که: کلمه نخستین نفرین در حق او و آوردن لفظ «ید» اشاره به شخص او است، و عرب به کنایه برای سخن گفتن از چیزی نام جزئی از آن را بر زبان می آورد و، مثلاً، می گوید: دست بلاها یا دست روزگار و نظایر اینها، چنان که شاعر گفته است:

و لقد مررت علی دیارهم

اطلالها بید البلاء نهب

بر خانه های ایشان گذشتم\* که بازمانده های آنها به دست بلا غارت شده بود و اما کلمه دوم «و تبَّ» خبر است، یعنی ابو لهب فعلاً و عملاً هلاک شد و ۱۸/ لعنت مورد آرزو بر او قرار گرفت.

به نظر من کلمه نخستین دعایی برای دستاورد فعلی است که خود آن را کسب کرده، و کلمه دوم برای شخص خود او است، یا این که دومی توضیح و تأکید اولی است، چه سبب هلاک آدمی چیزی است که به دست خود آن را کسب می کند، پس لعنت متوجه به آن است، و سپس خود او است که مسئولیت کاری را که کرده است بر عهده دارد، و شاید در آیه دوم اشاره ای به این امر آمده باشد.

[۲]

ابو لهب-همچون دیگر مستکبران و مخالفان- در مواجهه با حق و حقیقت به اموال و امکانات خود متکی است، ولی در آن هنگام که وعده گاه دریافت جزای عادلانه است، از اینها کاری ساخته نیست.

« مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَ مَا كَسَبَ - از مال و آنچه کسب کرده بود کاری برای او بر نیامد.» پس نه ثروت توانست در برابر خدا برای او کاری انجام دهد، و نه آنچه با ثروت و جز آن از مقام و نیرومندی به دست آورده بود برای او سودی داشت.

بدین گونه آنچه کسب شده اعم از مال است، چه مال خود نیز از

دستاورد های شخص است، و به قولی: مقصود از «ما کسب» فرزندان او است، و شاید فرزند از چیزهای مکتسب انسان بوده باشد.

[۳]

هرگز چنین نخواهد شد... آتش انتظار او را می کشد و سوزش و درد آن را خواهد چشید، و اگر پدر و مادرش در دو گونه او یک افروختگی دیدند که از آن خوششان آمد و کنیه او را ابو لهب قرار دادند، باید بداند که از این زیبایی ظاهری کاری برای او ساخته نیست، بلکه همین زیبایی در پایان کار به آتشی سوزنده مبدل خواهد شد.

« سَيُضِلُّ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ - به آتشی شرردار در خواهد آمد. » [۴]

همسر ابو لهب خواهر ابو سفیان و عمه معاویه، و بنا بر روایات یک چشم بود ولی امّ جمیل خوانده می شد، بد زبان و ۱۸/ متکبر بود و سخت با پیامبر اسلام و دعوت او همچون برادرش دشمنی داشت.

گفته اند که این زن بسیار مالدار بود، ولی از بخل و حرص خود هیزم سوخت را از بیابان جمع و با خود حمل می کرد، و شاید خارها را در سر راه پیامبر و دیگر مسلمانان برای آزار رساندن به ایشان می پراکند، و بدین گونه خدا او را به همسرش پیوست.

« وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَةَ الْحَطَبِ - و زنتش هیزمکش بود. » کلمه «حَمَّالَةَ الْحَطَبِ» از آن جهت منصوب است که دلالت بر نکوهش آن زن کند، و در تفسیر کلمه اختلاف است: آیا آن زن که مدعی شرف و بزرگی بود، چگونه هیزم حمل می کرده، و آیا این گفته برای نشان دادن بخل او است؟ یا این که از آن جهت مورد نکوهش قرار گرفته که خارها را بر سر راه پیغمبر می ریخته است؟ یا این که سخن چینی می کرده که اعراب کسی را که چنین کند هیزمکش می نامند، بدان جهت که آتش فتنه را در میان مردم روشن می کند؟ و در خبر است که چون حمالة الحطب شنید که این آیه درباره او و شوهرش نازل شده، آهنگ مسجده الحرام کرد و چون به آن جا رسید پیامبر را همراه با ابو بکر بن ابی قحافه نشسته دید و ابو بکر گفت: ای رسول الله، این ام جمیل خشمناک

ص: ۳۹۶

است که تو را می خواهد، و با او سنگی است که می خواهد بر تو پرتاب کند، و رسول خدا-صلی الله علیه و آله-گفت که «او مرا نمی بیند»، پس آن زن به ابو بکر گفت که دوست کجا است، و او گفت: هر جا که بخواهد. و ام جمیل گفت برای دیدار او آمده ام و اگر او را ببینم سنگ به او پرتاب خواهم کرد، زیرا که مرا و لالت و عزّی را هجو کرده است، و من شاعره ام (و در روایتی: سیده) پس ابو بکر گفت: یا رسول الله! آیا تو را نمی بیند؟ و پیامبر گفت: «نه، خدا میان من و او حجابی قرار داده است».

(۱)

[۵]

و زنان معمولاً خود را با گردنبنندی از مروارید و گوهرهای گرانبها آرایش می دهند، ولی آن زن ۱۸/ بر گردن خود در ضمن حمل خار و هیزم ریسمانی از لیف خرما داشت، و آیا این بر چیزی جز خسیسی و فرومایگی او دلالت دارد؟ «فی جیدها حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ -در گردنش ریسمانی از لیف خرما است.» بعضی گفته اند که مقصود از این آیه آن است که در روز قیامت بر گردن او ریسمانی فراهم آمده از لیف خرما خواهد بود، بدان سبب که گردنبنند جواهر خود را در راه محاربه با پیامبر اسلام به مصرف رسانده بود.

ص: ۳۹۷



سورة اخلص

اشاره

ص: ٣٩٩

سورة اخلاص

ص: ٤٠٠



**فضیلت سوره:**

۱- در کتاب «ثواب الاعمال» با اسناد از ابو عبد الله - علیه السلام - روایت شده است که گفت: «هر کس که بر او یک روز بگذرد و در هیچ یک از پنج نماز آن روز قل هو الله احد نخواند، به او گفته می شود: ای بنده خدا تو از نماز گزاران نیستی».

۲- و از امیر المؤمنین - علیه السلام - روایت شده است که گفت:

«رسول الله - صلی الله علیه و آله - گفت که: هر کس در هنگام رفتن به رخت خواب صد بار قل هو الله احد بخواند، خدا گناه پنجاه سال او را می آمرزد».

و نیز از او - علیه السلام - است: «هر که قل هو الله احد را در پایان سپیده صبح ده بار بخواند، در آن روز گناهی از وی بر جای نخواهد ماند...».

۳- از ابو الحسن امام رضا - علیه السلام - روایت شده است که فرمود:

«هر کس میان خود و ستمگری آیه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند خداوند با خواندن آن او را از رو به رو و پشت سر و از راست و از چپ از گزند وی ننگه می دارد. اگر چنین کند خداوند خیرش را روزی او می کند و از شرش باز می دارد».

۴- از ابی عبد الله - علیه السلام - روایت شده است که فرمود: «اگر کسی هنگام رفتن به بستر خود یازده مرتبه قل هو الله احد را بخواند در خانه خود و در اتاقهای اطراف از هر گزندی محفوظ می ماند».

نور الثقلین / ج ۵ ص ۶۹۹

ص: ۴۰۱

آیا خدا را نسبی است، و کتاب خدا برای علمای ژرف اندیش در میدان توحید چه چیز فراهم آورده است؟ و چگونه می تواند چند کلمه مختصر بصیرتهای وحی را در شناخت خدا تلخیص کند و ثلثی از قرآن مجید به شمار رود.

آری. سوره اخلاص پروردگار ما را به توحید منسوب می کند و تشنگی ژرف اندیشان را در آخر الزمان فرو می نشاند، و هدایت کتاب آسمانی را در حقایق عرفان به اختصار بیان می کند.

به ما فرمان می دهد که با صراحت و پاکیزگی بگوییم: خدا یگانه است.

آیا معنی احدیت و یگانگی چیست؟ سوره می گوید: اللَّهُ الصَّمَدُ خدا پر است و جوف و اجزاء ندارد، و چون از تأویل صمد جويا شدیم، آیه پس از آن می گوید: لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ پس نه پاره ای از بیرون او به او داخل می شود، و نه چیزی از او به بیرون او می رود، و چون بررسی که: حقیقت احدیت و صمدیت چیست، و این که از زاد و ولد برتر و برکنار است، آیه پایانی حقیقت آن را چنین بیان می کند: او نه شبیه است و نه نظیر، و اگر پدر می بود پسرش شبیه و همتای او می شد، و همچنین اگر مولود می بود، والد او برتر یا مساوی او می شد. منزله است از این که همجنس و شبیه آفریدگان خود باشد.

[سوره الإخلاص (۱۱۲): آیات ۱ تا ۴]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ (۱) اللَّهُ الصَّمَدُ (۲) لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ (۳) وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ (۴)

بگو خدا یکی است

اشاره

شرح آیات:

[۱]

اگر آدمی از زندان ذات و در بند هوای نفس بودن خارج نشود، امکان بیرون آمدن از ظلمتکده شرک برای او میسر نخواهد شد، و اگر خوب دقت کنیم، ریشه هر کفر و شرک و سرکشی را در دوستی نفس و هوای آن خواهیم یافت، و حتی آن کس که طاغیان یا بتان را می پرستد، در حقیقت هوای نفس خویش را در صورت طاغیان و شهوات خود را در هیکل بتان پرستش می کند.

پس اگر از خود دوستی خارج شوی، و به چالش با تاریکیهای هوای نفس برخیزی، به اذن خدا به سرزمین وسیع پاکیزه یکتاپرستی بدون قید و شرط راه خواهی یافت.

آیا چگونه می توانیم از زندان ذات خویش خارج شویم؟ با مبارزه و چالش با هراسهای طاغیان و گمراهیهای اجتماع و خرافات گذشتگان و مقدمات باطلی که در نزد ایشان رایج بوده است.

تاریخ یکتاپرستان خلاصه ای از مبارزه تلخ میان ایشان و خوانندگان مردم به شرک و گمراهی است... آیا در تاریخ پیامبران و صدیقان نخوانده اید که چگونه

با نور توحید برای بر انداختن تاریکیهای زمان خویش به مبارزه برخاستند؟...همه این ۱۸/ تاریخ در این سوره با یک کلمه خلاصه می شود، یعنی کلمه:

«قُلْ - بگو:» بدون فرمانبرداری از این دستور صریح نمی توانیم به آسمان توحید عروج کنیم، بدان سبب که توحید خود شکستن قیدهای شرک و گشودن بندها و زنجیرهای گمراهی است، و ناگزیر می بایستی اراده در ضمیرت به کار افتد و روح چالش در عقلت تبلور پیدا کند، و فطرت پاک نخستینت از زیر توده های نادانی و غفلت و فراموشی برخیزد و بیرون آید، و اگر خواستار شناختن خدا و نزدیکی به او دست یافتن به رضوان و فردوس او هستی، باید همه این کارها را به انجام برسانی.

«هُوَ - او است،» و آن غیبی است که هرگز علم تو بر او محیط نخواهد شد، و تنها پرتوی از نور او پاره آتشی است که همه هستی تو را مشتعل می سازد و چنان است که به سختی می توانی آن را تحمل کنی. او خدایی است که قلب تو درباره او گرفتار حیرت است، و به اندازه ای نزدیک است که او را در همه چیز می بینی، و در عین حال دور است و ذات او را نمی توانی بشناسی.

در حدیثی به جا مانده از امام باقر - علیه السلام - در معنی «هو» آمده است که گفت: «اسمی مورد اشاره، و کنایه ای از غایب است، پس هاء خبر دهنده از یک معنی ثابت است، و او اشاره به آنچه از حواس غایب است، به همان گونه که گفته تو «هذا» اشاره به مشاهده شده ای با حواس است». (۱)

او کسی است که نفوس ما خواستار دیدار او، و قلبهای ما آکنده از دوستی او است، و همه خواهان شراره های وجه کریم اویم و تشنه دست یافتن به جام محبت او و نزدیک شدن به وی.

او با یک کلمه «هو» است که با آن به وی اشاره می کنیم بی آن که

ص: ۴۰۴

محدود و مقیدش سازیم، یا مدعی شناخت ۱۸/ ذات او شویم، یا چستی و چونی او را توهم کنیم.

و روایت شده است که علی-علیه السلام- یک شب پیش از جنگ بدر خضر-علیه السلام- را در خواب دید و به او گفت: «چیزی به من بیاموز که به وسیله آن بر دشمنان پیروز شوم» و خضر در جوابش گفت: بگو یا هو! یا من لا هو الا هو! پس چون صبح شد علی-علیه السلام- داستان خواب را برای رسول الله نقل کرد، و او به وی گفت: ای علی! اسم اعظم را یاد گرفتی و در روز بدر بر زبانم روان بود، و روایت اضافه کرده است که: امیر المؤمنین-علیه السلام- قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را خواند، و چون از خواندن آن فارغ شد گفت: «یا هو! یا من لا هو الا هو! اغفر لی و انصرنی علی القوم الکافرین». (۱)

□  
«اللَّهُ -خدای،» خدای معبودی که آسمانها و زمین او را تسبیح می گوید، و متحیران درباره او در حیرت اند، و پناهخواهان به او پناه می برند.

در حدیثی به جا مانده از امام علی-علیه السلام- چنین آمده است:

□  
«معنی «الله» یعنی معبودی که آفریدگان در فهم چستی و احاطه پیدا کردن به چگونگی او سرگردانند، و خدا از دریافت چشمها پوشیده و از توهمها و خاطره ها مستور است».

از امام باقر-علیه السلام- روایت شده است که گفت: «معنی خدا معبودی است که آفریدگان از فهم چستی او و احاطه پیدا کردن به چگونگی او در حیرت اند (إله)، و عرب هنگامی می گوید «إله الرجل» که مرد متحیر مانده باشد و به آنچه مورد نظر است علمی ندارد، و هنگامی می گوید «وله» که از ترس به چیزی پناه برده شد» و اضافه کرد که: «پس إله از حواس خلق مستور و پوشیده

ص: ۴۰۵

بدین گونه کلمه «الله» بر حسب این روایت مشتق از «إله» است که ۱۸/ معانی معبود را در خود جمع دارد، که مردم درباره او متحیرند و متحیران به او پناه می برند.

«أَحَدٌ - یگانه.» با وجود این که «أحد» چنان که گفته اند: مشتق از «واحد» است، دلالت آن بر وحدانیت و یکتایی بیشتر است، و خداوند سبحانه و تعالی بی نظیر و شریک است، و اعضاء و اجزاء ندارد، چه در واقع و چه در نظر عقل و وهم، و معنی احد آن نیست که او یکی از دو تا است، یا نوعی از انواع است، هرگز... او واحد بی عدد واحد بی شبیه و نظیر است.

در حدیث آمده است که در جنگ جمل یک اعرابی از امام امیر المؤمنین - علیه السلام - از معنی «واحد» سؤال کرد، و مردم به آن اعرابی گفتند: مگر نمی بینی که امیر المؤمنین آشفته خاطر است؟! او امام گفت: او را به حال خود وا گذارید که آنچه اعرابی می خواهد همان چیزی است که ما از قوم می خواهیم، (یعنی یکتا شمردن خدا و معرفت حقیقی به او پیدا کردن، و مقصودش از قوم دشمنان بود) و سپس گفت:

«در حق خدا گفتن این که واحد است بر چهار گونه است: دو گونه از آنها در حق خدا روا نیست، و دو گونه حق است، از آن دو که روا نیست، یکی این است که از واحد منظور از باب اعداد باشد، بدان سبب که آنچه دوم ندارد در باب اعداد داخل نمی شود، و آن کس که بگوید: خدا سومی از سه تا است، کافر است، و اگر کسی بگوید که یکی از مردم است و مقصودش نوعی از جنس باشد، روا نیست، چه این تشبیه است و در حق پروردگار ما روا نیست، و اما آن دو وجهی که روا است، آن است که شخص بگوید که خدای عز و جل احدی المعنی

است، و مقصودش آن باشد که: او در وجود تقسیم پذیر نیست، و نیز در عقل و وهم به همین گونه است، چنین است پروردگار ما عز و جل». (۱)

و بدین گونه واحد میان ما و پروردگارمان مشترک است، چنان که می‌گوییم: «این یکی از مردم است» و «خدا یکی و واحد است»، ولی هیئات که بشود آن دو واحد را با هم شبیه دانست، و احدیت پروردگار ما از گونه احدیت آفریدگان او نیست. بهتر است در این باره به حدیثی از امام ابو الحسن - علیه السلام - گوش فرا داریم که از تشابه محال سخن می‌گوید. و آن در معانی است نه در نامها که مشترک است، می‌گوید:

«تشبیه در معانی است، و اما در اسماء واحد است و دلالت بر مسمی دارد، و از آن روی چنین است که چون گفته شود انسان واحد است، خبر از آن می‌دهد که یک جسد است نه دو، و نفس انسان واحد نیست، بدان سبب که اندامهای مختلف دارد، و دارای رنگهای متفاوت است، و از اجزایی جدا و متفاوت نسبت به یکدیگر ترکیب شده، چنان که خون او چیزی جز گوشت او است، و گوشت او سوای خون او است، و عصب او غیر از رگ او، و موی او جز پوست او، و سیاهی او جز سفیدی او، و به همین گونه است همه چیزهای آفریده دیگر، پس انسان از لحاظ اسم واحد است نه در معنی، و خدا جل جلاله واحدی است که واحد دیگری جز او نیست، و اختلاف و تفاوتی در او نیست، و زیادتی و نقصانی ندارد، پس انسان آفریده ساخته شده ترکیبی از اجزاء مختلف و جوهرهای گوناگون است، ولی مجموع آنها یک شیء واحد است». (۲)

احدیت و یگانگی خدا با شناخت استیلائی کامل وی بر همه چیز، و این که او هر چه بخواهد می‌کند، و عبادت تنها مخصوص او است، و هر چه جز او پرستش شود بی حاصل است، تجلی پیدا می‌کند.

ص: ۴۰۷

---

۱-۴) - همان منبع، ص ۲۰۷.

۲-۵) - نور الثقلین / ج ۵، ص ۷۱۰.

اما خرافات جاهلیت از گونه آن که نیروی دیگری مستقل از نیروی خالق وجود دارد، برخاسته از جهل و نادانی نسبت به خدا است، و دیگر این که بر آفریننده کاینات ناتوانی و محدود و مقید بودن محال است، پس چگونه ممکن است پروردگار ما، مثلاً، عاجز از خلاص شدن از شرّ ابلیس باشد- تا آن جا که آفریدگان را آفرید تا از طینت خبیثی که از ازل با او بود همان ابلیس است خلاص شود؟! هرگز چنین نیست... خدای متعال آفریننده ابلیس و مسلط بر او است پس بر ما بنا بر فرمان عقل جایز نیست ۱۸/ که ابلیس را همچون یکی از دو خدا پرستش کنیم.

افسانه نور و ظلمت و این که دو خدای قدیم اند، و این که ظلمت داخل در نور یا نور داخل در ظلمت شد، و به گفته مانویان، آفریدگان آفریده شدند نیز برخاسته از نادانی نسبت به خدا و به قدرت بی حدّ و قید او است، و چگونه ممکن است پروردگاری که به قدرت توصیف می شود، و قدرت او در کاینات عجیب مشاهده می شود، نتواند بر تاریکی مسلط شود؟! او که نور و ظلمت را به قدرت خود آفریده است؟! نیز از این گونه است اساطیری که در زمینه پرستش چیزهایی جز خدا وجود داشته و در دینهای آسمانی نیز داخل شده است، همچون: اعتقاد به این که کاینات را خدایان کوچکی است که فرزندان خدای بزرگترند و آنان همچون پسران و دختران او به شمار می روند و بعضی از آنها از بعضی دیگر به او نزدیکترند، و بر مردمان لازم است که به آنها تقرب پیدا کنند و مجسمه هایی از آنها فراهم آورند تا ارواح آنها در این مجسمه ها حلول کند، و منشأ پرستش بتان از زمان پیدایش تا کنون همین اندیشه بوده است.

همه این اسطوره ها و افسانه ها برخاسته از نادانی نسبت به مقام الوهیت و به این حقیقت است که آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در آنها و در میان آنها است، ناتوان و محدود نیست! اگر در او طینتی ابدی وجود می داشت، این یک نیز در مقام پروردگاری



توانا و دانا می بود، ولی چگونه امکان آن است که دو قدرت مطلق متضاد با یکدیگر جمع شود و یکی از آن دو نتواند دیگری را از میان ببرد.

با تفکر در جهانسازی خدا و قدرت بزرگ او همه این اسطوره های باطل متلاشی می شود، و قدرت نامحدود خدا که در آفرینش وی و نظامی که در جهان به جریان انداخته است تجلی پیدا می کند، و به همین گونه آشکارا معلوم می شود که این نظام و این آفرینش دو خدای جز او نیست که می بایستی پرستیده شوند و جاهلیت نوین که تسلیم ماده و پرستنده آن شده است چنین می کند، آنها نیز آفریده های ۱۸/ خدایند و به میانجیگری آنها عظمت و قدرت او، جل جلاله، آشکار می شود.

[۲]

و یکی از مظاهر احدیت، صمدیت و پری است که اشاره به حقایقی گوناگون می کند که همه آنها را یک بصیرت در خود متجلی می سازد، و آن این که خدا اندامها و اجزاء و نیز حالاتی که گاه بر او عارض شود ندارد.

□  
«اللَّهُ الصَّمَدُ - خدای پر و بی نیاز». امام حسین بن علی - علیهما السلام - درباره کلمه صمد چنین گفته است: «صمد: آن که جوف ندارد، و صمد: آن که بزرگی و آقایی او به منتها درجه رسیده، و صمد: آن که نمی خورد و نمی آشامد، و صمد: آن که نمی خوابد، و صمد: آن که همیشه بوده و همیشه خواهد بود». (۱)

□  
از امام باقر - علیه السلام - روایت شده است که گفت: «محمد بن حنفیه - رضی الله عنه - می گفت: صمد: قائم به خویش و بی نیاز از دیگران است». (۲)

برای کلمه صمد نزدیک بیست معنی ذکر شده است، و برترین آنها تو پر و غیر مجوف است، و صمود و صامد از آن مشتق می شود، و آقای بزرگی را که به

ص: ۴۰۹

۱-۶) - بحار الانوار، ج ۳، ص ۳۲۳.

۲-۷) - همان جا.

شجاعت توصیف می شود، صمد می خوانند بدان سبب که تزلزل پیدا نمی کند.

صفات دوام و احدیت و قیمومت و نظایر آنها از صفت صمد نتیجه می شود، و چون از امام زین العابدین - علیه السلام - درباره معنی صمد پرسیدند، گفت:

«آن که شریک ندارد، و نگاهداری چیزها او را خسته نمی کند، و هیچ چیز از او پنهان نمی ماند.» (۱)

صفت صمدیت همچنین در این امر متجلی می شود که خدا نه فرزند کسی است و نه فرزندی دارد، چه ولادت او دلیل اضافه شدن چیزی به او است که در او نبود، یا جدا شدن چیزی از او است که در او وجود داشته است، و صمد که اجزایی ندارد، قابل تصور نیست که با زادن و زاده شدن افزایش و نقصان پیدا کند.

از همین جا امام حسین - علیه السلام - معنی صمد را در سوره آیه پس از آن دانست و گفت: «اللَّهُ أَحَدٌ، اللَّهُ الصَّمَدُ» و در تفسیر آن آیه پس از آن را خواند: لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ\* وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ .

«لم یلد» یعنی چیز کثیفی همچون فرزند یا چیزهای کثیف دیگری که از آفریدگان خارج می شود، و نیز چیز لطیفی همچون نفس از او خارج نمی شود، و حالات گوناگون، همچون خواب و بیداری، و شادی و غم، و خنده و گریه، و ترس و امید، و میل و اکراه، و گرسنگی و سیری ندارد، و برتر از آن است که از چیزی خارج شود، و چیزی کثیف یا لطیف از او تولد پیدا کند.

«و لم یولد» از چیزی زاده نمی شود و از آن بیرون نمی آید، همچون چیزهای کثیفی که از عناصر آنها بیرون می آید، و همچون جنبنده ای از جنبنده دیگر، و گیاهی از زمین، و آب از چشمه، و میوه از درخت، و همچون چیزهای لطیف از مراکز آنها، مانند بینایی از چشم، و شنوایی از گوش، و بویایی از بینی، و چشایی از دهان، و سخنگویی از زبان، و شناخت و تمیز از قلب، و مانند آتش از سنگ.

ص: ۴۱۰

نه. بلکه او خدای صمد است که نه از چیز است و نه در چیز و نه بر چیز.

به وجود آورنده و آفریننده چیزها است، و آنها را به قدرت خود پدید می آورد، و آنچه برای نابودی آفریده است متلاشی می شود، و آنچه برای بقا آفریده است به علم او باقی می ماند.

این است خدای صمدی که نه زاده است و نه فرزند می آورد، و دانای پنهان و آشکار است، و بزرگ و برتر، و هیچ همتایی ندارد. (۱)

بدین گونه امام حسین - علیه السلام - از کلمه صمد معانی لطیفی را در توحید الهام گرفت، و اگر در معنی صمد که یاد کردیم، یعنی پری و غیر مجوفی، تدبر کنیم، خواهیم دانست که چگونه این صفتی است که با آن آفریده از آفریدگار تمایز پیدا می کند، پس هیچ آفریده ای نیست که در واقع یا در نظر عقل یا در وهم یا در تصور ترکیب یافته از اجزاء نبوده باشد، و تنها خدا است که از ترکیب صفات در هر یک از این نواحی مبرا است.

ما بنا بر دانشهای محدود خویش از جسم، این را می دانیم که هر چیز مرکب از ذراتی خرد است، و در این ذرات جاهای خالی عظیم نسبت به بزرگی ذره وجود دارد، بدان سان که چون یک خروار چوب را که اگر بر روی زمین ریخته شود سطح وسیعی از آن را می پوشاند بتوانیم، به فرض، از همه جاهای خالی آن تهی کنیم، حجمی پیدا خواهد کرد که نسبت به حجم سابق آن بسیار کوچک است، ولی وزن یک خروار آن هیچ تغییری پیدا نمی کند. ولی به خدا افزایش و کاهش راه ندارد، بدان سبب که کامل است، و اگر در او نقصی فرض کنیم، چه فرقی با موجوداتی که خود آفریده است خواهد داشت؟ و اگر خالق و مخلوق برابر باشند، چرا از اساس باید در اندیشه وجود یک خالق بیفتیم؟ مگر نه این است که چون در آفریدگان نقص و نیاز مشاهده کردیم، عقل ما را به آفریدگاری بی نقص رهبری

ص: ۴۱۱

کرد؟ و آشکارترین مصداقهای نقص ترکیب و تألیف است، و افزایش و نقصان، پس چگونه می توان اندیشه وجود آنها را در آفریدگار تصور کرد؟ امام باقر-علیه السلام- معانی متعددی را از کلمه صمد الهام گرفته و سپس گفته است: «اگر برای علمی که خدای عز و جل آن را به من بخشیده است حاملانی می یافتم، توحید و اسلام و ایمان و دین و شرایع را از طریق لفظ «صمد» در همه جا گسترش می دادم». (۱)

گفتار خود را درباره «صمد» با روایت شریفی از امام علی-علیه السلام- به پایان می رسانیم که بسیاری از معانی صمد در آن آمده است:

«تأویل صمد: نه اسم است و نه جسم، و نه مثل است و نه شبیه، و نه صورت است و نه تمثال، نه حد است و نه حدود، و نه موضع است و نه مکان، و نه چگونه و نه کجا، و نه این جا و نه آن جا، و نه ملاً و نه خلاً، و نه ایستادن و نه نشستن، و نه سکون و نه حرکت، و نه تاریک و نه روشن، و نه روحانی و نه نفسانی، و نه از آن جایی تهی است و نه هیچ جا گنجایش آن را دارد، و نه رنگی دارد و نه بر خاطری می گذرد، و نه بویی، همه این چیزها از او سلب می شود». (۲)

[۳]

هنگامی که از محال بودن ترکیب در آفریننده آسمانها و زمین آگاه شدیم، و دانستیم که امکان تولد چیزی از او وجود ندارد، و چگونه ممکن است جزئی از او جدا شود در صورتی که او صمد است و تصور تألیف و ترکیب و اندامها و پاره ها در او نمی رود؟! چون دانستیم که فرزند از او به وجود نمی آید، این را نیز می دانیم که خود تولد پیدا نکرده است، مگر آن که فرزند می آورد چیزی از او کم نمی شود و نیازمند به تکمیل خود با افزوده شدن پاره ای به آن نیست، و پروردگار ما که بی نیاز از افزایش است چگونه ممکن است با تولد از دیگری افزایش پیدا کند؟

ص: ۴۱۲

۱- (۱۰) - همان جا، ص ۲۲۵.

۲- (۱۱) - همان جا، ص ۲۳۰.

« لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوَلِّدْ - نه می زاید و نه زاده شده است. » نه می زاید بدان سان که کاینات آفریده، خواه کثیف و خواه لطیف، می زایند و توضیح آن پیش از این در حدیث امام حسین - علیه السلام - گذشت.

این آیه بنیاد خرافه های جاهلی را که در مذاهب و مبادی مختلف تجسم پیدا کرده است، ویران می کند که بر تصور ولادت موجودات از رحم آفریننده آن، سبحانه و تعالی، تکیه دارد: بعضی گفته اند که آفریدگار از طینت پلیدی که ملازم با او بود، ناراحت شد ۱۸/ و از آن آفریدگان را آفرید، و بعضی دیگر چنین گفته اند که:

ابلیس (یا تاریکی) بر نور (یعنی خدا به گمان ایشان) جست و نور که می خواست خود را از آن برهاند، همچون کسی بود که در گل فرو رفته باشد، و از این تلاش و تداخل نور و ظلمت در یکدیگر کاینات به وجود آمد.

این شکل بیان، در نزد بعضی دیگر بدین صورت در آمد که: خالق از عرش خود فرود آمد و صورت مخلوقات پیدا کرد، و به گفته بعضی دیگر: خداوند سبحانه و تعالی هستی خویش را فیضان بخشید و از آن کاینات پدید آمد، این عبارات را بدین گونه رفته رفته لطیف تر کردند ولی اساس نظریه تغییری پیدا نکرد.

همه این بیانات بر اساس تولد مبتنی است، و تولد مقتضی تطوری در ذات شیء است که با تعالی خداوند تعالی منافات دارد.

بنا بر این تفاوتی نمی کند که ولادت کثیف باشد همچون ولادت میوه از درخت، یا لطیف همچون ولادت اندیشه از قلب و عقل، آیا قلب یا عقل چندان تطور پیدا نمی کند که اندیشه از آن بیرون آید، به همان گونه که درخت منفعل می شود تا میوه از آن به وجود آید؟ هرگز. خالق سبحانه و تعالی کائنات را بدون رنجی یا درمانی یا فعل و انفعالاتی در ذات خود یا تطوراتی به وجود آورده است، و در همان حین که تولد چیزی از او نفی می شود تولد او از چیز دیگر نیز نفی می شود، بدان جهت که آنچه کاهش نمی یابد افزایش هم پیدا نمی کند، یا می خواهی بگو: نیازی به افزایش ندارد.

نفی ولادت به همه صورتها و معانی آن، آفریده را در جایگاه بندگی و

پرستش مطلق قرار می دهد، و بخشیدن هر گونه قداست ذاتی را به هر چیز یا شخص از آفریده های خدا نفی می کند، جز ارزشهای وحی برخاسته از دین خدا، و بدین گونه آفریدگان در برابر خالق، و در برابر دین خالق، برابر می شوند، و هیچ فردی را نرسد که به گمان نزدیکتر بودن ذاتی به قدوس خود را برتر از دیگران بداند، و همه مذاهب عنصری، خواه آشکار و خواه پنهان، بدین گونه باطل می شود.

[۴]

چون به آن جا رسیدیم که خدا را پر و بدون جزء و تطور و ولادت بدانیم، بزرگترین حجابی که میان ما و خدا است، یعنی حجاب تشبیه خدا به انسان که از نادانی و کم خردی آدمی نتیجه می شود از میان می رود.

چون انسان جز خودش و آفریده های دیگر را نمی بیند، گاه خدا را با خود مقایسه می کند و گاه با دیگر آفریده ها، و از آن غافل است که این قیاس و تشبیه اصلاً با اعتقاد به خالق منافات دارد.

اما اگر آدمی متذکر این حقیقت باشد، شبهه ها از ضمیر او دور و ضمیر از آنها پاک می شود، و قلب او آمادگی پذیرفتن نور معرفت پیدا می کند، و ظاهراً کلمات ذکر اساسی ما را به این حقیقت یادآور می شود، مگر تکبیر بزرگتر دانستن خدا از توصیف نیست؟ «خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود»، و تسبیح پاکیزه دانستن او از هر چیز است که بر خاطر آدمی بگذرد، از ناتوانی و کاستی، و همتا و نظیر، و نیز چنین است تهلیل که به معنی نفی شریک از او است، و به همین سبب است که پروردگار ما در پایان سوره اخلاص می گوید:

« وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ - و هیچ کس همتای او نبوده است و نخواهد بود. » پس اگر خواستار شناخت اویی، از خود حجاب مقایسه کردن او را با آفریده هایش دور کن، و از دایره مخلوق برتر رو و به افق خالق برس، و از محیط شهادت و حضور به افق غیب، و از جستجوی از ذات به دریافت نور اسماء بالا رود.

نفی شبیه و همتا نفی هر صفت ناتوانی و محدودیت و نقص در خالق است، چنان که امام امیر المؤمنین - علیه السلام - در پاسخ کسی که درباره سوره

اخلاص از او پرسش کرده بود، چنین گفت: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بدون تأویل عدد، الصَّيِّد بدون تبعیض بدد (توانایی)، لم یلد که وارثی هلاک شونده باشد، و لم یولد تا شریکی برای خدا باشد، و هیچ یک از آفریدگانش همتای او نیست». (۱)

هنگامی که او -علیه السلام- در توصیف پروردگار خویش سخن می گفت، یکی از شنوندگان پرسید که: معبود کجا است، و او در جوابش گفت:

«به او گفته نمی شود که: کجا است؟ بدان سبب که او به کجا کجایی بخشید، و گفته نمی شود: چگونه؟ زیرا که او به چگونه چگونگی داد، ۱۸/ و گفته نمی شود که ما هو (او چیست؟) چرا که ماهیت را او آفرید، منزله است خدای بزرگ که زیرکان در گردش امواج عظمت او گم شده اند، و عاقلان از یادآوری ازلیت او ناتوان مانده اند، و خردها در افلاک ملکوت او دچار حیرت شده اند».

و نیز او -علیه السلام- گفت: «از آن پرهیزید که کسی را به پروردگار تشبیه کنید که همانندی ندارد، یا به وهم درباره او سخن گوید، یا فکر را برای شناخت او به کار اندازید، و برای او مثل بنید، یا او را به صفات آفریدگانش توصیف کنید، که هر کس چنین کند سزایش آتش است». (۲)

ص: ۴۱۵

---

۱- ۱۲) -بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۹۸.

۲- ۱۳) -همان جا.





سورۃ فلق

اشاره

ص: ۴۱۷



### فضیلت سوره:

۱- در کتاب «ثواب الاعمال» از ابو جعفر (ع) روایت شده است که گفت: «هر که نماز وتر را با معوذتین و قل هو الله احد بخواند، به او گفته می شود:

ای بنده خدا! تو را بشارت باد که نماز وتر (با شماره رکعات فرد) تو پذیرفته شد».

تفسیر نور الثقلین/ ج ۵ ص ۷۲۴/ ۱۸

### زمینه کلی سوره

در آن هنگام که وسوسه ها و هراسها بر قلب انسان مسلط می شود، و به جرعه ای از شهامت و شجاعت نیاز دارد، و خواستار اندکی عزیمت است، سوره فلق را می خواند تا بصیرتهای آن روح آرامش را به جان او ببخشد، و نور عزیمت قلبش را روشن کند، و از طریق آن به خدای آفریننده هر چیز از شرّ هر صاحب شرّ، و از شر هر حمله کننده در شب، و از شر زنان دمنده در گرهها در آن هنگام که با کلمات زهرناک و اندیشه های منفی و چشمهای رنجور و تیرهای جادوی خود شرّ و فساد را پراکنده می سازند، و سرانجام از شر حسد در آن هنگام که به عمل کردن در فکر حسود می پردازد، پناه برد.

ص: ۴۱۹

[سوره الفلق (۱۱۳): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ (۱) مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (۲) وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ (۳) وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ (۴) وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ (۵)

بگو به خدای همه آفریده ها پناه می برم

اشاره

شرح آیات:

[۱]

کلماتی است که آنها را بر زبان می رانیم، ولی درباره معانی خارجی و مصادیق واقعی آنها نیندیشیم، غامض و اسرار آمیز باقی می ماند، مگر عبارتها پلهایی برای گذشتن و رسیدن به معانی، و کلمات اشاره هایی به حقایق نیست که کلمه استعاذه و پناه بردن به چیزی یکی از آنها است و در آن هنگام که شخص اعتماد خود را به نفس خویش در رو به رو شدن با خطر هولناک از دست می دهد، و چنان گمان دارد که آنچه به آن پناه می برد قادر بر جلوگیری از آن خطر است، به آن چنان پناه می برد که گرفتار جانور درنده ای به یک غار یا دژ پناهنده می شود؟ گاه خطرهایی که مردم از آنها می هراسند، تنها وهم و گمان و وسوسه شیطانی است، که در برابر آن بشر در زمانی به جن و جادو و بت پناه می برده، در صورتی که شایسته پناه بردن به آفریننده جهان بوده است.

بدین گونه خدا به ما فرمان داده است که تنها به او پناه بریم، و از التجای به آنها خودداری ورزیم ۱۸/ و این مطلب را به صراحت بگوییم، گفته است:

«قُلْ - بگو:» ای کافران! در آن هنگام که شما به مردم و شرکای فرضی خدا و جادوگران و کاهنان و جن و نظایر اینها پناه می برید، من «أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» - به خداوند همه آفریده ها پناه می برم. می پرسیم که اولاً: مفردات استعاذه و شروط آن چیست؟ ثانیاً فلق یعنی چه؟ استعاذه حالتی نفسانی است که مایه آن ترسیدن از خطر است و اعتماد داشتن به آن کس که از او پناه خواسته شده، و علاوه بر آن تمرینی برای جلب خرسندی شخصی است که از او پناه می طلبیم، و از این گذشته، مطمئن بودن به این امر که تنها او قادر به دفع خطر و نجات دادن ما است.

اما درباره معنی فلق اختلاف فراوان است: بعضی گفته اند که آن چاهی در جهنم است که دوزخ به آتش سوزان است - پناه بر خدا از آن، و بعضی دیگر آن را صبح یا زمین مطمئن یا کوه ها یا صخره ها دانسته اند، ولی بهترین قول در معنی آن کلام جامعی است که می گوید: معنی آن همه آفریده های خدا است، بدان سبب که خدا می گوید: أَوْ لَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا . (۱)

و رب الفلق: آن کس است که دانه را شکافت، و صبح را شکافت، و کوه ها را با نهرها شکافت، و آسمانها و زمین و همه چیز را شکافت و آشکار کرد.

[۲]

آیا آنچه خدا آفریده، خیر مطلق است یا شر مطلق، یا در هر چیزی مقداری از این است و مقداری از آن؟ ۱۸/ بعضی گفته اند: چگونه خدا که خیر گسترده است شر می آفریند؟ و دیگران گفته اند: هستی حالت غضب الاهی و بنا بر این شر مطلق است!

ص: ۴۲۱

و هر دو گفته نادرست است و با وجدان و فطرت ما موافق نیست.

درست آن است که خدا کاینات را به رحمت خود آفریده و بشر را برای آن آفریده است که از رحمت خودش او را بهره مند سازد، ولی ذات مخلوق نیستی و ناتوانی و نقصان باقی می ماند، و از همین عجز بزرگداشت چیزهای سلبی و منفی پدید می آید، ولی در او ناحیه ای از خیر باقی می ماند که به تجلیات پروردگارش تعلق دارد، و بخشش او غالباً بر جانب شر می چربد، بدان سبب که رحمت او گسترده تر از غضب او، و فضل او بزرگتر از عدل او سبحانه و تعالی است.

خدا هر زنده ای را چنان آفریده است که جانب خیر را بر می گزیند و از جانب شر در نفس خود و در آفریدگان محیط بر خود پرهیز می کند، و انسان به نوبه خود مجهز به وحی و عقل و غریزه است تا به وسیله آنها از شر دوری جوید، و پناه بردن به خدا شکلی از اشکال پرهیز کردن از شرور است.

« مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ - از شر آنچه آفریده شده است. » شك نیست که روان کردن واجبات شریعت یکی از مهمترین و برجسته ترین اشکال فرار از شر است، بدان سبب که ما را به راههای سلامت و وسایل نجات رهبری می کند.

[۳]

شب با تاریکی و وسواس و چیزهایی که در شب می آید می رسد، و در پناه تاریکی آن بعضی از حشرات و جانوران وحشی به حرکت در می آیند، و تبهکاران و کید کنندگان به فعالیت بر می آیند، و بر بعضی بیماری و اندوه مستولی می شود، و غریزه ها و شهوتها در نبودن رقابت اجتماعی شدت پیدا می کند، و آدمی نیازمند عزم و اراده اطمینان بخشی می شود تا بر شب و خطرهای آن پیروز شود، و به همین سبب از آنها به او پناه می برد.

« وَ مِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ - و از شر شب تاریکی که در می آید. » گفته اند: غسق شدت تاریکی است، و غاسق شب است یا کسی که در میان آن حرکت می کند، ۱۸/ و وقب به معنی داخل شدن است.

بعضی گفته اند که شب بدان سبب غاسق است که از روز سردتر است، و

ص: ۴۲۲

در آن حشرات از جاهای خویش و درندگان از کنامهای خود بیرون می آیند، و بد کاران در آن به بیهوده کاری و تبهکاری می پردازند.

[۴]

آیا جادوگری را حقیقتی است و اگر هست آن چیست؟ چنان می نماید که در آن حقیقتی است، و علی رغم عواملی که در آن دخالت می کند به صورت کامل شناخته نشده است، و از جمله این عوامل است بعضی از قوانین طبیعی که هنوز شناخته نشده و ممکن است کاملاً وسیله انجام سحر بوده باشد، همچون جیوه ای که جادوگران فرعون در شبه ریسمانهای خود قرار می دادند، و با گرمی آفتاب آنها را به حرکت در می آورد، و ممکن است گاه حقیقت آن قوت روح در نزد جادوگر بوده باشد یا به خدمت گرفتن ارواح شریر، و هر چه بوده باشد، تسلیم شدن به سحر و تأثیرات آن جایز نیست، بلکه مبارزه با آن از طریق توکل بر خدا و پناه جستن از او ضرورت دارد.

« وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ - و از شرّ زنان دمنده در گرهها. » در قدیم پیر زنان به کار جادوگری می پرداختند، و مردمان و مخصوصاً زنان را فریب می دادند، و این حالت انگیزه ترس در بسیاری از کسان می شد و لازم می آمد که از آن جادوگران به خدا پناه برند.

بعضی از مفسران گفته اند: مقصود از النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ: زنانی است که با افکار منفی خویش در عقد عزم ارادی مردمان می دمیدند. ولی بیشتر مفسران مراد از آن را زنان جادوگر دانسته اند، و این گفته با سبب نزول آیه در این سوره نزدیکتر است، ولی آنچه در روایتها در این خصوص آمده قابل قبول نیست، زیرا که مخالفت با نزول آن در مکه است، و همچنین با عصمت رسول الله سازگاری ندارد و با این که او از سحر بیزار بوده است.

[۵]

گاه اسباب خطرهایی که متوجه انسان می شود، سببهای معقولی است که اگر شخص از آنها آگاه شود امکان پرهیز کردن از آنها وجود دارد، مگر حسد که سبب آن حالتی در نفس شخص حسود است، و ۱۸/ پرهیز کردن از آن در هنگامی که سبب اساسی دشواریها و خطرهای محیط بر شخص شده دشوار است، ولی آیا

ص: ۴۲۳

این امر باید سبب آن شود که شخص از عمل کردن و بهره مند شدن از نعمتهای خدا و پیشرفت و ترقی تنها به خاطر این که کسی بر من رشک خواهد برد خودداری کند؟ هرگز... بلکه لازم است که از شر حسود در هنگام حسادت به خدای تبارک و تعالی پناه برد.

« وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ - و از شر حسودی که رشک برد. » خدا حسود را از تغییر حالت دادن حسد خود به عملی دشمنانه منصرف می سازد، زیرا که حسد، در صورتی که با گفته یا عملی آشکار نشود بی اثر می ماند، و هیچ انسانی از حسد تهی نیست، جز این که بیشتر مردم، چرا که از زیان حسد آگاهند و می دانند که زیان آن به خودشان بیش از دیگران آسیب می رساند، از آن منصرف می شوند و به حال غبطه در می آیند، و حتی گفته شده است: «هیچ ظالمی را شبیه تر به مظلوم از حسود ندیده ام». (۱)

حسد سبب آن شد که شیطان از سجده کردن به آدم خودداری کرد، به همان گونه که سبب وقوع اولین جریمه بر زمین شد که با آن قایل برادرش هابیل را کشت.

پناه می بریم به خدا از شر آن و از شر کسی که حامل آن است.

ص: ۴۲۴

---

۱- ۲) - و این مضمون یک روایت است.



سورۃ ناسی

اشاره

ص: ۴۲۵



## زمینه کلی سوره

سوره فلق به ما آموخت که چگونه از شر آفریدگان به خدا پناه بریم، و این سوره کریمه که با آن قرآن کریم به پایان می رسد، به ما می آموزد که چگونه از گمراهی به خدا پناه بریم.

شر، در آن سوره، ظاهراً شرّ مادی بود، و در این جا معنوی است و به رنگهای گوناگون آن در دنیا و آخرت در می آید، و این خطر در وسواس خناس تجسم پیدا می کند که عزیمت و حکمت را از انسان سلب می کند، و گاه از جن و شیطان سرچشمه می گیرد که در آدمیزاد به صورتی جاری است که خون در بدن او در جریان است، یا منشأ آن از انسانهایی است که در زیر تأثر تلقینات شیطان قرار گرفته اند.

[سوره الناس (۱۱۴): آیات ۱ تا ۶]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱) مَلِكِ النَّاسِ (۲) إِلَهِ النَّاسِ (۳) مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴) الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵) مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ (۶)

بگو پناه می برم به خدای مردمان

اشاره

شرح آیات:

[۱]

برای آن که آدمی از خطر بزرگ تهدید کننده وی، یعنی خطر وسوسه های جنّی و انسی در امان ماند، ناگزیر باید عزم بر آن جزم کند که در برابر استیلاى شیطان بایستد و با وی چالش کند، و آشکارا بگوید که با آن مخالف است، و آنچه گفتن آن را پروردگارمان به ما فرمان داده چنین است:

« قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ - بگو: پناه می برم به پروردگار مردمان. » و استعاذه، چنان که پیشتر گفتیم، حالتی نفسانی است که، از یک سو، برخاسته از احساس به نیاز است و، از سوی دیگر، از اعتماد به کسی که به او پناه می بریم نتیجه می شود، و در آن هنگام که پناه به خدایی می بریم که مردمان را در مراحل گوناگون آفریده و همه را مشمول رعایت و تربیت خود قرار داده، این دو معنی را می رساند:

نخست: چون خدا پروردگار من است که به او پناه می برم، پس او شایسته تر به آن است که بر او توکل و به او اعتماد کنم، مگر نه این است که او مرا به صورت نطفه آفرید، و سپس نطفه را علقه کرد، و آن گاه علقه را مضغه ساخت...

و بدین گونه با آفرینشی پس از آفرینش دیگر مرا از خطرها و زیانهایی که از شمارش آنها ناتوانم رهایی بخشید ۱۸/ تا انسانی استوار و تمام عیار شدم، پس او است که اکنون به او پناه می برم تا مرا از خطر گمراهی نجات دهد.

دوم: بدان سبب که خدا پروردگار کسی یا چیزی است که از آن به او پناه می برم، و بر افعال و اعمال او مستولی است، پس می تواند شر او را از من دور کند.

[۲]

و در آن هنگام که مردمان به صاحبان نیرو و سلطه پناه می برند، باید بدانیم که قدرت و سلطه خدا از همه بیشتر و بزرگتر است، و بنا بر این باید به او پناه ببریم و از او مدد خواهیم.

«مَلِكِ النَّاسِ - پادشاه مردمان،» پادشاه کسی است که سلطه و استیلا دارد.

[۳]

و در آن هنگام که به مردمان آسیب و زیانی می رسد، کسی جز او باقی نمی ماند که از وی مدد و یاری خواهند، پس به او پناه می برند و او را فریاد رس می خوانند.

«إِلَهِ النَّاسِ - خداوند مردمان،» پس او است که آدمی را پرورده و بر او فرمان می راند، و در سختیها به او پناه می برند، آیا نباید به او پناهنده شویم؟ [۴]

پناه بردن به خدا برای رهایی از شرّ افکار گمراه کننده و کلمات سست کننده عزیمتها و الهامات منحرف سازنده است:

«مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ - از شرّ شیطان وسوسه کننده و آینده و رونده.» گفته اند: وسوسه حدیث نفس است، و اصل معنی آن آهسته بانگ کردن است، و بانگهای زیور آلات را «وسواس» و القاءات شیطان را در نفس آدمی

ص: ۴۲۹

وسوسه می نامند، از آن روی که به حدیث نفس شباهت دارد، و گفتند که شیطان بدان سبب وسواس نامیده شده که ۱۸/ صاحب وسوسه است، اما «خَنَاس» مشتق از خنوس است که به معنی پنهان شدن است، و از آن است گفته خدای تعالی: **فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَاسِ** که مقصود از آن ستارگان است زیرا که پس از آشکار بودن پنهان می شوند، و شاید معنی خنوس آمد و شد میان دو حالت آشکار و پنهان بودن باشد، یا میان پیش رفتن و پس رفتن، و لذا بعضی معنی آن را باز گشتن دانسته اند.

بنا بر این شیطان از آن نظر خَنَاس نامیده شده که پیوسته در حال آمد و رفت است و هر چه رانده شود باز بر می گردد، و چون به یاد خدا افتی می رود و با غافل ماندن از یاد خدا باز می گردد، و به همین سبب از ابن عباس در تفسیر آیه دو وجه روایت شده است: یکی این که با وسوسه از هدایت باز می گردد، و دیگر این که با وسوسه از یقین بیرون می رود.

[۵]

و شیطان القاءات گمراه کننده خود را به قلب آدمی می ریزد که مرکز عزم و تصمیم گرفتن است:

«**الَّذِي يُوسِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ**» - که در سینه ها (و قلبهای) مردمان وسوسه و ایجاد تردید می کند. «هیچ کس نیست، که اگر پیوسته به خدا متمسک نباشد، شیطان وسوسه های خود را به او القا نکند.

[۶]

و وسواس از جن است و ذریه ابلیس که خدا او را لعنت کرد و از خود راند، و ابلیس بر خود گرفت که فرزندان آدم را از راه راست خدا منحرف و گمراه کند، و گاه اغوا کننده ممکن است از آدمیزادگانی بوده باشد که ابلیس آنان را گمراه کرده است:

«**مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ**» - از پریان و آدمیان. «از ابو ذر - رضی الله عنه - روایت شده است که به مردی گفت: آیا از شیاطین بشری به خدا پناه برده ای؟ او گفت: آیا در آدمیزادگان هم شیاطینی وجود دارد؟ و ابو ذر گفت: آری، بنا بر این گفته خدای تعالی: ۱۸/ **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ**

ص: ۴۳۰

آیا می دانی که حکمت در پناه بردن به خدا در هنگام تلاوت قرآن چیست که خدا در این آیه به ما فرمان داده و گفته است: **فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ** ؟ (۲) آیا می دانی چه حکمتی در آن است که قرآن با استعاذه به خدا از شرّ و سواس خناس پایان پذیرفته است؟ بهتر است برای پاسخ دادن به این پرسش، حقایق آینده را به خاطر بیاوریم:

نخست: این که قلب آدمی در معرض دو موج متقابل با یکدیگر قرار گرفته است، بدین معنی که از طرف راست موج رحمت الاهی به صورت فرشتگان خدا بر آن فرود می آید، و از طرف چپ موج خشم و انتقام جویی شیطان، تجسم یافته به صورت سپاهیان ابلیس لعنه الله.

از امام صادق-علیه السلام-روایت شده است که گفت: «هیچ مؤمنی نیست مگر آن که قلب او در داخل سینه اش دو گوش دارد: یک گوش که وسواس خناس در آن می دمَد و سخن می گوید، و گوش دیگری که فرشته ای در آن چنین می کند، و خدا مؤمن را با این فرشته مؤید می دارد چنان که گفته است: **وَ أَيْدَهُمْ بَرُوحٌ مِنْهُ** . (۳)

از امام صادق-علیه السلام-روایت شده است که گفت: «هیچ قلبی نیست مگر این که دارای دو گوش است، بر یکی فرشته ای راهنما موکل است، و بر دیگری شیطان دروغزن و مفتری، یکی او را به کاری برمی انگیزد و دیگری او را از آن کار باز می دارد. و به همین گونه در میان مردمان شیطانهایی وجود دارد که مردمان را به ارتکاب معاصی بر می انگیزند، به همان گونه که شیطانهای جنی چنین می کنند». (۴)

ص: ۴۳۱

۱-۱ - الانعام/۱۱۲.

۲-۲ - النحل/۹۸.

۳-۳ - بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۴۷.

۴-۴ - نور الثقلین /ج ۵، ص ۷۲۵.

دوم: قلب آدمی خانه ای تاریک و در حال فرو ریختن است که چراغ آن عقل و ستون آن ایمان است، و روشنی عقل برخاسته از نور خدا، و روح ایمان جلوه ای از یاد خدا است، و چون قلب از خدا غافل شود، شیطان به انگیختن فساد در آن می پردازد. چرا؟ بدان جهت که طبیعت نخستین آدمی نادانی ۱۸/ و ناتوانی است، مگر پروردگارمان نگفته است: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، وَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ، وَ إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا\* إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا\* وَ إِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا، وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا؟ مگر آدمیزادگان از خاک نیستند و طبیعت خاک عجز و ضعف و جهل و غفلت نیست؟ پس اگر قلب لحظه به لحظه به نور خدا اتصال پیدا نکند، چگونه می تواند حقایق را ببیند، در صورتی که پروردگار ما گفته است: وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ.

اگر عزیمت و اراده شخص از خدا با روح ایمان مدد نگیرد، چگونه می تواند از ناتوانی و عاجزی خود در گذرد و با شهوتها و فشارها به مبارزه و چالش پردازد؟ سوم: بنا بر این مؤمنان از آن روی به خدا پناه می برند که لحظه ای آنان را به حال خود وا نگذارد، و می گویند: ربنا لا- تكلنا الی انفسنا طرفه عین أبدا، چه در همین یک لحظه ممکن است واقعه صورت وقوع پیدا کند، مگر خدا پیامبرش یونس بن مَتَّى را ساعتی به حال خود وانگذاشت و او علیه قوم خویش دعا کرد و گرفتار زندانی شدن در شکم جانور دریایی (حوت) شد؟ و گمان من آن است که ترک اولایی که از پیامبران سر می زند، در لحظه هایی است که پروردگار آنان را به حال خود می گذارد، پس غافل می مانند و فراموش می کنند، و خدا آنچه را که از ایشان سر می زند عصیان و سرکشی می نامد، و سپس توبه ایشان را می پذیرد، و این همه برای آن است که هیچ کس گمان نبرد که آنان خدایانند، و نیز برای آن که یقین و اطمینان ایشان افزایش پیدا کند.



از پیامبر ما-صلی الله علیه و آله-چنین روایت شده است که: «شیطان بینی خود را بر قلب پسر آدم گذاشته است، پس چون آدمی از خدا یاد کند، نوک بینی خود را پس می کشد، و چون از این یاد غافل شد آن را پیش می برد، ۱۸/ و الوسواس الخناس اشاره به همین است». (۱)

به همین سبب اسلام مداومت و پیوستگی ذکر خدا را ستوده و پروردگاران گفته است: **وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ** ، (۲) و نیز **وَ اذْكُرْ رَبَّكَ كَثِيْرًا وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْاُبْحَارِ** . (۳)

در حدیث از امام صادق-علیه السلام-چنین آمده است: «مؤمن به هیچ چیز مبتلا نمی شود که برای او سخت تر از محرومیت از سه خصلت باشد، و چون پرسیدند که آنها چیست؟ گفت: مواسات در ذات خدا، و انصاف دادن درباره نفس خود، و یاد کردن فراوان از خدا، ولی من به شما نمی گویم: سبحان الله، و الحمد لله، و لا اله الا الله، و الله اكبر، بلکه یاد کردن خدا مقصود است در نزد آنچه خدا بر مؤمن حلال کرده است، و یاد کردن خدا در نزد آنچه بر او حرام کرده است». (۴)

امام باقر-علیه السلام-ذکر خدا را نماز شمرده و گفته است: مؤمن چون ایستاده یا نشسته یا خوابیده به یاد خدا باشد، پیوسته در نماز است، و خدا می گوید:

**الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ فِیْ مَا وَ قُوعِدًا وَ عَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَطِلًا سُبْحٰنَكَ فَفِیْنَا عَذَابُ النَّارِ** . (۵)

از پیامبر-صلی الله علیه و آله-روایت شده است که گفت: «خداوند سبحانه و تعالی گفت: اگر بدانم که آنچه بر بنده ام غالب است اشتغال به من

ص: ۴۳۳

۱-۵) -نور الثقلین/ج ۵، ص ۷۲۴.

۲-۶) -الجمعه ۱۰/.

۳-۷) -آل عمران ۴۱/.

۴-۸) -بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۱۵۱.

۵-۹) -همان منبع، ص ۱۵۳.

است، او را به درخواست کردن از خودم و مناجات کردن با خودم بر می انگیزم، پس چون بنده ام چنین شود و بخواهد که غافل بماند، می گذارم که چنین شود، چنین کسان دوستان حقیقی من و قهرمانان واقعیت اند، آن کسان اند که چون بخواهیم برای مکافات زمین را هلاک کنیم، ۱۸/ به خاطر این قهرمانان آن بلا را از مردم زمین دور می کنم». (۱)

آری، ولی چون مؤمن یاد و ذکر خدا را ترک کند، نه تنها در معرض گمراه کنندگی شیطان و سقوط در دامهای او قرار می گیرد، بلکه در معرض خطرهای مادی نیز واقع می شود. در حدیثی به جا مانده از امام صادق-علیه السلام- چنین آمده است: «مؤمن به غرق شدن و به ویران شدن بنا می میرد، و در چنگال جانور درنده گرفتار می شود و بر اثر صاعقه از دنیا می رود، ولی اگر به یاد خدا باشد صدمه ای نمی بیند» و در روایتی دیگر «در حال یاد کرد خدا آسیبی به او نمی رسد». (۲)

چهارم: یاد کردن از خدا و سلطه و نیرو و رحمت او، و توکل و استعاذه به قوت و تأیید او برای بندگانش، و فهم و توجه به اسمای حسناى او، همه از گرفتار شدن به وسوسه های شیطانی جلوگیری می کند، و تصمیمات آدمی فرمانبردار داوری عقل و مقیاسهای فطرت او می شود، نه مطیع هواها و آرزوهای نفسانی وی.

بیشتر مردم تصمیماتی که می گیرند بدون آن است که توجهی به اسباب آن کرده باشند و بدانند که اینها در جایی که به نام عقل باطن نامیده می شود پخته و پرورده می شود، و سپس آنها را به اشاره دلایل مختلفی برای پسندیده بودن تصمیمات می پذیرند، در صورتی که مؤمن آنها را در برابر دوربین عقل قرار می دهد و دقیقا به آزمایش آنها می پردازد، و این همه از برکت یاد خدا است که بر بیداری ذات می افزاید، و عقل را درخشنده و فطرت را نورانی می کند.

ص: ۴۳۴

---

۱- (۱۰) - همان منبع، ص ۱۶۲.

۲- (۱۱) - همان جا.

پنجم: و از برجسته ترین فواید پناه بردن به خدا دوری گزیدن از تفسیر کتاب خدا و نصوص شریعت بنا بر هوای نفس و آرزو است که وسیله ای برای تبدیل و جا به جا کردن کلمات خدا از جاهای حقیقی آنها است.

بیشتر مردم ایستارهای از پیش تعیین شده ای در مقابل قرآن برای خود اتخاذ می کنند، و شیطان ایشان را به وسوسه می اندازد، مثلاً، می گویند این آیه اشاره به دشمنان تو است، و فلان آیه اساساً برای گذشتگان نازل شده، ۱۸/ یا به فلان گروه تعلق دارد، و مهم آن است که تو را از دایره تطبیق آیه دور کنند و نتوانی از آن بهره مند شوی.

گاه به ما فرمان داده است که پیش از تلاوت آیه از خدا برای دور کردن شیطان از خودمان استعاذه کنیم، تا به تأویل نادرست آن نپردازیم، و برای فتنه جوایی به آنچه مایه اشتباه در فهم معنی آن می شود توجه نکنیم و در مقابل آن محکومات را کنار بگذاریم.

ششم: چگونه به خدا از وساوس شیطان پناه ببریم؟ الف: با توسل به بصیرتهای وحی در معرفت، و به راههای درست دین در علم و علم آموزی که از آن در نصوص مختلف فراوان سخن رفته است.

ب: با شنیدن اندرزها و موعظه ها از اهل آن، و این از آمیزش با علمای ربّانی و مبلغان مجاهد دین و بندگان صالح خدا میسر می شود.

ج: با پرهیز کردن از تبلیغات اهل گمراهی، و قطع رابطه کردن با مجالس و نوشته ها و بزرگان ایشان، چه هر کس با گوش دادن به بوقهای شیطان خود را در معرض انحراف قرار دهد و سپس منحرف و گمراه شود، نباید کسی جز خود را ملامت کند.

د: با اندیشیدن مستمر در امور دین، و تدبّر کردن در کتاب خدا، و جستجو از خط درست و شتاب نورزیدن در خصوص حکم کردن درباره چیزی.

ه: و مهمتر از همه اینها، با خواستن این امر از خدا که شخص را به راه مستقیم هدایت کند و او را به خودش وانگذارد.

این چیزی است که در پایان تفسیرمان بر این آیه کریمه از خدا طلب می کنیم، و از او می خواهیم که از بنده گناهکار خود این تلاش مختصر را بپذیرد و آن را برای روز تنگدستی وی ذخیره کند، و ۱۸/ از تقصیر او در گزاردن حق کتاب خود در گذرد و قرآن و عترت را در روز قیامت شفیع او قرار دهد. و او شنونده و پذیرنده دعاء است، و الحمد لله رب العالمین.

تهران ۹ ذی القعدة الحرام ۱۴۰۹ هـ.

محمد تقی مدرسی

ص: ۴۳۶

خاتمة كتاب

ص: ٤٣٧



خاتمه کتاب بسم الله الرحمن الرحيم سپاس خدای را با سپاسی که سپاسگزاران بدان وسیله به سعادت می رسند، و مؤمنان به وسیله آن بلندی مرتبه پیدا می کنند، با سپاسی فراوان بدان گونه که او اهل و شایسته آن است، حمدی همسنگ با حمد فرشتگان مقرب و پیامبران مرسل و بندگان صالح او، حمدی از مقام آفریدگی آفریدگان به مقام بقاء آفریدگار. و درود خدای بر بشارت دهنده و بیم دهنده و چراغ نوربخش، که او را همچون رحمتی بر جهانیان و هدایتی بر پرهیزگاران و پناهگاهی برای ناکامان و شفیع و امیدی برای گناهکاران مبعوث کرد، یعنی محمد سرور فرستادگان، و بر آل بیت او:

خوانندگان به خدا و امینان بر رسالت او و مخلصان در فرمانبرداری از وی، بزرگان مجاهدان و رهبران نیکوکاران و پیشوایان مسلمانان.

و سلام بر بندگان صالح خدا.

(۱) در هفته آخر از ماه ربیع الثانی از سال ۱۴۰۱ هجری قمری و در بجنوبه دشواریهای سیاسی که با آنها می زیستم، با وفات ناگهانی همسرم رو به رو شدم، و همچون صاعقه ای ۱۸ برقی در وجود من تأثیر کرد، و از خود پرسیدم: حال که مرکوب آدمی برای رفتن به جهان دیگر پیوسته آماده است، و او را در هر لحظه و بدون هشدار

ص: ۴۳۹

سابق می تواند به سفری ابدی ببرد که بازگشت ندارد، پس غفلت برای چه؟ (۱) و در صورتی که همسر من که سنی نزدیک به سن من داشت، و از هیچ گونه بیماری قبلی شکایت نمی کرد به این شکل عجیب از دنیا رفت، پس من چرا نباید احتمال چنین پیشامدی را برای شخص خودم بدهم؟ و همین امر عزم مرا بر آن جزم کرد که، پیش از گرفتار مرگ ناگهانی شدن، به اتمام تفسیر پردازم.

در آن تاریخ یک جزء از تفسیر را به پایان رسانده بودم، و در آن هنگام که به نوشتن آغاز کرده بودم، با خود چنان می اندیشیدم که هر روز چند صفحه از تفسیر را بنویسم، بی آن که نقشه ای برای زمان پایان یافتن آن طرح کرده باشم، و اساساً در آن روز شروع خواب آن نمی دیدم که بتوانم - به سبب اوضاع و احوال زندگی و مسئولیتهای متنوع و متعددی که بر عهده داشتم - این کار را به پایان برسانم.

در هنگام آغاز کردن تفسیر در کویت بودم، و چنان که در مقدمه جزء اول یاد آور شدم، در خانه ای از خانه های خدا در منطقه بنید القار برای مدتی استراحت می کردم، و در آن می کوشیدم که در خلال این مدت از مراجعات عادی روزانه خود را پنهان نگاه دارم و چنان باشد که بتوانم تنها به نوشتن تفسیر پردازم، و شاید مقداری ناراحتی برای برادرانم که از سبب آن آگاه نبودند فراهم آورده بودم، ولی جز این چاره ای برای پیوسته به کار تفسیر پرداختن نداشتم.

خدا را گواه می گیرم که ساعاتی که خود را شاگرد کوچکی در مدرسه بزرگ قرآن می یافتم، بسیار برایم شوق انگیز بود. در آن می کوشیدم تا هر آیه یا هر کلمه از آیه و حتی هر حرف در آیات روشن کتاب خدا را به سخنگویی بر انگیزم و آنچه را که ثبت کردن آن امکان پذیر است ثبت کنم... در صورتی که بیشتر آنچه در قرآن است، پایگاهی بلندتر از آن دارد که بتواند به کتابت در آید، و آیا کلمات کسی مثل من می تواند بر پرواز روح و تموج نور و تجلی جمال الهی از میان آیات ذکر حکیم احاطه پیدا کند؟

ص: ۴۴۰



سفارش یکی از نویسندگان بزرگ، در آن هنگام که مشغول به نویسندگی بودم، درست نصب العین من بود، که هر وقت احساس خستگی کردم، از کتابت باز ایستم، و به همین سبب مشکل من پس از صدمه ۱۸/ مرگ همسرم دو برابر شد، چه از یک سو می خواستم تفسیر را به پایان برسانم، و از سوی دیگر نمی توانستم، بنا بر سفارش آن نویسنده، در کار تسریع کنم. و چون روش کار من بر اساس تفکر و تدبر مستقیم در آیات قرآن کریم پیش از مراجعه به تفاسیر و سپس بحث از ارتباط آن با واقعیت بود، و این مستلزم صفای ذهن و آسایش خاطری می شد که با اوضاع و احوال کلی من تناقض داشت... در صدد آن بر آمدم که، در تلاشی برای پیشی گرفتن بر اجل سخنرانی هایی در تفسیر برقرار کنیم، و بسا می شد که در یک روز سه درس شفاهی القا می کردم تا برادران آنها را مرتب سازند و برای چاپ آماده کنند.

در آن روزها تقریباً هر روز سخنرانی هایی در بخش عربی صدای جمهوری اسلامی در ایران ایراد می کردم، و پیش خود چنان می اندیشیدم که به زودی دو نشان را با یک تیر خواهم زد: ایجاد مجموعه کاملی از تفسیر قرآن به صورت کاست، و شتاب دادن در تکمیل طرح تفسیر، و به حول و قوه الهی هدف نخستین را تحقق بخشیدیم که سخنرانی های تفسیر به صورت پانصد نوار آماده شد، ولی هدف دوم با آن صورتی که تصور می کردم میسر نشد و آن خود داستان دیگری داشت.

(۲) از آغاز توجه به تفسیر، از لحاظ دو بعد مهم در آن متوجه یک جای خالی شدم:

نخست: گستردگی فاصله میان تفسیرهای نوشته شده و واقعیت زندگی امت، از آن روی که بیشتر مفسران، جز معدودی از ایشان، هدفشان مورد توضیح قرار دادن کلمات قرآن بوده است، و نه تطبیق آن بر حقایق زمان، و به همین سبب اهتمام بیشتری به تأویل قرآن و روشن کردن واقعیتهای با نور آن به خرج نداده اند، در صورتی که هدف برتر آیات یادآوری کردن خدا و روز دیگر به انسان و سپس نمایاندن نفس و واقعیت آن به او است تا چنان شود که بتواند به صورتی بهتر و

شریفت تر زندگی کند، و شاید اوضاع و احوال سیاسی برای اغلب مفسران و بسته بودن محیط اجتماعی آنان مانع آن بوده است که به این کار پردازند.

در آن کوشیدم تا این جای خالی را تا حدی در خلال تفسیر و سخنرانی‌ها پر کنم و در آن به بحث پردازم.

دوم: وجود فاصله و گودالی میان تفسیرها و احادیث مأثور از پیامبر و اهل بیت -علیهم السلام- مگر آن جا که مستقیماً به تفسیر آیه کریمه مربوط می‌شود، با علم به این که همه احادیث پیامبر و اهل بیت در واقع تفسیری از قرآن است، و بنا بر این چیزی جز انعکاس نور وحی بر قلبهای ایشان نیست، و به همین سبب لازم است برنامه تازه‌ای برای تفسیر از طریق این مجموعه بزرگ روایات شریفه طرح‌ریزی کنیم، ولی چگونه؟ از طریق حذف کردن قید لفظ و معطوف داشتن توجه به معانی، پس هنگامی که از آیه کریمه حقیقتی را الهام گرفتیم، در نصوص به دنبال تبصره‌های توضیحی برای آن به جستجو بر می‌خیزیم و آنها را در تفسیر این آیه برای تکامل معنی ثبت می‌کنیم... مثلاً، هنگامی که درباره آیه‌ای بحث می‌کنیم که بصیرتی به ما درباره علم و علما می‌دهد، در توضیح و تفسیر آن نصهایی را که در پیرامون علم آمده، با صرف نظر کردن از این که مربوط به این آیه باشد یا نه، ثبت می‌کنیم، بدان سبب که آن نیز تفسیری از آیه است، خواه در آن ذکر شده باشد یا نه...

دعاهای به جا مانده‌ای که به حق گنجینه‌های معارف اسلامی است، و در نتیجه درخششهایی از نور وحی است، بر زبان بزرگان عرفای مبارک یعنی پیامبر و اهل بیت او -علیهم السلام- جاری شده است. آیا شایسته نیست که از آنها در تفسیر آیات معرفتی که نیمی از قرآن یا بیش از آن است بهره برداری کنیم؟ همه اینها من و برادران را به تأسیس «دار الهدی» برانگیخت که هدف آن تألیف تفسیر گسترده‌ای متکی بر احادیث مأثور بر طبق برنامه یاد شده (اهتمام و توجه به معانی) باشد، و نامی که اگر این تفسیر بیرون آید برای آن می‌پسندم «من بینات القرآن» است که تفصیلی برای این تفسیر «من هدی القرآن» به شمار

دار الهدی راه خود را در میان جنگلی آکنده از خارها می پیمود، بدان سبب که ما نیازمند به تربیت کردن بعضی از برادران برای استخراج نصوص از مصادر مختلف بودیم، و نیز به این که فهمی عمیق درباره آیه تفسیر شده در چارچوب تفسیر خودمان یعنی «من هدی القرآن» به دست آوریم، و به سبب دشواری کار و اندک بودن ۱۸ امکانات، و نیز کمی وقتی که ما برای به راه انداختن این مؤسسه تازه مصرف کرده بودیم، از میان پانزده نفری که در آن با ما همکاری می کردند، تنها سه نفر ماندند و با آن پیش رفتند، و الحمد لله.

به هر صورت همراه با ایشان گامهای بلندی در راه گسترش دادن به تفسیر گسترده برداشتیم، و به حول و قوه خدا تفسیر سوره های بقره و آل عمران را فراهم آوردیم، و شاید بتوانیم دنباله راه خود را پس از فراغت یافتن از کار این تفسیر ادامه دهیم، ان شاء الله.

ولی کار در دار الهدی در این امتداد توقف پیدا کرد، چه قرار شد که همه وجهه همت خود را متوجه سخنرانی های تفسیری سازیم که آن را در سال ۱۴۰۲ ه. ق. متوقف ساخته و توفیقی برای تشکیل دستگاهی برای ادامه آن به دست نیاورده بودیم، ولی برادران در دار الهدی به راه و رسم گسترش کار از طریق مراجعه کردن به نصوص و تفاسیر دیگر آشنا شده بودند، و هنگامی که به کار تفسیر پرداختند، اسلوب کار تا حدی تغییر پیدا کرد.

در آن زمان تفسیر نیمی از قرآن را تقریباً به پایان رسانیده و درست به سوره نحل رسیده بودم، و این روش کار از آن سوره تفاوت پیدا کرد که تکیه ما بر سخنرانی ها بود و من پس از نوشته شدن آن سخنرانی ها مجدداً به آنها مراجعه می کردم و اصلاحات ضروری را در آنها به عمل می آوردم. و این برنامه برای گسترش تفسیر سودمند واقع شد، به صورتی که معدل مساحت نیمه اول قرآن برای هر آیه یک صفحه بود و در نیمه دوم به حدود دو صفحه افزایش یافت، ولی بهایی که برای این گسترده گی پرداخته شد، کندی پیشرفت کار به سبب افزایش مراحل مختلف

رسیدگی بود. و بدین گونه کار پیش رفت تا به خمس اخیر قرآن رسیدیم و بار دیگر برنامه کار را تغییر دادیم: یکی از برادران همه تفاسیر مشهور را می خواند و ملاحظاتی درباره آنها می نوشت، و من نیز به نوبه خود بعضی از تفسیرها را مراجعه می کردم و سخنرانی مفصلی از آن فراهم می آمد که پس از آماده شدن نوشته آن با استخراج از نوار تجدید نظر دیگری در آن می کردم و به صورت نهایی در می آمد.

شک نیست که این روش کار برای ما از لحاظ تألیف دسته جمعی سود فراوان داشت، و با وجود آن ۱۸/ که من خود مسئول همه نوشته های منتشر شده در مجلدات مختلف تفسیر بودم، برادران نیز، و مخصوصا در خمس اخیر، سهم بزرگی در کار داشته اند.

سالها یکی پس از دیگری می گذشت، و هر سال را سال نهایی تصور می کردیم، ولی مشکلات داخلی و خارجی مانع کار می شد، و چنان بود که سه جزء از قرآن برای سال حاضر (۱۴۰۹ هـ) باقی ماند که خدا ما را برای به پایان رسانیدن تفسیر در آن موفق فرمود، و اگر من بر برادران پیشی نمی گرفتم و در ضمن سفر کوتاهی که به بعضی از کشورها کردم به تألیف این آخرین جزء با چشم پوشی از اسلوب سابق نمی پرداختم، کار صورت اتمام پیدا نمی کرد، و باید بگویم که این جزء، همچون جزئیهای نخستین تفسیر، به صورت کامل به قلم خود من نوشته شده است.

(۳) هر کس به چهل و پنج سالگی برسد، در حقیقت چنان است که خورشید عمرش به وسط آسمان رسیده و از نصف النهار گذشته و، بدون شک، عنفوان زندگی او به پایان رسیده است. و هنگامی که به عقب باز می نگرم، از خود می پرسم که: چه کرده ام؟ گذشت سالها سریعتر از آن بود که من پیش خود حساب می کردم، همچون گل بهاری است که بیابی می شکفت تا خشک شود. عمر زمینی که بر روی آن زندگی می کنیم از چهار میلیون سال تجاوز می کند، پس چهل یا هشتاد سال در مقابل آن چه وزنی می تواند داشته باشد؟ و چون این فرصت زندگی

ما را محدود می کند، از کف دادن آن به لهُو و لعب خسارتی بزرگ محسوب می شود.

ما و زمان در مسابقه ای دشوار و قطعی قرار داریم، و زمان به صورتی ما را می فشارد که آخرین قطره آب زندگی را از وجود ما بیرون کند، و اگر سرعت آن را مورد چالش قرار ندهیم، به خسارتی بزرگ دچار شده ایم.

من چشم به راه فرصتهایی بودم که برای نوشتن تفسیر می توانست در دسترس قرار گیرد. کار تألیف را در حدود بیست کشور مختلف دنبال کردم، در حالی که نوشتن اشتغال داشتم که با گرفتاریهایی دست در گریبان بودم: شهید شدن عزیزی، یا وفات خویشاوندی، یا بیماری دردناکی، و چه بسا که در فرودگاهی منتظر پرواز بودم، یا سوار بر هواپیما یا اتوموبیل یا قطار یا حتی نشسته بر روی نیمکتی در یک پارک به کار نوشتن خود ادامه می دادم. به خاطر دارم که زمانی در یک باغ عمومی از یک کشور ۱۸/ بیگانه مشغول نوشتن تفسیر بودم و کودکانی در یک گردش تابستانی از کنار من گذشتند و چون مرا دیدند در کنارم جمع شدند و با غرابت به نوشتن من نگاه می کردند، و چون زبان آنان را نمی دانستم نمی توانستم برای ایشان توضیح دهم که مشغول به چه کارم. چنین بود تا یکی از همراهان من آمد و از کودکان خواست که مرا به حال خود گذارند. عموماً منظره برای دیگران غریب بود، و حتی زمانی در یک هواپیما مشغول نوشتن بودم و مسافری که در کنار من نشسته بود و ساعتی دراز گذشت و من با او سخنی نمی گفتم، از من ملالت خاطر پیدا کرد. و مهماندار من در پاریس مصرانه از من می خواست که برای گردش از خانه خارج شوم و دیدنیهای شهر را بینم، ولی من بیشتر آن دوست می داشتم که در خانه بمانم و به نوشتن ادامه دهم. و بدین گونه اگر می خواستم کار تألیف را دنبال کنم ناگزیر می بایستی بهای آن را بپردازم، و سخن حکمت آمیزی عربی می گوید: هر چیزی را آفتی است، و علم را آفتی، و بر آموزنده علم تحدی و چالش همه این آفتها واجب است.

با وجود این چنان احساس می کنم که عمر در زحمت آفتهای گوناگون،

همچون اشتغالات کاذب و همنشینی های ناچیز و وقتیهای فارغی که آنها را با جدیت کافی پر نکرده ام، ضایع شده است. می دانم که توجه و مراقبت ما از بزرگترین مواهب خدا بر ما، یعنی عمر، کمتر از آن بوده است که می بایستی باشد، و آن را به مصارفی می رسانیم که دردی از ما دوا نمی کند، و بیشتر عمر را به لهو و لعب می گذرانیم و ارزش آن را نمی دانیم مگر آن گاه که برای حساب در برابر خداوند متعال بایستیم و از ما بپرسند که ساعتیهای عمر گرانبها را در چه کارها مصرف کرده بودیم.

سرّ توفیقی که نصیب دانشمندان بزرگوار ما شده و آثار بزرگی از خود به یادگار گذاشته اند، معرفت ایشان نسبت به ارزش وقت و تلاش آنان برای آن بوده است که چیزی از عمر خود را که فردا می بایستی حساب دشواری درباره مصرف کردن آن پس بدهند، بیهوده از کف ندهند.

به راستی که دستاوردهای با شکوهی از خود بر جای گذاشته اند که ما خود را در برابر آنها کوچک می یابیم، چگونه برای علامه حلی-رضوان الله علیه- فرصت آن فراهم آمد که هزار کتاب تألیف کند، در صورتی که امور مرجعیت و سرپرستی مؤمنان را نیز بر عهده داشت؟ اگر با آفات علم به مدد اراده محکم خود مبارزه نمی کرد، به ده یک آنچه به آن رسیده است نمی توانست برسد! مثلاً- هنگامی که به یک مجلس عروسی در شهری دور دعوت شد و روزهای تعطیل آخر هفته ۱۸/ (پنجشنبه و جمعه) را به این کار اختصاص داد، در بازگشت از این سفر کتاب «تبصره المتعلمین» را که خلاصه ای از فقه اسلامی است و در همین گردش نوشته بود با خود همراه آورد که در آن ده هزار فرع فقهی آمده و هنوز هم در موضوع خود در اوج کتابهای نظیرش قرار دارد، و بزرگان از فقهای مسلمان بر آن شرح و تعلیق نوشته اند و تا این اواخر از مهمترین مواد درسی در حوزه های علمیه به شمار می رفت.

اگر از دشواری سفر کردن بر پشت چارپایان آگاه باشیم که در آن زمان تنها وسیله سفر بود، و مخصوصاً با توجه به این که شخص سوار بر آن مجبور بود با قلم نبین و به کار بردن مرکب چیز بنویسد، معلوم می شود که برای تألیف تبصره چه

اندازه از روی شوق رنج کشیده بوده است! شیخ بزرگ صاحب کتاب «جواهر الکلام» که خدا او را برای تألیف یک دایره المعارف فقهی مشتمل بر همه بابهای فقه با دلایل تفصیلی توفیق عنایت فرمود، عملی را انجام داد که بسیاری از فقهای اسلام عزم آن را داشتند ولی به توفیقی دست نیافتند. او نیز اگر دشواریهایی را که بر سر راهش قرار داشت با اراده ای آهنین از پیش پای خود بر نمی داشت، هرگز نمی توانست به انجام دادن این کار بزرگ توفیق حاصل کند. حتی گفته اند که چون دختر جوانش از دنیا رفت و او را داغدار کرد، به خود روا نداشت که مقرر نویسنده‌گی روزانه خود را ترک کند، و چون هیچ تغییری در طرز تألیف و نوشتن صفحات مختلف کتاب مشاهده نمی شود، تشخیص این که کدام یک از صفحات کتاب را در ایام مصیبت فرزندش نوشته بوده است، ممکن نیست! چنین بوده است زندگی فقهای که هر یک از آنان چندین برابر بیش از عمر زمانی خود زیسته و سپس به نزد پروردگار خویش به حالی بازگشته اند که آنان از خدا و خدا از آنان راضی بوده است. آنان قدر هر ساعت و بلکه هر لحظه از عمر خود را می دانستند، و آرام نداشتند تا آن که عمل نیکی انجام دهند که در روزی که مال و فرزندان را سودی نیست برای آنان سودمند واقع شود و با قلب سلیم پروردگار خویش را ملاقات کنند: در آن روز که هر کس کفه پسنیدیده ترازویش سنگین باشد زندگی مایه خرسندی خواهد داشت، و هر کس که این کفه اش سبک باشد، جایگاهی در دوزخ خواهد داشت! امروز که به رفتار مسلمانان نگاه می کنیم، و می بینیم که چگونه قدر زمان و عمر را نمی دانند و فرصتهای مساعد را از دست می دهند، و در لهو و لعب غوطه می خورند، و از خود می پرسیم که: چگونه ممکن است که مسلمانان به روشها و برنامه های دینی خود باز گردند، ۱۸/ تا بتوانند بر مشکل عقب افتادگی و تبعیتی که از بزرگترین دشواریها است پیروز شوند؟ این پرسش پیوسته مرا مشغول می دارد، و روش علمای پیشین خودمان را که

مبتنی بر استفاده از نیرومندیها و بهره مندی از فرصتها و فشار وارد آوردن بر زمان به هر طریق ممکن است، با روش دانشمندان مغرب زمین مقایسه می کنم که بر پایه کار دسته جمعی و تمرکز یافتن تلاشهای بسیاری از متخصصان درباره یک عمل واحد متکی است، و از خود می پرسم که چگونه می توانیم آنها را با یکدیگر سازگار کنیم؟ بهتر است مثالی در مقایسه این دو روش با یکدیگر بزنیم: علامه امینی دایره المعارف «الغدیر» را با کوشش شخصی و بودجه محدود و مخصوص خود فراهم آورد، در صورتی که این کتاب نیازمند به کار افتادن تلاشهای دهها محقق و پژوهنده است، و علاوه بر آن به بودجه کلانی نیازمند است، و محدث قمی «سفینه البحار» را تألیف کرد که یکی از خاورشناسان، چنان که شنیده ام، درباره آن گفته است که هرگز امکان ندارد این کار نتیجه کوشش و تلاش یک نفر بوده باشد، و شیخ آقا بزرگ تهرانی دایره المعارف «الذریعه» را با کوشش شخصی فراهم آورد که فهرست گسترده ای از همه تألیفات شیعه در سراسر تاریخ تا زمان حاضر است.

این کارهای بزرگ بازتابی از روش اسلامی در تربیت است که مبتنی بر احساس فرد از ارزش زمان و ارزش عمل در آن است.

اما در روش غربی، دایره المعارف انگلیسی و فرانسه از کارهای گروهی است که بدون شک بسیار بزرگ محسوب می شود، و در این اواخر صد هزار دانشمند در تألیف یک دایره المعارف به زبان چینی با یکدیگر شرکت داشته اند.

مقایسه کردن میان این دو روش جدایی غریبی را بر ما مکشوف می سازد، و ملاحظه می کنیم که ما مسلمانان روش قدیمی قایم بر اساس کارهای فردی بزرگ را کنار گذاشته، و هنوز نتوانستیم روش دیگران را که بر مبنای عمل دسته جمعی است درست بفهمیم و بشناسیم، و همچون کسی هستیم که از هر دو روش وامانده ایم! اگر از کسانی می بودیم که نیرومندیهای فردی خویش را به کار می انداختیم و از فهم زمان و گذشت آن آگاه می ماندیم، و به دنبال انجام دادن عمل نیک برای رضای خدا می رفتیم، از روش علمای بزرگوار خویش پیروی می کردیم، و در عین حال از روش ۱۸/ باختری نیز برای پرداختن به کارهای دسته جمعی



مفید بهره مند می شدیم و بدین ترتیب بر دیگران پیشی می گرفتیم.

آنچه امروز مطلوب است همین است، و ما مؤسسه دار الهدی را به همین منظور تأسیس کرده ایم.

(۴) تا این اواخر، کسی که اشتغال به تفسیر قرآن یا نوشتن تاریخ اسلام و چیزهای مشابه آن داشت، به آن اندازه محترم شمرده نمی شد که شخص متخصص در فقه اسلامی چنان بود، در صورتی که امروز با بازگشت فهم به امت ملاحظه می کنیم که بسیاری از مراجع تقلید و علما درباره قرآن اهتمام به خرج می دهند و بسیاری از آنان کتابهایی مفصل در تفسیر به رشته تحریر در آورده اند، و بسیاری از مؤسسات قرآنی به دستور یا تشویق علما به وجود آمده است، و این مقدمه ای نیکو است که آینده شکوفایی را به ما وعده می دهد، بدان سبب که قرآن وسیله شفاعتی است که هر کس آن را رهبر خود قرار دهد، او را به بهشت روانه می سازد، و هر که آن را پس پشت اندازد، به آتش دوزخ رانده می شود.

ولی مسافت میان ما و کاری که می بایستی در خصوص کتاب پروردگارمان به انجام رسانیم، بسیار دراز است، و پیشنهادهای آینده می تواند به نزدیکتر شدن این مسافت کمک کند.

الف: این که مطالعه و تحقیق درباره قرآن (از خواندن و تدبر کردن و تفسیر و تأویل) همچون علوم قرآنی پایه مطالعات دیگری در مؤسسات دینی و حوزه های علمی قرار گیرد، و شایسته است که آغاز آن پس از اتمام درس زبان و قواعد زبان عربی باشد تا مبلغان و خوانندگان به سوی خدا بر طبق روشی ربّانی تربیت و آماده شوند، و از فرهنگهای تازه وارد اجنبی همچون فلسفه یونانی یا افکار هندی قدیمی یا اصول انتقال یافته از خاور و باختر متأثر نشوند.

ب: این که برای استنباط ارزشهای وحی و مقاصد شریعت و هدفهای دین از قرآن سعی و کوشش لازم به عمل آید، و قرآن پایه فهم فقه ما شود، و تجزیه و تحلیل ما از تاریخ و ایستار ما در سیاست مبتنی بر آن باشد. ناگزیر باید فاصله ای

که میان دو علم فقه و تفسیر پیدا شده از میان برود. مگر کتاب پروردگار ما نسبت به فقه همان مقامی را ندارد که قانون اساسی نسبت به قوانین و لوایح دیگر دارد؟ ۱۸/ ج: چگونه مردمان را به دین دعوت کنیم؟ چگونه ایشان را از بد عاقبتی کفر و فسوق و عصیان بیم دهیم؟ چگونه آنان را بر پرهیزگاری و فضیلت پرورش دهیم؟ شک نیست که بعضی از روشهای تبلیغ بر بعضی دیگر ترجیح دارد، و مبلغان درباره این روشها و برنامه ها با یکدیگر اختلاف نظر دارند، ولی برترین آنها روش قرآن است که پیامبر بزرگوار و آل بیت او -صلوات الله علیهم- از آن پیروی می کردند، پس می بایستی آیات قرآن و تفسیر آنها را همچون وسیله ای برای وعظ و اندرز دادن به کار گیریم، که بهترین واعظ همان است، و آن کس که آیات ذکر خدا برای او سودمند نیفتد از هیچ چیز دیگر سود نتواند گرفت.

د: حقیقت امر این است که: افکاری که در این جا مختصر شده آنها را همچون پیشنهادهایی عرضه داشته و امیدوار بوده ام که در مناسبات دیگر به تفصیل آنها پردازم، در پی رو کردن من به تفسیر پیش از ۱۲ سال قبل بوده است. و اکنون نمی دانم که چه اندازه در این کار توفیق نصیب من شده است، ولی هنوز معتقدم که بایستی از قرآن بیشتر مطلب به دست آورم، و از خدا خواسته ام که تا پایان عمر مرا به تفسیر آن مشغول دارد، و این که موفق می شوم یا این که دشواریهای زندگی سد راه می شود، امری است که از آن آگاهی ندارم. به هر صورت امیدم به خدا است، و به توجه تازه ای که از جانب علما و متفکران نسبت به قرآن پیدا شده، و نیز به برادرانمان در دارالهدی که ان شاء الله به پیشرفت در راهی که می روند ادامه دهند.

و آخرین سخن:

از خدا سپاسگزارم که مرا به کتابش راهنمایی کرد و اینک به حقایق به صورتی روشنتر نگاه می کنم، و بر پیامبرش محمد و آل او درود می فرستم، مخصوصا امام علی بن موسی الرضا که در کنار ضریح او از خدا خواستار اتمام تفسیر شدم.

از برادرانم که به شکلی یا شکل دیگر در اتمام این تفسیر سهیم بوده اند، و

مخصوصاً از برادران جناب شیخ صمدی و جناب شیخ شهاب (۱) و جناب شیخ عبد الشهید و استاد طالب خان از دار الهدی متشکرم که به صورتی فعال در انجاز تفسیر سهیم بوده اند، و همچنین استاد حاج حسن رضوی و استاد عبد الله اکبری و دیگر ۱۸/ برادرانی که در دفتر من کار می کنند... و استاد عبد المجید الحداد در دار البصائر نیز از کسانی است که در فراهم آوردن وسایل چاپ و انتشار کتاب به صورت زیبایی که مشاهده می شود سهیم بوده است.

در پایان یادآوری از همسر مرحومه ام، ام صالح، را فراموش نمی کنم و پاداش این تفسیر را به روان او برای قدردانی از شکیبایی از وی در سختیها اهدا می کنم.

از خداوند علیّ قدیر مسئلت دارم که این را از ما بپذیرد، و از گناهان و کوتاهی در امر ما در گذرد که او آمرزنده مهربان است.

مشهد مشرفه، محمد تقی مدرسی ۱۳ ذی الحجه الحرام ۱۴۰۹ هجری قمری

ص: ۴۵۱

---

۱ - ۱) - چند ماه پس از نوشتن این مقدمه، سوگوار برادر فاضل خطیب مجاهد، جناب شیخ شهاب (علی المهدی آل حیدر) شدیم که بهترین یاور ما در دار الهدی بود و با ادب والا و هوشمندی روشن و علم فراوان خود در بیان دیدگاههای ما در تفسیر و پرداخت آنها و مخصوصاً در چهار جزء پیش از آخرین جزء قرآن سهم عمده داشت. وفات او که در نتیجه تصادف اتوموبیل بود، دلیل تازه ای است بر این که فرصت عمر کوتاهتر از آن است که تصور می شود، و در هر لحظه ممکن است به پایان برسد، پس بر ماست که در بهره برداری از آن بکوشیم و تلاش کنیم.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

